



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عزیز ما صاب
الربا

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

در زمین تبارک کلام میوه

عاشقانه

کشف المعصوم



۱-۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتار معصومین علیهم السلام

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	گفتار معصومین علیهم السلام
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	جلد ۱
۱۴	اشاره
۲۰	مقدمه:
۲۲	۱: تقوا [۱]
۲۲	اشاره
۲۲	الف) زاد و توشه
۲۳	ب) لباس
۲۴	ج) کلید بهشت
۲۶	۲: تقوا [۲]
۲۶	اشاره
۲۸	چند نکته:
۲۸	۱. تقوا کلید کرامت
۲۹	۲. تقوا معیار پذیرش اعمال
۳۰	آثار تقوا:
۳۱	ویژگیهای اهل تقوا:
۳۴	۳: مشکل گشایی
۳۶	۴: ارزش و ضد ارزش
۳۸	۵: فقر و غنا
۳۸	اشاره
۳۹	فقر از نظر اسلام:
۴۱	ریشه های فقر معنوی:

۴۳	۶: بدترین اَمت
۴۵	۷: دو نشانه از آخر الزمان
۴۷	۸: دروغ و خیانت
۵۱	۹: زهد و آثار آن
۵۱	اشاره
۵۲	آثار زهد:
۵۵	۱۰: راه نفوذ در دیگران
۵۵	اشاره
۵۶	راه نفوذ در دیگران:
۶۰	۱۱: زبان (غیبت)
۶۰	اشاره
۶۸	علاج غیبت و توبه آن:
۶۹	موارد استثنا:
۷۱	۱۲: مقام حضرت زهرا علیها السلام
۷۳	۱۳: رضایت خدا یا خلق
۷۷	۱۴: نقد و نسیه وایمان به غیب
۸۱	۱۵: استفاده از موقعیت «وحدت»
۸۱	اشاره
۸۲	۱. تعریف وحدت
۸۲	۲. انگیزه ها و اهداف وحدت
۸۲	۳. اسباب و عوامل وحدت
۸۷	۱۶: شکر نعمت
۹۷	۱۷: آثار گناه
۹۷	اشاره
۹۸	نتایج گناه در زندگی انسان:
۱۰۱	۱۸: نظافت و آراستگی

- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۲ زیبایی و آراستگی ظاهر از دیدگاه قرآن:
- ۱۰۶ آراستگی ظاهری در زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام:
- ۱۰۹ ۱۹: صله رجم
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۱۱ آثار و برکات صله رحم در زندگی:
- ۱۱۶ ۲۰: تعادل در کسب دنیا
- ۱۱۸ ۲۱: مالک نفس شدن
- ۱۲۰ ۲۲: حکمت
- ۱۲۲ ۲۳: خوف از خدا و قناعت
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۲ ۱. خوف از خدا
- ۱۲۳ ۲. قناعت
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۴ آثار مادی و معنوی قناعت:
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۵ الف) قناعت باعث عزّت و سربلندی
- ۱۲۵ ب) قناعت، مالی است تمام نشدنی و بی نیازی واقعی است
- ۱۲۵ ج) قناعت باعث آسایش خاطر و آرامش روان
- ۱۲۸ آثار سوء عدم قناعت:
- ۱۲۸ الف) طمع عامل ذلت و خواری
- ۱۲۸ ب) طمع عامل آلودگی به گناه
- ۱۲۹ ج) طمع عامل فقر و احتیاج
- ۱۲۹ طمع پسندیده
- ۱۳۱ ۲۴: حیا
- ۱۳۳ ۲۵: قرآن، پیامبر و انفاق

- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۴ اول: تلاوت قرآن
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۵ آداب تلاوت قرآن:
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۵ ۱. پاکیزگی
- ۱۳۵ ۲. طهارت دهان
- ۱۳۶ ۳. پناه بردن به خدا
- ۱۳۶ ۴. تلاوت به صورت ترتیل
- ۱۳۷ ۵. «تدبّر و تفکّر» در آیات قرآن
- ۱۳۷ آثار تلاوت قرآن:
- ۱۳۷ ۱. نورانیت قلب
- ۱۳۷ ۲. ایجاد معنویت در اهل منزل
- ۱۳۹ ۳. توسعه روزی و حضور ملائکه در منزل
- ۱۳۹ شاکیان در قیامت:
- ۱۴۱ دوم: نگاه به چهره رسول خدا
- ۱۴۱ سوم: انفاق
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۲ چند نکته در باره انفاق:
- ۱۵۰ ۲۶: عفو و گذشت
- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۱ عفو در قرآن:
- ۱۵۲ عفو در روایات:
- ۱۵۲ انواع عفو:
- ۱۵۶ سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در زمینه عفو
- ۱۵۹ ۲۷: عَفَّتْ

- ۱۵۹ اشاره
- ۱۶۳ پیامدهای بی عفتی (شهوت رانی):
- ۱۶۳ ۱. فرجام سیاه
- ۱۶۳ ۲. اندوه فراوان
- ۱۶۵ ۳. بردگی روح
- ۱۶۷ ۲۸: یاد خدا بودن
- ۱۶۷ اشاره
- ۱۷۲ انواع ذکر:
- ۱۷۲ اوقات ذکر خدا:
- ۱۷۴ موانع ذکر خدا:
- ۱۷۴ ۱. اولاد و اموال
- ۱۷۴ ۲. شیطان
- ۱۷۴ ۳. ناشکرترین عضو
- ۱۷۵ نتایج دوری از یاد خدا:
- ۱۷۵ ۱. سختی زندگی
- ۱۷۵ ۲. همراهی با شیطان
- ۱۷۵ ۳. قساوت قلب
- ۱۷۶ ۴. خودفراموشی
- ۱۷۶ ۵. عدم قبول اعمال
- ۱۷۷ ۲۹: آزمایش الهی
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۷۸ فلسفه امتحان:
- ۱۷۹ انواع آزمایش:
- ۱۸۵ ۳۰: بهای بدن انسان
- ۱۸۹ ۳۱: گوشه گیری
- ۱۹۲ ۳۲: همنشینی

- ۱۹۳ اشاره
- ۱۹۳ ۱. همنشین
- ۱۹۶ ۲. آداب علما عقل انسان را زیاد می کند
- ۱۹۶ ۳. اطاعت حاکم عادل نوعی عزت است
- ۱۹۷ ۳۳: مرگ و حیات قلب
- ۱۹۷ اشاره
- ۲۰۰ مجالست و همنشینی:
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۱ ۱. اقسام قلب
- ۲۰۱ ۲. طهارت قلب
- ۲۰۲ ۳. عوامل قساوت قلب
- ۲۰۲ ۴. آنچه دل را زنده می کند
- ۲۰۳ ۳۴: کار و بی کاری
- ۲۰۳ اشاره
- ۲۰۶ فرزهایی از کار در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام:
- ۲۰۹ ۳۵: عطاء به اندازه ظرفیت
- ۲۱۱ ۳۶: دنیای مؤمن و کافر
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۱ فلسفه پیدایش زندان:
- ۲۱۵ ۳۷: حسن عاقبت
- ۲۱۵ فرازی از زیارت حضرت معصومه علیها السلام:
- ۲۱۶ دوستی علی علیه السلام:
- ۲۱۷ اموری که موجب خوشبختی می گردد:
- ۲۱۸ نشانه های خوشبختی
- ۲۲۰ افراد بد عاقبت
- ۲۲۴ ۳۸: فضیلت علم و عالم

۲۲۸	۳۹: نشانه مؤمن
۲۳۰	۴۰: یاران امام زمان علیه السلام
۲۳۲	منابع
۲۳۶	جلد ۲
۲۳۶	اشاره
۲۴۲	مقدمه:
۲۴۴	۱: عبرت و چند صفت دیگر
۲۵۲	۲: حسن خلق
۲۵۹	۳: مبعوض ترین مردم
۲۶۱	۴: بدترین فقر
۲۶۵	۵: دو برنامه در زندگی
۲۶۷	۶: معاد
۲۶۹	۷: تفسیر به رأی
۲۷۱	۸: عزت و افتخار
۲۷۵	۹: تباه کردن عمل
۲۷۹	۱۰: کنترل شهوت
۲۸۴	۱۱: عطا به اندازه کرامت
۲۸۶	۱۲: فتنه
۲۸۸	۱۳: عامل تحقیر، دلیل و توهین
۲۹۵	۱۴: چهار صفت ناپسند
۳۰۵	۱۵: اقسام سه گانه قلب
۳۰۹	۱۶: سؤال کردن - از خود راضی بودن
۳۱۳	۱۷: درس توحید و خداشناسی
۳۱۷	۱۸: چگونه با مردم زندگی کنیم؟
۳۱۹	۱۹: عفو هنگام قدرت
۳۲۳	۲۰: جاذبه و دافعه

- ۳۲۷ ۲۱: قدرت مسلمانان و عدم تشبیه به کفار
- ۳۳۱ ۲۲: یک درس بزرگ اجتماعی
- ۳۳۵ ۲۳: معامله خداوند با گنهکاران
- ۳۳۹ ۲۴: ضمیر پنهان و آشکار و خودشناسی
- ۳۴۵ ۲۵: استفاده از عوامل طبیعی
- ۳۴۷ ۲۶: زنده کردن و میراندن دل
- ۳۵۴ ۲۷: محاسبه نفس
- ۳۶۰ ۲۸: روزه و فوائد آن
- ۳۷۵ ۲۹: ایمان
- ۳۸۱ ۳۰: خداوند ستار العیوب است
- ۳۹۱ ۳۱: چرخش بین مال و جان و دین
- ۳۹۸ ۳۲: نیروی جسم انسان (روش درمان دردها)
- ۴۰۳ ۳۳: زهد
- ۴۱۰ ۳۴: مرگ
- ۴۲۰ ۳۵: سه دستور اخلاقی (شجاعت، حیاء و فرصت)
- ۴۳۸ ۳۶: شناخت حق
- ۴۴۴ ۳۷: نعمت های الهی
- ۴۵۷ ۳۸: عاجزترین مردم
- ۴۶۱ ۳۹: صدقه و أجل
- ۴۷۶ ۴۰: رازداری، خوشرویی و خویشتن داری
- ۴۸۹ درباره مرکز

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، 1305 -

عنوان و نام پدیدآور : گفتار معصومین علیهم السلام: درس اخلاق آیه الله العظمی مکارم شیرازی (دام ظلّه) / تدوین محمد عبدالله زاده.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، 1387.

مشخصات ظاهری : 207 ص.

شابک : 17000 ریال (چاپ اول) ؛ 18000 ریال 978-964-533-040-6 :

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Mohammad Abdollah zadeh. The word of jnfallibles: Islamic ethical lessons.

یادداشت : چاپ اول: 1387.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه: ص. (205) - 207؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : درس اخلاق آیه الله العظمی مکارم شیرازی (دام ظلّه).

موضوع : احادیث اخلاقی

موضوع : اخلاق اسلامی

موضوع : چهارده معصوم -- احادیث

شناسه افزوده : عبدالله زاده، محمد، 1347 -، گردآورنده

رده بندی کنگره : BP248 / م7 گ7 1387

رده بندی دیویی : 297/63

شماره کتابشناسی ملی : 1515256

ص: 1

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمیّت فوق العاده ای برخوردار است، و در زمان ما اهمیّت ویژه ای پیدا کرده دارد، چرا که عوامل فساد و انحراف در این عصر بیشتر از هر زمان نمایان شده است.

با پیشرفت علوم و صنایع، ابزار فساد در دسترس همگان قرار گرفته، و شیوه های دسترسی به مسایل غیر اخلاقی گسترش پیدا کرده است. لذا بحث درباره مسایل اخلاقی ضروری تر به نظر می رسد، و بر عالمان آگاه و دلسوز است که برای گسترش اخلاق دست به دست هم دهند و جامعه را با اخلاق زنده بدارند زیرا زندگی بدون اخلاق، پوچ و بی معناست.

اقوام روزگار به اخلاق زنده اندقومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است

خوشبختانه در سالهای اخیر مباحث اخلاقی در حوزه زیاد شده است و اساتید حوزه مقداری از وقت خود را به این مهم اختصاص داده اند. از جمله این اساتید حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی - مدّظله العالی - می باشد که روزهای چهارشنبه قبل از شروع درس خارج فقه، حدیث کوتاهی را با بیان ساده و جذّاب شرح می دهند و بنده چون توفیق حضور در این جلسات را داشتم برخود لازم دیدم این احادیث را جمع آوری کنم تا همه از کلمات نورانی ائمه علیهم السلام بهره مند شوند و إن شاء الله از مصادیق این حدیث شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گیریم که می فرماید: «

مَنْ حَفِظَ عَلٰی اُمَّتِيْ حَدِيْثًا يَنْتَفِعُوْنَ بِهَا بَعَثَهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيْهًا

؛ هرکه برای نفع امت من چهل حدیث را در حافظه خود داشته باشد، خداوند او را روز قیامت فقیهی دانشمند برانگیزد» (1).

نکته قابل ذکر این است که دسته بندی اولیه احادیث از معظّم له می باشد و شرح و بسط اضافی از بنده است و سعی شده است که توضیحات بیشتر از تألیفات حضرت استاد مانند تفسیر نمونه و اخلاق در قرآن باشد.

در پایان از بذل عنایت حضرت استاد صمیمانه تشکر و قدردانی نموده و توفیقات حضرتش را در تمام مراحل زندگی از خداوند متعال خواستارم.

سیّد محمّد عبداللّه زاده

1384/6/20

1: تقوا [1]

اشاره

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «خَصَّمَةٌ مَنْ لَزِمَهَا أَطَاعَتْهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ، وَرَبِحَ الْفُوزَ فِي الْجَنَّةِ قِيلَ: وَمَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: التَّقْوَى مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ اعزَّ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، ثُمَّ تَلَا: «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ...» (1).

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «صفتی هست که اگر در کسی باشد، دنیا و آخرت مطیع او می شوند و از بهشت بهره مند می شود. عرض کردند این خصلت چیست؟

فرمود: تقوا؛ کسی که بخواهد نزد مردم عزت داشته باشد تقوای الهی پیشه کند،» سپس این آیه را تلاوت فرمود:

«(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)؛ هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند، و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می دهد.» (2).

تقوا در قرآن به شکل های مختلفی بیان شده است:

الف) زاد و توشه

قرآن می فرماید: «(وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى؛ و زاد و توشه توشه تهیه کنید

1- بحار الانوار، ج 77، ص 169، ح 7.

2- طلاق، آیه 2 و 3.

که بهترین زاد و توشه پرهیزکاری است» (1).

زاد و توشه چیزی است که انسان را از مرگ و هلاکت نجات می دهد. سفرهای سابق غیر از سفرهای امروزی بود؛ امروز بدون زاد و توشه می شود سفر کرد چون در راه وسایل مورد نیاز هست؛ اما در گذشته چنین نبود.

حضرت امام علی علیه السلام می فرماید: «

أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُّ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ

؛ اهل دنیا همچون سوارانی هستند که آنها را می برند در حالی که در خوابند» (2).

اگرچه خیال می کنند که ایستاده اند ولی مسافر دنیا به آخرت هستند، بنابراین زاد و توشه لازم است و بهترین زاد و توشه آنها تقواست.

ب) لباس

قرآن می فرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ» (3).

این تشبیه بسیار رسا و گویاست، زیرا همان طور که لباس بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می کند، و محافظی است در برابر بسیاری از خطرهای، و عیوب جسمانی را پوشانده و زینتی برای انسان است، روح تقوا و پرهیزکاری نیز علاوه بر پوشاندن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری انحرافات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می شود، و بر شخصیت او می افزاید.

منظور از لباس تقوا چیست؟ بعضی آن را به معنای «عمل صالح» و بعضی «حیا» و بعضی به معنای «لباس عبادت» گرفته اند، تمام این معانی را می توان از آیه استفاده کرد (4).

در ادامه حدیث مورد بحث می فرماید: اگر می خواهید عزیزترین مردم باشید، سراغ تقوا بروید. در اینجا فقط عزت آخرت مراد نیست بلکه عزت دنیا هم هست،

1- بقره، آیه 197.

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، 64.

3- اعراف، آیه 26.

4- تفسیر نمونه، ج 6، ص 132.

چرا که انسان خائن، دروغگو و ظالم، منفور است، ولی انسان با تقوا عزیز است، حتی آدم بی تقوا هم از انسان با تقوا خوشش می آید.

ج) کلید بهشت

قرآن می فرماید: ما بهشت را مخصوص با تقویان قرار دادیم:

«تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» (1).

خداوند در آیات قبل نعمتهای مادی و معنوی بهشت را برشمرده و می فرماید:

کلید در بهشت با تمام آن نعمتها که گذشت چیزی جز تقوا نیست.

در این آیه به کلمه «ارث» بر می خوریم که معمولاً به اموالی گفته می شود که بعد از مرگ از کسی به دیگری انتقال می یابد، در حالی که بهشت مال کسی نبوده و ظاهراً انتقالی در کار نیست.

به دو شیوه می توان این مسأله را توضیح و تفسیر کرد:

1. «ارث» از نظر لغت به معنای تملیک هم آمده است و منحصر به انتقال مالی از میت به بازماندگانش نمی باشد.

2. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «

مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وُلَّهُ مَنَزَلٌ فِي الْجَنَّةِ وَمَنَزَلٌ فِي النَّارِ، فَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَرِثُ الْمُؤْمِنَ مَنَزَلَهُ مِنَ النَّارِ، وَالْمُؤْمِنُ يَرِثُ الْكَافِرَ مَنَزَلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ

؛ هر کس منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی در دوزخ دارد، کافران منزلگاه دوزخی مؤمنان را به ارث می برند و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را» (2).

راه تحصیل تقوا قبل از هر چیز، معرفه الله و سپس ایمان به معاد است. بسیاری از بی تقوایی ها به خاطر این است که خدا را خوب نشناخته ایم؛ کسی که معتقد باشد خدا روزی می دهد، چرا دزدی کند؛ کسی که معتقد باشد عزت و ذلت به دست خداست، چرا از کس دیگری عزت بخواهد؟!

1- مریم، آیه 63.

2- تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 31.

2: تقوا [2]

اشاره

قال عليُّ عليه السلام: «لا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى وَ كَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَّلُ؟» (1).

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «عملی که همراه با تقوا باشد کم نمی شود (هرچند به نظر ناچیز آید)؛ چگونه کم خواهد بود عملی که مقبول درگاه خداست؟».

با تقوا کسی است که به واجبات اهمیت بدهد و از محرمات دوری کند، و تمام اعضای او کلید داشته باشد؛ اما نزد خواص، او کسی است که بتواند همه کردارش را به دیگران عرضه کند.

بدون شك هر انسانی فطرتاً خواهان این است که با ارزش و پرافتخار باشد، و به همین دلیل با تمام وجود برای کسب ارزشها تلاش می کند، ولی معیار ارزش نزد فرهنگ های مختلف کاملاً متفاوت است و گاه ارزشهای کاذب جای ارزشهای راستین را می گیرد.

گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به قبیله معروف و معتبری می دانند، به همین جهت برای تجلیل مقام قبیله و طایفه خود تلاش زیادی می کنند، تا خود را به وسیله انتساب به آن بزرگ جلوه دهند.

گروه دیگری مال و ثروت، کاخ و قصر، خدم و حشم و مانند این امور را نشانه

ارزش می دانند و برای به دست آوردنش تلاش می کنند، در حالی که عده دیگری مقامات اجتماعی و سیاسی را معیار ارزش می دانند.

و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام برمی دارد و به برداشت شخصی خود دل می بندد و آن را ارزش می شمرد.

اما از آنجا که این موارد ذکر شده برای ارزش متزلزل، مادی و زودگذر است، يك آيين آسمانی همچون اسلام هرگز نمی تواند با آن موافقت کند؛ لذا خط بطلان روی همه آنها می کشد و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او به خصوص تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می شمرد و حتی برای موضوعات مهمی، همچون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزشهای اخلاقی قرار نگیرد، اهمیت قائل نیست. ملاك كرامت و ارزشمندی در پیشگاه خدا، تقواست که هیچ بدیل و جانشینی ندارد.

در آیات فراوانی از قرآن کریم، به صورت مختلف لفظ تقوا و یا مشتقات آن وارد شده است. یکی از بزرگ ترین ارزشها در نظام ارزشی اسلام، بلکه محور همه ارزش ها تقواست.

تقوا اطلاقات متعدّد و معانی مختلفی دارد؛ در بعضی از موارد به معنای اجتناب از گناهان و در موارد دیگر، رعایت همه احکام شرعی، اعمّ از واجبات و محرّمات است.

اگر روحیه تقوا و خداترسی در نهاد آدمی وجود نداشته باشد و مواظب نباشد که احکام الهی یعنی انجام واجبات و ترك محرّمات را رعایت کند، انسان بی بند و بار، بی مبالا، بی تفاوت و سر در گم بوده و راه به جایی نمی برد.

بنابراین اولین شرط در مسیر تکامل آن است که آدمی، برای اعمال و رفتار خود معیار و ضابطه ای در اختیار داشته باشد و هواهای نفسانی خود را تحت کنترل بگیرد در غیر این صورت هرگز به سعادت دست پیدا نخواهد کرد.

خداوند اهمیت تقوا را در آیات متعددی بیان کرده که به چند آیه اشاره می کنیم:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُرُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ »؛ ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست بلکه) گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، به درستی که خداوند دانا و آگاه است». (1)

در این آیه خداوند معیار واقعی ارزشهای انسانی را در برابر ارزشهای دروغین مشخص می سازد. با توجه به شأن نزولی که برای این آیه ذکر شده، می توان به عمق این ارزش انسانی پی برد. بعد از فتح مکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد بلال بر پشت بام کعبه اذان بگوید، عتاب بن اسید که از آزاد شدگان بود گفت: خدا را شکر می کنم که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندیدم! و حارث بن هشام نیز گفت: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله غیر از این کلاغ سیاه کسی را پیدا نکرد؟ اینجا بود که آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد. (2)

و در آیه دیگر می فرماید: « يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسَ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ »؛ ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت شماست، اما لباس پرهیزکاری بهتر است (همه) از آیات خداست تا متذکر (نعمتهای او) شوند». (3)

چند نکته:

1. تقوا کلید کرامت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال فتح مکه همراه فضل بن عباس و اسامه بن زید داخل خانه خدا شد و سپس بیرون آمد و دستگیره در را گرفت و فرمود: ستایش خداوندی که بنده اش را تصدیق کرد و وعده اش را به انجام رسانید و به تنهایی بر

1- حجرات، آیه 13.

2- تفسیر روح البیان، ج 9، ص 90؛ تفسیر قرطبی، ج 9، ص 6160.

3- اعراف، آیه 26.

همه احزاب چیره گشت، خداوند غرور عرب و بالیدن آنان به پدرانشان را از بین برد. همه شما از آدم هستید و آدم از خاک و ارجمندترین شما نزد خداوند، با تقواترین شماست. (1)

شیخ مفید می گوید: شنیدم که روزی سلمان فارسی وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و مردم او را به سبب حقی که داشت و به احترام موی سپیدش و منزلت خاصی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او داشت بالای مجلس نشاندند. عمر وارد شد و چشمش به سلمان افتاد و گفت: این مرد عجم کیست که در میان عربها صدرنشین شده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله روی منبر رفت و خطبه ای ایراد کرد و فرمود: «

انَّ النَّاسَ مِنْ عَهْدِ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مِثْلُ أُسْنَانِ الْمُشْطِ، لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجَمِيِّ وَلَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَى

؛ مردم از روزگار آدم تا به امروز همچون دندانهای شانه هستند. عرب را بر عجم و سرخ را بر سیاه برتری نیست، مگر به تقوا». (2)

2. تقوا معیار پذیرش اعمال

خداوند در آیه 27 سوره مائده داستان فرزندان حضرت آدم علیه السلام- هاییل و قابیل- را ذکر می کند، که هر کدام برای تقرب به خداوند نذری را آورده بودند و از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. آن که نذرش قبول نشد گفت: تو را خواهم کشت! برادر دیگر گفت: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ خدا تنها از پرهیزکاران می پذیرد».

مفضل بن عمر می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم موضوع اعمال مطرح شد گفتم: عملم اندک و ضعیف است. فرمود: خاموش باش و از خدا آمرزش بخواه.

سپس فرمود: عمل اندک با تقوا بهتر از عمل بسیار بدون تقواست. پرسیدم:

چگونه؟ فرمود: آری همانا مردی که به دیگران غذا می دهد، با همسایگان مدارا

1- بحار الانوار، ج 70، ص 287؛ میزان الحکمه ماده «تقوا».

2- میزان الحکمه، ماده «تقوا».

می کند، و در خانه اش به روی دیگران باز است، ولی اگر موقعیت حرام برایش پیش بیاید و او آن را انجام دهد، این عمل زیاد بدون تقواست، اما مرد دیگری که هیچ يك از این اعمال را انجام نداده ولی اگر در برابر کار حرامی قرار گیرد آن را مرتکب نشود (این همان عمل کم با تقواست که ارزش دارد).

آثار تقوا:

از آثار تقوا به چند نمونه اشاره می شود:

1. تقوا سبب از بین رفتن سرخوردگی های روحی و اجتماعی و حل مشکلات اقتصادی می شود.

«(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)»؛ و هرکس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می دهد». (1)

این آیه از امید بخش ترین آیات قرآن است که پرده های یأس و ناامیدی را می برد و به افراد با تقوا وعده نجات و حل مشکلات می دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «

مَا تَرَكَ أَحَدٌ مِنْكُمْ لِلَّهِ شَيْئًا إِلَّا آتَاهُ اللَّهُ مِمَّا هُوَ خَيْرٌ لَهُ مِنْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ، وَلَا تَهَاوَنَ بِهِ وَأَخَذَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ إِلَّا آتَاهُ اللَّهُ مِمَّا هُوَ أَشَدُّ عَلَيْهِ مِنْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

؛ هیچ يك از شما به خاطر خدا چیزی را رها نکنند، مگر این که خداوند بهتر از آن را از جایی که گمانش را هم نمی برد، نصیبش فرماید و هیچ يك از شما به خداوند بی اعتنایی نکند و ندانسته چیزی را نگیرد، مگر اینکه خداوند بدتر از آن را از جایی که فکرش را هم نمی کند بهره او گرداند». (2)

2. تقوا برکات آسمان را نازل می کند:

«(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا

1- طلاق، آیه 2 و 3.

2- کنز العمال، ج 3، ص 698، ح 8499؛ میزان الحکمه، ماده «تقوا».

فَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّمَّا كَانُوا يُكْسِبُونَ»؛ و اگر اهل شهرها و آبادیها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم، ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم».(1)

منظور از برکات زمین و آسمان چیست؟ بعضی آن را به نزول باران و روییدن گیاهان تفسیر کرده اند، و بعضی به اجابت دعا و حلّ مشکلات زندگی، ولی این احتمال هم وجود دارد که منظور از برکات آسمانی، برکات معنوی و منظور از برکات زمینی، برکات مادی بوده باشد. اما با توجه به آیات گذشته تفسیر اول از همه مناسب تر است.

برکات جمع برکت و در اصل به معنای ثبات و استقرار چیزی است- در برابر موجودات بی برکت که زود فانی، نابود و بی اثر می شوند- و به هر نعمتی که پایدار بماند اطلاق می گردد.

ایمان و تقوا نه تنها سبب نزول برکات الهی می شود، بلکه باعث می گردد که آنچه در اختیار انسان قرار گرفته در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود.

ویژگیهای اهل تقوا:

امام باقر علیه السلام می فرماید: «

وَأَعْلَمُ يَا جَابِرُ أَنَّ أَهْلَ التَّقْوَى هُمُ الْأَغْنِيَاءُ، أَغْنَاهُمُ الْقَلِيلُ مِنَ الدُّنْيَا، فَمَوَّنتُهُمْ يَسِيرَةً، إِنَّ نَسِيتَ الْخَيْرَ ذَكَرْتُكَ، وَإِنْ عَمِلْتَ بِهٖ أَعَانُوكَ، أَخْرَوْا شَهَوَاتِهِمْ وَلَدَاتِهِمْ خَلْفَهُمْ، وَقَدَّمُوا طَاعَةَ رَبِّهِمْ أَمَامَهُمْ

؛ به راستی بی نیازان واقعی همان پرهیزکارانند.

اندکی مال از دنیا آنان را بی نیاز کرده و کم خرج و قانع هستند. اگر خیر و خوبی را فراموش کنی، به یادت می آورند و اگر به آن عمل کنی کمکت می کنند. لذتها و شهوتهای خود را پشت سر انداخته و طاعت پروردگارشان را پیش روی نهاده اند».(2)

اهل تقوا، راستگو، امانت دار و در زندگی بردبارند، حضرت فرمود: «

لِلْمَتَّقِي ثَلَاثٌ

1- اعراف، آیه 96.

2- تحف العقول، ص 287.

عَلَامَاتٍ: اخْلَاصُ الْعَمَلِ، وَقَصْرُ الْأَمَلِ، وَاعْتِنَامُ الْمَهْلِ

؛ پرهیزکار سه ویژگی دارد:

اخلاص در عمل، کوتاهی آرزو و بهره گرفتن از فرصت ها». (1)

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: در بصره در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، پس از پیکار با جنگ افروزان (طلحه و زبیر و عایشه)، به ما سرکشی کرد و پرسید: درباره چه صحبت می کردید؟ گفتم: در مذمت دنیا. فرمود: چرا دنیا را نکوهش می کنید؟

بعد حضرت مقداری از دنیا فرمود: «

الدُّنْيَا مَنْزِلٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَ مَسْكَنٌ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَّ عَنْهَا، وَ دَارٌ غَنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، فِيهَا مَسَدٌ جَدُّ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ، وَ مَهْبِطٌ وَحْيِهِ، وَ مُصَدِّقٌ لِمَلَائِكَتِهِ، وَ مَسْكَنٌ أَحِبَّائِهِ، وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَائِهِ، اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رِيحَ الوَاقِعِ الْجَنَّةِ، فَمَنْ ذَا يَدُمُّ الدُّنْيَا يَا جَابِرُ

؛ دنیا برای آنها که درست باشند منزل راستین است، و برای آنها که درست درکش کنند جای عافیت و سلامت، و برای آنان که از آن توشه گیرند خانه توانگری، سجده گاه پیامبران، فرودگاه وحی الهی، نمازخانه فرشتگان، مسکن دوستان خدا و بازار تجارت اولیای اوست که در این بازار، رحمت بدست آوردند و سود بهشت را بردند. جابر! چه کسی دنیا را مذمت می کند؟» (2) سپس امام علیه السلام ادامه داد و به جابر فرمود: اینک همراه من بیا. جابر می گوید: همراه آن حضرت تا گورستان رفتم، آنجا بانگ بر آورد: «

يَا أَهْلَ الثَّرْبَةِ يَا أَهْلَ الْغُرْبَةِ أَمَا الْمَنَازِلُ فَقَدْ سَدَّ كِنْتُ، وَ أَمَا الْمَوَارِيثُ فَقَدْ قَسَمَتِ وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحْنَ. هَذَا خَبْرٌ مَا عِنْدَنَا، فَمَا خَبْرُ مَا عِنْدَكُمْ؟ ... لَوْ أُذِنَ لِلْقَوْمِ فِي الْكَلَامِ، لَقَالُوا: إِنَّا وَجَدْنَا خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى

؛ ای خاک نشینان، ای دورافتادگان، بعد از شما خانه هایتان را اشغال نموده و امواتان را قسمت کردند و زنهایتان را به شوهر زنی گرفتند. این خبری است که ما داریم، شما چه خبر دارید؟

آنگاه اندکی سکوت کرد و سر برداشته و فرمود: قسم به آنکه آسمان را برافراشته و زمین را گسترده اگر اینان اجازه سخن گفتن داشتند، می گفتند: ما دریافتیم که بهترین توشه، تقواست». (3)

1- میزان الحکمه، ماده «تقوا».

2- بحار الانوار، ج 7، ص 100.

3- همان مدرک، ص 101.

3: مشکل گشایی

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ عَبِيداً مِنْ خَلْقِهِ لِحَوَائِجِ النَّاسِ يَرْغَبُونَ فِي الْمَعْرُوفِ وَيَعْتَدُونَ الْجُودَ مَجْداً، وَاللَّهُ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».(1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «خداوند بندگانی دارد که به آنها گره گشایی مشکل مردم را مأموریت داده است، اینها دارای دو صفت هستند: یکی اینکه علاقه به کار نیک دارند و دیگر اینکه جود و بخشش را دارای ارزش انسانی می دانند و خداوند ارزشهای اخلاقی را دوست دارد».

اسلام به حل مشکلات مردم اهمیت زیادی داده و اعمال نیک را منحصر به خواندن نماز شب و تلاوت قرآن نمی داند، بلکه گره گشایی از کار خلق و سعی در برآوردن خواسته های مؤمنین را از بزرگ ترین حسنات می شمارد.

در زمان امام موسی کاظم علیه السلام یکی از شیعیان آن حضرت در «ری» اموال و بدهی های فراوانی به یکی از رؤسای حکومت ری داشت که توانایی پرداخت آن را نداشت. به فکرش رسید که به محضر امام برسد و از آن بزرگوار کمک بخواهد، به مدینه رفت و به حضور امام رسید و گرفتاری خود را برای امام بازگو نمود، امام در حل مشکل او توصیه ای به این عبارت به حاکم ری نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ تَحْتَ عَرْشِهِ ظِلًّا لَا يَسْكُنُهُ إِلَّا مَنْ اسْتَدَى إِلَىٰ أَخِيهِ مَعْرُوفًا أَوْ نَفَسَ عَنْهُ كُرْبَةً، أَوْ دَخَلَ عَلَىٰ قَلْبِهِ سُورًا وَهَذَا اخْوَكُ وَالسَّلَامُ

؛ آگاه باش، زیر عرش الهی سایه ای وجود دارد که فقط سه طایفه در آن سکونت دارند، کسی که در حق برادر ایمانی خود خیر و نیکی انجام دهد، یا گرهی از مشکلات او بگشاید، یا سرور و شادی به قلب او وارد سازد؛ حامل نامه هم برادر توست، سلام و رحمت الهی بر شما باد».

آن شخص نامه را گرفت و پس از انجام فریضه حج، به وطن برگشت، شبانه به سراغ فرماندار رفت و جریان را به اطلاع او رساند. فرماندار با خوشحالی دست در گردن او انداخت و بوسه بر سر و چشم او زد، با اشتیاق نامه امام را گرفت و روی چشم خود گذاشت و به احترام آن بلند شد و تمام اموال خود را میان خود و او تقسیم نمود و قیمت اموال غیر منقول را نیز پرداخت و مرتب می گفت: برادرم آیا تو را خوشحال ساختم؟ و مرد گرفتار می گفت: بلی به خدا خیلی بیش از حد مسرورم ساختی، سپس پرونده حساب او را در آورد و روی حساب او قلم گرفت و او را با خوشحالی مرخص نمود.

مرد گرفتار عازم بیت الله الحرام گردید تا او را دعا کند و امام را در جریان کار خود قرار دهد. وقتی امام علیه السلام از اوضاع آگاه شد بسیار خوشحال گردید. آن مرد پرسید: آیا این واقعه شما را خوشحال نمود؟ فرمود: به خدا قسم من و امیرالمؤمنین و جدّم رسول الله را شاد ساخت و خدا را نیز خشنود نمود. (1)

در این حدیث خوشحال کردن ائمه و خداوند در سایه خدمت به بندگان خداست که هرکس باید به اندازه نفوذ و توان خود حلال مشکلات مردم باشد.

در حدیثی آمده که دو تن از اصحاب اختلاف داشتند، یکی از اصحاب بزرگ به نام مفضل چهارصد درهم داد و مشکل مالی آن دورا حل کرد و بعد گفت: این پول از امام صادق علیه السلام بود.

معلوم می شود امام علیه السلام مأمور داشت و به او پول می داد تا مشکل مردم را حل کند.

4: ارزش و ضد ارزش

قال رسولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَقَ نِسَاءُكُمْ وَفَسَقَ شُبَّانُكُمْ، وَلَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ قِيلَ لَهُ: وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ، وَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ؟ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ، وَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا». (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «چگونه خواهد بود آن زمانی که زنان و جوانهای شما فاسد شوند در حالی که شما امر به معروف و نهی از منکر نمی کنید؟ اصحاب عرض کردند: یا رسول الله آیا چنین زمانی پیش می آید؟ فرمود: آری بدتر از آن هم می شود تا جایی که امر به منکر و نهی از معروف می کنید. عرض کردند: یا رسول الله آیا کار ما به اینجا می رسد؟ فرمود: آری و بدتر از آن می شود که حس تشخیص شما وارونه می شود؛ معروف در نظر شما منکر و منکر در نظر شما معروف می شود».

در این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه مرحله از مسیر انحرافی را بیان می فرماید:

مرحله اول: انسان وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را فراموش می کند.

مرحله دوم: وارونه دستور می دهد، به منکر امر و از معروف نهی می کند.

مرحله سوم: این درد درون جان انسان هم اثر گذاشته و باور انسان عوض می شود که کار بد در نظرش افتخار و نشانه شخصیت و تمدن و کار خوب در نظرش بی ارزش می شود. این مراحل سه گانه منحصر به امر به معروف و نهی از منکر نیست، بلکه در تمام گناهان این مراحل وجود دارد و انسان قدم به قدم به گناه نزدیک می شود؛ اول بی تفاوت شدن است که برای او گناه یا ثواب فرقی نمی کند، دوم کم کم جبهه گیری کرده و دعوت به عصیان و نهی از اطاعت می کند، سوم کار به جایی می رسد که تشخیص او عوض می شود و گناه را فضیلت می داند، این مرحله ای است که بازگشت از آن مشکل است، چون پل های پشت سرش را خراب کرده است. این همان چیزی است که در تعبیر جالبی از امام علی علیه السلام آمده است:

«فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا وَلَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا، قَلْبٌ فَجَعَلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ، وَأَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ»

؛ آن کس که حتی با قلبش به طرفداری از نیکیها و مبارزه با منکرات برنخیزد، قلبش واژگون و بالای آن پایین و پایین آن بالا می شود (یعنی حس تشخیص نیک و بد را از دست داده و آنها را وارونه تشخیص خواهد داد و ارزشها و ضد ارزشها در فکرش جابجا می شود، چون چنین عادت کرده است)» (1).

این حالت گاهی برای يك فرد و گاهی برای جامعه پیدا می شود. قرآن می فرماید:

«(أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)»؛ آثار گناه سراسر وجودشان را بپوشاند، آنها اهل آتش هستند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند» (2).

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، 375.

2- بقره، آیه 81.

5: فقر و غنا

اشاره

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «انَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَيْهِ، وَيُبْغِضُ الْبُؤْسَ وَالتَّبَوُّسَ». (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هنگامی که خدا به بنده ای نعمت داد دوست دارد اثر نعمتش را در او ببیند و در رنج زندگی کردن بنده اش را دوست ندارد».

در احادیث ما روایاتی هست که فقر را هم مدح و هم مذمت می کند. این روایات با هم تضاد ندارند، چون روایاتی که فقر را مدح می کند یا ناظر به فقر الی الله است، که آیه ذیل به آن اشاره دارد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛ ای مردم شما به خدا محتاج هستید در حالی که او از شما بی نیاز و پسندیده است». (2)

مطابق این آیه تمام ذرات وجود ما در تمام عمر از ذات خدا امداد وجود می گیرد و یا ناظر به فقر به معنای ساده بودن زندگی است، و إلاذات فقر سرچشمه انواع خرافات و بدبختیها و مفسد است.

1- تحف العقول، حکمت 158.

2- فاطر، آیه 15.

فقر از نظر اسلام:

در کلام معصومین علیهم السلام آمده است:

«الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ

؛ فقر سیاه رویی در دنیا و آخرت است» (1). همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

لَوْلَا رَحْمَةُ رَبِّي عَلَى فُقَرَاءِ أُمَّتِي كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا

؛ اگر رحمت خداوند بر فقراي امت من نبود هر آينه فقر، آنها را به كفر مي كشاند» (2).

فقر یکی از بدبختیهای ملتهاست چرا که باعث وابستگی است. و این وابستگی علاوه بر اینکه آنها را محتاج دولت های دیگر می کند موجب می شود که فرهنگ و ارزشهای آنها نیز پذیرا شوند. به همین دلیل در حدیث می فرماید:

خداوند وقتی نعمتی به کسی می دهد دوست دارد که آثار نعمت در او نمایان باشد؛ یعنی نعمت را مخفی نکند و تظاهر به فقر نکند، چرا که فقر و تفاقر هر دو بد است. بؤس و تبؤس معنایش همین است که تفاقر کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«مَنْ تَفَاقَرَ افْتَقَرَ

؛ کسی که خود را به درویشی زند نیازمند گردد» (3).

وقتی آثار نعمت در او نمایان شود خود نوعی شکرگزاری خداوند است و فایده دیگرش این است که به افراد نیازمند کمک می کند و کار خیر انجام می دهد.

این نعمت شامل علم، نفوذ اجتماعی، مال و ... می شود و مردم باید از این نعمتها استفاده کنند البته نباید نعمت و دارایی خود را به رخ دیگران بکشیم و در ورطه تجمل گرایی گرفتار شویم، چرا که تجمل پرستی و مسابقه دادن در تجمل کار قارون است.

بعضی از روایات غنا و بی نیازی حقیقی را غنای نفس می داند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «

لَيْسَ الْغِنَى عَنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ، وَ لَكِنَّ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ

؛ توان گری برداشتن مال بسیار نیست بلکه بی نیازی دل است» (4).

1- میزان الحکمه، ج 7، ص 498.

2- همان مدرک.

3- تحف العقول، حکمت 45.

کلمه عَرَضٌ معمولاً به مال و متاع دنیا گفته می شود و علتش این است که واقعاً عارضی است و دوامی ندارد و زایل می شود و مطابق فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غنا و بی نیازی از کثرت مال و ثروت حاصل نمی شود بلکه غنای حقیقی، غنای نفس است.

این مسأله در زندگی افراد بسیار مهم است، چرا که ما افراد زیادی را می بینیم که اموال زیادی دارند ولی باز هم حریص هستند، شب و روز تلاش می کنند ولی نه خودشان از زندگی خود استفاده ای می برند و نه دیگران از اموالشان خیری می بینند، هرچه به دست می آورند باز از فقر می نالند. در مقابل افرادی را می بینیم که چیزی از مال دنیا ندارند ولی بی اعتنا و بی تفاوت هستند. بنابراین آنچه انسان را بی نیاز می کند، غنای نفس است و آنچه انسان را نیازمند و فقیر می کند، فقر نفسانی است.

نقل شده است که روزی بهلول به سراغ هارون رفته و يك پول سیاه در دست هارون گذاشت، هارون گفت: این چیست؟ بهلول گفت: نذر کرده ام اگر مشکلم حل شود صدقه ای به فقیری بدهم و هر چه فکر کردم فقیرتر از تو پیدا نکردم.

این اشخاص ظاهرشان غنی است اما باطنشان يك دنیا فقر است و در مقابل افرادی هستند که دستشان تهی است، اما باطن آنها بی نیاز است.

ریشه های فقر معنوی:

عوامل و ریشه های فقر معنوی عبارتند از:

1. آرزوهای دور و دراز که سبب می شود خود را همیشه نیازمند ببیند.
2. وابستگی به دنیا که انسان را گرسنه نگه می دارد، در مقابل زهد که غنای نفس است.
3. فراموش کردن آخرت، که خیال می کند هر چه هست همین دنیاست.
4. چیزی را ارزشمندتر از پول نمی داند و حال آنکه بزرگی نفس، آبرو و شخصیت، استقلال وجودی و آرامش وجدان از پول بالاترند، ولی بعضی آبرو را فدای پول و مال می کنند. امام علی علیه السلام در خطبه همام می فرماید: «

عَظُمَ الْخَالِقُ فِي

انْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ

؛ پرهیزگاران کسانی هستند که خدا در نظرشان بزرگ و غیر خدا در نظر آنها کوچک است» (1).

آنها که با خدا آشنا هستند غیر خدا در نظرشان ارزشی ندارد، یک قطره آب در نظر کسی ارزش دارد که دریا را ندیده، و یا روشنایی شمع برای کسی ارزش دارد که آفتاب را ندیده است.

آنها که معرفة الله دارند غنای نفس هم دارند، و کسی که غنای نفس داشته باشد دین، آبرو و شخصیت خود را نمی فروشد.

6: بدترین امت

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ألا إن شرَّ أمتي الذين يُكرهون مخافة شرِّهم، ألا ومن أكرمهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ شرِّهِ فَلَيْسَ مِنِّي». (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «آگاه باشید بدترین امت من کسانی هستند که از ترس آزارشان، نزد مردم گرامی باشند و آگاه باشید هر که را مردم از ترس آزارش گرامی دارند از من نیست».

احتراماتی که افراد در جامعه دارند علت های گوناگونی دارد. گاهی شخص دارای فضیلتی است و مردم به خاطر فضیلتی که دارد احترامش می گذارند. به عنوان مثال یا با تقوا یا عالم است و چون انسان عاشق فضیلت است به او احترام می گذارد. و یا کسی است که به جامعه خدمت می کند این فضیلت است و مردم به او احترام می گذارند، که این بهترین نوع احترام است.

گاهی دارای این فضایل نیست و مقامش پایین تر است اما مردم به خاطر اینکه به او احتیاج دارند اکرامش می کنند، این هم خوب است. اما گاهی افرادی هستند که فضیلتی ندارند و مردم هم احتیاجی به آنها ندارند و فقط به خاطر ترس از شر آنها احترامشان می گذارند. به عنوان مثال آدم بد زبانی است که اگر احترامش نگذارند

زیانش باز می شود و ملاحظه هیچ کس را نمی کند؛ یا اینکه صاحب قدرت خطرناکی است که اگر احترامش نگذارند نظرش بر می گردد و یا اینکه آدم شروری است و برای اینکه از شرش در امان باشند احترامش می گذارند.

مطابق این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: بدترین امت من چنین افرادی هستند که به آنها پول می دهند و یا دعوتشان می کنند تا اینکه از شرشان در امان باشند، حضرت چنین کسی را از خود نمی داند.

گاهی اوقات علت اینکه چرا به کسی احترام می گذارند معلوم نیست. آیا صاحب فضیلت است یا اینکه حاجتی دارند و یا اینکه از او می ترسند؛ اینها بدترین افراد هستند، چون اشراری هستند در لباس صاحبان فضیلت.

در اسلام به مسأله آزار نرساندن به خلق خدا و مدارا کردن با مردم، همسایه ها، دوست و زیر دست، بسیار سفارش شده و تأکید شده به آنها ظلم نشود.

علی علیه السلام در «نهج البلاغه» قسم یاد می کند که: «

وَاللَّهِ لَأَنَّ أُيَّتَ عَلَى حَسَنِ السَّعْدَانِ مُسَدَّ هَدًى وَاجْرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَدَّ فِدَاً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَغَاصِبًا لِسَيِّءٍ مِنَ الْحُطَامِ، وَكَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبَلِي قُفُولُهَا وَيَطْوِلُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا

؛ اگر دست و پایم را در زنجیر کرده و در کوچه و بازار بکشانند و شب ها مرا روی نوک خارهای جانگداز «سعدان»⁽¹⁾ قرار بدهند، برایم محبوب تر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از اموال آنها را غصب نموده باشم. چگونه به کسی ستم روا دارم، آن هم برای جسمی که تار و پودش به سرعت به سوی کهنگی پیش می رود و مدت های طولانی در میان خاکها می ماند»⁽²⁾.

چگونه شکر این نعمت گذارم که زور مردم آزاری ندارم

1- خارهای سفت و محکمی که در بیابان حجاز می روید.

2- نهج البلاغه، خطبه 224.

7: دو نشانه از آخر الزمان

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَقْلُ مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَوْ دُرْهَمٌ مِنْ حَلَالٍ» (1).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کمترین چیزی که در آخر الزمان پیدا می شود برادری مورد اعتماد و در همی پول حلال است».

آخر الزمان چه زمانی است؟ از مجموع احادیثی که درباره آخر الزمان آمده استفاده می شود که آخر الزمان یا موقعی است که دنیا به پایان می رسد و یا موقعی است که دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام به پایان می رسد.

در این حدیث به دو چیز اشاره شده که در آخر الزمان کم پیدا می شود یکی دوست مورد اعتماد و دیگری درهم حلال است.

زندگی انسان، جمعی و گروهی و مدنی بالطبع است. چون مشکلات انسان به حدی است که به تنهایی نمی تواند از عهده آنها برآید، به خصوص در مسیر تکامل که بدون همکاری میسر نیست. در این زندگی جمعی مسأله مهم، اعتمادی است که افراد باید به یکدیگر داشته باشند، و اگر این اعتماد وجود نداشته باشد فواید و برکات زندگی جمعی هیچ گاه محقق نخواهد شد.

علاوه بر زندگی جمعی، در زندگی خصوصی هم انسان نیاز به دوست دارد تا به او پناه ببرد و سرمایه دوستی هم چیزی نیست جز اعتماد. حدیث می فرماید: در آخر الزمان دوست واقعی کم است، اگر چه دوست نمایان بسیارند که دلیل آن غلبه مادی گری بر جوامع است و جایی که روح مادی گری حاکم شد اعتماد باقی نمی ماند.

این دغل دوستان که می بینی مگسازند گرد شیرینی

دومین چیزی که حدیث اشاره می کند درهم حلال است که در آخر الزمان کم پیدا می شود.

در عصر و زمان ما، به چند دلیل مال حلال کم شده است:

1. ارتباط جوامع بشری با هم، که موجب شده است مواد غذایی از خارج وارد شود و حلال و حرام بودن و طهارت و نجاست آن مشخص نباشد و اینکه از طریق ظلم بدست آمده است یا خیر؟

2. مسأله بانکهاست- که باید باشد و در غیر این صورت اقتصاد از بین می رود- ولی حلال و حرام در این بانکها با هم مخلوط می شود.

3. غلبه روح مادیگری که سبب تجاوز به حقوق یکدیگر می شود.

از طرفی هم ما مکلف به ظاهر هستیم که آنچه از بانکها می گیریم حلال است چون شبهه محصوره ای است که همه اطرافش محلّ آزمایش یا امتحان نیست، و آنچه از خارج می آید طبق قاعده «ید» حلال است، اما آثار واقعی خود را دارد.

شخصی به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید و گفت: «

أَحِبُّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَائِي

؛ دوست دارم که دعایم مستجاب شود، حضرت فرمود:

طَهَّرْ مَا كَلَّكَ وَلَا تُدْخِلْ بَطْنَكَ الْحَرَامَ

؛ خوراک خود را حلال کن» (1).

این آثار واقعی است که با خوردن مال حرام به وجود می آید که تاریکی قلب می آورد و نورانیت را می گیرد، توفیقات را سلب می کند و مانع استجاب دعا می شود.

8: دروغ و خیانت

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يُطَبِّعُ الْمُؤْمِنُ عَلَى كُلِّ خَصَلَةٍ، وَلَا يُطَبِّعُ عَلَى الْكُذِبِ وَلَا عَلَى الْخِيَانَةِ».(1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر خصلتی ممکن است طبیعت مؤمن بشود (گناهی ممکن است به خاطر کمی تقوا از مؤمن سر بزند) ولی محال است دروغ و خیانت در طبیعت مؤمن باشد».

در احادیث ما به مسأله دروغ و خیانت اهمیّت زیادی داده شده است، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می فرماید: «

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ

؛ خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرده مگر به راستگویی و ادای امانت».(2)

شاید اشاره به این است که راستگویی و ادای امانت جزء قوانین همه انبیا بوده و شاید استثنا به خاطر این است که مؤمن تابع هر دینی که باشد در آن دین دروغ و خیانت ممنوع است و یا اشاره به آیه ای است که می فرماید:

«إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ»؛ تنها کسانی دروغ می بندند که به

1- تحف العقول، حکمت 150.

2- میزان الحکمه، ج 5، ص 288.

آیات خدا ایمان ندارند» (1)، خیانت نوعی دروغ در عمل است همان طور که دروغ نوعی خیانت در گفتار است.

یا ممکن است اشاره به این باشد که این دو عمل اساس زندگی انسان را متزلزل می کند، چرا که تشکیل جامعه انسانی براساس اعتماد است که اگر نباشد، جامعه وجود ندارد و دروغ، این سرمایه را از بین می برد.

یا ممکن است اشاره به این باشد که دروغ و خیانت کلید گناهان دیگر است، انسان اگر دروغ بگوید می تواند تقلب، کلاه برداری و خیانت کند.

جوانی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: آلوده گناه هستم چه کنم؟

فرمود: به من قول بده که يك گناه را انجام ندهی و آن دروغ است. عرض کرد ترك می کنم. جوان می خواست گناه کند ولی فکر کرد که فردا وقتی خدمت پیامبر می رسد، حضرت سؤال خواهد کرد گناه کردی یا نه؟ اگر دروغ بگوید، که گناه کرده و اگر راست بگوید رسوا می شود، آن جوان به واسطه ترك دروغ گناهان دیگر را هم ترك کرد. (2)

امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

«جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكَذِبُ»

؛ تمام بدیها در خانه ای قرار داده شده است و کلید آن دروغ است. (3)

وقتی این کلید از بین برود گناهان دیگر هم از بین می رود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَالْمَعْرُوفِ وَ طَنَطْنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ، وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ

؛ اگر می خواهید افراد را بشناسید از طریق عبادات، آنها را شناسید که نماز و روزه و حجشان زیاد است و اینکه در دل شب بلند می شوند و از خوف خدا نعره

1- نحل، آیه 105.

2- میزان الحکمه، ج 8، ص 344.

3- همان مدرک.

می کشند، بلکه از ادای امانت و راستی گفتار آنها را بشناسید». (1)

و همچنین می فرماید: «

المؤمن إذا كذب من غير عذر لعنه سبعون ألف ملك، وخرج من قلبه تثن حتى يبلغ العرش فيلعه حمله العرش

؛ هرگاه مؤمنی بدون عذر (شرعی) دروغ بگوید، هفتاد هزار فرشته او را لعنت می کنند، و از دهانش بوی تعفن و گندی برآید که تا به عرش رسد، و حاملان عرش نیز وی را لعنت کنند. (2)

از آن حضرت پرسیدند: «

أَيكونُ المؤمنُ جباناً؟ «نعم، قيل له: أَيكونُ المؤمنُ بخيلاً؟ قال: نعم. قيل له: أَيكونُ المؤمنُ كذاباً؟ قال: لا»

؛ آیا ممکن است مؤمن ترسو باشد؟ فرمود: آری؛ پرسیدند: و بخیل باشد، فرمود: آری؛ پرسیدند: و دروغگو باشد؟ فرمود: نه». (3)

و فرمود: «

رَأَيْتُ كَأَنَّ رَجُلًا جَاءَنِي فَقَالَ لِي: قُمْ، فَقُمْتُ مَعَهُ فَإِذَا أَنَا بِرَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا قَائِمٌ وَالْآخَرُ جَالِسٌ، وَبِيَدِ الْقَائِمِ كَلْبٌ مِنْ حَدِيدٍ يُلْقِمُهُ فِي شِدْقِ الْجَالِسِ فَيَجْنِبُهُ حَتَّى يَبْلُغَ كَاهِلَهُ، فَيُلْقِمُهُ الْجَانِبَ الْآخَرَ فَيَمْدُهُ، فَإِذَا مَدَّهُ رَجَعَ الْآخَرُ كَمَا كَانَ، فَقُلْتُ لِلَّذِي أَقَامَنِي: مَا هَذَا؟ قَالَ: هَذَا رَجُلٌ كَذَّابٌ، يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

؛ گویا مردی نزد من آمد و گفت: برخیز، برخاستم و با او روانه شدم تا به دو نفر رسیدیم که یکی ایستاده و دیگری نشسته بود، در دست ایستاده قلابی از آهن بود و آن را در کنج دهان آن که نشسته بود فرو می برد و می کشید تا از شانه به پشت او می رسید، سپس بیرون می آورد و به طرف دیگر فرو می برد و می کشید و همچنان این عمل را تکرار می کرد، به آن که با من بود گفتم: این چیست؟ گفت: این مرد (نشسته) دروغگوست و تا روز قیامت این گونه در گور عذاب می شود». (4)

1- میزان الحکمه، ج 5، ص 288.

2- جامع السعادات، ج 2، ص 425.

3- همان مدرک، ص 426.

4- همان مدرک.

9: زهد و آثار آن

اشاره

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا قَصْرُ الأَمَلِ، وَشُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَالْوَرَعُ عَنْ كُلِّ مَا حَرَّمَ اللهُ». (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «حقیقت زهد در دنیا سه چیز است:

1. کوتاهی آرزوها.

2. شکر نعمت های الهی.

3. اجتناب از آنچه که خدا حرام کرده».

زهد به معنای بی اعتنایی به دنیا و ترك وابستگی ها و در مقابل رغبت به معنای علاقه به دنیا و دنیاپرستی است و کسی که اسیر دنیاست راغب است، پس زهد به معنای فقر و اعراض از نعمتهای الهی نیست بلکه ممکن است کسی غرق در نعمت و زاهد باشد و کسی هم فاقد نعمت و راغب باشد، به عنوان مثال از تمام دنیا يك پیراهن کرباس دارد ولی وابسته آن است که اگر از دست بدهد، فریادش بلند می شود؛ این شخص راغب است.

در حدیث فوق حضرت زهد را در سه جمله خلاصه کرده است:

1. کوتاهی آرزوها؛ یعنی زاهد آرزوی دور و دراز ندارد، چون باعث فراموشی آخرت می شود.

2. شکر نعمت؛ یعنی زاهد نعمتهای خدا، مثل چشم، گوش، سلامتی، جوانی، ثروت و غیره را در جایش مصرف می کند.
3. ورع؛ یعنی زاهد از هر چه خدا حرام کرده دوری می کند.

آثار زهد:

در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره آثار زهد می فرماید:

«وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ عَيْوَبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ الْقَرَارِ» (1).

در این حدیث چهار ویژگی برای زهد در دنیا بیان شده است:

1. نورانیت قلب، به طوری که حکمت در قلب ثابت می شود.
 2. زبان انسان به حکمت گویا می شود.
 3. انسان عیوب دنیا را دیده و دردها و درمانها را مشاهده می کند.
 4. از دنیا سالم به سوی آخرت می رود.
- بزرگترین مشکل در شناخت حقایق؛ پوشیده در حجاب بودن آنهاست؛ حق آشکار است ولی مشکل وجود حجابهاست و قسمت عمده این حجابها در دنیاپرستی خلاصه می شود؛ و حبّ مال، فرزند، مقام، شهوت و ... جبهای دنیایی هستند که در انسان وجود دارد. بنابراین اگر حبّ دنیا از قلب بیرون رود، حجابها از بین می رود و انسان می تواند حقایق را ببیند.
- زهد در دنیا به معنای بی اعتنائی به دنیاست که باعث می شود این حجاب ها برداشته شده و این آثار چهارگانه در انسان حاصل شود.
- درباره حبّ دنیا تشبیهات مختلفی شده است به عنوان مثال گاهی حبّ دنیا را به گرد و غبار تشبیه می کنند، چون گاهی با وجود اینکه چشم سالم است و راه پیدا است، گرد و غبار اجازه نمی دهد که انسان راه را ببیند.

شاعر می گوید:

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

خدا اظهر الاشياء است و ظاهرتر از خدا در عالم هستی چیزی نیست ولی حجابها اجازه نمی دهد که انسان خدا را مشاهده کند. قرآن می فرماید:

«لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»؛ در روز قیامت به انسان خطاب می شود: تو از این صحنه غافل بودی، و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملاً بینا به حقایق شده است». (1)

آری پرده های جهان ماده، آمال و آرزوها، عشق و علاقه به دنیا، زن و فرزند و مال و مقام، هوسهای سرکش و حسادتها، به تو اجازه نداد که امروز را از همان زمان بنگری، امروز گرد و غبار غفلت فرو نشسته، حجابها کنار رفته، پرده های شهوات و آمال و آرزوها دریده شده، چرا که امروز «یوم البروز» و «یوم الشهود» و «یوم تبلی السرائر» است.

لحظه های آخر عمر، انسان چشم برزخی می یابد و خیلی چیزها را می بیند.

سعی کنیم این حجابها را به حدّ اقل برسانیم تا آنچه دیگران نمی بینند ما ببینیم و بدانیم.

10: راه نفوذ در دیگران**اشاره**

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «جُبِلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا، وَبُغْضِ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا».(1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «دلها در بند دوستی آن کسی است که به آنها نیکی کرده و دشمن آنکه به آنها بدی کرده است.

در جایی دیگر به جای تعبیر «جبلت» چنین آمده است: »

إِنَّ اللَّهَ جَبَلَ قُلُوبَ عِبَادِهِ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبُغْضِ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا

«(2).

«جبل» به معنای خلقت است اما نه هر خلقتی، بلکه آن خلقت ریشه دار که قابل تغییر نیست مثل اینکه می گویند: جبلی فلان کس است، یعنی چنان در او ریشه دوانده که قابل تغییر نیست و در واقع از جبل به معنای کوه گرفته شده چون نمی توان کوه را از جایش حرکت داد، به همین جهت صفاتی که در خلقت جای می گیرد و قابل تغییر نیست از آن تعبیر به جبل می کنند.

در این حدیث می فرماید: خداوند دلها را چنان آفریده است که به کسانی که به آنها نیکی کنند علاقه عمیق دارند و نسبت به کسانی که به آنها بدی کنند کینه دارند، بنابراین خوبی سبب عشق و علاقه و بدی سبب دشمنی است.

1- تحف العقول، حکمت 17.

2- همان مدرک، حکمت 137.

راه نفوذ در دیگران:

می‌توانیم از این حدیث راه نفوذ در دیگران را پیدا کنیم.

منظور از نفوذ، کلاه گذاری نیست بلکه نفوذ به حق در دیگران است. بهترین راه برای نفوذ در دیگران راهی است که در روایت آمده یعنی نیکی کردن به مردم و حل کردن مشکل مردم؛ البته کمک به حل مشکلات، و نیکی کردن به مردم تنها کمک مادی نیست، بلکه استفاده از سرمایه‌هایی است که در اختیار داریم و فناپذیر است. همان که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

«إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ»

؛ شما با پول نمی‌توانید همه مردم را جذب کنید ولی با اخلاق نیکو می‌توانید مردم را جذب کنید». (1)

این کار هزینه زیادی هم نمی‌خواهد، مانند برخورد نیکو با همسایه، پیش از او سلام کردن، احوال‌پرسی کردن و احوال‌خویشان او را پرسیدن، در غیاب دوست از او دفاع کردن و اگر بیمار شد عیادتش نمودن و در غم و شادی شریک او بودن.

یکی از عوامل پیشرفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در صدر اسلام، نفوذ آن حضرت در دلها بود که خداوند می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ از پرتو رحمت الهی در برابر آنها (مردم نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند». (2)

و می‌فرماید:

«(وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)»؛ و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری». (3)

اخلاقی که عقل در آن حیران است، چرا که اگر مردم را به بندگی خدا دعوت می‌کنی تو خود بیش از همه عبادت می‌کنی، و اگر از کار بد باز می‌داری تو قبل از همه خودداری می‌کنی، آزارت می‌دهند و تو اندرز می‌دهی، ناسزایت می‌گویند و

1- وسائل الشیعه، ج 8، باب 107 من أبواب أحكام العشرة فی السفر والحضر، ح 8.

2- آل عمران، آیه 159.

3- قلم، آیه 4.

تو برای آنها دعا می کنی، بر بدنت سنگ می زنند و خاکستر داغ بر سرت می ریزند و تو برای هدایت آنها دست به درگاه خدا بر می داری.

تا توانی دلی به دست آوردل شکستن هنر نمی باشد

يك نمونه از اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در فتح مکه نمایان شد؛ هنگامی که مشرکان خونخوار و جنایت پیشه که سالیان دراز هر چه در توان داشتند بر ضد اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به کار گرفتند، در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر خلاف تمام مناسبات دوستان و دشمنان، فرمان عفو عمومی صادر کرد، و تمام جنایات آنها را به دست فراموشی سپرد، و همین سبب شد که به مصداق «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»⁽¹⁾ مردم فوج فوج مسلمان می شدند.

از امام حسین بن علی علیه السلام نقل شده است که می فرماید: «

سألت امير المؤمنين عليه السلام عن سيرة رسول الله صلى الله عليه وآله مع جلسائه، فقال: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله دائم البشور، سهل الخلق، لين الجانب، ليس بفظ ولا غليظ، ولا صخاب ولا فحاش، ولا عتاب ولا مداح، يتغافل عما لا يشتهي، فلا يؤيس منه ولا يخيّب فيه مؤمليه، قد ترك نفسه من ثلاث: المرء والإكثار ومما لا يعنيه، وترك الناس من ثلاث: كان لا يذم أحداً ولا يعيره، ولا يطلب عورته»

؛ از پدرم امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره ویژگیهای زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و اخلاق آن حضرت سؤال کردم و پدرم مشروحاً به من پاسخ فرمود، در بخشی از این حدیث آمده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله با هم نشینان همیشه خوش رو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بد زبان عیب جو و مدیحه گر نبود، هیچ کس از او مأیوس نمی شد، و هر کس در خانه او می آمد ناامید باز نمی گشت، سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن، پرگویی و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمت نمی کرد، سرزنش نمی فرمود و درباره لغزشها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی کرد»⁽²⁾.

1- نصر، آیه 2.

2- معانی الاخبار، ص 83.

روایات در این زمینه فراوان است که به چند روایت اشاره می‌کنیم:

1. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُدْرِكُ بِحُسْنِ خَلْقِهِ دَرَجَةَ قَائِمِ اللَّيْلِ وَصَائِمِ النَّهَارِ

؛ مؤمن با حسن خلق خود به درجه کسی می‌رسد که شبها به عبادت می‌ایستد و روزها روزه دار است». (1)

2. و همان حضرت فرمود: «

مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ

؛ چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین تر از اخلاق خوب نیست». (2)

3. و در جایی دیگر می‌فرماید: «

أَكْثَرُ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ

؛ بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می‌کند تقوا و اخلاق نیکو است». (3)

4. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «

عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ، فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ، لَأَمْحَالَةٌ، وَإِيَّاكُمْ وَسُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَأَمْحَالَةٌ

؛ بر شما لازم است که اخلاق خوب داشته باشید، زیرا سرانجام خوش اخلاق بهشت است و از بداخلاقی پرهیزید که سرانجام آن آتش

است». (4)

یکی از وصیت‌های اخلاقی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام این بود: سه کار است که این امت توانایی آن را (به طور

کامل) ندارند، عدالت و برابری با برادر دینی در مال، وادای حق مردم با قضاوت عادلانه نسبت به خود و دیگران، و خدا را در هر حال یاد

کردن، البته منظور گفتن «

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ

» نیست، بلکه منظور این است هنگامی که کار حرامی در مقابل آنها قرار می‌گیرد، از خدا بترسند و آن را ترك کنند. (5)

1- تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص 333.

2- همان مدرک.

3- همین مضمون در وسائل الشیعه، ج 8، ص 504؛ تفسیر قرطبی، ج 10، ص 6707.

4- تفسیر روح البیان، ج 10، ص 108.

5- تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 140.

11: زبان (غیبت)**اشاره**

عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «وَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَوْصِنِي، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: احْفَظْ لِسَانَكَ، ثُمَّ قَالَ:

يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي، فَقَالَ: وَيْحَكَ وَهَلْ يَكِيبُ النَّاسَ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؟» (1).

مردی به رسول خدا گفت: «به من سفارشی کن، فرمود: زبانت را نگه دار، سپس گفت: یا رسول الله به من سفارش کن، فرمود: وای بر تو آیا جز این نیست که مردم برای آنچه با زبان درو می کنند در دوزخ سرنگون می شوند».

این حدیث به صورت دیگری از معاذ بن جبل نقل شده است:

«قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي سَفَرٍ فَأَصْبَحْتُ يَوْمًا قَرِيبًا مِنْهُ، وَنَحْنُ نَسِيرُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ، وَيُبَاعِدُنِي مِنَ النَّارِ، فَأَخْبَرَهُ إِلَى أَنْ قَالَ: أَلَا أَخْبِرُكَ بِمَلَاكٍ ذَلِكَ كُلُّهُ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: كُفَّ عَلَيْكَ هَذَا - وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ - قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، وَإِنَّا لَمُؤَاخَذُونَ بِمَا نَتَكَلَّمُ بِهِ؟ قَالَ: ثَكَلْتُكَ أُمَّكَ، وَهَلْ يَكِيبُ النَّاسَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ - أَوْ قَالَ: عَلَى مَنَاخِرِهِمْ - إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؟»

؛ معاذ بن جبل که از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است می گوید: در سفری با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم، در صبحی به

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم: عملی را به من یادآوری کن که مرا وارد بهشت کرده و از آتش جهنم دور کند؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از گفتن مطالبی به معاذ فرمود: آیا تو را خبر بدهم به ملائک و معیار این مطالب؟ گفتم: بله، فرمود: نگه داری زبان است. گفتم: ای پیامبر آیا ما به واسطه سخن گفتن مؤاخذه می شویم؟ فرمود: مادرت به عزایت بنشیند آیا جز این نیست که مردم برای آنچه با زبان درو می کنند در دوزخ سرنگون می شوند؟» (1)

در روایات ما درباره دو مسأله بحث شده و اهمّیت فوق العاده ای برای هر دو بیان شده است که یکی سکوت و دیگری حفظ زبان است؛ علمای اخلاق معتقدند که سالکان راه حق بدون رعایت سکوت و حفظ زبان از انواع گناهانی که به آن آلوده می شوند به جایی نمی رسند.

در دو مورد از آیات قرآن مسأله سکوت به عنوان يك ارزش والا مطرح شده است؛ نخست در داستان حضرت مریم علیها السلام؛ در آن لحظات طوفانی که درد زایمان به حضرت مریم دست داد، غم و اندوه سراسر وجودش را فرا گرفت؛ به خصوص از اینکه نوزادش متولد شود و رگبار تهمت‌های مردم بی ایمان متوجه او گردد، تا آنجا که از خدا تقاضای مرگ کرد، در این هنگام ندایی شنید که به او دستور داد: «غمگین مباش، پروردگارت از پایین پای تو چشمه آب گوارایی جاری ساخته (و درخت خشکیده خرما به فرمان او به بار نشست است) ... از آن غذای لذیذ بخور و از آن چشمه گوارا بنوش و چشمت را (به مولود تازه) روشن دار و هر گاه انسانی را دیدی و از تو توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته ام و امروز با احدی سخن نمی گویم؛ «فَأَمَّا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا»» (2)

و می دانیم که نذر همواره به کاری تعلق می گیرد که دارای رجحان و مطلوبیت

1- سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1314، ح 3973.

2- مریم، آیه 26.

الهی باشد، بنابراین «روزه سکوت» در آن امت يك عمل الهی بوده که در شریعت اسلام تحریم شده است.

در آیه دیگر همین سوره اشاره دیگری به اهمیت سکوت دیده می شود، آنجا که در داستان حضرت زکریا علیه السلام می خوانیم هنگامی که مژده تولد حضرت یحیی علیه السلام در آینده نزدیک به او داده شد، در حالی که هم خودش پیرو ناتوان بود و هم همسرش نازا، از خداوند تقاضای نشانه ای کرد «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» و به او وحی شد که: «نشانه تو این است که سه شبانه روز تمام در حالی که زبانت سالم است قدرت سخن گفتن با مردم رانخواهی داشت (تنها زبانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می کند) «قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» (1).

همین معنا در سوره آل عمران آیه 41 نیز آمده است.

در روایات ما هم اهمیت زیادی به سکوت داده شده که به بخشی از آن اشاره می کنیم:

1. در زمینه تأثیر سکوت در تفکر عمیق و استواری عقل، رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَمُوتًا فَأَدْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِي الْحِكْمَةَ وَالْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ وَالْمُنَافِقُ كَثِيرُ الْكَلَامِ قَلِيلُ الْعَمَلِ

؛ هنگامی که مؤمن را خاموش ببینید به او نزدیک شوید که دانش و حکمت به شما القا می کند، و مؤمن کمتر سخن می گوید و بسیار عمل می کند و منافق بسیار سخن می گوید و کمتر عمل می کند» (2).

2. از بعضی از روایات به دست می آید که یکی از مهمترین عبادات سکوت است؛ از جمله در مواعظ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر می خوانیم: «

ارْزِعْ لَا يُصِيبُهُنَّ إِلَّا مُؤْمِنٌ، الصَّمْتُ وَهُوَ أَوَّلُ الْعِبَادَةِ

؛ چهار چیز است که تنها نصیب مؤمن می شود، نخست سکوت است که سرآغاز عبادت می باشد» (3).

1- مریم، آیه 10.

2- بحار الانوار، ج 75، ص 312.

3- میزان الحکمه، ماده «صمت».

3. از بعضی احادیث استفاده می شود که پرگویی مایه قساوت و سنگدلی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«كَانَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا تُكْثِرِ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ الَّذِينَ يُكْثِرُونَ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ اللَّهِ قَاسِيَةٌ فَلَوْبُهُمْ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ

؛ حضرت مسیح علیه السلام می فرمود: جز به ذکر خدا سخن زیاد مگوئید، زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا سخن بسیار می گویند، دل‌هایی پرقساوت دارند ولی نمی دانند» (1).

4. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يُكْسِبُ الْمَحَبَّةَ أَنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ

؛ سکوت دری از درهای دانش است، سکوت محبت می آورد، و دلیل و راهنمای همه خیرات است» (2).

5. سکوت سبب نجات از بسیاری از گناهان می شود و در نتیجه کلید ورود در بهشت است، چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

مردی نزد آن حضرت آمد و طالب سعادت و نجات بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که خدا به وسیله آن تو را وارد بهشت سازد؟ عرض کرد: آری ای رسول خدا؛ سپس حضرت دستور به انفاق و یاری مظلوم و کمک از طریق مشورت فرمود، و بعد دستور به سکوت داده و فرمود: «

فَاصْمِتْ لِسَانَكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ

؛ سخن مگو جز در جایی که خیر است» و در پایان افزود: هرگاه یکی از این صفات در تو باشد، تو را به سوی بهشت می برد» (3).

بعد از ذکر این مقدمه به حدیث مورد بحث بر می گردیم و چند نکته را یادآور می شویم:

1- اصول کافی، ج 2، باب الصمت و حفظ اللسان، ح 11.

2- همان مدرک، ح 1.

3- اخلاق در قرآن، ج 1، ص 298 به بعد.

نکته اول: حدیث می فرماید این افراد را به صورت در آتش می اندازند، چرا؟ به یکی از جهات ذیل.

الف) صورت عضو بسیار حسّاسی است به همین جهت انسان وقتی می خواهد زمین بخورد ناخودآگاه دستش را سپر صورت می کند تا آسیبی به صورت نرسد.

ب) به خاطر تحقیر آمیز بودن آن است.

ج) عضوی که باعث گناه شده، بسوزد.

نکته دوم: از روایت استفاده می شود که اصلاح زبان، کلید اصلاح انسان و انحراف آن سبب انواع انحرافات است، چرا که زبان ترجمان دل و نماینده عقل و کلید شخصیت انسان و مهمترین دریچه روح است.

به تعبیر دیگر، آنچه در صفحه روح انسان نقش می بندد، قبل از هر چیز بر صفحه زبان و در لابه لای گفته های او ظاهر می شود. امام علی علیه السلام می فرماید:

«تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ

؛ سخن بگویند تا شناخته شوید همانا شخصیت هر کس زیر زبانش نهفته است»⁽¹⁾.

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

نکته سوم: به همان نسبت که برکات زبان و آثار سازنده آن زیاد است، آفات و گناهایی که به وسیله آن انجام می گیرد و آثار مخربیتی که در فرد و جامعه دارد، بسیار زیاد می باشد.

مرحوم «فیض کاشانی» در کتاب «المحجّة البیضاء» و «غزالی» در «احیاء العلوم» بحث مشروحی تحت عنوان گناهان زبان ذکر کرده اند. غزالی بیست انحراف و آفت برای زبان شمرده که از جمله آنها موارد زیر است:

1. بیهوده گویی و پرحرفی.

2. بد زبانی و دشنام.

3. مزاح و شوخیهای رکیک و زشت.

4. مسخره کردن و استهزای دیگران.

5. فاش کردن اسرار مردم.

و... و علمای اخلاق ده مورد دیگر هم اضافه کرده اند که مجموع آن به 30 آفت می رسد.

یکی از این گناهان و آفتها که در آیات و روایات بر اهمیت آن تصریح شده مسأله «غیبت» است، چرا که سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت اوست، و هر چیزی که آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهم تر است، و به این جهت گاهی اوقات گناه آن از قتل نفس نیز سنگین تر است.

یکی از فلسفه های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص در هم نشکند، و حیثیت آنها لگه دار نشود.

فلسفه دیگر اینکه «غیبت»، بدبینی می آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می کند، سرمایه اعتماد را از بین می برد، پایه های تعاون و همکاری را متزلزل می سازد، بذر کینه و عداوت را در دلها می پاشد و گاه سرچشمه نزاع های خونین و قتل و کشتار می گردد.

در حدیثی آمده است که روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با صدای بلند خطبه می خواند و فریاد می زد: «ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید نه با قلب، غیبت مسلمانان را نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمایید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند، خداوند اسرار او را فاش می سازد، و در درون خانه اش رسوایش می کند»⁽¹⁾.

در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد: «

مَنْ مَاتَ تَائِباً مِنَ الْعِيبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ، وَ مَنْ مَاتَ مُصِرّاً عَلَيْهَا فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ

کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته، اولین کسی است که وارد دوزخ می شود» (1).

امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید: «

مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رَوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ وَهَدَمَ مُرْوَعَهُ لِيَسْقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ، أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وِلَايَتِهِ إِلَى وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ، فَلَا يُقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ

؛ کسی که به منظور عیب جویی و آبروریزی مؤمنی، سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می فرستد، ولی شیطان هم او را نمی پذیرد» (2).

«غیبت» یعنی در غیاب کسی سخن گفتن، منتها سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد؛ خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی؛ در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتی در اموری که مربوط به اوست، مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان او و مانند اینها؛ بنابراین اگر کسی صفات ظاهری و آشکار دیگری را بیان کند، غیبت نخواهد بود، مگر اینکه قصد مذمت و عیب جویی داشته باشد که در این صورت حرام است. مثل اینکه در مقام بدگویی بگوید آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاه رنگ یا کوسه، اینها همه در صورتی است که این صفات واقعاً در آن شخص باشد، اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد، آن وقت «تهمت» خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین تر است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «

الْغَيْبَةُ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَمَّا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ فِيهِ، مِثْلُ الْحِدَّةِ وَالْعَجَلَةِ، فَلَا، وَالْبُهْتَانُ أَنْ تَقُولَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ

؛ غیبت آن است که درباره برادر مسلمانان چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته، و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله که غیبت به حساب نمی آید، اما تهمت این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد» (3).

1- محبّة البيضاء، ج 5، ص 252.

2- وسائل الشيعة، ج 8، باب 158، ح 2.

3- اصول کافی، ج 2، باب الغيبة و البهت، ح 7.

خداوند در قرآن از غیبت نهی کرده و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ». (1)

خداوند در این آیه غیبت را به خوردن گوشت برادر مرده تشبیه می کند که این زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن را می رساند.

در شأن نزول جمله «لَا يَغْتَبَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» آمده که این آیه درباره دو نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است که رفیقشان

سلمان

را غیبت کردند، زیرا او را خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاده بودند تا غذایی برای آنها بیاورد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز

سلمان

را سراغ

اسامه بن زید

که مسئول بیت المال بود فرستاد،

اسامه

گفت: الان چیزی ندارم، آن دو نفر از

اسامه

بدگویی کردند و گفتند: او بخل ورزیده و درباره

سلمان

هم گفتند:

اگر او را به سراغ چاه سمیحه (چاه پر آبی بود) بفرستیم آب آن خشک خواهد شد.

سپس خودشان به راه افتادند تا نزد

اسامه

بیایند، و درباره موضوع کار خود تجسس کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من آثار خوردن گوشت در دهان شما می بینم، عرض

کردند:

ای رسول خدا ما امروز مطلقاً گوشت نخورده ایم. فرمود: آری گوشت

سلمان

و

اسامه

را خورده اید و آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد. (2)

علاج غیبت و توبه آن:

«غیبت» مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجاً به صورت يك بیماری روانی در می آید، به گونه ای که غیبت کننده از کار خود لذت می برد، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است. اینجاست که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان

1- حجرات، آیه 12.

2- تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص 135؛ «قرطبی» در تفسیر خود این شأن نزول را با تفاوتی نقل کرده است.

انگیزه های درونی غیبت بپردازد، انگیزه هایی همچون «بخل»، «حسد»، «کینه توزی»، «عداوت» و «خود برترینی».

باید از طریق خودسازی و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که بیار می آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس، این آلودگیها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد. سپس در مقام توبه برآید، و از آنجا که غیبت جنبه «حقّ الناس» دارد، اگر به صاحب غیبت دسترسی دارد و مشکل تازه ای ایجاد نمی کند، از او عذرخواهی کند، هر چند به صورت سر بسته باشد، به عنوان مثال بگوید من گاهی بر اثر نادانی و بی خبری غیبت شما کرده ام، مرا ببخش، و شرح بیشتری ندهد، مبادا عامل فساد تازه ای شود.

و اگر دسترسی به آن فرد را ندارد یا او را نمی شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی کند. (1)

موارد استثنا:

آخرین سخن درباره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگری استثناهایی دارد، از جمله این که گاه در مقام «مشورت» به عنوان مثال برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی از انسان سوآلی می کند، امانت در مشورت ایجاب می کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبادا مسلمانی در دام بیفتد، و چنین غیبتی که با چنین نیتی انجام می گیرد حرام نیست.

همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد غیبت حرام نیست.

البته کسی که آشکارا گناه می کند و به اصطلاح «متظاهر به فسق» است، از موضوع

غیبت خارج است، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت که این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متظاهر است.

این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش دادن به غیبت، و حضور در مجلس غیبت نیز جزء محرّمات است. براساس پاره ای از روایات بر مسلمانان واجب است که ردّ غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند، و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر می افتد دفاع کنند.⁽¹⁾

1- تفسیر نمونه، ج 22، ص 194.

12: مقام حضرت زهرا عليها السلام

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَوَّلُ شَخْصٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَثَلُهَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ مَرْيَمَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ» (1).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «اولین کسی که وارد بهشت می شود، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است و او در میان این امت مانند مریم در بنی اسرائیل است».

آیا این اولویت، مطلق است یا نسبی؟ ظاهر این است که مطلق است و مفهومش این است که حتی قبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و انبیا و امامان وارد بهشت می شود، چرا که انبیا ممکن است در قیامت در مقابل امت مسئولیت داشته باشند.

چنین مقامی بسیار والاست و نشان می دهد که حضرت زهرا علیها السلام برترین افراد و زنان است و این بهشت است که مشتاق چنین افرادی است، و آغوش باز می کند، و با وجود حضرت فاطمه علیها السلام و امثال آن حضرت، عظمت پیدا می کند.

قرآن می فرماید: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ...»؛ توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده چنین است...» (2).

1- کنز العمال، ج 6، ص 219، از اهل سنت؛ در بحار الانوار، ج 43، ص 44 قسمت اول حدیث آمده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَوَّلُ شَخْصٍ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَةُ».

2- محمد، آیه 15؛ رعد، آیه 35.

وفاطمه اولين كسى است كه وارد بهشت مى شود و كسى است كه داراى برترين تقواست، و ما نيز به آن مقدار كه تقوا داريم به فاطمه عليها السلام نزديك و جزء پيروان او هستيم.

13: رضایت خدا یا خلق

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ أَرْضَى سُلْطَانًا بِمَا يُسْخِطُ اللَّهَ خَرَجَ مِنْ دِينِ اللَّهِ». (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که پادشاهی را در چیزی خوشحال کند در حالی که آن چیز سبب خشم خداوند باشد از دین خدا خارج شده است».

کسی که برای خشنود کردن بنده ای خدا را ناخشنود کند به این معناست که آن بنده را در سرنوشت خود مؤثرتر می داند و اهمیتی که به این مخلوق می دهد بیش از اهمیتی است که به خالق خود می دهد.

و در جای دیگر آن حضرت می فرماید: «

مَنْ طَلَبَ رِضَى مَخْلُوقٍ يَسْخِطُ الْخَالِقِ سَلَطَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْمَخْلُوقِ

؛ هر که خشنودی مخلوق را بر خشم خالق محترم تر شمرد خداوند عزوجل آن مخلوق را بر وی مسلط گرداند». (2)

این يك نوع شرك است. قرآن می فرماید:

«(وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ)؛ بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند؛ مشرکند» (3) چرا که برای مخلوق عبادت می کنند و جلب توجه مخلوق را بر

1- تحف العقول، حکمت 172.

2- همان مدرک، حکمت 132.

3- یوسف، آیه 106.

خدا مقدم می دارند در ذیل این آیه حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که می فرماید: «

إِنَّ خَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الشِّرْكَ الْأَصْغَرَ، قالوا: وَمَا الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال: الرِّيَاءُ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا جَاءَ النَّاسُ بِأَعْمَالِهِمْ: اذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تُرَاوُونَ فِي الدُّنْيَا، فَانظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ مِنْ جَزَاءٍ؟

؛ خطرناک ترین چیزی که از آن برای شما می ترسم، شرك اصغر است. اصحاب گفتند: شرك اصغر چیست؟ فرمود: ریاکاری، روز قیامت هنگامی که مردم با اعمال خود در پیشگاه خدا حاضر می شوند، پروردگار به آنها که در دنیا ریا کردند می فرماید: به سراغ کسانی که به خاطر آنها ریا کردید بروید، ببینید پاداشی نزد آنها می یابید؟» (1)

شخصی که رزق خود را از طریق نامشروع می طلبد، شرك خفی دارد؛ یعنی خدا را عادل نمی داند که از طریق حلال به او روزی بدهد.

مهم این است که قلب از این شرك ها پاک بشود تا نور توحید در آن بتابد؛ برای انجام هر کاری باید ببینیم که خدا در این مسأله چه می پسندد، نه اینکه دیگران چه می پسندند، چرا که اگر خشنودی خدا را در نظر بگیریم، خشنودی خلق خدا در سایه آن بدست می آید.

در بعضی از روایات که در تفسیر آیه 106 سوره یوسف آمده است، می خوانیم:

«منظور شرك در نعمت است به این معنا که موهبتی از خداوند به انسان برسد و بگوید این موهبت از ناحیه فلان کس به من رسیده و اگر او نبود من میمردم و یا زندگانیم بر باد می رفت و بیچاره می شدم.» (2)

چنین شخصی غیر خدا را شريك در بخشیدن روزی و مواهب شمرده است.

ارزش هر عملی بستگی به نیت وانگیزه آن دارد، و به تعبیر دیگر از دیدگاه اسلام، اساس هر عملی را «نیت» تشکیل می دهد، آن هم نیت خالص. در حدیث معروفی

1- تفسیر نمونه، ج 10، ص 91.

2- تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 475؛ اصول کافی، ج 2، ص 292.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: «

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَلِكُلِّ أَمْرٍ مَّا نَوَى

؛ هر عملی بستگی به نیت فرد دارد، و بهره هر کس براساس نیتی است که در عمل دارد». (1)

در توضیح این حدیث آمده است؛ آن کس که برای خدا جهاد کند اجرش بر خداوند بزرگ است، و کسی که برای متاع دنیا حتی نیت به دست آوردن «عقال» (طناب کوچکی که پای شتر را با آن می بندند) بپیکار کند، بهره اش فقط همان است.

اینها همه به خاطر آن است که «نیت» همیشه به عمل شکل می دهد، آن کس که برای خدا کاری انجام می دهد، تمام تلاشش این است که مردم از آن بهره بیشتری گیرند، ولی کسی که برای تظاهر و ریاکاری عملی انجام می دهد، به بهره گیری نیازمندان اهمیت نمی دهد.

جامعه ای که به ریاکاری عادت کند، نه فقط از خدا و اخلاق حسنه و ملکات فاضله دور می شود، بلکه تمام برنامه های اجتماعی او از محتوا تهی می گردد.

روایات در نکوهش ریا بسیار زیاد است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَخْبَثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ، وَتَحْسُنُ فِيهِ عُلَانِيَتُهُمْ، طَمَعًا فِي الدُّنْيَا، لَا يُرِيدُونَ بِهٖ مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ، يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً، لَا يَخَالِطُهُمْ خَوْفٌ، يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ، فَيَدْعُوهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ

؛ زمانی بر مردم فرا می رسد که به خاطر طمع در دنیا باطنهای آنها زشت و آلوده و ظاهرشان زیبا می شود، این در حالی است که علاقه ای به پادشاهای پروردگارشان ندارند، دین آنها ریا می شود، و ترس خدا، در دل آنها از بین می رود، خداوند همه آنها را به عذاب سختی گرفتار می کند، و هر قدر خدا را مانند شخص غریق بخوانند، هرگز دعایشان مستجاب نمی شود». (2)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «

إِنَّ الْمُرَائِيَّ يَدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءَ: يَا كَافِرًا! يَا فَاجِرًا! يَا غَادِرًا! يَا خَاسِرًا! حَبِطَ عَمَلُكَ، وَبَطَلَ أَجْرُكَ، فَلَا خَلَاصَ لَكَ الْيَوْمَ، فَالْتَمِسْ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ

؛ شخص ریا کار در روز قیامت با چهار نام صدا زده می شود: ای کافر!

1- میزان الحکمه، ج 10، ص 277؛ وسائل الشیعه، ج 1، ص 35، ابواب مقدمات العبادات باب 5، ح 10.

2- اصول کافی، ج 2، باب الریاء، ح 14.

ای فاجر! ای حيله گر! وای زيانكار! عملت نابود شده و اجرت باطل گشت، امروز هيچ راه نجاتی نداری، پاداش خود را از کسی بخواه که برای او عمل کردی» (1).

1- وسائل الشيعه، ج 1، ص 51، ح 16.

14: نقد و نسیه و ایمان به غیب

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «طوبى لمن ترك شهوة حاضرة لموعود لم يره»⁽¹⁾.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «خوشا به حال کسی که لذت آماده ای را وا نهد برای موعودی که ندیده».

طوبی مؤنث اطمینان (پاکیزه تر) است و چند معنا برایش گفته شده: یکی به معنای زندگی پاکیزه است برای کسی که دارای این صفت باشد. دوم به معنای خوشا به حال اوست. سوم درختی است در بهشت⁽²⁾.

روایت می فرماید: خوشا به حال کسی که چیزی را که مطابق شهوت او و نقد است ترك می کند برای چیزی که نسیه است و ظاهراً آن را ندیده است.

این همان است که می گویند: انسان نمی تواند نقد را به خاطر نسیه ترك کند، و یکی از برتری های دنیا در چشم دنیاپرستان نقد بودن آن است، در مقابل، منافع نسیه است که آفاتی دارد و ممکن است نقد نشود.

بعضی این منافع نقد و نسیه را تعمیم می دهند و در مسائل آخرت هم جاری می کنند که همان منطق معروف ابن سعد است که وقتی حضرت به او فرمود: از

1- تحف العقول، حکمت 119؛ بحارالانوار، ج 74، ص 153.

2- (تفسیر مجمع البیان ذیل آیه 29 سوره رعد) برای «طوبی» ده معنا نقل کرده است.

جنگ با من صرف نظر کن. گفت: فکر می کنم، تا صبح فکر کرد، بعد گفت: می گویند:

بهشت و جهنم و عذاب هست، اگر راست باشد، بعداً توبه می کنم و اگر دروغ باشد به دنیا رسیدم. بعد گفت: دنیا نقد است و آخرت نسیه و انسان عاقل نقد را به نسیه نمی فروشد.

من که امروز بهشت نقد حاصل می شود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم

پیروان این مکتب زیادند، اینها دو اشتباه بزرگ مرتکب می شوند: اول اینکه وعده های الهی برای افراد باایمان نسیه نیست، نسیه در جایی است که طرف ضعیف است و نمی تواند به وعده هایش عمل کند، اما کسی که قادر مطلق و صادق و حکیم است نقد و نسیه ندارد و وعده هایش عین واقعیت است و سوخت و سوز ندارد.

دوم اینکه در زندگی دنیا هم بسیاری از مواقع نسیه را بر نقد مقدم می دارند، به عنوان مثال تمام کشاورزان نقدشان را که بذر است می دهند، به انتظار محصولی که در سال آینده بدست می آورند، و یا تمام کسانی که سرمایه گذاری می کنند، نقد را می دهند برای نسیه فردا، چون مسأله اهم و مهم است.

انسان اگر در این عمر کوتاه تقوا را رعایت کند، يك عمر جاویدان غرق در نعمت خواهد داشت، که در این صورت لذت آماده را فدای نعمتی می کند که آن را ندیده است.

وقتی کسی لذت آماده را برای موعودی که ندیده ترك کند این نشانه ایمان است و اگر ایمان به خدا و غیب نداشته باشد لذت آماده را ترك نمی کند.

مهمترین لذات دنیا مثل برق در گذر است اما قرآن درباره لذات آخرت می فرماید:

«(فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّنْ قُرَّةٍ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)»؛ هیچ کس نمی داند چه پاداشهای مهمی که مایه روشنی چشمها می گردد برای آنها نهفته شده است این پاداش عظیم جزای اعمالی است که انجام داده اند». (1)

در این آیه «نفس» به صورت نکره در سیاق نفی آمده و به معنای عموم است، و همه نفوس حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرشتگان مقرب را شامل می‌گردد که این نعمتها ولدات روحانی در فکرشان خطور نکرده. وقتی انسان این وعده ها را می بیند چشم پوشی از شهوات بر او آسان می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید:

«انَّ اللَّهَ يَقُولُ: اَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ

؛ خداوند می‌فرماید: من برای بندگان صالحم نعمتهایی فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده و بر فکر کسی نگذشته است»⁽¹⁾.

علاوه بر این، انسان در دنیا هم نتیجه اش را می‌بیند. در حدیثی داریم که اگر انسان چشمش به نامحرم بیفتد و چشم بپوشد، خداوند ایمانی به او می‌چشانند که لذت و نورانیت آن را احساس می‌کند.

1- تفسیر نمونه، ج 17، ص 149.

15: استفاده از موقعیت «وحدت»**اشاره**

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَأْخُذُ بِأَدَبِ اللَّهِ، إِذَا أَوْسَعَ اللَّهُ عَلَيْهِ اتَّسَعَ، وَإِذَا أَمْسَكَ عَنْهُ أَمْسَكَ». (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «مؤمن مؤدب به ادب خداست، می بیند خداوند با او چه رفتار می کند، هر وقت نعمت بیشتری به او داد او هم وسعت بیشتری در کار خیرش می دهد (چنان نیست که بخیل در علم، مال و خدماتش باشد) و وقتی ندارد وظیفه ای هم ندارد».

مقصود روایت همان قسمت اول است که وقتی خداوند سرمایه ای به او می دهد که شامل انواع سرمایه های مادی و معنوی مثل مقام، نفوذ اجتماعی، علم، قوه تفکر و ... می شود، از آن سرمایه استفاده می کند و هرچه عنایت خدا به او بیشتر شود او هم عنایتش به دیگران بیشتر می شود.

حضرت استاد به تناسب روز درباره وحدت بحثی را ارائه دادند که در ذیل آورده می شود:

در مورد وحدت سه مطلب عمده قابل توجه است:

1. تعریف وحدت

مراد از وحدت بین مذاهب اسلامی چیست؟

مراد این نیست که سنی ها را شیعه و یا شیعه ها را سنی کنیم، چرا که هیچ کدام در عمل حاضر نیستند از عقیده خود دست بردارند، بلکه منظور این است که در موضوعات مشترکی که داریم وحدت عمل داشته باشیم، مثل اینکه خدا واحد است، نبی واحد است، قبله و کتاب واحد است و بیت المقدس سرزمین اسلام است و باید نجات پیدا کند و کشورهای اسلامی نباید تحت سیطره کفر باشند و ...

اینها از اموری است که شیعه و سنی در آن اتفاق نظر دارند.

2. انگیزه ها و اهداف وحدت

کشورهای اسلامی از قدرت ویژه ای برخوردارند، به عنوان مثال از نظر جمعیت، فرهنگ اسلامی، مناطق سوق الجیشی، منابع زیرزمینی و امور دیگر در دنیا ممتازند، اگر کشورهای اسلامی دست به دست هم ندهند پایمال دشمنان می شوند و اگر دست به دست هم بدهند می توانند در مقابل دشمنان سربلند و پیروز باشند.

احساس خطر و ضرر شدیدی که عدم وحدت در پی دارد باید انگیزه ای شود تا مسلمین در مقابل کشورهای قدرتمند به وحدت برسند، چرا که ظالمین با هم متحد شده اند تا مانع نفوذ اسلام در میان ملت‌ها گردند.

حال بر فرض دشمن هم نداشته باشیم با وحدت می توانیم در جهان ترقی کرده و قدرت خود را عالم گیر کنیم و فرهنگ دینی اسلامی خود را گسترش بدهیم.

3. اسباب و عوامل وحدت

وحدت در ذات انسان نهفته شده و عالم، عالم وحدت است. تفرقه علی دارد که اگر آنها را بشناسیم و از بین ببریم وحدت حاصل می شود، مثل سلامتی که نباید

گفت چرا سالم هستیم بلکه باید پرسید چرا مریض می شویم، وقتی علت بیماری از بین برود، سلامتی حاصل می شود.

یکی از علت های تفرقه، عدم ارتباط با همدیگر است، وقتی با یکدیگر در ارتباط نباشیم، و نسبت به هم شناخت نداشته باشیم حاضر نیستیم با یکدیگر همکاری کنیم.

در میان اهل سنت تبلیغ زیادی می شود که شیعه این قرآن مرسوم را قبول ندارد و قرآن دیگری دارد، اگر بیابند و قرآنها موجود در مساجد و تفسیرهای ما را ببینند این بدینی برطرف می شود.

یکی دیگر از علل تفرقه، آلت دست دشمنان شدن است، چرا که این دشمن است که فعالیت کرده و وهابیه و سنی ها را در مقابل شیعه قرار داده است. برای از بین بردن این توطئه باید ارتباط زیادی بین شیعه و سنی برقرار شود تا منطق ما را بشنوند و از دور قضاوت نکنند. خداوند می فرماید: «(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)؛ و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هرگونه وسیله وحدت) چنگ زنید و پراکنده نشوید» (1).

این آیه مسأله اتحاد و مبارزه با هرگونه تفرقه را مطرح می کند که از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. در احادیثی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان بزرگ اسلام به ما رسیده است بر لزوم و اهمیت این موضوع با تعابیر مختلفی اشاره شده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا

؛ افراد با ایمان نسبت به یکدیگر همانند اجزای يك ساختمانند که هر جزئی از آن، جزء دیگر را محکم نگاه می دارد».

و نیز فرمود: «

الْمُؤْمِنُونَ كَالنَّفْسِ الْوَاحِدَةِ

؛ مؤمنان همچون يك روحند».

و در جای دیگر می فرماید: «مثل افراد با ایمان در دوستی و نیکی به یکدیگر

همچون اعضای يك پيكر است که چون بعضی از آن رنجور شود و به درد آید، اعضای دیگر را قرار و آرامش نخواهد بود». (1)

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز يك گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

جمله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (2) یکی از شعارهای اساسی و ریشه دار اسلامی است که مسلمانان را از هر نژاد و هر قبیله، و دارای هر زبان و هر سن و سال، با یکدیگر برادر می داند.

به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمانها را در حکم يك خانواده می داند، و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب می کند. در روایات اسلامی نیز روی این مسأله تأکید فراوان شده است که به عنوان نمونه چند حدیث را ذکر می کنیم.

1. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يَخْذِلُهُ، وَلَا يُسْلِمُهُ

؛ مسلمان برادر مسلمان است، هرگز به او ستم نمی کند، دست از یاریش بر نمی دارد، و او را در برابر حوادث تنها نمی گذارد». (3)

2. در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است که: «

مَثَلُ الْأَخَوَيْنِ مَثَلُ يَدَيْنِ تَغْسِلُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى

؛ دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می شوید (با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می کنند)». (4)

3. امام صادق علیه السلام می فرماید: «

الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ، كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِذَا اشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ، وَأَرَوَا حُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ

؛ مؤمن برادر مؤمن است، و همگی به منزله اعضای يك پيكرند، که اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر

1- تفسیر روح الجنان، ج 2، ص 450.

2- حجرات، آیه 10.

3- محبّة البيضاء، ج 3، ص 332، کتاب آداب الصحبة و المعاشرة، باب 2.

4- همان مدرک، ص 319.

عضوها آرامش ندارند، چرا که ارواح همگی آنها از روح واحدی گرفته شده است».(1)

روایتی هم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره حقوق سی گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده است که از جامع ترین روایات در این زمینه است و علاقه مندان می توانند به تفسیر نمونه (2) مراجعه کنند، و همچنین در حدیثی از امام علی علیه السلام درباره آغاز وقوع فتنه ها و اختلاف ها نقل شده است.(3)

در نهج البلاغه می خوانیم: «

وَالزُّمُو السَّوَادَ الْأَعْظَمَ، فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ، فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ

؛ همیشه همراه جمعیت‌های بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است، و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تک و تنها بهره شیطان است، همچنان که گوسفند تنها، طعمه گرگ است».(4)

1- اصول کافی، ج 2، ص 133، باب اخوة المؤمنین بعضهم لبعض، ح 3.

2- تفسیر نمونه، ج 22، ص 74.

3- همان مدرک، ج 23، ص 462.

4- نهج البلاغه، خطبه 127.

16: شکر نعمت

قال رسولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَنْ نَدَّ مَتَّ إِلَيْهِ يَدٌ، كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ أَنْ يُكَافِيَءَ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَالْثَنَاءُ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَقَدْ كَفَرَ النُّعْمَةَ» (1).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که نعمت به او برسد (ید به معنای نعمت است) اگر مقابله به مثل نکند (لفظاً تشکر نکند) کفران نعمت کرده است».

به طور اجمال از آیات و روایات چنین به دست می آید که اسلام بر پایه حق شناسی است. اگر کسی خدمتی به شما کرد، آن را از یاد نبرید و این خدمت را روزی جبران کنید. گاه انسان نمی تواند جبران کند، یا به خاطر اینکه توانایی او کم است و یا خدمتی که به او شده به قدری زیاد است که قابل جبران نیست؛ در این صورت حداقل باید با زبانش تشکر کند در غیر این صورت کفران نعمت کرده و مستحق زوال نعمت است.

کسانی که به ما خدمت می کنند بسیارند، پدر، مادر، استاد، همسایگان، علما، شهدا و... و ما مدیون خدمات زیادی هستیم و عوامل زیادی دست به دست هم داده اند تا ما بتوانیم از آسایش برخوردار و از علم و دانش بهره مند شویم و

نمی توانیم همه آنها را جبران کنیم، بنابراین لااقل باید قدرشناسی کنیم.

قرآن می فرماید:

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ اگر شکرگزاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی کنید مجازاتم شدید است». (1)

شکر نعمت، نعمت افزون کندکفر، نعمت از کف بیرون کند

مطابق آیه نه تنها نعمت از او گرفته می شود بلکه عذاب الهی جانشین نعمت می شود.

این درباره نعمتهایی که از ناحیه انسانها به هم می رسد نیز صادق است که اگر بتوانیم جبران کنیم و اگر نتوانیم با زبان شکرش را انجام می دهیم، اما درباره نعمت الهی که سرتاپای ما را فرا گرفته چگونه می توانیم شکر کنیم؟! نعمت وجود، عقل، سلامت، هدایت، ایمان، ولایت و ... حتی اگر شکر بگوییم خود شکر هم نعمت است. در عبارت امام سجاد علیه السلام آمده است: «

فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَشُكْرِي إِيَّاكَ يُفْتَقِرُ إِلَى شُكْرٍ، فَكُلَّمَا قُلْتُ لَكَ الْحَمْدُ وَجَبَ عَلَيَّ لِذَلِكَ أَنْ أَقُولَ لَكَ الْحَمْدُ

؛ چگونه می توانم حق شکر تو را بجای آورم، درحالی که همین شکر من نیاز به شکر تو دارد، و هر زمان که می گویم تو را سپاس بر من لازم است که به خاطر همین توفیق شکرگزاری بگویم تو را سپاس». (2)

به همین جهت بزرگان می گویند که شکر نعمت خدا فقط يك راه دارد و آن اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمتهای اوست، همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که می فرماید:

«خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد که حق شکر مرا ادا کن، عرض کرد:

پروردگارا چگونه حق شکر تو را ادا کنم، در حالی که هر زمان شکر تو را بجا آورم،

1- ابراهیم، آیه 7.

2- مناجات شاکرین از مناجاتهای پانزده گانه امام سجاد علیه السلام در بخش دوم مفاتیح نوین اثر آیه الله العظمی مکارم شیرازی.

این موفقیت خود نعمت تازه ای برای من خواهد بود، خداوند فرمود: ای موسی الآن حق شکر مرا ادا کردی، چون می دانی حق این توفیق از ناحیه من است» (1).

بنده همان به که زتقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد

ما نعمتهای زیادی داریم که هر کدام از آنها با دنیا برابری می کند، اگر چشم یا عقل ما را بگیرند و تمام دنیا را بدهند، راضی نیستیم. این آبی که سطح چشم قرار دارد اگر نباشد پلک روی چشم می ساید و در مدت کوتاهی چشم زخم می شود، اما این آب، آن را نرم نگه می دارد که پلک بتواند به سادگی بالا و پایین رود.

اگر این نعمتهای بزرگ خدا را صحیح در مسیرش مصرف کنیم، شکر عملی اوست، و اگر وسیله ای شد برای طغیان، خودپرستی، غرور، غفلت، بیگانگی و دوری از خدا این عین ناسپاسی است.

حق همی گوید چه آوردی مراندیرین مهلت که دادم من تورا

پنج حس را در کجا پالوده ای گوهر دیده کجا فرسوده ای

امام صادق علیه السلام فرمود: «کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی، بی آنکه قلب تو مشغول به آن نعمت شود، و خدا را فراموش نکنی، و همچنین راضی بودن به نعمت او و اینکه نعمت خدا را وسیله عصیان او قرار ندهی، و دستورات او را با استفاده از نعمتهایش زیر پا نگذاری» (2).

و نیز فرمود: »

شُكْرُ النُّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ

؛ شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود» (3).

روایاتی درباره شکر نعمت:

1. امام علی علیه السلام در یکی از حکمتهای خود می فرماید: »

اِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ

1- اصول کافی، ج 2، باب الشکر، ح 27.

2- سفینه البحار، ج 1، ص 710.

3- تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 529.

النَّعْمَ فَلَا تُنْفِرُوا أَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ

؛ هنگامی که مقدمات نعمتهای خداوند به شما می رسد سعی کنید با شکرگزاری، بقیه را به سوی خود جلب کنید، نه آنکه با شکرگزاری کم آن را از خود برانید». (1)

2. تنها شکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمتها کافی نیست، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده اند نیز تشکر نماییم و حق زحمات آنها را از این طریق ادا کنیم، و آنها را از این راه به خدمات بیشتر تشویق نماییم.

در حدیثی از امام سجّاد علیه السلام می خوانیم که می فرماید: «روز قیامت خداوند به بعضی از بندگانش می فرماید: آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی؟ عرض می کند:

پروردگارا من شکر تو را بجا آوردم، می فرماید: چون شکر او را بجا نیاوردی شکر مرا هم ادا نکردی. سپس امام فرمود:

أَشْكُرْكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ

؛ شکر گزارترین شما برای خدا آنها هستند که از همه بیشتر شکر مردم را بجای آورند». (2)

کمترین حدّ تشکر آن است که برخوردارها، پر محبت و صمیمی بوده واز هرگونه آزار ورنجش به دور باشد و عالی ترین تشکر آن است که در برابر خوبی افراد، چندین برابر خوبی کرده و خوبی آنها را در ظاهر و باطن، و زیان و عمل به بهترین وجه جبران نماییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ

؛ کسی که از انسانها تشکر نکند از خدا تشکر نکرده است». (3)

امام رضا علیه السلام می فرماید: «

مَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ

؛ کسی که از پدر و مادرش تشکر نکند، شاکر خداوند هم نبوده است». (4)

در زندگی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام موارد متعدّدی دیده می شود که از افراد نیکوکار قدردانی و تشکر می کردند که چند نمونه از آن را ذکر می کنیم:

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 13.

2- اصول کافی، ج 3، ص 156، باب الشکر، ح 30.

3- آثار الصادقین، ج 9، ص 465.

الف) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پاس خدمات حضرت خدیجه علیها السلام همواره از او یاد می کرد و از خدمت‌های او قدردانی و تشکر می نمود و بر او درود می فرستاد و از درگاه خدا برای او طلب آمرزش می نمود و می فرمود: خدیجه وقتی به من پیوست که همه از من دور می شدند. او در راه اسلام، هرگز مرا تنها نگذاشت و همواره از من حمایت نمود. خدا او را رحمت کند که بانوی پربرکتی بود و من از او دارای شش فرزند شدم. (1)

ب) در دوران شیرخوارگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چند روز کنیز آزاد شده ابولهب به نام ثویبه و مدتی هم حلیمه سعدیه به او شیر دادند و از او سرپرستی کردند. سالها از این ماجرا گذشت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر محبت‌های ثویبه در دوران شیرخوارگی، به او احترام می گذارد؛ حتی در مدینه برای او که در مکه می زیست لباس و هدیه های فراوانی می فرستاد، ثویبه در سال هفتم هجرت از دنیا رفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وفات او غمگین گردید، از خویشان او جو یا شد تا به آنها محبت کند و به این ترتیب از زحمات گذشته او سپاسگزاری نماید.

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در 25 سالگی در مکه با حضرت خدیجه علیها السلام ازدواج کرد، يك سال بر اثر خشکسالی، قحطی شد و حلیمه سعدیه به علت تهیدستی به مکه آمد تا معاش زندگی خود را تأمین نماید. نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و شرح حال خود را بیان نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اموال خدیجه چهل گوسفند و شتر به حلیمه داد و به پاس خدمات گذشته او، احترام شایانی به او نمود. (2)

ج) پیرمردی نابینا و مسیحی به محضر امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد و تقاضای کمک کرد. حاضران چنین وانمود کردند که نباید به او کمک کرد. علی علیه السلام پس از تحقیق دریافت که او هنگام توانمندی برای مسلمانان کار کرده و در خدمت اسلام بوده

1- بحار الانوار، ج 16، ص 12؛ اسد الغابه، ج 5، ص 438.

2- کحل البصر، ص 54؛ بحار الانوار، ج 15، ص 401.

است، فرمود: شگفتا! او تا وقتی که توان داشت از او کار کشیدید، اکنون که پیر و ناتوان شده او را به حال خود واگذار کرده اید؟ آنگاه دستور داد از بیت المال به او کمک کردند و حقوق ماهیانه ای برای او تعیین نمود. (1) به این ترتیب، از کار او در ایام جوانی قدردانی کرد، هر چند او مسیحی بود.

3. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در همه لحظات عمر خود، نهایت شکرگزاری در پیشگاه خداوند را در عالی ترین مراتبش انجام می دادند.

آنها مظهر شکر و بندگی و اطاعت بودند و شکر خود را به صورت عبادت و نهایت خضوع در برابر خداوند آشکار می ساختند که به ذکر چند نمونه از مقام بندگی و شکرگزاری آنها اکتفا می کنیم:

ابن عباس می گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شبی که روز آن جنگ بدر رخ داد از شب تا صبح نماز می خواند و اشک می ریخت و با نهایت خضوع دعا می کرد و می گفت:

اللَّهُمَّ انْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي

؛ خدایا آنچه را به من وعده داده ای به آن وفا کن. و به سجده می رفت و در سجده زار زار می گریست و خدا را عبادت می کرد». (2)

آن بزرگوار آنقدر برای نماز و عبادت ایستاد که پاهایش ورم کرد و آنقدر نماز شب خواند که چهره اش زرد شد. آنقدر هنگام عبادت می گریست که بی حال می شد. شخصی به آن حضرت عرض کرد: مگر نه این است که خداوند گناه گذشته و آینده تو را بخشیده است، چرا خود را این گونه به زحمت می اندازی؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: «

أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا

؛ آیا بنده سپاسگزار خدا نباشم؟». (3)

امام باقر علیه السلام در شأن پدرش امام سجاد علیه السلام می فرماید: «آن حضرت در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند ... او در نخلستان دارای پانصد درخت خرما بود و در کنار هر کدام از آنها، دو رکعت نماز می خواند. هنگامی که به نماز می ایستاد رنگش

1- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 292، ح 811.

2- بحار الانوار، ج 19، ص 317.

3- همان مدرک، ج 17، ص 257.

تغییر می کرد و حال او در نماز همچون حال بنده ذلیل در برابر پادشاه بزرگ بود.

اعضای بدنش می لرزید و به گونه ای نماز می خواند که گویی آخرین نماز اوست و هرگز بعد از آن زنده نمی ماند».

شبی مشغول نماز بود، یکی از پسرانش در کنارش به زمین افتاد و دستش شکست اهل خانه جیغ و فریاد کشیدند، همسایه ها آمدند و شکسته بند آوردند، آن کودک از شدت درد فریاد می کشید، شکسته بند، دست او را بست، ولی امام سجاد علیه السلام هیچ کدام از این فریادها را نشنید، تا اینکه صبح آن شب متوجه شد دست پسرش برگردنش آویزان است، فرمود: چه شده؟ ماجرا را به اطلاع آن حضرت رساندند.

در مورد دیگری آن حضرت در حال سجده نماز بود، آتش سوزی در خانه رخ داد، حاضران فریاد می زدند: «

يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ النَّارُ النَّارُ

؛ ای پسر رسول خدا آتش! آتش!».

آن حضرت سرش را بلند نکرد تا اینکه آتش خاموش گردید. پس از سجده به آن حضرت گفته شده چه چیز تو را از آتش سوزی باز داشت؟ فرمود: «

الْهَتْنِي عَنْهَا النَّارُ الْكُبْرَى

؛ آتش عظیم دوزخ، مرا از این آتش سوزی سرگرم و غافل ساخت».(1)

عن أبي جعفر عليه السلام قال: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أُظَاهَرَ الزَّانَا مِنْ بَعْدِي كَثْرَ مَوْتِ الْفَجَاءَةِ، وَإِذَا طُفِفَ الْمِكْيَالُ وَالْمِيزَانُ أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِالسِّنِينَ وَالنَّقْصِ، وَإِذَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ مَنَعَتِ الْأَرْضُ بَرَكَاتِهَا مِنَ الرَّزْقِ وَالشَّمَارِ وَالْمَعَادِنِ كُلِّهَا، وَإِذَا جَاؤُوا فِي الْأَحْكَامِ تَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ، وَإِذَا تَقَضَّوْا الْعَهْدَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عُدُوَّهُمْ، وَإِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ جُعِلَتْ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي الْأَشْدَرِ، وَإِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَلَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شِرَارَهُمْ فَيَدْعُو خِيَارَهُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ» (1).

امام باقر علیه السلام می فرماید: «در کتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتیم: هرگاه پس از من زنا پدیدار شود، مرگ ناگهانی فراوان گردد، و هرگاه از پیمانانه و ترازو کم شود، خداوند آنان را به قحطی و کمی (خواربار و سایر وسایل زندگی) گرفتار می کند، و هرگاه از دادن زکات دریغ کنند، زمین برکات خود را از زراعت و میوه ها و معادن از آنها دریغ می کند، و هرگاه در احکام به ناحق حکم کنند، در ستم و دشمنی با هم گرفتار می شوند و چون پیمان شکنی کنند خداوند دشمنانشان را بر آنان مسلط کند، و

چون قطع رحم کنند خداوند اموال (و ثروتها) را در دست اشرار قرار دهد، و چون امر به معروف و نهی از منکر نکنند و پیروی از نیکان اهل بیت من نمایند، خداوند اشرار آنان را بر ایشان مسلط گرداند، پس نیکان آنها دعا کنند و مستجاب نشود».

نتایج گناه در زندگی انسان:

الف) عقوبت‌های اخروی که همان تجسم اعمال است که فعلاً موضوع بحث نیست.

ب) آثاری که در قلب انسان می‌گذارد مانند انواع تاریکیها و حجابها، و از بین بردن توفیقات، نشاط قلبی و نشاط عبادت، این هم از محلّ بحث خارج است.

ج) آثار اجتماعی گناه است.

تمام گناهان آثاری در زندگی بشر دارند و نابسامانی در زندگی بوجود می‌آورند که این آثار موضوع بحث است:

1. گناهایی که رابطه آن با اثرش شناخته شده است یعنی می‌توانیم بدانیم که این گناه این اثر را دارد، مثلاً اگر دروغ زیاد شود اعتماد مردم به یکدیگر از بین می‌رود و سوء ظن و عدم همکاری زیاد می‌شود و نمی‌توان زندگی مشترك داشت.

2. رابطه ماورای طبیعی، یعنی ما نمی‌دانیم که اگر کسی این گناه را مرتکب شود خداوند چه اثری در آن می‌گذارد.

در حدیث فوق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر زنا زیاد شود مرگ ناگهانی مثل سگته زیاد می‌شود، چه سگته مغزی که بخشی از مغز از کار می‌افتد، یا سگته قلبی که قلب از کار می‌افتد، اینها مرگ ناگهانی درونی است.

مرگ ناگهانی بیرونی هم داریم که زلزله و امثال آن است، البتّه روایت بیشتر تأکید بر جنبه درونی دارد که وقتی زنا زیاد شود مرگ و میر زیاد می‌شود، چرا که شهوترانی تعادل مغز و قلب را به هم می‌زند و به دنبال آن مرگ ناگهانی یا عقوبت ناگهانی است.

در حدیث دیگری رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «

يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ إِنَّا كُمْ وَالرَّزَا فَنَ فِيهِ سِتَّ خِصَالٍ، ثَلَاثٌ فِي الدُّنْيَا وَثَلَاثٌ فِي الْآخِرَةِ، فَأَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ، وَ يُورِثُ الْفَقْرَ، وَ يُنْقِصُ الْعُمُرَ، وَأَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ يُوجِبُ سَخَطَ الرَّبِّ وَسُوءَ الْحِسَابِ وَ الْخُلُودَ فِي النَّارِ

؛ ای گروه مسلمانان از زنا پرهیز کنید که در آن شش خصلت و نتیجه زشت هست، سه در دنیا و سه در آخرت، اما آن سه که در دنیاست:

زیبایی را می برد و پریشانی و تنگدستی می آورد، و عمر را کوتاه می کند، و اما آن سه که در آخرت است: موجب خشم خدا، و بدی حساب، و جاویدان ماندن در آتش دوزخ می گردد» (1).

و این بدان خاطر است که:

اولاً: اسلام زندگی دنیا و آخرت را مرتبط به یکدیگر می داند و همچنان که می خواهد سعادت دنیای مردم را تأمین کند، در فکر تأمین سعادت زندگی پس از مرگ آنها نیز می باشد.

ثانیاً: بدین وسیله ایمان به معاد و حساب روز جزا و کیفر اخروی را در دل مردم تقویت می کند و آنها را از کیفر روز قیامت بیم می دهد و با بیان این حقیقت که هیچ عملی بی حساب نمی ماند، به طرز صحیحی در نهان و آشکار جلوی مردم را از گناه کردن می گیرد، و سدّ محکمی میان آنان و گناه ایجاد می کند، و انسان را در برابر طوفان شهوات و غرایز چون کوهی محکم، پابرجا و استوار می سازد.

چنانکه در حدیث آمده: «

الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ

؛ مؤمن چون کوه محکمی است که بادهای سخت او را نمی لرزاند» (2).

زیرا اگر ایمان به کیفر روز جزا در کار نباشد، قانونهای اجتماعی تنها در ظاهر می توانند تا حدود کمی جلوی تجاوزات را، آن هم به طور ناقص بگیرند، اما وقتی

1- خصال صدوق، باب الستة، ص 320.

2- شرح اصول کافی، ج 9، ص 181.

گناهکار در جای خلوتی قرار گیرد و وسایل گناه برایش آماده باشد، قدرتی جز ایمان به معاد نمی تواند جلوی او را از ارتکاب گناه و جنایت بگیرد.

در ادامه حدیث حضرت می فرماید: اگر کم فروشی کند خداوند قحطی می آورد، یعنی شما کم می فروشی، خداوند هم کم می کند و قحطی می شود که بین این دو رابطه معنوی وجود دارد، و یا اگر منع زکات کنند، زمین برکاتش را منع می کند، اعم از زراعت، میوه و معادن؛ که این مربوط به حکمت خداوند است همان گونه که عمل می کنی به همان میزان پاداش دریافت می کنی.

هنگامی که در احکام ظلم کرده و ظلم ظالمان را اجرا کنند و حکم جائزانه بدهند، زندگی آنها همکاری با ظلم و در خدمت ظلم می شود.

وقتی نقض عهد کنند، خداوند دشمنان را بر آنها مسلط می کند، چون پیمان شکنی اعتماد را از بین می برد و وقتی اعتماد از بین رفت، اتحاد از بین خواهد رفت و دشمنان مسلط می شوند.

وقتی قطع رحم کنند، ثروتها در دست اشرار قرار داده می شود، چون قطع رحم اثر وضعی دارد که اگر رحم نکنی، خداوند هم رحم نمی کند و جامعه اسلامی محتاج به کارهای دیگران می شود.

وقتی امر به معروف و نهی از منکر نکنند، خداوند اشرار را بر آنها مسلط می کند، چون اگر بی تفاوت باشند، اشرار در بی تفاوتی مسلط می شوند، و اگر احساس مسئولیت کنند، اشرار مجال پیدا نمی کنند تا مسلط شوند.

بنابراین آثار وضعی گناه مثل علّت و معلول است، به عنوان مثال اگر شراب بخورد ولی نداند که شراب است، حرام نیست اما اثر وضعی خود را که مستی است، می گذارد.

اثر وضعی گناه گاهی در بدن و گاه در روح انسان است و قلب را سیاه کرده، نورانیت را از بین می برد.

قال الرضا عليه السلام: «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ التَّنْظُفُ» (1).

امام رضا علیه السلام می فرماید: «پاکیزه بودن از اخلاق انبیاست».

از جمله شرایطی که برای انبیا ذکر می کنند این است که صفاتی که باعث تنفر است در آنها نباشد. ممکن است در میان آنها فردی نابینا باشد، مثل یعقوب علیه السلام که نابینا شد، اما به بیماری تنفرآمیز مبتلا نمی شوند، و این افسانه ای که درباره حضرت ایوب علیه السلام نقل شده که بدنش کرم زد، دروغ است و ساخته افراد خرافی است.

همچنین انبیا اخلاقی که مایه تنفر است را هم نباید داشته باشند، به عنوان مثال نباید تندخو و خشن باشند، چون نقض غرض می شود، چرا که خداوند نبی را برای جلب مردم فرستاده است و اگر تندخو باشد مردم از او دوری می کنند.

همچنین انبیا از انحرافات اجتماعی که لکه ننگی به حساب می آید نیز باید دور باشند، چون موجب تنفر می شود، به عنوان مثال اگر همسر پیغمبر از جاده عفت انحراف داشته باشد باعث تنفر می شود و مردم به او اعتماد نمی کنند، و اما زن حضرت لوط علیه السلام و یا پسر حضرت نوح علیه السلام فقط انحراف اعتقادی و ایمانی داشتند.

1- بحارالانوار، ج 78، ص 335؛ تحف العقول، حکمت 4.

از اینجا می فهمیم که چرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عطریات و وسایل خوش بو اهمیت می داد، و مقید به نظافت بود، مسواک می زد، و زمانی که می خواست از خانه خارج شود، خود را در ظرف آب نگاه می کرد.

مطابق این حدیث امام علیه السلام یکی از اخلاق انبیا را نظافت معرفی کرده که شامل نظافت ظاهری و باطنی می شود، یعنی آنها هم نظافت اخلاقی و هم نظافت ظاهری داشتند.

این یکی از اصول مشترك در زندگی همه امامان معصوم علیهم السلام بوده که علاوه بر آراستگی باطن و روح و روان، ظاهری زیبا، پاکیزه و آراسته داشته اند.

بعضی خیال می کنند همین مقدار که انسان ایمان محکم، و باطنی پاک داشته باشد کافی است، و ظاهر و شکل و قیافه، هرگونه باشد عیبی ندارد، چنین خیالی از نظر اسلام خیال باطل می باشد، بلکه به عکس بخشی از برنامه ها و دستورهای اسلام مربوط به نظافت، زیبایی و آراستگی ظاهر، مثل قیافه و لباس و رنگ و بو است، برای روشن شدن این مطلب، لازم است به بررسی آن از جهت آیات، روایات و سیره بزرگان دین پردازیم.

زیبایی و آراستگی ظاهر از دیدگاه قرآن:

قرآن هیچ گاه این حس را سرکوب و استفاده از آن را منع نکرده و با صراحت اعلام می دارد که زینتهایی که خدا داده در ابتدا و بالذات متعلق به بندگان خوب و صالح خداست و دیگران ریزه خوار سفره مؤمنان هستند.

قرآن مجید می فرماید:

« قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصَّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ »؛ ای پیامبر بگو: «چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده

است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا متعلق به آنهاست که ایمان آورده اند (اگرچه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت به مؤمنان اختصاص خواهد داشت، این چنین آیات را برای کسانی که آگاهند شرح می دهیم» (1).

و می فرماید: «(يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ...»؛ ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید» (2).

این جمله می تواند هم اشاره به «زینتهای جسمانی» باشد که شامل پوشیدن لباسهای مرتب و پاک و تمیز، و شانه زدن موها، و به کار بردن عطر و مانند آن می شود، و هم شامل «زینتهای معنوی» یعنی خصایص انسانی و فضایل اخلاقی و پاکی نیت و اخلاص (3).

مرحوم بحرانی در ذیل آیه «خُذُوا زِينَتَكُمْ...» نقل می کند: حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در موقع نماز بهترین لباسهای خود را می پوشید. هنگامی که از آن حضرت علت را جو یا شدند فرمود: «

انَّ اللّٰهَ تَعَالَى جَمِيْلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ فَاتَجَمَّلُ لِرَبِّي وَ هُوَ يَقُولُ:

«خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»

فَاحْبَبْ أَنْ أَلْبَسَ أَجْوَدَ ثِيَابِي

؛ خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد، به همین جهت من برای پروردگارم خود را آرایش می کنم که فرموده است زینتهای خود را در هنگام عبادت در بگیرید. پس خداوند دوست می دارد که من بهترین لباسم را بپوشم» (4).

و باز مرحوم بحرانی نقل می کند که امام صادق علیه السلام لباس زیبایی پوشیده بود، عبّاد بن کثیر با حضرت برخورد کرد و لب به اعتراض گشود و گفت: تو از خاندان نبوتی، پدرت (علی علیه السلام) این گونه لباس نمی پوشید، لباس او بسیار ساده بود. چرا چنین لباس زیبایی به تن کرده ای؟ بهتر نبود لباس ساده تر و ارزان تری می پوشیدی؟

1- اعراف، آیه 32.

2- اعراف، آیه 31.

3- تفسیر نمونه، ج 6، ص 147.

4- تفسیر برهان، ج 2، ص 10؛ تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 19.

امام صادق علیه السلام فرمود: «وای بر تو ای عباد! چه کسی حرام کرده است زینتهایی را که خداوند برای بندگانش آفریده و روزیهای پاکیزه را؟ خداوند دوست دارد نعمتی را که به بنده ای عطا کرده است آن را بی کم و کاست در برش ببیند (یعنی دوست دارد که بنده اش به طور کامل از آن بهره گیرد).» (1)

قرآن نیز می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده بر خود حرام نکنید، و از حدّ تجاوز ننمایید، زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی دارد.» (2)

در شأن نزول این آیه آمده: «روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره رستاخیز و وضع مردم در آن دادگاه بزرگ الهی بیاناتی فرمود. این بیانات مردم را تکان داد و جمعی گریستند و به دنبال آن جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفتند پاره ای از لذتها و راحتیها را بر خود تحریم کرده و به جای آن به عبادت پردازند، ... عثمان مظعون قسم یاد کرد که آمیزش جنسی را با همسر خویش ترك گوید و به عبادت پردازد.

روزی همسر عثمان بن مظعون که زن جوان و صاحب جمالی بود، نزد عایشه آمد، عایشه از وضع او متعجب شد و گفت: چرا به خودت نمی رسی، و زینت نمی کنی؟! در پاسخ گفت: برای چه کسی زینت کنم؟ همسرمدتی است که مرا ترك گفته و رهبانیت پیش گرفته است، این سخن به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و فرمان داد که همه مسلمانان به مسجد آیند، هنگامی که مردم در مسجد اجتماع کردند، حضرت بالای منبر قرار گرفت و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: چرا بعضی از شما چیزهای پاکیزه را بر خود حرام کرده اید؟ من سنت خود را برای شما بازگو می کنم، هرکس از آن روی گرداند از من نیست، من قسمتی از شب را می خوابم و با همسرانم آمیزش

1- تفسیر نمونه، ج 6، ص 11؛ وسائل الشیعه، ج 3، ص 347.

2- مائده، آیه 87.

دارم و همه روزها را روزه نمی گیرم...» (1).

در روایات اسلامی و گفتار امامان معصوم علیهم السلام از هر عاملی که موجب ناپاکی و کثیفی می شود نهی شده، و به هر امری که باعث پاکیزگی و بهداشت می گردد تأکید شده است. به عنوان نمونه چند روایت را ذکر می کنیم:

(الف) علی بن جعفر علیه السلام می گوید: «

عن أخيه أبي الحسن عليه السلام: سألتُه عن قصِّ الشاربِ، أمِنَ السُّنَّةِ؟ قال: نعم.

وقال أميرالمؤمنين عليه السلام: أخذُ الشاربِ مِنَ النِّظَافَةِ، وهو مِنَ السُّنَّةِ

؛ از برادر امام کاظم علیه السلام در مورد کوتاه نمودن شارب پرسیدم که آیا از سنت است؟ فرمود: آری. (2) امیرمؤمنان علیه السلام هم فرمود: کوتاه کردن شارب از نظافت و از سنت پاک اسلام است.» (3).

از آنجا که شارب و سبیل بلند کمینگاه میکروب خواهد شد، و عملی بر خلاف بهداشت و نظافت است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای فهماندن مطلب به مردم عصرش، به جای میکروب، از شیطان نام برده، چراکه شیطان در اصل به معنای هر موجود مودی است؛ و چنین فرمود:

«لَا يُطَوَّلَنَّ أَحَدُكُمْ شَارِبَهُ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَتَّخِذُهُ مَخَابِيأً

؛ قطعاً هیچ يك از شما سبیل خود را بلند نکند، زیرا اگر بلند کند، شیطان آن را کمینگاه خود قرار می دهد.» (4).

(ب) امام باقر علیه السلام می فرماید: «ناخنها به این خاطر گرفته می شوند که آنها محل خوابگاه شیطان است.» (5).

(ج) رسول خدا صلی الله علیه و آله دندان چند نفر از مسلمانان را زرد دید، به آنها فرمود: «چرا دندانهای شما زرد و کثیف است؟ چرا مسواک نمی زنید؟» (6).

1- تفسیر نمونه، ج 5، ص 60.

2- فروع کافی، ج 6، ص 478.

3- تحف العقول، ص 102.

4- فروع کافی، ج 5، ص 448.

5- مکارم الاخلاق، ص 72.

6- فروع کافی، ج 6، ص 495.

د) امام کاظم علیه السلام فرمود: «

الْعِطْرُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ

؛ استفاده از عطر، از شیوه های رسولان خداست» (1).

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُنْفِقُ فِي الطَّيِّبِ أَكْثَرَ مِمَّا يُنْفِقُ فِي الطَّعَامِ

؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که برای مصرف عطر و بوهای خوش، خرج می کرد، بیشتر از آن بود که برای غذا مصرف می نمود» (2).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «با هر چیزی که توان دارید نظافت کنید، چرا که خداوند متعال، اسلام را بر اساس نظافت بنا کرده است، و جز انسان پاکیزه و پاک وارد بهشت نگردد» (3).

آراستگی ظاهری در زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام:

1. ابویوب انصاری میزبان پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه می گوید: «شبی برای پیامبر صلی الله علیه و آله غذایی همراه پیاز و سیر آماده کردیم و به حضور آن حضرت بردیم. حضرت از غذا نخورد، و آن را رد کرد، ما جای انگشتان آن حضرت را در آن غذا ندیدیم. من بی تابانه به حضور آن حضرت رفته و عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت چرا از غذا نخوردی، و جای دست شما در آن غذا نبود تا با خوردن آن قسمت، طلب برکت کنیم؟ در پاسخ فرمود: آری غذای امروز «سیر» داشت و چون من در اجتماع شرکت می کنم و مردم از نزدیک با من تماس می گیرند و با من سخن می گویند، از خوردن غذا معذورم. ما آن غذا را خوردیم، و از آن پس چنان غذایی برای پیامبر صلی الله علیه و آله آماده نکردیم» (4).

2. امام صادق علیه السلام به قدری از عطریات استفاده می کرد، که هرگاه کسی وارد

1- فروع کافی، ج 6، ص 511.

2- همان مدرک، ص 512.

3- میزان الحکمه، ج 10، ص 93.

4- سیره ابن هشام، ج 2، ص 144.

مسجد می شد و او را نمی دید، از محلی که بوی عطر از آن استشمام می شد، می فهمید که امام صادق علیه السلام در همان محل بوده است، زیرا محلّ سجده او همیشه خوشبو بود. (1)

3. حسن بن جهّم می گوید: «به محضر امام کاظم علیه السلام رفتم، دیدم موی صورتش را با رنگ سیاه، رنگین نموده است، عرض کردم: فدایت شوم، محاسنت را رنگ کرده ای؟ فرمود: همانا خضاب کردن پاداش دارد، خضاب و آراستگی موجب افزایش حفظ عفت زنان می گردد، زیرا بعضی از زنان بر اثر آن که همسرانشان خود را نمی آریند، به فساد و بی عفتی کشیده می شوند». (2)

1- فروع کافی، ج 6، ص 511.

2- بحار الانوار، ج 76، ص 100.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَوْ بِالسَّلَامِ». (1)

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «صله ارحام خود کنید حتی اینکه سلام کردن باشد».

در آیات و روایات تأکید فراوانی درباره صله رَحِم شده است. خداوند می فرماید: «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ و کسانی که پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع نموده، و در روی زمین فساد می کنند، اینها زیانکارانند». (2)

مصدق صله رحم چیست؟ رحم کیانند؟ صله چیست؟ و فلسفه اش کدام است؟ بیشتر مردم صله رحم را مستحب می دانند و حال آنکه صله رحم یکی از واجبات و قطع رحم یکی از گناهان کبیره است.

ظاهر رحم که در روایات آمده، تمام ارحام را شامل می شود و دلیلی نداریم که فقط طبقه اول ارث، داخل ارحام باشد و طبقات دیگر داخل نباشد، منتها چگونگی

1- تحف العقول، حکمت 165؛ بحار الانوار، ج 74، ص 104، میزان الحکمه، ج 4، ص 89.

2- بقره، آیه 27.

صله مختلف است یعنی صله ای که درباره درجه اول مثل پدر، مادر و فرزند است، غیر از آن صله ای است که درباره وابستگان درجه دوم است.

صله چیست؟ صله يك معنای عرفی دارد که داشتن نوعی رابطه است که این رابطه مختلف است، گاهی رابطه به این است که زندگی پدر و مادری را که در مضیقه هستند تأمین کند، (و جوب نفقه مصداق صله رحم است) و گاهی و جوب نفقه نیست، بلکه خبر داشتن از بیماران آنها و کمک کردن به گرفتاریها و مشکلات آنها در حد توان، مصداق صله است، و گاهی با يك سلام، صله رحم صورت می گیرد، به عبارت دیگر طوری باشد که او را بیگانه ندانند.

فلسفه صله رحم چیست؟ اسلام روی مسأله وحدت و انسجام خیلی سرمایه گذاری می کند به همین جهت وحدت را چند مرحله ای کرده است، مرحله اول وحدت در خانواده و مرحله دوم وحدت در بین فامیلها و مرحله بعد وحدت در کل مؤمنان و جامعه اسلامی است، چرا که همیشه برای اصلاح، تقویت و پیشرفت جامعه، وحدت، از ضروریات است؛ و با پیشرفت و تقویت تمام واحدهای کوچک، اجتماع عظیم، خود به خود اصلاح خواهد شد. وحدت هزینه زیادی لازم دارد، در صورتی که تفرقه با يك سوء ظن حاصل می شود.

اهمیت صله رحم تا حدی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«صِلَةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَتَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ وَإِنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرَ أَحْيَارٍ

؛ پیوند با خویشاوندان شهرها را آباد می سازد، و بر عمرها می افزاید، هر چند انجام دهندگان آن از نیکان نباشند».⁽¹⁾

و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید: «

صِلْ رَحِمَكَ وَلَوْ بِشَرْبَةِ مَاءٍ، وَ أَفْضَلُ مَا يُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهَا

؛ پیوند خویشاوندی خویش را حتی با جرعه ای از آب محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که (لااقل) از تو آزار و

مزاحمتی نبینند» (1).

زشتی و گناه قطع رحم به حدی است که امام سجّاد علیه السلام به فرزندش نصیحت می کند که از همنشینی با پنج گروه دوری کن، یکی از آن پنج گروه کسانی هستند که قطع رحم کرده اند: »

وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي ثَلَاثِ مَوَاضِعَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ:

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ أَنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ»؛ از مصاحبت قطع رحم کننده دوری کن چرا که من آنها را در سه آیه از قرآن ملعون یافتم» سپس حضرت آیه 22 سوره محمد را تلاوت فرمود، اما دو آیه دیگر که در ذیل حدیث آمده یکی آیه 25 سوره رعد و دیگری آیه 27 سوره بقره که در یکی لعن، صریحاً آمده و در دیگری کنایه (2).

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: »

ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ: مُدْمِنٌ خَمْرٍ وَ مُدْمِنٌ سِحْرِ وَقَاطِعٌ رَحِمٍ

؛ سه گروه هستند که هرگز داخل بهشت نمی شوند، شراب خواران، ساحران و قطع کنندگان رحم» (3).

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: »

إِنَّ رَجُلًا مِنْ خَتَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيِّ الْأَعْمَالِ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ؟ فَقَالَ: الشَّرْكَ بِاللَّهِ. قَالَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: قَطِيعَةُ الرَّحِمِ

؛ زشت ترین عمل در پیشگاه خداوند کدام است؟ فرمود: شرك به خدا. پرسیدند: بعد از آن؟ فرمود: قطع رحم» (4).

آثار و برکات صله رحم در زندگی:

امام صادق علیه السلام می فرماید: »

صِلَةُ الرَّحِمِ تُهَوِّنُ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هِيَ مَسْأَلَةٌ فِي الْعُمُرِ وَ تَقِي مَصَارِعَ السَّوَاءِ

؛ صله رحم حساب روز قیامت را آسان و عمر را طولانی

1- سفینه البحار، ج 1، ص 514.

2- اصول کافی، ج 2، باب من تکره مجالسته، ح 7.

3- خصال صدوق، ج 1، ص 179، شماره 243.

4- المحاسن، ج 1، ص 295، ح 460.

می کند، و از مرگ ناگوار جلوگیری می کند» (1).

و همچنین فرمود: صله رحم:

1. اعمال انسان را پاک و پاکیزه می کند.

2. اموال را پر رونق و پر برکت می سازد.

3. بلاها و حوادث ناگوار را دفع می کند.

4. رزق و روزی را زیاد می کند» (2).

امام باقر علیه السلام از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «

ثَلَاثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ أَبَدًا حَتَّى يَرَى وَ بِالْهَنْ: الْبَغْيُ وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَالْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ يُبَارِزُ اللَّهُ بِهَا

؛ سه خصلت است که دارندگان آن از دنیا نروند، تا مجازات و نتیجه آن را در دنیا ببینند:

ستم کردن، قطع رحم کردن و قسم خوردن به دروغ که بوسیله آن با خدا مبارزه شود» (3).

مرحوم نراقی چند حدیث پرمعنا در باب صله رحم نقل می کند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

لَا تَقْطَعُ رَحِمَكَ وَ أَنْ قَطَعْتُكَ

؛ قطع رحم مکن، اگر چه با تو قطع رابطه کند» (4).

و فرمود: «رحم و امانت روز قیامت در دو طرف صراطند، چون صله رحم کننده و امانت گذار بر صراط بگذرد به بهشت درآید، و چون

خائن امانت و قاطع رحم بگذرد هیچ عملی با این دو گناه به او سود نبخشد و صراط او را در آتش سرنگون کند» (5).

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه ای می فرماید: «

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ

؛ از گناهایی که در نابودی (گناه کار) شتاب کند به خدا پناه می برم»،

عبدالله بن کوّاء

- 1- اصول كافي، ج 3، ص 229، ح 32.
- 2- اصول كافي، ج 2، باب من تكره مجالسة، ح 33.
- 3- خصال صدوق، ج 1، ص 124؛ ثواب الاعمال صدوق، ص 493.
- 4- جامع السعادات، ج 2، باب صله رحم.
- 5- همان مدرک.

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین آیا گناهانی هست که در فَنای آدمی شتاب کند؟

حضرت فرمود: «

نَعَمْ وَيْلَكَ، قَطِيعَةُ الرَّحِمِ

؛ آری وای بر تو، آن قطع رحم است، خانواده ای هستند که گرد هم می آیند و یاری هم می کنند و با اینکه اهل گناهند خداوند به آنها روزی می دهد، و خانواده ای از هم جدا می شوند و از یکدیگر می برند، پس خداوند آنها را محروم می کند با اینکه اهل تقوا هستند». (1)

و فرمود: هرگاه مردم قطع رحم کنند، اموال و ثروتها در دست اشرار قرار می گیرد. (2)

1- جامع السعادات، ج 2، باب صله رحم.

2- همان مدرک.

20: تعادل در کسب دنیا

قال عليه السلام: «تَفَرَّغُوا مِنْ هُمُومِ الدُّنْيَا مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّهُ مَنْ أَقْبَلَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى بِقَلْبِهِ جَعَلَ اللَّهُ قُلُوبَ الْعِبَادِ مُنْقَادَةً إِلَيْهِ بِالْوُدِّ وَالرَّحْمَةِ، وَ كَانَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِكُلِّ خَيْرٍ أَسْرَعُ»⁽¹⁾.

از احادیث است که: «هرچه می توانید از سرگرمیهای دنیا خود را رها کنید، پس به درستی که هرکس با قلبش متوجه خدا شود، خداوند محبت و رحمت مردم را متوجه او می کند و خداوند سریع تر از هر چیزی به او خیر می رساند».

مخاطب این حدیث کسانی هستند که وقتی به آنها گفته می شود که چرا در انجام وظایف الهی کوتاهی می کنید و عبادت را خوب انجام نمی دهید، و چرا به کار آخرت نمی پردازید و فقط غرق در دنیا هستید؟ در پاسخ می گویند: چه کار کنیم، گرفتاریم، از کسب و کار می مانیم.

هموم دنیا در این حدیث به معنای غم و غصه نیست، بلکه به معنای آن چیزی است که انسان را مشغول می کند؛ بنابراین معنای روایت این است که تا آنجا که می توانید از فکرهای دنیوی فراغت پیدا کنید و خیال نکنید که اگر سراغ آخرت بروید از دنیا باز می مانید، چرا که: اولاً، خداوند به «وُدِّ و رحمت» قلوب بندگان را

1- بحار الانوار، ج 77، ص 166.

منقاد و مطیع چنین شخصی می کند، یعنی سیل عواطف مردم به سوی شخصی که به سمت خدا رفت سرازیر می شود، و آن شخص با اقبال مردم روبه رو می شود.

ثانیاً، اینکه خداوند چنین کسی را به سرعت به خیر و سعادت می رساند.

مردم سه گروهند:

گروه اول: که بیشتر اینگونه اند کسانی هستند که بیشتر زندگی آنها صرف دنیا می شود.

گروه دوم: کسانی که گمان می کنند دنبال زندگی نرفتن و سر بار جامعه شدن فضیلت است.

گروه سوم: کسانی که معتدل و بر جاده مستقیم هستند و به مقداری که حفظ آبرو کنند و آبروی جامعه اسلامی نرود، دنبال تلاش و فعالیت می روند؛ که در احادیث آمده این تلاش هم جزء آخرت به حساب می آید.

شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمده و عرض کرد: می ترسم دنبال دنیا و کسب و کار بروم و دنیا پرست بشوم؟ امام علیه السلام فرمود: این پولی که بدست می آوری برای چیست؟ گفت: انفاق فی سبیل الله می کنم، حج بجا می آورم، صله رحم می کنم و خانواده خود را آبرومند نگه می دارم. حضرت فرمود: این دنیا نیست که تو خیال می کنی، بلکه این آخرت است، ظاهراً دنبال دنیا هستی ولی هدفت آخرت است.

21: مالک نفس شدن

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ وَ إِذَا رَهَبَ وَ إِذَا اشْتَهَى وَ إِذَا غَضِبَ وَ إِذَا رَضِيَ، حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ». (1)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هر که در رغبت، ترس، شهوت، خشم و شادی خوددار باشد خداوند تنش را بر آتش حرام می کند».

مطابق روایت کسی که مالک پنج چیز باشد (به عبارت دیگر در پنج حالت مالک خویش باشد) بدنش بر آتش حرام است:

الف) در موقعی که به چیزی علاقه دارد، او را عاشق بی قرار نکند و حلال و حرام، خوب و بد، مکروه و واجب را فراموش نکند.

ب) اگر از چیزی می ترسد و یا از کسی متنفر است این بغض، حجاب و سبب کوتاهی در وظایف شرعیّه اش نشود و یا اگر با کسی دشمن است این دشمنی سبب غیبت و بدگویی آن فرد نشود.

ج) اگر به چیزی علاقه پیدا کرد، مالک نفس خویش باشد تا او را به حرام نیندازد.

1- وسایل الشیعه، ج 11، ص 123، ابواب جهاد النفس، باب 1، ح 8؛ تحف العقول، حکمت 42.

د) هرگاه نسبت به کسی غضبناك شد، مالك نفس خویش باشد تا از حق تجاوز نکند.

ه) هرگاه از کسی خشنود شد، مالك نفس خویش باشد و معیارش خدا باشد نه مال و ثروت.

اگر مالك این پنج چیز شد خداوند بدنش را بر آتش حرام می کند.

از خدا بخواهیم که همیشه امیر نفس باشیم نه اسیر نفس.

قال رسولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «غَرِيْبَتَانِ فَاحْتَمِلُوهُمَا: كَلِمَةٌ حِكْمَةٌ مِنْ سَفِيهِ فَأَقْبَلُوهَا، وَكَلِمَةٌ سَفِيْهِ مِنْ حَكِيْمٍ فَأَغْفِرُوهَا». (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «دو چیز استثنایی است، اول اینکه اگر کلامی حکمت آمیز از انسان نادان صادر شد، آن را بپذیرید، دوم اینکه هر گاه شخص حکیمی کلام اشتباهی گفت، قبول نکنید و از سخن او پیروی نکنید».

این حدیث همان مضمون »

أَنْظُرُ إِلَى مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالَ

« است یعنی نگاه به سخن کن، چه کار داری گوینده آن کیست؛ اگر کلام خوب بود، از بچه یا نادان یا کافر هم بود بپذیر، چون گاهی حرف خوب از انسان ناصالح صادر می شود و دلیلی برای نپذیرفتن آن وجود ندارد.

قرآن می فرماید: «(فَبَشِّرْ عِبَادِ* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»؛ پس بندگان مرا بشارت ده، همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند». (2)

1- تحف العقول، حکمت 185؛ خصال صدوق، باب الاثنین، ص 34، ح 3.

2- زمر، آیه 18.

مطابق این آیه قرآن می فرماید: بهترین کلام را انتخاب کن و تعصب نداشته باش، که سنش زیاد باشد و در مسائل علمی متبحر باشد، بلکه از هر کس کلام خوب را شنیدی، آن را بپذیر.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «

الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ التَّفَاقِ

؛ گفتار حکمت آمیز گمشده مؤمن است، پس حکمت را بگیر هر چند از اهل نفاق صادر شود».(1)

از سوی دیگر گاهی عالم بزرگواری اشتباه می کند، نباید تعصب داشته باشیم که چون بزرگ است باید از او پذیرفت؛ نه، این طور نیست، البته در مقابل خطای عالم باید مؤدب بود، و احترام آنها را حفظ کرد، و نباید حرمت شکنی کرد، چرا که آنها معصوم نیستند و جائز الخطا می باشند.

در پایان ذکر این نکته لازم است که انسان باید در تمام عمر دنبال حقیقت باشد، بعضی عادت دارند که از زیردست چیزی نمی شنوند، که در این صورت در زندگی عقب هستند، بلکه باید به اشتباه خود اعتراف کرد و این حجابها را کنار زد.

23: خوف از خدا و قناعت**اشاره**

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَنْ خَافَ اللَّهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا، وَ مَنْ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا يَكْفِيهِ كَانَ أَيْسَرُ مَا فِيهَا يَكْفِيهِ» (1).

حضرت می فرماید: «کسی که از خدا بترسد نفسش در دنیا با سخاوت است، و کسی که در دنیا به آنچه نصیبت گشته است راضی باشد کمترین چیز دنیا او را بس است».

در این حدیث دو مطلب بیان شده:

1. خوف از خدا

کسی که از خدا بترسد نفسش با سخاوت است، یعنی به سادگی حاضر است از زرق و برق دنیا چشم پوشی کند. و بین این دو مسأله رابطه منطقی وجود دارد به این معنا که وقتی خوف از خدا دارد، معرفه الله دارد، چرا که سرچشمه خوف معرفت است، تا خدا را نشناسد خائف نیست؛ البته خدا ترس ندارد، چون غفور و رحیم است. در همه قرآن به جز يك سوره از او به رحمانیت یاد شده است.

در واقع ترس از گناهان و خوف از اعمال است، البتّه خوف از خدا سرچشمه دیگری هم دارد که آن ادراک عظمت خداست، وقتی خدا را با عظمت خاص او می شناسد و خود را آن قدر كوچك می بیند، وحشت می کند. بعضی هستند که وقتی در مقابل افراد بزرگ قرار می گیرند احساس وحشت می کنند، که این خوف از عظمت است.

کسی که خدا را به عظمت شناخت، دنیا در نظرش كوچك می شود، به عنوان مثال کسی که دریا را بشناسد، قطره آب در نظرش كوچك است، و یا کسی که آفتاب را ببیند يك شمع در نظرش بی ارزش است. وقتی غیر خدا در نظرش بی ارزش شد، سخاوت می کند، کسی که دریا دارد صرف نظر کردن از يك قطره برایش آسان است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «

وَ اِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضِمُهَا

؛ و این دنیای شما از برگ جویده ای که در دهان ملخی باشد، نزد من خوارتر و بی ارزش تر است.» (1)

این يك واقعیت است، کسی که با خدا آشناست دنیا از يك برگ هم در نظرش كوچكتر است.

2. قناعت

اشاره

در بخش دوم روایت حضرت می فرماید: کسی که در زندگی قانع باشد، راحتی و آرامش دارد و آلودگی او کم و اعصابش راحت است.

«قناعت»، اکتفا به مقدار ناچیزی از وسایل زندگی در حدّ ضرورت و نیاز است. (2)

قناعت یکی از ویژگیهای افراد با ایمان و از امتیازات انسانهای با فضیلت است.

افراد قانع هیچ گاه چشم طمع به مال و منال دیگران ندارد و برای کسب مال و مقام، شخصیت والای خود را كوچك نمی کنند.

1- نهج البلاغه، خطبه 224.

2- مفردات راغب، واژه «قنع».

قناعت وسیله ای است برای تحصیل سعادت ابدی، زیرا هرکه در خوراک و پوشاک به قدر ضرورت قناعت نماید، همیشه فارغ البال و آسوده خاطر است و اشتغال به امر دین و سلوک راه آخرت برای او ممکن خواهد بود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

طوبی لِمَنْ هُدِيَ لِلْإِسْلَامِ، وَ كَانَ عَيْشُهُ كِفَافًا وَ قَنَعَ بِهِ

؛ خوشا به حال آنکه به اسلام گراید و معیشت او به قدر کفاف باشد و به آن قناعت کند». (1)

«رُوي أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ تَعَالَى وَقَالَ: أَيِّ عِبَادِكَ أَغْنَى قَالَ: أَفْتَعُهُمْ بِمَا أُعْطِيَتْهُ

؛ در روایت آمده که حضرت موسی علیه السلام از خدای تعالی پرسید که کدام یک از بندگان تو غنی ترند؟ فرمود: هرکدام قانع ترند». (2)

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «

إِنَّ آدَمَ، إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مِنَ الدُّنْيَا مَا يَكْفِيكَ، فَإِنَّ أَيْسَرَ مَا فِيهَا يَكْفِيكَ، وَإِنْ كُنْتَ إِتْمَا تُرِيدُ مَا لَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ كُلَّ مَا فِيهَا لَا يَكْفِيكَ

؛ ای فرزند آدم، اگر از دنیا به قدر کفایت می خواهی اندکی از آن تو را کافی است و اگر زیادتر از حق خود می طلبی، همه آنچه در آن است تو را کافی نخواهد بود». (3)

و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید: «

مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْمَعَاشِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْعَمَلِ

؛ هر که از خدا به معیشت اندکی راضی شود خدا نیز به عمل اندک او راضی می شود». (4)

آثار مادی و معنوی قناعت:

اشاره

قناعت آثار مادی و معنوی فراوانی دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1- جامع السعادات، ج 2، ص 139.

2- همان مدرک، ص 140.

3- همان مدرک.

4- همان مدرک.

الف) قناعت باعث عزت و سربلندی

فردی که دارای مناعت طبع و عزت نفس است، در نزد همگان عزیز و سربلند است، ولی کسی که به مال دیگران چشم طمع داشت، خود را اسیر و ذلیل ساخته و مردم با چشم حقارت به او می نگرند.

امام علی علیه السلام می فرماید: «آدمی را قناعت برای دولت مندی، و خوش خلقی برای فراوانی نعمت ها کافی است».

از امام علی علیه السلام سؤال شد تفسیر آیه «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (1) چیست؟ فرمود:

قناعت است. (2)

ب) قناعت، مالی است تمام نشدنی و بی نیازی واقعی است

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «

القنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَفْنَى

؛ قناعت گنجی است که فانی نمی شود». (3)

وهمچنین می فرماید: «

القنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ

؛ قناعت مالی است که تمام نمی شود». (4)

ج) قناعت باعث آسایش خاطر و آرامش روان

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «کسی که به اندازه کفایت از دنیا بهره مند باشد، به آسایش دست یابد، و آسوده خاطر گردد، در حالی که دنیاپرستی کلید دشواری، و مرکب رنج و گرفتاری است». (5)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام دعا عرضه داشت:

اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ أَحَبَّ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ الْعَفَافَ وَالْكَفَافَ وَارْزُقْ مَنْ

- 1- نحل، آيه 97.
- 2- نهج البلاغه، كلمات قصار 229.
- 3- مشكوة الانوار، ص 132.
- 4- ميزان الحكمه، ج 8، ص 280.
- 5- نهج البلاغه، كلمات قصار، 371.

أَبْغَضَ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ الْمَالَ وَالْوَالِدَ

؛ خدایا به محمد و آل محمد و دوستانش عفت نفس و پاک دامنی و به اندازه کفایت، روزی مرحمت فرما و به دشمنان آنها مال و فرزند بده» (1).

در حدیث دیگری امام سجّاد علیه السلام می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به شتر چرانی برخورد کرد و کسی را فرستاد تا مقداری شیر بگیرد. شتربان گفت: آنچه در پستان شترهاست برای صبحانه قبیله و آنچه در ظرفهاست برای شام آنهاست و مورد نیاز خودمان می باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا مال و فرزندان را زیاد کن.

سپس به گوسفند چرانی برخورد کرد و کسی را فرستاد تا مقداری شیر از او بگیرد. چوپان گوسفندان را دوشید و هرچه در ظرف داشت در ظرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ریخت و گوسفندی نیز برای آن بزرگوار فرستاد و گفت: آنچه شیر در نزد ما بود، همین مقدار است و اگر بیش از این نیاز دارید، می توانیم برای شما آماده کنیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا او را به قدر کفاف روزی ده. یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله برای کسی که جواب منفی داد، دعایی کردی که همه ما آن دعا را دوست داریم ولی برای کسی که نیاز شما را برآورده کرد، دعایی کردی که هیچ کدام از ما آن را دوست نداریم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ مَا قَلَّ وَ كَفَى خَيْرٌ مِّمَّا كَثُرَ وَ أَلْهَى اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ الْكَفَافَ

؛ آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است از آنچه زیاد باشد و دل انسان را از یاد خدا باز دارد، سپس فرمود: خدایا به محمد و آل محمد به قدر کفاف روزی عطا کن» (2).

در تاریخ آمده عثمان دوستان دینار به وسیله دو نفر از غلامانش برای ابوذر فرستاد، که احتیاجاتش را تأمین کند. ابوذر پرسید: آیا عثمان به کس دیگری از مسلمانان چنین پولی داده است؟ گفتند: خیر. ابوذر گفت: من هم یک مسلمانم،

1- اصول کافی، ج 2، ص 140، ح 3؛ بحار الانوار، ج 79، ص 59.

2- اصول کافی، ج 2، ص 140، ح 4.

پس آنچه به من می رسد، به آنان نیز باید برسد. گفتند: عثمان گفت این پول مال شخصی خودم می باشد و با حرام آمیخته نشده است. ابوذر گفت: من از بی نیازترین مردم هستم و احتیاجی به آن ندارم.

غلامان گفتند: ما که چیزی نزد تو نمی بینیم؟ گفت: من دو قرص نان جو دارم و به این پول احتیاجی ندارم و به خدا سوگند که آن را نمی پذیرم، زیرا من ولایت علی علیه السلام و اهل بیت او را که پاك هستند و به حق دعوت می کنند دارم، به همین جهت بی نیازم. (1)

آثار سوء عدم قناعت:

الف) طمع عامل ذلت و خواری

اگر کسی به آنچه خدا برای او مقدر کرده راضی نباشد، چشم طمع به مال، یا مقام دیگران خواهد دوخت و برای جلب توجه و بهره مندی از وی ناگزیر است در برابرش خضوع کرده و زبان به اظهار فقر و درماندگی خود و تعریف بی جا و تملق و چاپلوسی از او بگشاید تا دل او را به دست آورد و از او بهره مند گردد. در این حالت، انسانیت انسان و شخصیت او پایمال می گردد و موجب ذلت و خواری او خواهد شد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «

الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الدُّلِّ

؛ طمع کار همواره زبون و خوار است». (2)

ب) طمع عامل آلودگی به گناه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: طمع را از خود دور سازید، زیرا طمع کلید تمام گناهان و سرچشمه زشتیهاست و تمام نیکیها را از بین می برد. (3)

1- سفینه البحار، ج 2، ص 452.

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، 226.

3- سفینه البحار، ج 2، ص 93؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 70.

ج) طمع عامل فقر و احتیاج

از آنجا که طمع کار به آنچه خود دارد قانع نبوده و آن را برای تأمین نیازمندیهایش کافی نمی داند، با چشم دوختن به مال و دارایی دیگران همیشه خود را محتاج و نیازمند به آنها نشان می دهد، و در نظر مردم نیز درمانده و نیازمند جلوه می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

إِيَّاكَ وَالطَّمَعَ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ

؛ خود را از طمع دورگردان، چرا که طمع، فقر و درماندگی بالفعل است». (1)

طمع پسندیده

گاه تصوّر می شود که «طمع» همیشه يك صفت ناپسند و مذموم است، حال آنکه با نگاه به آیات و روایات متوجّه می شویم که «طمع» ذاتاً نه خوب است و نه بد، بلکه هرگاه متعلّق طمع، ناپسند و رذیله باشد، طمع به آن نیز ناپسند خواهد بود، مانند طمع به ثروت اندوزی، مقام، شهوت و ... اما هرگاه متعلّق طمع، امر پسندیده و ممدوح باشد، طمع به آن نیز پسندیده و مطلوب خواهد بود، مانند طمع به مغفرت الهی، کسب فضایل، صفات نیک، بهشت و

امیدواریم خداوند صفت نیک قناعت را در ما بوجود آورد و صفت طمع مذموم را از ما دور گرداند؛ إن شاء الله.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ» (1).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «حیا از ایمان است».

علمای علم اخلاق حیا را حالت انقباض نفس می دانند که در مقابل زشتیها خود را عقب می کشد. سرچشمه حیا مثل بسیاری از عکس العملهای انسان همان معرفت و شناخت است. انسان وقتی زشتی عملی را می شناسد خودش را در مقابل آن حفظ می کند.

حیا يك عامل مهمّ باز دارنده است و باعث می شود که انسان به بسیاری از گناهان آلوده نشود، به عنوان مثال، حیا مانع می شود از اینکه دروغ بگوید، غیبت کند یا ریا کند. و خودش را در مقابل چنین اعمالی حفظ می کند.

وقتی حیای انسان از بین رود، دیگر میان او و گناهش مانعی وجود نخواهد داشت.

در احادیث اهل بیت علیهم السلام روی حیا تأکید بسیار شده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث مورد بحث می فرماید: حیا و شرم، از ایمان است.

حیا يك حالت دفاعی است مثل سیستم دفاعی بدن که وقتی میکروبی وارد بدن می شود این سیستم آن را نابود می کند.

و همچنین حضرت علی علیه السلام می فرماید: «

وَمَنْ كَثُرَ خَطْوُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ، وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ

؛ کسی که خطایش زیاد شود حیایش کم می شود (چون وقتی يك بار گناه کند خجالت می کشد؛ اما وقتی تکرار شد دیگر خجالت نمی کشد و حیا کم می شود) و کسی که حیایش کم شد، زهدش کم می شود (پرهیز از گناه نمی کند) و کسی که پرهیز از گناهش کم شود، قلبش می میرد، و کسی که قلبش بمیرد، اهل جهنم است» (1).

پس بی حیایی انسان را به جهنم می کشاند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «

لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ

؛ کسی که ایمان ندارد، حیا نیز ندارد» (2).

در هر جامعه ای گناه تکرار شود، حیا از بین می رود و هرگاه گناه تکرار بشود ابهت آن جامعه از بین می رود یا ابهت آن گناه یا ابهت آن کار خوب از بین می رود.

چه کنیم که حیا زیاد شود و این سپر همیشه باشد؟

دوره وجود دارد:

1. کسب معرفت بیشتر؛ یعنی در مورد عواقب گناه بیشتر فکر کنیم و درباره خدا معرفتیمان بیشتر شود، و باور کنیم که عالم محضر خداست.

2. وقتی گناهی از ما سر زد، فوراً توبه کرده و این دیوار شکسته را تعمیر کنیم.

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، 349.

2- اصول کافی، ج 3، ص 166؛ بحار الانوار، ج 71، ص 331؛ میزان الحکمه، ماده «الحیاء».

25: قرآن، پیامبر و انفاق**اشاره**

قالت فاطمة الزهراء عليها السلام: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ، تِلَاوَةُ كِتَابِ اللَّهِ، وَالنَّظَرُ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ، وَالْإِنْفَاقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (1)

حضرت زهرا عليها السلام می فرماید: «سه چیز از دنیای شما محبوب من است: اول خواندن قرآن، دوم نگاه کردن به چهره رسول الله، سوم انفاق در راه خدا».

شخصیت افراد متفاوت و دارای مراتب و درجاتی است، و از چند راه می توان شخصیت افراد را شناخت.

1. از راه «دعا»، که بینیم دعایش چگونه است، آیا فقط برای خود و فرزندانش دعا می کند، که در این صورت خیلی حقیر است، و یا اینکه دعایش عمومی است.

علی علیه السلام وقتی دعا می کند این گونه است: خدایا آنچه از خوبیها به اولیایت در گذشته عنایت کردی و در حال عنایت می کنی و در آینده عنایت خواهی کرد، به من عطا کن.

درباره حضرت زهرا عليها السلام آمده است که امام حسن علیه السلام می فرماید: مادرم را در شب جمعه دیدم که تا صبح مشغول عبادت پروردگار و پیوسته در حال رکوع

وسجود بود تا اینکه سفیده صبح نمایان گشت، شنیدم که مؤمنین را يك يك نام می برد و دعا می کرد اما برای خودش دعا نکرد، عرض کردم: مادر جان چرا برای خودت دعا نمی کنی؟

فرمود: اول همسایه بعد خویشان،

[الجاءُ ثمَّ الدَّارُ. \(1\)](#)

2. راه دوم برای شناخت فرد «شعر» است که چه شعرهایی را حفظ می کند یا می سراید.

3. از راه محبوبیتهای انسانی یعنی چه چیزهایی را دوست دارد.

در این حدیث حضرت زهرا علیها السلام می فرماید: از دنیای شما سه چیز محبوب من هست:

اول: تلاوت قرآن

اشاره

قرآن پاک ترین کتاب از مبدأ پاکی و طهارت، بر پاک ترین قلب عالم هستی و از لبان پاک ترین مخلوق الهی، بر عالم وجود عرضه گردید؛ به همین دلیل کسانی می توانند به این کتاب نزدیک شوند و از آن بهره گیرند که ظاهر و باطنی پاک و طاهر داشته باشند. «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ* فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (2).

در قرآن خداوند پیامبرش را به چند کار مأمور می کند که یکی از آن کارها این است: «وَأَنْ أتلُوا الْقُرْآنَ»؛ من مأمورم که قرآن را تلاوت کنم» (3).

و در جای دیگر می فرماید: «فَأقرءُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»؛ پس آن مقدار که برای شما میسر است، قرآن تلاوت کنید» (4).

1- کشف الغمّه، ج 2، ص 94.

2- واقعه، آیات 77-79.

3- نمل، آیه 92.

4- مزمل، آیه 20.

آداب تلاوت قرآن:

اشاره

در قرآن و روایات، برای تلاوت و بهره گیری از آیات، آداب و شرایطی بیان شده که به چند نمونه از آن اشاره می شود:

1. پاکیزگی

« (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)؛ و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند (دست یابند)». (1)

این تعبیر هم اشاره به پاکیزگی ظاهری دارد که برای تماس با قرآن باید با طهارت و وضو باشیم، و هم اشاره به اینکه درک مفاهیم و محتوای این آیات تنها زمانی میسر است که از رذایل اخلاقی پاک باشیم.

2. طهارت دهان

احادیثی از ائمه علیهم السلام وجود دارد که از دهان به عنوان «راه قرآن» و «یکی از راههای پروردگار» یاد شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «

نُظِّفُوا طَرِيقَ الْقُرْآنِ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا طَرِيقُ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: أَفْوَاهُكُمْ. قِيلَ: بِمَاذَا؟ قَالَ: بِالسَّوَاكِ

؛ راه قرآن را پاکیزه سازید. پرسیدند: ای رسول خدا راه قرآن چیست؟ فرمود: دهانهای شما. پرسیدند:

چگونه پاکیزه کنیم؟ فرمود: با مسواک زدن». (2)

در حدیث دیگری امام رضا علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «

أَفْوَاهُكُمْ طَرِيقٌ مِنْ طُرُقِ رَبِّكُمْ، فَأَحْبَبُّهَا إِلَى اللَّهِ أَطْيَبُهَا رِيحًا، فَطَيَّبُوهَا بِمَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ

؛ دهانهای شما راههای پروردگارتان است، آن را پاکیزه سازید». (3)

1- واقعه، آیه 79.

2- المحاسن، ج 2، ص 558، ح 928.

3- همان مدرک، ص 559، ح 929.

دهانی که غذای مشکوک و حرام وارد آن می شود، دهانی که گناهان بزرگی چون دروغ، تهمت و غیبت را مرتکب می شود، دهانی که دل دردمندان را می شکند، دهانی که پیوسته مسلمانان از شر آن در واهمه و عذاب هستند چگونه می تواند محل تلفظ آیات قرآن باشد؟ تلاوت قرآن باید از دهانی پاک بگذرد و گرنه آب صاف در یک نهر آلوده، بالاخره آلوده خواهد شد. اگر قرآن از دهان ناپاک بیرون آید، مصداق این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که: «

زُبَّ تَالٍ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ

؛ چه بسا تلاوت کننده قرآن، که قرآن او را لعن می کند».(1)

3. پناه بردن به خدا

به هنگام تلاوت قرآن باید از شیطان رجیم و رانده شده، به خدا پناه برد، چنانکه آمده است: «(فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ)؛ هنگامی که قرآن می خوانی، از شر شیطان مطرود، به خدا پناه بر».(2)

4. تلاوت به صورت ترتیل

قرآن را باید به صورت «ترتیل» تلاوت کرد، یعنی شمرده، و توأم با تفکر:

«(وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا)»

؛ و قرآن را با دقت و تأمل بخوان».(3)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «

إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُفْرَأُ هَرَمَةً وَلَكِنْ يُرْتَّلُ تَرْتِيلًا، إِذَا مَرَزَتْ بَابَهُ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ، وَقَفَّتْ عِنْدَهَا وَتَعَوَّذَتْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ

؛ قرآن را تند و دست و پا شکسته نباید خواند، بلکه باید به آرامی تلاوت کرد، هنگامی که به آیه ای می رسی که در آن ذکر آتش دوزخ شده توقف کن و بیندیش (و می اندیشی) و به خدا از آتش دوزخ پناه بر».(4)

1- بحار الانوار، ج 92، 184؛ میزان الحکمه، ماده «قرء»؛ مستدرک الوسائل، ج 1، ص 291.

2- نحل، آیه 98.

3- مزمل، آیه 4.

4- الکافی، ج 2، ص 617، ح 2؛ وسائل الشیعه، ج 6، ص 216، ح 7770.

5. «تدبر و تفکر» در آیات قرآن

قرآن می فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ»؛ آیا درباره قرآن نمی اندیشند». (1)

در حدیثی آمده است که اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را ده آیه ده آیه از پیامبر می آموختند، و ده آیه دوم را فرا نمی گرفتند، مگر اینکه آنچه در آیات نخستین بود از علم و عمل بجا بیاورند.

عن أبي عبد الرحمن السلمي، قال: حدثنا مَنْ كَانَ يُقَرِّئُنَا مِنَ الصَّحَابَةِ أَنَّهُمْ كَانُوا يَأْخُذُونَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَشْرَ آيَاتٍ، فَلَا يَأْخُذُونَ فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ حَتَّى يَعْلَمُوا مَا فِي هَذِهِ مِنَ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ. (2)

و در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

اعربوا القرآن والتمسوا غرائبه

؛ قرآن را فصیح و روشن بخوانید و از شگفتیهای مفاهیم آن بهره گیرید». (3)

آثار تلاوت قرآن:

1. نورانیت قلب

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

انَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا جَلَاؤُهَا؟ قَالَ: تَلَاوَةُ الْقُرْآنِ

؛ این دلها نیز همانند آهن زنگ می زند. عرض شد:

ای رسول خدا، صیقل دهنده دلها چیست؟ فرمود: تلاوت قرآن». (4)

2. ایجاد معنویت در اهل منزل

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

ما اجتمع قوم في بيت من بيوت الله يتلون كتاب الله ويتدارسونه بينهم، إنزلت عليهم السكينة، وعشيتهم الرحمة وحفتهم الملائكة

1- نساء، آيه 82.

2- بحار الانوار، ج 92، ص 106.

3- همان مدرک.

4- ارشاد القلوب، ص 78؛ و کنز العمال، ح 2441.

وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ

؛ هیچ گروهی در خانه ای از خانه های خدا برای تلاوت کتاب خدا و مباحثه آن جمع نمی شوند، مگر آنکه آرامش بر آنان فرود می آید و رحمت ایشان را فرا می گیرد و فرشتگان آنان را در میان می گیرند» (1).

3. توسعه روزی و حضور ملائکه در منزل

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أمير المؤمنين عليه السلام: البيت الذي يُقرأ فيه القرآن و يُذكر الله عزَّ وجلَّ فيه، تكثرُ بركته و تحضره الملائكة و تهجره الشياطين و يضيء لأهل السماء كما تضيء الكواكب لأهل الأرض، و إن البيت الذي لا يُقرأ فيه القرآن ولا يُذكر الله عزَّ وجلَّ فيه، تقلُّ بركته و تهجره الملائكة و تحضره الشياطين»

؛ امام صادق علیه السلام می فرماید:

علی علیه السلام فرموده است: خانه ای که در آن قرآن خوانده می شود، و نام خدا در آن برده شود، برکت در آن خانه زیاد می شود، و ملائکه در آن حضور پیدا می کنند، و شیطانها از آن خانه دور می شوند، و برای اهل آسمان می درخشد همان گونه که ستارگان برای اهل زمین می درخشند، و خانه ای که قرآن در آن خوانده نمی شود و نام خدا در آن برده نمی شود، برکت آن خانه کم است، و ملائکه از آن خانه رانده و دور می شوند و شیطانها در آن خانه حاضر می شوند» (2).

شاکیان در قیامت:

در قیامت شاکیان هستند که از انسان شکایت می کنند:

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت نزد خداوند شکایت می کند و می گوید:

«(وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا)؛ و پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! قوم من قرآن را رها کردند» (3).

1- میزان الحکمه، ج 8، ص 75.

2- اصول کافی، ج 4، ص 413.

3- فرقان، آیه 30.

این شکایت پیامبر صلی الله علیه و آله امروز نیز هم چنان ادامه دارد، که این قرآن را به دست فراموشی سپردند، قرآنی که عامل پیروزی و حرکت و ترقی است، قرآنی که برنامه زندگی در آن وجود دارد؛ این قرآن را رها ساختند و دست‌گدایی به سوی دیگران دراز کردند و قرآن در میان آنها به صورت یک کتاب تشریفاتی درآمده است؛ تنها الفاظش را با صدای جالب از دستگاههای فرستنده پخش می‌کنند، و برای افتتاح خانه نو و یا حفظ مسافر و شفای بیماران و حداکثر برای تلاوت به عنوان ثواب از آن استفاده می‌کنند.

نقل شده است که ناپلئون در مورد مسلمانان تحقیق می‌کند و می‌پرسد: مرکز علمی مسلمین کجاست؟ مصر را معرفی کردند، او پس از ورود به مصر با مترجم عرب به کتابخانه آن شهر وارد شد و گفت: یکی از این کتابها را برای من بخوان. او دست برد یکی را برداشت دید قرآن است، باز کرد و این آیه آمد: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»؛ این قرآن، به راهی که استوارترین راههاست، هدایت می‌کند» (1).

مترجم آیه را برای ناپلئون ترجمه کرد، پس از آن ناپلئون چند روز پشت سرهم می‌آمد و آیاتی از قرآن را برایش قرائت و ترجمه می‌کردند؛ بعد از آن ناپلئون دو جمله گفت:

الف) اگر مسلمانان از دستور جامع این کتاب استفاده کنند ذلت نخواهند دید.

ب) تازمانی که این قرآن بین مسلمین حکومت می‌کند، مسلمانان تسلیم ما نخواهند شد، مگر اینکه بین آنها و این قرآن جدایی بیفکنیم.

2. یکی دیگر از شاکیان در روز قیامت قرآن است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: مَسْجِدٌ خَرَابٌ لَا يُصَلِّي فِيهِ أَهْلُهُ، وَعَالِمٌ بَيْنَ جُهَالٍ، وَمُصْحَفٌ مُعَلَّقٌ قَدْ وَقَعَ عَلَيْهِ غُبَارٌ، لَا يُقْرَأُ فِيهِ

؛ سه چیز نزد خدا شکایت می‌کنند:

مسجدی که خراب شده و در آن نماز خوانده نمی‌شود، عالمی که در بین مردم قرار دارد و از او بهره نمی‌برند، و قرآنی که غبار روی آن را گرفته و خوانده نمی‌شود» (2).

1- اسراء، آیه 9.

2- خصال صدوق، ص 142؛ اصول کافی، ج 4، ص 417.

دوم: نگاه به چهره رسول خدا

دومین چیزی که حضرت زهرا علیها السلام می فرماید از دنیای شما اختیار کردم و محبوب من است، نگاه کردن به صورت رسول الله است، و این به چند جهت است:

یکی به خاطر اینکه پدر است و نگاه محبت آمیز به چهره پدر عبادت است. و دوم به خاطر اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عالم است و نگاه به چهره عالم عبادت است و سوم به خاطر اینکه پیامبر است.

سوم: انفاق

اشاره

سومین چیزی که حضرت زهرا علیها السلام می فرماید از دنیای شما اختیار کردم: انفاق در راه خداست.

«انفاق» يك قانون عمومی در جهان طبیعت و در سازمان بدن هر موجود زنده است. به عنوان مثال در طبیعت، خورشید، نورش را رایگان در اختیار ما و طبیعت می گذارد، و یا وقتی که يك دانه در زمین می افشانیم، هفتاد دانه یا بیشتر از آن را در اختیار ما قرار می دهد.

در سازمان بدن موجودات نیز به همین صورت است، به عنوان مثال قلب انسان تنها برای خود کار نمی کند، بلکه از آنچه دارد به تمام سلولها انفاق می کند، مغز و ریه و سایر دستگاههای بدن انسان، همه از نتیجه کار خود انفاق می کنند، چرا که زندگی دسته جمعی بدون انفاق مفهومی ندارد.

انسانی که به خدا پیوسته و به حکم جمله «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» همه روزیها و مواهب را عطای خداوند بزرگی می داند که چند روزی این امانت را نزد او گذاشته، نه تنها از انفاق و بخشش در راه او ناراحت نمی شود، بلکه خوشحال است، چرا که مال خدا را به بندگان او بخشیده، اما نتایج و برکات مادی و معنوی را برای خود خریده است؛ این طرز فکر، روح انسان را از بخل و حسد پاك می کند، و باعث می شود که هرکس خود را مدیون بداند و از مواهبی که دارد در اختیار همه نیازمندان بگذارد و

همچون آفتاب نورافشانی کند، بی آنکه انتظار پاداشی داشته باشد.

چند نکته در باره انفاق:

1. انفاق، مایه فزونی است نه کاهش؛ قرآن می فرماید: « **وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ** »؛ هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید، عوض آن را می دهد (و جای آن را پر می کند)؛ و او بهترین روزی دهندگان است». (1)

از این تعبیر می فهمیم که:

اولاً: «شیء» به معنای وسیع کلمه، انواع انفاقها را اعم از مادی و معنوی، کوچک و بزرگ، به هر انسان نیازمند اعم از صغیر و کبیر، همه را شامل می شود.

ثانیاً: انفاق را از مفهوم فنا بیرون می آورد، و رنگ بقا به آن می دهد، چرا که خداوند تضمین کرده، که با مواهب مادی و معنوی خود که چندین برابر است، جای آن را پر کند.

در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که می فرماید: «

يُنَادِي مُنَادٍ كُلَّ لَيْلَةٍ: لِدُوا لِلْمَوْتِ، وَيُنَادِي مُنَادٍ: ابْنُوا لِلْخَرَابِ. وَيُنَادِي مُنَادٍ: اللَّهُمَّ هَبْ لِلْمُنْفِقِ خَلْفًا، وَيُنَادِي مُنَادٍ اللَّهُمَّ هَبْ لِلْمُؤْمِسِ تَلْفًا. وَيُنَادِي مُنَادٍ: لَيْتَ النَّاسَ لَمْ يُخْلَقُوا. وَيُنَادِي مُنَادٍ: لَيْتَهُمْ إِذْ خُلِقُوا فَكَّرُوا فِيمَا لَهُ خُلِقُوا

؛ هر شب منادی آسمانی ندا می دهد بزایید برای مردن. و منادی دیگری ندا می دهد بنا کنید برای ویرانی. و منادی دیگری ندا می دهد خداوندا برای آنها که انفاق می کنند عوض قرار ده. و منادی دیگر ندا می دهد خداوندا برای آنها که امساک می کنند عوضی قرار ده. و منادی دیگری می گوید: ای کاش مردم آفریده نمی شدند. و منادی دیگری صدا می زند ای کاش اکنون که آفریده شده اند، اندیشه می کردند که برای چه آفریده شده اند». (2)

در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم: «

مَنْ أَيَّقَنَ بِالْخُلْفِ سَخَتْ نَفْسُهُ بِالتَّقَةِ

؛ کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود». (3)

1- سبأ، آیه 39.

2- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه 39 سوره سبأ.

3- تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 340.

2. انفاق باید از مال حلال و مشروع باشد، چرا که خداوند غیر آن را قبول نمی کند و برکت نمی دهد.

در حدیثی آمده است: شخصی به حضور امام صادق علیه السلام آمد و گفت: دو آیه در قرآن است که من طبق دستور آن دو آیه عمل می کنم ولی نتیجه نمی گیرم. امام علیه السلام فرمود: آن دو آیه کدام است؟ عرض کرد: نخست این سخن خداوند که می فرماید:

«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم»⁽¹⁾ و من خدا را می خوانم اما دعایم مستجاب نمی شود.

آیه دیگر اینکه خداوند می فرماید: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»؛ و هر چیزی را (در راه خدا) انفاق کنید، خدا عوض آن را می دهد (و جای آن را پر می کند)؛ و او بهترین روزی دهندگان است»⁽²⁾ اما من در راه خدا انفاق می کنم ولی چیزی که جای آن را پر کند، عاید من نمی شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: آیا فکر می کنی خداوند از وعده خود تخلف کرده؟

عرض کرد: نه. فرمود: پس علت عدم استجابت دعا چیست؟ عرض کرد: نمی دانم.

امام علیه السلام فرمود: ولی من می دانم کسی که اطاعت خدا کند در آنچه امر به دعا کرده، و جهت دعا را رعایت کند، اجابت خواهد کرد، عرض کرد: جهت دعا چیست؟

فرمود: نخست حمد خدا می کنی، و نعمت او را یادآور می شوی، سپس شکر می کنی، بعد درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله می فرستی، سپس گناهانت را به خاطر می آوری و اقرار می کنی و از آنها به خدا پناه میبری و توبه می نمایی، این است جهت دعا.

اما در مورد آیه دوم، فکر می کنی خداوند خلف وعده می کند؟ عرض کرد: نه فرمود: پس چرا جای انفاق پر نمی شود؟ عرض کرد: نمی دانم، امام علیه السلام فرمود: اگر کسی از شما مال حلالی بدست آورد و در راه حلال انفاق کند، هیچ درهمی را انفاق

1- غافر، آیه 60.

2- سبأ، آیه 39.

نمی کند مگر اینکه خداوند عوضش را به او خواهد داد. (1)

3. صدقه اول به دست خدا می رسد بعد به دست سائل؛ در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «

إِنَّ الصَّدَقَةَ تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَى يَدِ السَّائِلِ

؛ صدقه پیش از آنکه در دست نیازمند قرار گیرد، به دست خدا می رسد». (2)

امام سجّاد علیه السلام می فرماید: «

إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَقَعُ فِي يَدِ الْعَبْدِ حَتَّى تَقَعُ فِي يَدِ الرَّبِّ

؛ صدقه در دست بنده نمی افتد مگر اینکه قبلاً در دست خدا قرار گیرد». (3)

حتّی در روایتی تصریح شده که همه اعمال آدمی را فرشتگان تحویل می گیرند، جز صدقه که مستقیماً به دست خدا می رسد. (4)

این مضمون از طریق اهل سنت نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در صحیح مسلم و بخاری آمده است: «هیچ کس از شما صدقه ای از درآمد حلال نمی پردازد- و البته خداوند جز حلال قبول نمی کند- مگر اینکه خداوند با دست راست خود آن را می گیرد، حتّی اگر يك دانه خرما باشد، سپس در دست خدا نمو می کند تا بزرگ تر از کوه شود». (5)

این احادیث بیانگر اهمیّت فوق العاده خدمات انسانی و کمک به نیازمندان است.

از بعضی احادیث استفاده می شود که پیشوایان معصوم گاهی پیش از آنکه صدقه ای را به شخص نیازمند بدهند، نخست دست خود را به علامت احترام و تعظیم می بوسیدند، سپس آن را به نیازمندان می دادند، و یا اینکه نخست آن را به نیازمند می دادند بعد از او می گرفتند و آن را می بوسیدند و می بوییدند و به او باز می گردانیدند، چرا که با دست خدا روپرو بودند.

1- تفسیر برهان، ج 3، ص 354؛ اصول کافی، ج 2، باب الثناء قبل الدعاء، ح 8.

2- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه 104 سوره توبه.

3- تفسیر عیاشی، ذیل آیه 104 سوره توبه.

4- همان مدرک.

5- تفسیر المنار، ج 11، ص 33؛ بحار الانوار، ج 96، ص 134.

4. در مورد اثرهای انفاق روایت های فراوانی از معصومین علیهم السلام وارد شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

إِنَّ الصَّدَقَةَ وَصِلَةَ الرَّحِمِ تَعْمُرَانِ الدِّيَارَ، وَتَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ

؛ انفاق در راه خدا و صله رحم خانه ها را آباد، و عمرها را طولانی می کند». (1)

امام باقر علیه السلام فرموده است: «

الْبِرُّ وَصَدَقَةُ السَّرِّ يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَزِيدَانِ فِي الْعُمْرِ وَيُدْفَعَانِ عَنِ سَبْعِينَ مِثَّةٍ سُوءٍ

؛ نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را برطرف ساخته، عمر را افزون می کند و از هفتاد گونه مرگ و میر بد جلوگیری به عمل می آورد». (2)

انفاق مانع هلاکت اجتماع است، و هنگامی که مسأله انفاق فراموش شود و ثروتها در يك قطب جمع شود، افرادی محروم و بینوا به وجود می آیند، و دیری نخواهد گذشت که يك انفجار عظیم در اجتماع به وجود می آید که نفوس و اموال سرمایه داران در آتش آن خواهد سوخت.

5. انفاق نباید همراه با منت باشد. قرآن می فرماید: «لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»؛ بخششهای خود را با منت و آزار، باطل نسازید». (3)

از این جمله استفاده می شود که پاره ای از اعمال ممکن است نتایج اعمال نیک را از بین ببرد و این همان مسأله «احباط» است.

در این آیه خداوند انفاق همراه با منت و آزار را به قطعه سنگی که بر آن قشر نازکی از خاک باشد تشبیه می کند که بذرهایی در آن افشاندن شود و باران درشت به آن برسد و همه خاکها و بذرها را بشوید. این گونه افراد هم از کاری که انجام داده اند چیزی به دست نمی آورند و بهره ای نمی برند و هم بذرهایی که افشاندن اند را از دست می دهند.

انفاق کنندگان واقعی کسانی هستند که تنها به خاطر خشنودی خدا و پرورش فضایل انسانی و تثبیت این صفات در درون جان خود، اقدام به انفاق می کنند.

6. انفاق از آنچه را که دوست دارید، قرآن می فرماید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا

1- تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 354.

2- سفینه البحار، ج 2، ص 23، ماده «صدقه».

3- بقره، آیه 264.

مِمَّا تَحِبُّونَ»؛ هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید مگر اینکه از آنچه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید».(1)

در اینکه مقصود از کلمه «برّ» در این آیه چیست؟ مفسران نظرات مختلفی دارند.

بعضی آن را به معنای بهشت و بعضی به معنای پرهیزکاری و تقوا، و بعضی به معنای پاداش نیک گرفته اند؛ ولی «برّ» معنای وسیعی دارد و به تمام نیکیه‌ها و اعمال پاک گفته می شود. بنابراین یکی از شرایط رسیدن به مقام نیکوکاران واقعی، انفاق کردن از اموالی است که انسان علاقه زیادی به آنها دارد.

در ذیل این آیه در تفاسیر آمده است: یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام ابوطلحه انصاری در مدینه نخلستان و باغی بسیار مصفاً و زیبا داشت، در آن چشمه آب صافی بود که هر موقع پیامبر صلی الله علیه و آله به آن باغ می رفت، از آن آب میل می کرد و وضو می گرفت. علاوه بر همه اینها آن باغ درآمد خوبی برای ابوطلحه داشت. پس از نزول آیه فوق او به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: می دانی که محبوب ترین اموال من همین باغ است، و من می خواهم آن باغ را در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره ای برای رستخیز من باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «

بَخِ ذَلِكْ مَالٌ رَابِحٌ لَكَ

؛ آفرین بر تو، این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود» سپس فرمود: من صلاح می دانم که آن را به خویشاوندان نیازمند خود بدهی، ابوطلحه دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را عمل کرد و آن را در میان بستگان خود تقسیم کرد.(2)

7. خداوند مجازات ثروت مندانی که انفاق نمی کنند را بیان کرده و می فرماید:

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ»؛ و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و

1- آل عمران، آیه 92.

2- تفسیر مجمع البیان و صحیح مسلم و صحیح بخاری ذیل آیه مورد بحث.

پنهان) می سازند و در راه خدا اتفاق نمی کنند، آنها را به عذاب دردناکی بشارت بده، در آن روز که آن را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده صورتها و پهلوها و پشتهايشان را داغ می کنند؛ (و به آنها می گویند:) این همان چیزی است که برای خودتان اندوختید (و گنجینه ساختید!) پس بچشید چیزی را که برای خود می اندوختید!». (1)

بعضی معتقدند اینکه خداوند در میان تمام اعضای بدن تنها «پیشانی» و «پشت» و «پهلوی» را ذکر کرده، به خاطر آن است که با این سه عضو در مقابل محرومان عکس العمل نشان می دادند: گاهی صورت را درهم می کشیدند و زمانی به علامت بی اعتنایی از روبرو شدن با آنها خودداری می کردند و گاهی به آنان پشت می نمودند. (2)

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: روزی نماز عصر را با پیغمبر صلی الله علیه و آله خواندیم.

اصحاب اطرافش نشسته بودند ناگاه پیرمردی خدمت رسول خدا رسید که لباس کهنه ای پوشیده بود و از شدت پیری و ناتوانی نمی توانست بر جای خودش قرار گیرد.

پیغمبر متوجه او شد و از احوالش پرسید؛ عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله مردی گرسنه هستم سیرم کن، برهنه ام لباسی به من عطا کن، تهی دستم چیزی به من بده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من اکنون چیزی ندارم ولی تو را به جایی راهنمایی می کنم شاید حاجتت برآورده شود، برو به منزل شخصی که خدا و رسول را دوست دارد، خدا و رسول نیز او را دوست دارند؛ برو به خانه دخترم فاطمه علیها السلام شاید به تو چیزی عطا کند. سپس به بلال فرمود: پیرمرد ناتوان را به خانه فاطمه راهنمایی کن.

بلال به اتفاق پیرمرد به خانه فاطمه رفتند. پیرمرد عرض کرد سلام بر شما ای خانواده نبوت و مرکز نزول فرشتگان. فاطمه علیها السلام جوابش را داد و فرمود کیستی؟

عرض کرد: فقیری هستم که به خدمت پدرت رسیدم، مرا به سوی شما فرستاد.

1- توبه، آیه 34 و 35.

2- تفسیر نمونه ذیل آیه 34 و 35 سوره توبه.

ای دختر پیغمبر من هم گرسنه ام هم برهنه ام و هم فقیرم لطفاً من را بی نیاز کنید.

حضرت فاطمه که هیچ غذایی در خانه سراغ نداشت، پوست گوسفندی را که فرش امام حسن و امام حسین علیه السلام بود به پیر مرد داد.

پیر مرد عرض کرد: این پوست چگونه نیاز من را برطرف می کند؟ حضرت فاطمه علیها السلام گلوبندی را که دختر عمویش به وی هدیه کرده بود به او داد و فرمود: این را بفروش و زندگی خودت را با آن تأمین کن.

پیر مرد برگشت و جریان را خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد. آن حضرت گریست و فرمود: گردن بند را بفروش تا خدا به برکت عطای دخترم برای تو گشایشی فراهم سازد. عمار یاسر از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه گرفت که آن گردن بند را خریداری کند.

از پیر مرد پرسید آن را چقدر می فروشی؟ گفت: به بهای آن که شکم را از نان و گوشت سیر کنی، و یک برد یمانی بر تنم بپوشانی تا با آن نماز بخوانم، و یک دینار پول بدهی تا مرا نزد اهل و عیالم برساند. عمار گفت: من این گردن بند را به بیست دینار و دویست درهم و یک برد یمانی و یک حیوان سواری و نان و گوشتی که تو را سیر کند می خرم. پیر مرد گردن بند را به عمار فروخت و پولش را تحویل گرفت و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت. حضرت از او پرسید: آیا نیازت برطرف شد؟

عرض کرد: آری، به برکت عطای فاطمه علیها السلام بی نیاز شدم. حضرت فرمود: خدا در عوض، به فاطمه عطایی بکند که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده باشد. و بعد به اصحابش فرمود: خدا در این دنیا چنین عطایی را به فاطمه کرده است، زیرا پدری مثل من و شوهری مثل علی و فرزندان چو حسن و حسین به او داده است. وقتی عزرائیل فاطمه را قبض روح می کند و در قبر از او پرسند پیغمبرت کیست؟ جواب می دهد: پدرم. و اگر پرسند: امامت کیست؟ جواب می دهد: شوهرم علی علیه السلام.

خدا گروهی از ملائکه را مأموریت داده که بعد از مردنش پیوسته بر او و پدر و

شوهر و فرزندانش درود می فرستند. آگاه باشید که هرکس مرا بعد از وفات زیارت کند مثل آن است که در زمان حیات به زیارت آمده باشد و هرکس به زیارت فاطمه ام برود مثل آن است که مرا زیارت کرده باشد.

عمار گردن بند را گرفت و خوش بو نمود و در پارچه یمانی گذاشت و به غلامش گفت: این را ببر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم کن، خودت را نیز به آن حضرت بخشیدم. وقتی غلام پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، حضرت مال را با غلام به فاطمه بخشید.

فاطمه گردن بند را گرفت و غلام را آزاد نمود، هنگامی که غلام دید آزاد شده است، خندید. علت خنده اش را پرسیدند، جواب داد: از برکت این گردن بند مرا شگفت آمد، زیرا گرسنه ای را سیر کرد و برهنه ای را پوشش داد و تهی دستی را بی نیاز کرد و بنده ای را آزاد نمود، در حالی که باز به صاحبش رسید. [\(1\)](#)

26: عفو و گذشت**اشاره**

قال علي عليه السلام: «الْعَفْوُ يُفْسِدُ مِنَ اللَّئِيمِ بِقَدْرِ إِصْلَاحِهِ مِنَ الْكَرِيمِ» (1).

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «عفو و گذشت افراد لئیم و پست را فاسد می کند، به همان اندازه که افراد با فضیلت را اصلاح می نماید».

یکی از بزرگ ترین فضایل اخلاقی، عفو و گذشت و ترك انتقام جویی به هنگام قدرت است. ادامه حیات اجتماعی مبتنی بر عفو و گذشت است، زیرا اگر همه مردم در گرفتن حقوق خویش سخت گیر باشند و از کوچک ترین لغزشی چشم پوشی نکنند، زندگی بسیار تلخ خواهد شد و روح صفا و صمیمیت به کلی از میان جامعه رخت بر خواهد بست.

بسیاری از مردم کنیه ها را در سینه های خود پنهان می کنند و در انتظار روزی هستند که بر دشمن خود پیروز شوند و چندین برابر انتقام بگیرند، و از همه بدتر اینکه گاه به این صفت زشت افتخار هم می کنند.

غارتها، هتك ناموسها، قتل عامها به طور معمول زابیده همین خوی زشت

1- بحار الانوار، ج 77، ص 419؛ کنزالفوائد، ج 2، ص 182؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 270.

حیوانی است. اما سیره انبیا این بوده است که هنگام پیروزی حتی الامکان گذشته‌ها را با آب عفو بشویند و دشمنان سرسخت را از این طریق به دوستان صمیمی مبدل سازند. آیات و روایات فراوانی در بیان فضیلت عفو، و نکوهش از روح انتقام جویی وجود دارد، و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام گواه بسیار زنده‌ای بر این معناست که نمونه‌هایی از آیات و روایات و سیره معصومین علیهم السلام را بیان می‌کنیم.

عفو در قرآن:

قرآن می‌فرماید: «**خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ**»؛ (به هر حال) با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، به نیکبختی دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه مکن)». (1)

این سه دستور که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داده شده، بیانگر اهمیت عفو و گذشت است. دستور اول توصیه به عفو می‌کند. دستور دوم اشاره به این دارد که بیش از آنچه مردم قدرت دارند از آنها نخواهد. و در دستور سوم توصیه به بی‌اعتنایی نسبت به مزاحمت‌های جاهلان است که آن نیز آمیخته با نوعی عفو و گذشت می‌باشد.

در حدیثی آمده است که وقتی آیه فوق نازل شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: منظور از این آیه چیست؟ و چه کاری باید انجام دهد؟ جبرئیل عرض کرد:

نمی‌دانم باید از درگاه خداوند سؤال کنم. بار دیگر برگشت و عرض کرد: «

إِنَّ اللَّهَ سَيَأْمُرُكَ أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ

؛ خداوند به تو دستور می‌دهد کسی را که به تو ستم کرده عفو کنی و کسی که تو را محروم کرده مشمول عطای خود سازی و کسی که از تو بریده با او پیوند محبت برقرار کنی». (2)

1- اعراف، آیه 199.

2- تفسیر مجمع البیان، ج 2، ص 512.

«(وَلْيَعْفُوا وَلْيَصِّفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)»؛ آنها باید عفو کنند و چشم بپوشند، آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد؟ و خداوند آمرزنده و مهربان است». (1)

این آیه ناظر به جریان افک است یعنی تهمت‌هایی که بعضی از منافقان به یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله زده بودند و از این طریق می‌خواستند حیثیت پیامبر و اسلام را زیر سؤال ببرند و نشان می‌دهد که عفو و گذشت درباره همه مطلوب است، حتی گناه کاران و آلودگان؛ زیرا این آیه زمانی نازل شد که گروهی از اصحاب بعد از داستان افک قسم یاد کردند به هیچ یک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند کمک مالی نکنند. این آیه نازل شد و آنها را از شدت عمل و خشونت باز داشت و دستور عفو و گذشت داد. (2)

به این نکته نیز باید توجه داشت که عفو به معنای گذشت است اما «صَفْح» علاوه بر گذشت، به روی خود نیاوردن و ترك ملامت است که مرحله ای بالاتر از گذشت می‌باشد.

عفو در روایات:

1. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: مَنْ كَانَ اجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، فَلْيَدْخُلِ الْجَنَّةَ، فَيَقَالُ: مَنْ ذَٰلِكَ اجْرُهُ عَلَى اللَّهِ؟ فَيَقَالُ: الْعَافُونَ عَنِ النَّاسِ فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ»

؛ هنگامی که روز قیامت می‌شود ندا دهنده ای صدا می‌زند هرکس اجر او بر خداست وارد بهشت شود، گفته می‌شود چه کسی اجرش بر خداست؟ در پاسخ می‌گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، و آنها بدون حساب داخل بهشت می‌شوند». (3)

1- نور، آیه 22.

2- برای آگاهی بیشتر از داستان افک به تفسیر نمونه، ج 14، ص 394، ذیل آیه 11 سوره نور مراجعه نمایید.

3- تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص 379.

2. امام علی علیه السلام می فرماید: «

الْعَفْوُ تَاجُ الْمَكَارِمِ

؛ عفو و گذشت تاج فضایل اخلاقی است» (1).

می دانیم تاج هم نشانه عظمت و قدرت است و هم زینت، که بر بالاترین عضو بدن یعنی سر گذاشته می شود، این تعبیر نشان می دهد که عفو و گذشت در میان همه فضایل اخلاقی موقعیت خاصی دارد.

3. باز هم امام علی علیه السلام می فرماید: «

شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْفُو عَنِ الرَّئِةِ وَلَا يَسْتُرُ الْعَوْرَةَ

؛ بدترین مردم کسی است که از لغزشها نمی گذرد و عفو نمی کند، و عیوب مردم را نمی پوشاند» (2).

4. عفو مایه عزت است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا فَتَعَا فَوَا يُعِزُّكُمْ اللَّهُ

؛ عفو و بخشش را شیوه خود قرار دهید، زیرا گذشت جز به عزت انسان نمی افزاید، پس نسبت به یکدیگر گذشت داشته باشید تا خدا شما را عزیز کند» (3).

5. امام صادق علیه السلام می فرماید: «

مُرُّوْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمْنَا وَ اعْطَاءٌ مِّنْ حَرَمِنَا

؛ روش مردمی ما خاندان عبارت است از: عفو و گذشت نسبت به کسانی که بر ما ستم کرده اند و بخشش به کسانی که از ما دریغ داشته اند» (4).

انواع عفو:

فضیلت عفو و گذشت به عنوان يك اصل از نظر شرع، عقل، کتاب و سنت جای تردید نیست؛ اما این بدین معنا نیست که استثنایی نداشته باشد، بلکه مواردی پیش

1- شرح غررالحکم، ج 1، ص 140، ح 520.

2- شرح غررالحکم، ج 4، ص 175، ح 5735.

3- الحقائق فی محاسن الاخلاق، ص 75؛ و اصول کافی، ج 2، ص 108، ح 5.

4- وسائل الشيعة، ج 8، ص 523؛ تحف العقول، حكمت 26؛ بحار الانوار، ج 71، ص 401.

می آید که عفو و گذشت سبب جرأت جانیان و جسارت خاطیان می شود که در این صورت باید از عفو و گذشت صرف نظر کرد و به مجازات عادلانه پرداخت. حدیثی که در اول بحث یادآور شدیم به این استثناء اشاره دارد که عفو و گذشت، افراد لئیم و پست را فاسد می کند به همان اندازه که افراد با فضیلت را اصلاح می کند. این حدیث دو معنا دارد:

اول: آدم کریم وقتی عفو می کند، عفوش سبب اصلاح است، چون جلب محبت می کند و اصلاً به یاد نمی آورد و فراموش می کند، اما لئیم عفوش آمیخته با منت و آزار است و در مناسبت‌های مختلف به یادش می آورد و آزارش می دهد؛ به عنوان مثال اگر به فقیر چیزی نمی دهی لااقل با او نیکو سخن بگو و عذر خواهی کن و بگو ای کاش می توانستم به تو کمک کنم، این کار بهتر از صدقه ای است که اذیت و آزار را به دنبال داشته باشد و بگوید: این پول را بگیر و دیگر اینجا نیا و مزاحم من نشو، زیرا این کار باعث می شود که تمام آثار کمک کردن از بین برود.

دوم: انسان کریم را وقتی عفو می کنی، باعث اصلاحش می شود، در رفتارش تجدید نظر می کند، اما آدم‌های لئیم را اگر عفو کنی جسورتر می شود.

نکته دیگر اینکه عفو در مسائل شخصی پسندیده است، اما در مسائل عمومی و حقوق الهی نکوهیده و مذموم است. چرا که سنت و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که متجاوز به حقوق الهی را مجازات می کرد، و حدّ خدا را جاری می ساخت و شفاعت هیچ شفاعت کننده ای را نمی پذیرفت. به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

الف) امام باقر علیه السلام می فرماید: «

كَانَ لِأُمِّ سَلْمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُمَّةٌ فَسَرَقَتْ مِنْ قَوْمٍ، فَأَتَى بِهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَكَلَّمَتْهُ أُمُّ سَلْمَةَ فِيهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أُمَّ سَلْمَةَ هَذَا حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ لَا يُضَيِّعُ فَقَطَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

؛ ام سلمه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کنیزی داشت که سرقت کرده بود. کسانی که مال آنها غارت شده بود حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند تا آن کنیز را مجازات کند. ام سلمه درباره کنیز خود نزد پیامبر شفاعت کرد، آن

حضرت فرمود: این حدّی است از حدود الهی که نباید نادیده گرفت. سپس دست کنیز را قطع کرد». (1)

ب) زنی از خاندان اشراف به نام فاطمه مرتکب سرقت شد، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد حدّ الهی را درباره او جاری کنند، قبیله بنی مخزوم از این جریان به شدّت ناراحت شدند و کوشیدند تا به هر وسیله ممکن مانع اجرای حد شوند، به این جهت از اسامه بن زید که مورد توجّه رسول خدا بود تقاضا کردند که با آن حضرت در این باره صحبت کند و از ایشان تقاضای عفو نماید. هنگامی که اسامه با رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره گفتگو کرد، حضرت سخت ناراحت شد و فرمود: آیا درباره حدّی از حدود خدا شفاعت می کنی؟ سپس از جا حرکت کرد و ضمن خطبه ای فرمود: ای مردم علّت اینکه ملتّهای قبل از شما هلاک شدند، این بود که اگر فرد بلند پایه ای از آنان دزدی می کرد، او را مجازات نمی کردند، اما اگر از مردم ضعیف و گمنام کسی دزدی می کرد، حکم خدا را اجرا می کردند. سپس فرمود: به خدا سوگند، اگر دخترم فاطمه دست به چنین کاری بزند، حکم خدا را درباره او نیز اجرا می کنم چرا که در برابر قانون خدا فاطمه مخزومی با فاطمه محمّدی یکسان است. (2)

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در زمینه عفو

هنگامی که ابوسفیان و عبدالله بن امیه اظهار پشیمانی کردند، امام علی علیه السلام به آنها فرمودند: بروید در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همان جمله ای که برادران یوسف در مقابل عذرخواهی از حضرت یوسف اظهار داشتند بر زبان جاری کنید، پیامبر شما را خواهد بخشید. آنها خدمت رسول خدا آمده و گفتند: «تَاللّٰهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ»؛ به خدا سوگند، خداوند تو را بر ما برتری بخشیده؛ و ما خطاکار بودیم». (3)

1- وسائل الشیعه، ج 18، ص 332.

2- صحیح مسلم، ج 5، ص 114.

3- یوسف، آیه 91.

سپس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تقاضای عفو کردند. حضرت این آیه را تلاوت فرمود و از خطای آنها درگذشت: «لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ أَيُّومَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست، خداوند شما را می بخشد؛ و او مهربانترین مهربانان است». (1)

همچنین هنگامی که سپاهیان آن حضرت مکه را فتح کردند و خواستند وارد شهر شوند، یکی از آنان به نام سعد بن عباده که فرمانده سپاه بود- شعار می داد:

«الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَلْحَمَةِ الْيَوْمَ تُسْتَحَلُّ الْحَرَمَةُ

؛ امروز روز جنگ و نبرد است، امروز زنها اسیر می شوند».

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این شعار با خبر شد، سخت بر آشفت و به علی علیه السلام دستور داد پرچم را از دست سعد بگیرد و او را از مقام فرماندهی عزل کرد، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «

بَلِ الْيَوْمِ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ

؛ امروز روز رحمت و بخشش است». (2)

در حدیثی که در کتب شیعه و سنی در ذیل آیه 134 سوره آل عمران نقل شده می خوانیم که یکی از کنیزان امام علی بن الحسین علیهما السلام به هنگامی که آب روی دست امام می ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام علیه السلام از روی خشم سربلند کرد، کنیز بلافاصله گفت: خداوند در قرآن می فرماید:

«وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ». امام فرمود: خشم خود فرو بردم، عرض کرد:

«وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»

. فرمود: تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد، گفت:

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم. (3)

1- یوسف، آیه 92.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 17، ص 272.

3- تفسیر در المنثور و نور الثقلین ذیل آیه 134 سوره آل عمران؛ برای مطالعه بیشتر در زمینه عفو به کتاب اخلاق در قرآن، ج 3، تألیف آیه الله العظمی مکارم شیرازی مراجعه شود.

اشاره

قال علي عليه السلام: «تَمَامُ الْعَفَافِ الرِّضَا بِالْكَفَافِ» (1).

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «کمال عفت این است که انسان به آنچه که دارد راضی باشد».

عَفَّتْ در لغت به معنای خودداری و امتناع است (2) و در اصطلاح به معنای خودداری از شهوت رانی حرام است.

راغب در مفردات می گوید: «

العِفَّةُ حُصُولُ حَالَةٍ لِلنَّفْسِ تَمْتَنِعُ بِهَا عَنْ غَلْبَةِ الشَّهْوَةِ، وَالْمُتَعَفِّفُ، الْمُتَعَاظِي لِذَلِكَ بِضَرْبٍ مِنَ الْمُمَارِسَةِ وَالْقَهْرِ وَأَصْلُهُ الْاِفْتِصَاؤُ عَلَى تَنَاوُلِ الشَّيْءِ الْقَلِيلِ

؛ عفت، بوجود آمدن حالتی برای نفس انسان است که او را از غلبه یافتن شهوت حفظ می کند و عقیف کسی است که این حالت را بر اثر تمرین و تلاش بدست می آورد و ریشه آن اکتفا کردن بر استفاده از امکانات کم است» (3).

در میان علمای علم اخلاق معروف است که اخلاق فضیلت میانه و معتدلی است بین افراط و تفریط اخلاقی که رذیله هستند. آنها برای اخلاق معتقد به چهار

1- بحار الانوار، ج 74، ص 419.

2- مجمع البحرین، ماده «عَفَّتْ».

3- مفردات راغب، شماره 339.

خلق اصلی هستند که عبارتند از: شجاعت، عفت، حکمت و عدالت که اساس و پایه تمام علم اخلاق است، پس عفت فضیلت و حد اعتدال قوه شهویه است آن هم به معنای عام کلمه که هر جاذبه ای را نسبت به چیزی قوه شهویه می گویند مانند جاذبه مال، مقام، شهوت جنسی و غیره که اگر از حد بگذرد، حرص است و اگر به حد اعتدال نرسد، تبلی و رکورد است و اگر حد اعتدال باشد عفاف است.

می گویند ثروتهای دنیا در سه مرحله مصرف می شود:

اول: ضرورتهاست که حداقل ضروریات زندگی لباس، غذا، و مسکن است.

دوم: مسیر رفاهی است که مقداری از مرحله اول بالاتر است.

سوم: شهوت و هوسهاست، آمار نشان می دهد که قسمت عمده اموال دنیا در این مرحله مصرف می شود.

اگر زندگی کسی مرحله اول باشد بارش سبک است و اگر دومی و معتدل باشد عقیف است و اگر به مرحله سوم رسید مایه بدبختی است و بار به قدری سنگین است که از طریق مشروع قابل حل نیست و حلال و حرام با هم مخلوط می شود.

انسان باید قانع باشد در غیر این صورت حدی برای توقف ندارد.

عفت نیز مانند سایر صفات کمال، از مراتبی برخوردار است، که بالاترین مرتبه آن، خودداری و پرهیز از تمام محرّمات و نافرمانیهاست و به پرهیز از محرّمات شهوانی محدود نمی شود.

حضرت علی علیه السلام به محمدبن ابی بکر فرمود:

«اعلم أنّ أفضل العفة الورع في دين الله والعمل بطاعته

؛ بدان که برترین پاکدامنی پرهیزگاری در دین خدا و عمل به طاعت پروردگار است» (1).

بنابراین خودداری از شهوت حرام، از بزرگترین و دوست داشتنی ترین مراتب عفت است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

أحبُّ العفافِ إلى الله تعالى، عفة البطن و

الْفَرْجِ

؛ محبوب ترین پاکی نزد خدای تعالی، پاکی شکم و شهوت جنسی است» (1).

امام علی علیه السلام خطاب به کمیل می فرماید: «

يَا كُمَيْلُ إِنَّ أَحَبَّ مَا تَمْتَلِكُهُ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ الْإِقْرَارِ بِهِ وَبِأَوْلِيَائِهِ التَّعَفُّفُ وَالتَّحَمُّلُ وَالِاصْطِبَارُ

؛ محبوب ترین چیزی که بندگان خدا اطاعت فرمائش را در آن می کنند بعد از اقرار به خدا و اولیایش سه چیز است:

عَفَّتْ، تَحَمَّلَ وَصَبِرًا» (2).

و از آن حضرت می خوانیم: «

مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ، لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ

؛ مجاهد شهید در راه خدا اجرش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه دارد اما خویشتنداری می کند، چنین شخصی نزدیک است که

فرشته ای از فرشتگان خدا باشد» (3).

هرچه عفت بیشتر شود، حیا هم بیشتر می شود و درجه غیرت هرکس به اندازه درجه عفت اوست و میزان عفت هر کس به قدر غیرت اوست.

امام علی علیه السلام می فرماید: «

دَلِيلُ غَيْرَةِ الرَّجُلِ عَفَّتُهُ

؛ پاکدامنی مرد دلیل بر غیرت مند بودن اوست» (4).

و فرمود: «...»

وَعَفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ

؛ و پاکدامنی او به میزان غیرت اوست» (5).

و فرمود: «

مَنْ عَفَّتْ أَطْرَافُهُ حَسَنَتْ أَوْصَافُهُ

؛ کسی که چشمش را پاک نگه دارد اوصاف و اخلاقش نیکو گردد». (6)

و نیز فرمود: «

لا تَكْمُلُ الْمَكَارِمُ، إِلَّا بِالْعَفَافِ وَالْإِيثَارِ

؛ فضایل اخلاقی جز با پاکدامنی و ایثار کامل نمی گردد». (7)

1- تنبيه الخواطر، ص 282.

2- تحف العقول، ص 167 با ترجمه.

3- نهج البلاغه، کلمات قصار، 474.

4- غررالحکم، شماره 5408.

5- نهج البلاغه، کلمات قصار، 47؛ بحار الانوار، ج 70، ص 4.

6- غررالحکم، شماره 5428.

7- همان مدرک، شماره 5418.

و فرمود: »

الْعَفَافُ يَصُونَ النَّفْسَ وَيُنْزِلُهَا عَنِ الدُّنْيَا

؛ پاکدامنی نفس را محافظت کرده و آن را از پستها دور نگه می دارد». (1)

و فرمود: »

مَنْ عَفَّ حَفَّ وَرُزَّةً، وَعَظَّمَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرَهُ

؛ هرکس پاکدامنی پیشه کند، بار گناهانش سبک می شود و مقامش نزد خداوند بالا می رود». (2)

و فرمود: »

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَعَفَّ بَطْنَهُ وَفَرْجَهُ

؛ هنگامی که خداوند نسبت به کسی اراده نیکی داشته باشد، شکم و دامن او را پاک می گرداند». (3)

امام صادق علیه السلام می فرماید: »

عَفَّوْا عَنِ نِسَاءِ النَّاسِ، تَعَفَّفَ نِسَاؤُكُمْ

؛ نسبت به زنان مردم پاکدامن باشید تا نسبت به زنان شما پاکدامن باشند». (4)

پیامدهای بی عفتی (شهوت رانی):

1. فرجام سیاه

شهوت مانند ماری خوش خط و خال است که به محض نزدیک شدن و تماس با آن، زهر خود را تزریق می کند. لذا باید مواظب بود تا برای بر خورداری از لذتی آنی و فانی، به دامی بزرگ و طولانی گرفتار نشویم.

امام علی علیه السلام می فرماید: »

أَوَّلُ الشَّهْوَةِ طَرْبٌ وَآخِرُهَا عَطْبٌ

؛ ابتدای شهوت شادی است و پایان آن هلاکت و نابودی است». (5)

2. اندوه فراوان

- 1- غررالحکم، شماره 5420.
- 2- همان مدرک، شماره 5426.
- 3- همان مدرک، شماره 9263.
- 4- بحارالانوار، ج 71، ص 270.
- 5- غررالحکم، شماره 6946.

و تشنگی است، این حالت روانی منشأ افسردگیها، اندوه ها و غصّه های نامحدود می شود و چنین انسان تشنه ای دائم به خیال آب، چشم به سراب دارد.

علی علیه السلام می فرماید: «

كَمْ مِنْ فَرِحٍ اَفْضَىٰ بِهٖ فَرَحُهُ اِلَىٰ حُزْنٍ مُّخَلَّدٍ

؛ چه شادمانیهای زیادی که شادی آن به اندوه جاودانی ختم می شود». (1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «

رُبَّ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ تُورِثُ حُزْنَ طَوِيلًا

؛ چه شهوتهایی که لذتش ساعتی بیش نیست، اما اندوهی طولانی در پی دارد». (2)

3. بردگی روح

انسانی که زمام خود را به دست اعضا و جوارحش بسپارد، به اسارت آنها در می آید.

علی علیه السلام می فرماید: «

عَبْدُ الشَّهْوَةِ اَسِيرٌ لَا يَنْفُكُ اَسْرَهُ

؛ بنده شهوت، اسیری است که هرگز از اسارت بیرون نیاید». (3)

1- غررالحکم، شماره 7395.

2- بحارالانوار، ج 77، ص 82.

3- غررالحکم، شماره 6966.

28: یاد خدا بودن

اشاره

قال علیّ علیه السلام: «كُلُّ قَوْلٍ لَيْسَ لِلَّهِ فِيهِ ذِكْرٌ فَلَعُوْهُ، وَكُلُّ صَمْتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرٌ فَسَهْوُهُ، وَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اِعْتِبَارٌ فَلَهْوُهُ». (1)

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «هر سخنی که ذکر خدا در آن نباشد بیهوده است، و هر سکوتی که در آن فکر کردن نباشد سهوست، و هر نظری که در آن عبرت نباشد لهوست».

امام علی علیه السلام ترسیم مهمی از يك انسان مؤمن و آگاه کرده که مطابق آن انسان دارای سه حالت است: یا متکلم است یا ساکت و یا نظر به چیزهایی در خارج می کند؛ مؤمن در این سه حالت باید سه برنامه داشته باشد، اگر سخن می گوید، سخنی از خدا بگوید و ذکری از خدا در او باشد؛ اگر سکوت می کند، سکوتش آمیخته با تفکر باشد؛ و اگر نگاه می کند، نگاهش عبرت باشد. سخنی که خالی از ذکر باشد لغوست و سکوتی که خالی از فکر باشد سهوست و نظری که خالی از عبرت باشد لهوست. اگر بتوانیم این برنامه را در زندگی رعایت کنیم، زندگی ما عوض می شود، یعنی اگر سخن می گوئیم یاد خدا باشد چرا که اگر انگیزه الهی در آن

باشد؛ درس، کار و خرید و فروش ذکر خدا می شود، و سکوت‌هایی که می کنیم، درباره اولیاء الله، معاد و یا مسائلی که انگیزه الهی دارد فکر کنیم در این صورت فکرمان هم خدایی می شود. نگاهمان هم اگر دارای انگیزه الهی باشد ذکر الله است.

مهم این است که این قلب نمیرد و زنده باشد؛ زنده ماندن قلب هم به ذکر، فکر و عبرت میسر می گردد.

در کتاب «سفینه البحار» ماده «وعظ» از «امالی صدوق» نقل می کند که: «

روی أنه كتب هارون الرشيد إلى أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: عِظْنِي وَأَوْجِزْ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنُكَ إِلَّا فِيهِ مَوْعِظَةٌ

؛ هارون الرشید برای موسی بن جعفر علیه السلام نامه نوشت که مرا موعظه کن. امام علیه السلام در جواب نوشت: آنچه چشمت می بیند موعظه است» یعنی تمام اتفاقاتی که در اطراف تو رخ می دهد دیدن آن برای تو موعظه است.

در دعای روز چهارم ماه مبارک رمضان می خوانیم: «

اللَّهُمَّ ... وَادْفِنِي فِيهِ حَلَاوَةَ ذِكْرِكَ

؛ خدایا شیرینی ذکر و یاد خویش را به من بچشان».

از آنجا که عوامل غفلت در زندگی مادی بسیار فراوان است و نیروها و وسوسه های شیاطین از هر طرف به سوی انسان حمله ور می شود، برای مبارزه با آن راهی جز ذکر کثیر نیست و ذکر زیاد یعنی توجه به خدا با تمام وجود.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا »؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را تسبیح گوید». (1)

باید در همه حال به یاد خدا بود. به هنگام عبادت، صحنه های گناه، به هنگام نعمت و به هنگام بلا و مصیبت. در حدیثی که در «صحیح ترمذی» و «مسند احمد» از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است چنین می خوانیم: از آن حضرت پرسیدند:

أَيُّ الْعِبَادِ أَفْضَلُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

؛ کدام يك از بندگان در روز

قیامت مقامشان از همه برتر است؟» فرمود: «

الذاکرون الله كثيراً

؛ آنها که خدا را بسیار یاد می کنند». ابو سعید می گوید: عرض کردم: «

یا رسول الله و من الغازی فی سبیل الله؟

؛ آیا چنین کسانی حتی از جنگجویان راه خدا مقام بالاتری دارند؟» فرمود: «

لو ضرب بسيفه في الكفار والمشرکين حتى ينكسر ويختضب دماً، لكان الذاکرون الله أفضل درجة منه

؛ اگر با شمشیرش آنقدر بر پیکر کفار و مشرکین بزند که شمشیرش بشکند و با خون رنگین شود، آنها که بسیار یاد خدا می کنند از او

برترند». (1)

چرا که جهاد خالصانه نیز بدون ذکر کثیر خداوند ممکن نیست.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «

كُلُّ أَحَدٍ يَمُوتُ عَطْشَانًا إِلَّا ذَاكَرَ اللَّهَ

؛ هر کسی هنگام مرگ تشنه جان می دهد مگر کسی که ذاکر خدا باشد». (2)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «

يَمُوتُ الْمُؤْمِنُ، بِكُلِّ مَيْتَةٍ، يَمُوتُ غَرَقًا، وَيَمُوتُ بِالْهَدْمِ، وَيُتَلَى بِالسَّبْعِ، وَيَمُوتُ بِالصَّاعِقَةِ، وَلَا يُصِيبُ ذَاكَرَ اللَّهَ

؛ شخص مؤمن ممکن است با هر مرگی بمیرد، غرق شود و یا دچار حیوان درنده شود و یا صاعقه او را فرا بگیرد، اما شخص ذاکر هرگز با

این گونه مرگها نمی میرد». (3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: زمانی که حضرت موسی بن عمران با خداوند مناجات می کرد عرض کرد: «

يَا رَبِّ أُبْعِدْ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَادِيكَ أَمْ قَرِيبٌ فَأُنَاجِيكَ؟

؛ آیا از من دوری تا با صدای بلند تو را بخوانم یا نزدیک هستی تا اینکه با تو نجوی کنم؟»

«فأوحى الله جلّ جلاله: أنا جليس من ذكرني

؛ خداوند می فرماید: من همنشین کسی هستم که مرا یاد می کند» (4).

یاد خدا برای روح انسان غذاست و تنها با یاد خداست که دلها آرام می گیرد:

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (5).

1- تفسیر نمونه، ج 17، ص 351.

2- بحار الانوار، ج 81، ص 240؛ میزان الحکمه، ج 3، ص 413.

3- همان مدرک، ج 93، ص 162؛ میزان الحکمه، ج 3، ص 414.

4- همان مدرک، ج 93، ص 153؛ میزان الحکمه، ج 3، ص 415.

5- رعد، آیه 28.

ونتیجه آرامش و اطمینان قلب همان است که در سوره فجر آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارجعي إلى ربك راضيةً مرضيةً* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي* وَادْخُلِي جَنَّتِي» (1).

برای ذکر خداوند حدی نیست.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «

مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرُ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ

؛ برای هر چیزی حدی است که منتهی به آن می شود جز ذکر خدا که برای آن حدی نیست» سپس افزود: خداوند فریضی را واجب کرده و هر که آن را بجا آورد، همان حد و انتهای آن است؛ ماه رمضان را هر کس روزه بگیرد حدش انجام گردیده و حج نیز همینطور، جز ذکر خدا که خداوند به کم آن راضی نیست و برای آن حدی قائل نشده، سپس به عنوان شاهد این آیه را خواند که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (2).

و امام علیه السلام در توضیح این روایت می فرماید: پدرم امام باقر علیه السلام فراوان ذکر خدا می کرد، با او راه می رفتیم ذکر خدا می گفت، به هنگام غذا خوردن به ذکر خدا مشغول بود، هنگامی که با مردم سخن می گفت از ذکر خدا غافل نمی شد و ما را به ذکر خدا فرمان می داد، در پایان فرمود: خانه ای که قرآن در آن تلاوت شود و ذکر خدا در آن گفته شود، برکتش زیاد خواهد شد و فرشتگان در آن حضور می یابند و شیطان ها از آن فرار می کنند؛ برای اهل آسمان می درخشد همانگونه که ستاره برای اهل زمین درخشان است، اما خانه ای که در آن تلاوت قرآن و ذکر خدا نیست، برکاتش کم و فرشتگان از آن فرار می کنند؛ و شیطان ها در آن حضور دائم دارند. (3)

1- فجر، آیه 27-30.

2- احزاب، آیه 41.

3- اصول کافی، ج 2، کتاب الدعاء «باب ذکر الله عزوجل».

انواع ذکر:

1. ذکر لفظی: زبان به ذکر خدا مشغول باشد.
2. ذکر قلبی: باطن آدمی مشغول به ذکر باشد. ذکر قلبی می تواند با ذکر زبانی همراه باشد که در این صورت نورانیت مضاعف می شود.
3. ذکر عملی: عمل او به گونه ای باشد که حکایت از شوق و محبت به خداوند و تسلیم و اطاعت نسبت به دستورات او داشته باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «ذکر خدا باید در هر حال باشد و ذکر خدا، گفتن»

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ

« نیست، بلکه وقتی با چیزی که بر او حرام است روبرو گردد از خدا بترسد و آن را ترك کند». (1)

اوقات ذکر خدا:

1. هنگام برخورد با دشمن.

2. هنگام کار و کوشش.

3. زمان خشم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ: ابْنُ آدَمَ اذْكُرْنِي عِنْدَ غَضَبِكَ اذْكُرْكَ عِنْدَ غَضَبِي

؛ خداوند به یکی از انبیائش فرمود: ای فرزند آدم مرا هنگام خشمت به یاد آور، من تو را هنگام خشمم به یاد می آورم». (2)

4. در شادمانیها:

امام باقر علیه السلام می فرماید: «

فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ: يَا مُوسَى اذْكُرْنِي فِي خَلْوَاتِكَ وَ عِنْدَ سُرُورِ لَدَاتِكَ اذْكُرْكَ عِنْدَ غَفْلَاتِكَ

؛ در تورات نوشته شده ای موسی! در خلوتها مرا یاد کن و نیز در هنگام شادیهات مرا یاد کن، تا من در هنگام لغزشهایت تو را به یاد

آورم». (3)

2- بحار الانوار، ج 75، ص 321.

3- همان مدرک، ج 13، ص 328.

موانع ذکر خدا:**1. اولاد و اموال**

بسیاری از افراد برای بدست آوردن مال و مقام و شهوت، دست به هر کاری می زنند و حلال و حرام خدا را فراموش می کنند و نیز به سبب عشق به فرزندان، خدا را فراموش کرده و از یاد خدا غافل می شوند.

قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکنند! و کسانی که چنین کنند، از زیانکارانند». (1)

2. شیطان

شیطان سوگند یاد کرده که فرزندان آدم علیه السلام را گمراه کرده و آنان را از راه خدا منحرف گرداند، به همین جهت خداوند خطر او را نیز گوشزد کرده، آنجا که می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»؛ شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا باز دارد». (2)

3. ناشکرترین عضو

امام علی علیه السلام می فرماید:

«لَيْسَ فِي الْجَوَارِحِ أَقْلٌ شُكْرًا مِنَ الْعَيْنِ، فَلَا تُعْطَوْنَ سُؤْلَهَا فَتَشْغَلْكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»

؛ در میان اعضا ناشکرتر از چشم نیست، به خواهشهای او تن ندهید که شما را از یاد خدا غافل می کند». (3)

1- مناققون، آیه 9.

2- مائده، آیه 91.

3- بحار الانوار، ج 77، ص 179.

نتایج دوری از یاد خدا:

1. سختی زندگی

قرآن در این زمینه می فرماید:

« (وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا)؛ هرکس از یاد من رویگردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت». (1)

2. همراهی با شیطان

قرآن در این زمینه می فرماید:

« (وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَانِ نُفِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ)؛ و هرکس از یاد خدا رویگردان شود، شیطان را به سراغ او می فرستیم پس همواره قرین اوست». (2)

3. قساوت قلب

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«إِيَّاكَ وَالْغَفْلَةَ فَفِيهَا تَكُونُ قَسَاوَةُ الْقَلْبِ»

؛ از غفلت بر حذر باش که در آن قساوت قلب است». (3)

خداوند به حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

«لَا تَسْنِي عَلَيَّ كُلَّ حَالٍ وَلَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ فَإِنَّ نِسْيَانِي يُقْسِي الْقُلُوبَ»

؛ ای موسی، مرا در هیچ حالی فراموش نکن و به زیادی ثروت خود خوشحال مباش، زیرا فراموش کردن من قلبها را سخت می گرداند». (4)

1- طه، آیه 124.

2- زخرف، آیه 36.

3- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 93.

4- بحار الانوار، ج 74، ص 34.

4. خودفراموشی

قرآن در این زمینه می فرماید:

« وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ »؛ و همچون کسانی نباشید، که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خودفراموشی» گرفتار کرد». (1)

5. عدم قبول اعمال

امام علی علیه السلام می فرماید:

« لَا عَمَلَ لِغَافِلٍ »

؛ عملی از غافل پذیرفته نمی شود». (2)

1- حشر، آیه 19.

2- غررالحکم، شماره 5767.

29: آزمایش الهی

اشاره

قال عليُّ عليه السلام: «ثَلَاثَةٌ يُخْتَبَرُ بِهَا عُقُولُ الرِّجَالِ، المَالُ وَالمُصِيبَةُ وَالمَوْلَايَةُ».

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «سه چیز است که خرد مردان را با آن آزمایش می کنند: مال، مصیبت و مقام».

و در غررالحکم این حدیث اینگونه بیان شده:

«ثَلَاثٌ يُمْتَحَنُ بِهَاعُقُولُ الرِّجَالِ، هُنَّ: المَالُ، وَ المَوْلَايَةُ وَالمُصِيبَةُ»

سه چیز است که خردهای آدمیان با آنها آزموده می شود: دارایی، دوستی و مصیبت» (1).

علی علیه السلام می فرماید: «

لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدًا إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ ...

؛ هیچ يك از شما نگوید «خدایا به تو پناه می برم از امتحان شدن» زیرا هیچ کس نیست مگر اینکه امتحانی دارد. ولی کسی که می خواهد به خدا پناه ببرد، از «امتحان گمراه کننده» به خدا پناه ببرد، زیرا خداوند سبحان می فرماید: بدانید که اموال و اولاد شما مایه امتحان شما هستند؛ (2) معنای این سخن آن است که خداوند مردم را به اموال و

1- میزان الحکمه، ج 9، ص 71.

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، 93.

اولادشان آزمایش می کند، تا آن کس که از روزیش خشمگین است از آن کس که شاکر و راضی است شناخته شود، هر چند خداوند سبحان از مردم به خودشان آگاه تر است، ولی این به خاطر آن است که افعالی که با آن استحقاق ثواب و عقاب پیدا می کنند ظاهر گردد؛ زیرا بعضی از مردم (مثلاً) پسر را دوست دارند و از دختر متنفرند و بعضی مال فراوان می خواهند و از کمبود مال ناراضی هستند.

یکی از قوانین عالم هستی مسأله امتحان و آزمایش است. اگر کسی بگوید به خدا پناه می برم از امتحان، معنایش این است که پناه می برم از اینکه آفریده شوم، چون آفرینش از امتحان جدا نیست، عالم خلقت، عالم امتحان است؛ از آدم شروع شد و تا پایان دنیا هم ادامه دارد.

آزمایش الهی گسترده است و زمان و مکان معین در آن نیست. ماده آزمایش هم در آن معین نیست. آزمایش هم انواعی دارد و این امتحان و آزمایش هدف آفرینش است.

فلسفه امتحان:

امتحان خداوند از انسان برای کشف باطن او نیست، چون خداوند به اسرار آگاه است، بلکه امتحان برای ظهور استحقاق است که چه کسی استحقاق ثواب را دارد و چه کسی ندارد. قرآن می فرماید: «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»؛ آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم» به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می کنیم)، باید علم خداوند در مورد کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد». (1)

انواع آزمایش:

بعضی از امتحانها سخت و بعضی آسان است. در آیات قرآن نمونه هایی از آزمایش الهی بیان شده: « (وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً)؛ و شما را با بدیها و خوبیها آزمایش می کنیم». (1)

« (وَلَنَبِّئَنَّهُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالشَّمْرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ)؛ قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه ها آزمایش می کنیم؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان». (2)

امتحان نسبت به موقعیت اشخاص متفاوت است، آنها که قوی ترند امتحان آنها سنگین تر است و آنها که ضعیف ترند به همان نسبت امتحان می شوند؛ انبیا و اولیا هم امتحان داشتند.

قرآن نمونه هایی از امتحانات پیامبران را بازگو کرده است، آنجا که می فرماید:

« (وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ)؛ هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگون آزمود». (3)

در زمان پادشاهی نمرود دانشمندان علم هیئت به او خبر دادند که کودکی به دنیا می آید و مردم را از بت پرستی باز می دارد و حکومت او را سرنگون می کند.

نمرود تصمیم گرفت که زنهارا از مردها جدا کند و هر پسری که به دنیا می آید را بکشد. نوشته اند تا صد هزار طفل را از بین برد. در این زمان حضرت ابراهیم علیه السلام به دنیا آمد و مادرش او را تا سیزده سال در غار پنهان کرد، امتحان اول او مبارزه با بت پرستی بود او بتهایی را که پرستش می شدند، شکست؛ ولی نمرودیان بر ضد ابراهیم علیه السلام تبلیغ کردند و مردم را بر علیه او شوراندند و حتی زنانی که کارشان پشم

1- انبیاء، آیه 35.

2- بقره، آیه 155.

3- بقره، آیه 124.

ریسی بود از درآمد آن هیزم تهیه می کردند، حتی بیماران وصیت می کردند که مقداری از اموالشان را هیزم بخرند و حاجتمندان به عنوان نذر هیزم می آوردند، مدت چهل روز اقدام به جمع آوری هیزم کردند و آتش بزرگی را افروختند و با منجنیق ابراهیم علیه السلام را داخل آن انداختند؛ در این زمان جبرئیل به او گفت: «

أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟

؛ آیا نیازی به کمک من داری؟» حضرت جواب داد: «

أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا

؛ به تو نیازی ندارم». جبرئیل گفت: «

فَأَسْأَلُ رَبِّيكَ

؛ حاجتت را از خدا بخواه». حضرت گفت: او از وضعیت من آگاه است پس همین کافی است. اینجا بود که آتش مورد خطاب قرار گرفت: «(يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ)؛ ای آتش بر ابراهیم سرد و سالم باش».(1)

لذا آتش برای حضرت ابراهیم، گلستان شد. برخی از مفسران می گویند:

آرام ترین، راحت ترین و بهترین روزهای عمر حضرت ابراهیم علیه السلام همان روزی بود که وی در دل آتش به سر می برد.(2)

جالب اینکه در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: هنگامی که نمرود تصمیم گرفت ابراهیم علیه السلام را از آن سرزمین تبعید کند، دستور داد گوسفندان و اموال او را مصادره کنند و خودش تنها بیرون برود. ابراهیم علیه السلام به آنها گفت: اینها محصول سالیان طولانی از عمر من است، اگر می خواهید مالم را بگیرید پس عمری را که در این سرزمین مصرف کرده ام به من بازگردانید.

تصمیم بر این شد که یکی از قاضیان دستگاه در این میان داوری کند، قاضی حکم کرد که اموال ابراهیم علیه السلام را بگیرند و عمری را که در آن سرزمین صرف کرده به او باز گردانند. هنگامی که نمرود از این ماجرا آگاه شد، دستور داد اموال و گوسفندانش را به او باز گردانند تا همراه خود ببرد و گفت من می ترسم که اگر او در اینجا بماند دین و آیین شما را خراب کند، و به خدایانتان زیان برساند: «

إِنَّهُ إِنَّ بَقِيَّ

1- انبیاء، آیه 69.

2- امتحان سنت الهی و عامل تکامل، ص 60.

فِي بِلَادِكُمْ أَفْسَدَ دِينَكُمْ وَأَضْرَبَ بِالْهَتِكُمْ

«(1)»

دومین آزمایش ابراهیم علیه السلام زمانی بود که به دوران پیری رسید و چون همسرش سارا عقیم بود، به پیشنهاد سارا با کنیز او هاجر ازدواج کرد و خداوند اسماعیل را به او داد. در این زمان مأمور شد تا اسماعیل و هاجر را از فلسطین به حجاز ببرد. زمانی که اسماعیل به نوجوانی رسید، آزمایش ابراهیم علیه السلام شروع شد و خداوند از او خواست که فرزندش را قربانی کند و ابراهیم علیه السلام اسماعیل علیه السلام را به قربانگاه برد و از امتحان سربلند بیرون آمد و در نتیجه از مرتبه نبوت که ابلاغ احکام است، به مقام امامت که اجرای احکام است، رسید. «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم» (2).

بعضی از مفسران در توضیح این آیه گفته اند: «

بَدَّلَ نَفْسَهُ لِلنَّبِيِّانِ، وَقَلْبَهُ لِلرَّحْمَانِ وَوَلَدَهُ لِلْقُرْبَانِ وَمَالَهُ لِلْإِخْوَانِ

؛ ابراهیم در راه خدا تن را به آتش و قلب را به خدا، و فرزند را به قربانی، و اموال را به برادران و یاران سپرد» (3).

قرآن در جای دیگر درباره حضرت سلیمان علیه السلام می فرماید: «فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ»؛ و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را به جای آوردم یا کفران می کنم؟!» (4).

مطابق حدیث مورد بحث عقل مردان با سه چیز آزمایش می شود:

اول: مال است؛ کسی که به خاطر مال، ایمان و تقوایش را از دست می دهد، در واقع شخصیت خود را از دست داده و در این امتحان مردود است؛ چرا که مال ابزار است و هدف نیست.

1- تفسیر نمونه، ج 13، ص 453.

2- بقره، آیه 124.

3- تفسیر نمونه، ج 22، ص 549.

4- نمل، آیه 40.

دوم: مصیبت هایی است که پیش می آید و تحمل افراد را امتحان می کند. زندگی خالی از مصیبت نیست و اینها آزمایش است تا روشن شود که شخص در مصائب چه می کند، اگر صبر کند، حرفهای نامناسب نزند، کفران و ناشکری نکند مأجور است.

در میان پیروان مکتب انبیا نمونه های درخشانی از صبر و پایداری در صحنه امتحان دیده می شود که هر کدام می تواند الگو و اسوه باشد.

ام عقیل زنی مسلمان و بادیه نشین بود. که فرزند خود را همراه شتران به بادیه می فرستاد. روزی تعدادی میهمان بر او وارد شدند، در همان وقت به او خبر دادند که شتر خشمگین فرزندش را در چاه انداخته است و از دنیا رفته است؛ زن با ایمان، به کسی که خبر مرگ فرزند را برای او آورده بود گفت: از مرکب پیاده شو، و به پذیرایی از مهمانها کمک کن، گوسفندی داشت به او داد تا آن را ذبح کند و غذا را آماده کرد و نزد میهمانان گذاشت. آنها می خوردند و از صبر و استقامت این زن در شگفت بودند، یکی از حاضران می گوید: هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدیم، زن با ایمان نزد ما آمد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که از قرآن به خوبی آگاه باشد؟ یکی از حاضران گفت: بلی من آگاهم، گفت: آیاتی از قرآن بخوان تا در برابر مرگ فرزند مایه آرامش خاطر من گردد، او می گوید: من این آیات را برای او خواندم:

« (وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ)؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان، آنها که هرگاه مصیبتی به آنها رسد می گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم. اینها همانها هستند که لطف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آنها هستند هدایت یافتگان» (1).

سپس زن رو به قبله ایستاد و چند رکعت نماز خواند و عرض کرد: «

اللَّهُمَّ اِنِّي

فَعَلْتُ مَا أَمَرْتَنِي، فَأَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي

؛ خداوندا من آنچه را تو دستور داده بودی انجام دادم و رشته شکیبایی را رها نساختم، تو هم آنچه را از رحمت و صلوات بر من وعده داده ای بر من ارزانی دار.»

سپس اضافه کرد: اگر بنا بود در این جهان کسی برای کسی بماند... یکی از حاضران می گوید من فکر کردم می خواهد بگوید فرزندم برای من باقی می ماند، اما دیدم چنین ادامه داد: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای امتش باقی می ماند. (1)

سوم: ولایت که همان مقام است و بعضی از افراد با آن امتحان می شوند. بعضی وقتی مقام پیدا می کنند خود را گم نمی کنند مثل امام خمینی قدس سره که خود را گم نکرد و تا آخر خود را طلبه می دانست.

اما بعضی هستند که چون ظرفیت ندارند وقتی به مقام می رسند حرکات، حرفها، و نگاهشان عوض می شود.

1- سفینة البحار، ج 2، ص 7، ماده «صبر».

30: بهای بدن انسان

قال الكاظم عليه السلام: «أما إنَّ أبدانكم لئیس لها ثَمَنٌ إلاَّ الجَنَّةَ، فلا تَبیعوها بِغَیْرِها». (1)

امام کاظم علیه السلام می فرماید: «آگاه باشید! بدنهای شما جز بهشت بهایی ندارد، به چیز دیگری نفروشید».

شبهه این جمله را حضرت علی علیه السلام نیز فرموده است: »

أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا

؛ آیا آزاد مردی پیدا می شود که این ته مانده دنیا را به اهلش واگذارد؟ بدانید جان شما بهایی جز بهشت ندارد، به کمتر از آن

نفروشید». (2)

از سوره والعصر استفاده می شود که انسان همیشه در زیان طبیعی است؛ در درون ذات انسان سرمایه ای است که به تدریج فانی می شود:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» چرا که سرمایه انسان عمر اوست و نمی شود آن را نگه داشت، به تدریج فانی می شود و هر نفس گامی به سوی

مرگ است: »

نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ

«(3)

پس عمر سرمایه ای است رو به زوال و انسان گرفتار خسران است. این سرمایه

1- تحف العقول، ص 410.

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، 456.

3- همان مدرک، 74.

قابل تبدیل است، اگر سرمایه يك سرمایه دار طلا باشد باقی می ماند، اما اگر سیب باشد باید تبدیل کند چون در غیر این صورت خراب می شود، حال عمر را که سرمایه ای رو به زوال است به چه تبدیل کند که زیان نکند؟ هرکس این سرمایه عمر را با چیزی معامله می کند، بعضی با هوا و هوس و لذت‌های دنیا و بعضی با جمع آوری ثروت و بعضی با کسب مقام.

از دیدگاه قرآن همه اینها زیان است و تنها کسانی سود می کنند که قرآن اشاره کرده است: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ». این آیه برای نجات از خسران به چهار اصل اشاره می کند:

اصل اول: مسأله ایمان است که به طور مطلق ذکر شده است، تا شامل ایمان به همه مقدّسات گردد.

اصل دوم: عمل صالح است که ثمره ایمان است، به همین دلیل اغلب در آیات قرآن «عمل صالح» همراه «ایمان» به عنوان «لازم و ملزوم» یکدیگر آمده است:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»؛ هر فرد از مرد یا زن عمل صالحی انجام دهد، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می داریم». (1)

اصل سوم: دعوت همگانی و عمومی به سوی حق است، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند.

اصل چهارم: صبر و استقامت و سفارش کردن یکدیگر به آن است.

در حدیث مورد بحث می فرماید: آگاه باشید بدن و وجود شما هیچ بهایی جز بهشت ندارد اگر به غیر آن بفروشید ضرر کرده اید. این جنت فقط نعمت مادی نیست بلکه قرب به خدا و

رضی الله عنهم

است، قرآن می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* از جَعِيَ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي*»

وَأَذْخُلِي جَنَّتِي»؛ تو ای روح آرام یافته، به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلك بندگانم در آی، و در بهشتم وارد شو». (1)

مرحوم نراقی می گوید: شیادی به مغازه يك خواروبار فروش مراجعه کرد و گفت: این گردوها هزار تایش چند است؟ گفت: مثلاً ده ریال، گفت: صد تا چند است؟ گفت: يك ریال، گفت: یکی چقدر است؟ گفت: ارزشی ندارد، گفت: يك دانه به من بده، گرفت و رفت. دوباره برگشت و گفت: خود شما گفتید يك دانه ارزش ندارد، يك دانه به من بده؟ او هم داد و رفت و برای بار سوم و چهارم برگشت و تقاضای يك دانه گردو کرد. صاحب مغازه یقه او را گرفت و گفت: تمام سرمایه مرا می خواهی از دستم ببری، به بهانه این که یکی یکی ارزش ندارد.

مرحوم نراقی بعد از نقل این داستان می گوید: شیطان با عمر انسان همین کار را می کند. همه عمر خیلی زیاد است اما يك ساعت مهم نیست، به تدریج ساعتها را می گیرد، امروز و فردا را می گیرد يك وقت می بینیم که تمام عمر را داده ایم.

خوش به حال کسی که قبل از آنکه عمر خود را از دست بدهند قدرش را بدانند؛ چرا که زیانکاران واقعی آنها هستند که عمر را از دست داده اند.

31: گوشه گیری

قال الكاظم عليه السلام: «يا هِشَامُ الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عِلْمٌ قُوَّةُ الْعَقْلِ، فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِبِينَ فِيهَا، وَرَغِبَ فِيمَا عِنْدَ رَبِّهِ وَكَانَ اللَّهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَصَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَغِنَاهُ فَرَى الْعَيْلَةَ وَمُعْرَّةً فِي غَيْرِ عَشِيرَةٍ» (1).

امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: «صبر و سازش با تنهایی نشان قدرت عقل است، هرکه با خدای تبارک و تعالی آشنا شود، از دنیا و دلباختگان دنیا کناره گیرد، و بدانچه نزد خداست دل بندد، خدا در وحشت انیس او، و در تنهایی رفیق او، و بی نیازی او در زمان نداری و عزت او در بی کسی است».

حدیث درباره بحث جدایی از اهل دنیا است، و منظور از «وحدت» در این حدیث، وحدت در مقابل اهل دنیا است. فرمود: صبر بر کناره گیری از اهل دنیا نشانه قدرت عقل است، پس کسی که خدا را به خوبی بشناسد از اهل دنیا و راغبین در دنیا جدا شده و راغب فیما عندالله می شود و در این صورت است که خداوند چند هدف برای او تشکیل می دهد: اول اینکه در وحشت، انیس او خداست، دوم اینکه در تنهایی، همنشین او خداست سوم اینکه بی نیازی او در فقر خداست و چهارم

1- بحار الانوار، ج 70، ص 111؛ میزان الحکمه، ماده «العزلة».

اینکه عزت دهنده او خداست بدون اینکه دارای عشیره و خاندان باشد.

بحث اجتماعی یا انفرادی زندگی کردن در میان علمای علم اخلاق بسیار مطرح شده است. بسیاری از آنها معتقد بودند که عزلت گزیدن و به تنهایی زندگی کردن سبب تکامل انسان است، لذا پیروان خود را به جدایی از مردم و تنهایی دعوت می کردند، ولی از نظر قرآن و احادیث اهل بیت علیهم السلام «عزلت» پسندیده نیست، چون زندگی و روح انسان، روح اجتماعی است و انسان مدنی بالطبع است؛ بهترین عبادات ما که نماز جمعه و جماعت و حج است، در جمع انجام می گیرد و اگر اصل، گوشه گیری است پس این جمع برای چیست؟

منتها يك استثنا دارد که در روایات آمده است و این سبب شده است که بعضی خیال کنند اصل در «عزلت» است، روایت می فرماید: زمانی که فساد بر اهل زمان غلبه پیدا کند وظیفه انسان گوشه گیری است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره علت گوشه گیری ایشان سؤال شده است ایشان در جواب می فرمایند: «

فَسَدَ الزَّمَانُ وَ تَغَيَّرَ الْإِخْوَانُ، فَرَأَيْتُ الْإِنْفِرَادَ أَسْكَنَ لِلْفُؤَادِ

؛ زمانه فاسد شده و برادران تغییر کرده اند، بنابراین، آرامش دل را در تنهایی یافتیم».⁽¹⁾

اما این در صورتی است که واقعاً فساد در همه جا باشد در غیر این صورت گوشه گیری و تنهایی، سرچشمه بسیاری از مفاسد است؛ یکی از مفاسد آن بدبینی نسبت به مردم است. دوم خودبینی و خودخواهی است که خود را اعلم الناس و ازهد الناس می داند و باعث می شود شیطان هم در تنهایی او را وسوسه کند؛ و سوم اینکه اخلاق انسان در تنهایی بد و خشن می شود.

اما گاهی اوقات چاره ای نیست جز اینکه انسان گوشه گیری اختیار کند که حدیث مورد بحث به آن اشاره دارد.

مرحوم نراقی در «جامع السعادات» بحث گسترده ای در باب «عزلت» دارد که

1- بحار الانوار، ج 47، ص 60؛ میزان الحکمه، ماده «العزلة».

خلاصه آن را ذکر می کنیم:

کسی که به مقام انس رسید، دوستی خلوت و عزلت و دوری از مردم بر دل او غالب می شود، زیرا مصاحبت و آمیزش با مردمان دل را از توجه تام به خدا مشغول می سازد.

از عزلت و مصاحبت کدامیک برتر است، زیرا علما در این مسأله دو نظر دارند، و اخبار نیز در این باره مختلف است، جمعی از علما عزلت و گوشه گیری را بر مصاحبت و در آمیختن با مردم ترجیح می دهند، و جمعی دیگر آمیزش و آمد و شد با مردم را بر گوشه گیری برگ می دانند.

گروه اول: بر اساس آنچه در مدح و ستایش و فواید عزلت رسیده نظر دارند، مانند سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که وقتی از آن حضرت درباره راه نجات پرسیده شد، فرمود: در خانه خود بنشین، و دین خود را نگاهدار، و برگناه خود گریه کن.

و گفتار امام صادق علیه السلام که می فرماید: زمانه تباه گشت، و برادران دگرگون شدند، و تنهایی و انفراد برای آرامش خاطر و اطمینان قلب بهتر است.

و فرمود: آشنایان خود را کم کن، و از آن که می شناسی بیگانه شو.

و اما فوائد عزلت بسیار است: مانند فراغت برای عبادت، ذکر، فکر، انس گرفتن به مناجات خدا، و دوری از گناهایی که اغلب انسان به سبب آمیزش با مردم در معرض آنهاست، مانند غیبت، ریاکاری و دیگر آفات زبان.

گروه دوم: که مصاحبت را بر عزلت و گوشه گیری ترجیح می دهند بر اساس ظواهر اخبار در ستایش رابطه و انس و الفت گرفتن و فواید آن نظر دارند. مانند سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که می فرماید: «

مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ

؛ هر که از جماعت جدا شود به راه و رسم جاهلیت بمیرد».

و فرمود: از غار نشینی بپرهیزید، و با عامه مردم و جماعت باشید و در مساجد حاضر شوید.

فواید ارتباط با مردم نیز فراوان است، مانند تعلیم و تعلّم، و کسب اخلاق فاضله از همنشینی با صاحبان آن، و شنیدن مواعظ و نصایح، و رسیدن به ثواب، حضور در نماز جمعه و جماعت و تشییع جنازه، عیادت بیماران، دیدار برادران، برآوردن حاجات نیازمندان، رفع ظلم از مظلومان و شاد کردن مؤمنان.

پس نمی شود به طور مطلق بر ترجیح یکی بر دیگری حکم کرد و صحیح این است که گفته شود: افضل بودن یکی از آن دو نسبت به اشخاص و احوال و زمان و مکان تفاوت می کند، برای بعضی گوشه گیری و عزلت تام، بهتر است، و برای بعضی دیگر رابطه و آمد و شد. و برای بعضی دیگر میانه روی در عزلت و الفت.

برای کسی که به مقام انس و استغراق رسیده، خلوت و عزلت پسندیده تر است.

اوئیس قرنی گفته است: هیچ کس را نیافتم که پروردگار خود را بشناسد و با غیر خدا انس گیرد.

و یکی دیگر از بزرگان می گوید: شادی و لذت مؤمن در خلوت و تنهایی به مناجات پروردگار خویش است.

یکی از بزرگان نیز می گوید: انسان به سبب خالی بودن از فضیلت، احساس تنهایی و وحشت می کند، پس به واسطه ملاقات و رابطه با مردم شاد می گردد و وحشت را از خود دور می کند؛ و چون ذات آدمی با فضیلت شد، طالب تنهایی می شود تا از تفکّر یاری جوید و علم و حکمت را بیرون کشد. (1)

32: همنشینی**اشاره**

قال عليُّ بن الحُسَين عليه السلام: «مَجَالِسُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ، وَآدَابُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ، وَطَاعَةٌ وَوَلَاةُ الْأَمْرِ تَمَامُ الْعِزِّ» (1).

امام سجّاد علیه السلام می فرماید: «وقتی صالحان در یک جا جمع می شوند به نیکی دعوت می کنند، و معاشرت با دانشمندان فزونی در خرد است، و طاعت والیان امر (حکّام الهی) کمال عزّت است.

زندگی انسان دسته جمعی است و تنها نمی تواند زندگی کند. انسان در زندگی جمعی نیاز به رفیق دارد و بدون رفیق زندگی ناگوار است و روح ناآرام می شود، لذا زندانهای انفرادی بسیار سخت است و اگر طولانی باشد باعث جنون می شود».

امام سجّاد علیه السلام در این حدیث سه نصیحت فرموده است:

1. همنشین

شخصیّت انسان دارای ابعادی است، و اموری که شخصیّت انسان را تشکیل می دهند مختلفند، مانند جنبه های وراثت، پدر و مادر، استاد و وسایل ارتباط

جمعی. یکی از اموری که در ترسیم شخصیت انسان خیلی مؤثر است، همنشین است. همنشین در وضع روحی و فکری و اخلاقی انسان تأثیر می‌گذارد؛ و اثرش به قدری زیاد است که گاهی يك همنشین خوب انسان را بهشتی و يك همنشین بد انسان را جهنمی می‌کند. بنابراین باید در انتخاب دوست برای خود، کاملاً مراقب باشیم.

حدیثی از امام علی علیه السلام گواه بر این مطلب است که می‌فرماید: «

إِذَا اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ حَالُ الرَّجُلِ فَلَمْ تَعْرِفُوهُ فَأَنْظُرُوا إِلَى خُلَاطَائِهِ وَجُلَسَائِهِ فَإِنَّ الْمَرْءَ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَجَلِيسِهِ

؛ اگر حال کسی بر شما مشتبه شد و نمی‌توانید بفهمید که خوب است یا بد، به دوستان و همنشینانش نگاه کنید چرا که انسان دین دوستانش را دارد».

این روایت نشان می‌دهد که دین و ایمان انسان بستگی به دوست او دارد.

در روز قیامت جهنمیان به جهنم و بهشتیان به بهشت می‌روند، اما از آیات استفاده می‌شود که اینها يك ارتباطی باهم دارند و هم دیگر را می‌بینند و گاهی گفتگوهای بین آنها ردّ و بدل می‌شود، از جمله آن گفتگوها این است که بهشتیان می‌گویند: «مَا سَدَّ لَكُمْ فِي سَدِّ قَرٍّ؛ چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟» آنها دلایلی ذکر می‌کنند: «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ* وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ* وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ»؛ می‌گویند ما از نمازگزاران نبودیم، و اطعام مستمندان نمی‌کردیم، و پیوسته با اهل باطل همنشین و هم صدا بودیم»، و سرانجام آن «وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ»؛ و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم»⁽¹⁾.

امام سجّاد علیه السلام در تفسیر این حدیث می‌فرماید: همنشینی با نیکان، انسان را به نیکی دعوت می‌کند. همنشینی با ائمه علیهم السلام افراد بسیاری را بزرگ کرده است، به عنوان مثال فضّه که خادمه حضرت زهرا علیها السلام بود و مستجاب الدعوه شد و بیست سال با قرآن سخن می‌گفت و یا قنبر با امام علی علیه السلام همنشین شد و به مقام عالی

رسید، بنابراین همنشینی ناخود آگاه در انسان اثر می گذارد.

خداوند نتیجه دوستی بد را در قیامت بیان کرده و می فرماید:

«وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا* يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»؛ و به خاطر بیاور روزی را که ظالم دست خویش را (از شدت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: «ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم! ای وای بر من کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم. او مرا از یاد (حق) گمراه ساخت، بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود، و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است».(1)

مفسران در شأن نزول این آیات گفته اند: در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو دوست به نام عقبه و ابی در میان مشرکین بودند. هر زمان عقبه از سفر می آمد غذایی ترتیب می داد و اشراف قومش را دعوت می کرد و در عین حال دوست می داشت به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله برسد، هر چند اسلام را نپذیرفته بود. روزی از سفر آمد و طبق معمول غذایی آماده و دوستان را دعوت کرد، در ضمن از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز دعوت نمود، هنگامی که سفره را گسترده و غذا حاضر شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من از غذای تو نمی خورم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت من دهی، عقبه شهادتین به زبان جاری کرد.

این خبر به گوش دوستش ابی رسید و گفت: ای عقبه از آیینت منحرف شدی؟ او گفت: نه به خدا سوگند من منحرف نشدم، ولی مردی بر من وارد شد که حاضر نبود از غذایم بخورد جز اینکه شهادتین بگویم، من از این شرم داشتم که او از سر سفره من برخیزد، بی آنکه غذا خورده باشد، به همین جهت شهادت دادم. ابی گفت: من هرگز از تو راضی نمی شوم، مگر اینکه در برابر او بایستی و به او توهین کنی، عقبه

این کار را کرد و مرتد شد، و سرانجام در جنگ بدر در صف کفار به قتل رسید و رفیقش ابی نیز در جنگ احد کشته شد.

آیات فوق نازل شد و سرنوشت مردی را که در این جهان گرفتار دوست گمراهش می شود و او را به گمراهی می کشاند، شرح داد. (1)

تأثیرپذیری انسان از همنشین و دوست تا حدی است که از حضرت سلیمان علیه السلام چنین نقل شده: «

لَا تَحْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ يُصَاحِبُ، فَإِنَّمَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَأَقْرَانِهِ، وَ يُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَأَخْدَانِهِ

؛ درباره کسی قضاوت نکنید تا آنگاه که ببینید با چه کسی دوستی می کند، چرا که انسان به وسیله دوستان و یاران و رفقاییش شناخته می شود». (2)

2. آداب علما عقل انسان را زیاد می کند

آداب یعنی حرفهای علما با علما و اهل فضل، چرا که گاهی حرفهای عادی آنها در انسان اثر می کند، علاوه بر این زندگی آنها هم الهام بخش است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «در شگفتم از کسی که خواهان داشتن یاران بسیار است، چگونه با دانشمندان خردمند و پرهیزکار مصاحبت نمی کند تا از فضایل آنها بهره گیرد و در پرتو دانش آنها هدایت شود و مصاحبت آنان او را آراسته گرداند؟». (3)

3. اطاعت حاکم عادل نوعی عزت است

حکومت اسلامی که تشکیل می شود مردم باید از آن حکومت اطاعت کنند و مخالفت نکنند، چرا که عزت آنها از بین می رود.

1- تفسیر نمونه، ج 15، ص 67.

2- تفسیر نمونه، ج 15، ص 73.

3- غررالحکم، شماره 6277.

33: مرگ و حیات قلب**اشاره**

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ: الْجُلُوسُ مَعَ الْأَنْذَالِ وَالْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ، وَالْجُلُوسُ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ».(1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «سه گروه هستند که همنشینی با آنها قلب را می میراند: همنشینی با شخص خسیس و گفتگو با زنان و همنشینی با توانگران».

«انذال» جمع نَذَلٌ به معنای شخص خسیس است که تمام سخنش از بخل و مسائل پست و پایین است. در اینجا بیشتر بخل مالی مراد است که انسان را از شخصیت عالی پایین می آورد.

طایفه دوم که از همنشینی با آنان نهی شده زنان هستند که طبیعتشان این است که از زرق و برق دنیا سخن بگویند. البتّه زنان با ایمان حسابشان جداسست و افراد معمولی مراد است که وقتی دور هم می نشینند، حرف آنها این است که زینت آلات را چه کردی، دست بند و گوشواره چه شد، در عقد فلانی چه گذشت، مهریه فلانی چه بود و خلاصه محور صحبتها فقط دنیا و زینت است.

طایفه سوم اغنیا هستند که در میان آنها همیشه سخن از پول است که در فلان

1- تحف العقول، حکمت 127؛ خصال صدوق، ص 87.

معامله فلان مقدار سود کردم، فلان کس خانه این چینی ساخته و

بنابراین وجه جامعی بین این سه گروه هست که از دنیا و امور مادی سخن به میان آوردن و فرورفتن در عالم ماده است که قلب انسان را می میراند، چون حیات قلب در معنویت و تقواست و به همین جهت وقتی انسان مجذوب عالم ماده شود قلب او می میرد.

البته این به صورت يك قاعده است که استثنا دارد چون زنان و توانگران با ایمان هم هستند، ولی اکثر توانگران فخرفروشی می کنند، و همچنین اکثر زنان در مورد زینت صحبت می کنند و این قلب دیگر مجال ندارد به خدا فکر کرده و درد فقرا را درک کند.

در مقابل افرادی هم هستند که نگاه به آنها قلب را زنده می کند و انسان را به یاد خدا، معنویت و قیامت می اندازد.

از آیات و روایات چنین استنباط می شود که برای قلب انسان حیات و مرگی است، غیر از این حیات و مرگی که جنبه فیزیکی دارد.

گاهی قلب می میرد و گاهی زنده می شود، گناهان قلب را می میراند و توبه آن را زنده می کند. قرآن می فرماید: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ* وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ»؛ مسلماً تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی توانی کران را هنگامی که روی بر می گردانند و پشت می کنند فرا خوانی، و نیز نمی توانی کوران را از گمراهیشان برهانی، توفیق می توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیم هستند» (1).

حیات مادی آثاری دارد که زندگی و تولید مثل و ... از آن قبیل است. حیات معنوی هم آثاری دارد که نورانیت، علم، تقوا و ... از آن قبیل است، علاوه بر این

برکاتی در اجتماع دارد و در ایثار و فداکاری و هدایت مردم مؤثر است.

مرگ «قلب» این است که مواعظ را می شنود ولی تکان نمی خورد و در او اثر نمی گذارد. فقیر دردمند را می بیند ولی عکس العمل نشان نمی دهد؛ گاهی قلب چنان زنده است که کلمه ای از امام علی علیه السلام می شنود و صیحه می زند و روی زمین می افتد.

این يك امر طبیعی است که اگر انسان به گناه کردن (حتی کوچک) ادامه دهد به تدریج با آن انس می گیرد؛ نخست يك حالت است بعداً يك عادت می شود سپس مبدل به يك ملکه می گردد و جزء بافت انسان می شود و کارش به جایی می رسد که بازگشت برای او ممکن نیست. این همانند کسی است که آگاهانه با وسیله ای چشم و گوش خود را کور و کر می کند تا چیزی را نبیند و نشنود؛ اینها کسانی هستند که قلبشان سیاه شده است و افرادی هستند که وقتی عمل خلافی را انجام می دهند، ابتدا خودشان معترفند که صد در صد خلافکار و گنهکارند و به همین دلیل از کار خود ناراحتند، ولی کم کم که با آن انس گرفتند این ناراحتی از بین می رود و در مراحل بالاتر گاهی کارشان به جایی می رسد که نه تنها ناراحت نیستند بلکه خوشحالند و آن را وظیفه انسانی یا دینی خود می شمرند.

در حالات حجّاج بن یوسف آمده که می گفت: این مردم گنهکارند من باید بر آنها مسلط باشم و به آنها ستم کنم. گویی این همه جنایت را مأموریتی از سوی خدا برای خود می پنداشت.

و نیز نقل شده است: یکی از سپاهیان چنگیز در یکی از شهرهای مرزی ایران سخنرانی می کرد و گفت: مگر شما معتقد نیستید که خداوند عذاب را بر گنهکاران نازل می کند، ما همان عذاب الهی هستیم، پس هیچ گونه مقاومت نکنید.

مهم آن است که انسان مراقب باشد اگر گناهی از او سر زد بلافاصله آن را با آب توبه و عمل صالح بشوید، مبادا به صورت رنگ ثابتی برای قلب در آید و بر آن مهر

در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «

ما مِنْ عَبْدٍ إِلَّا فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيِّضَاءٌ، فَإِذَا أُذِنَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ، وَإِنْ تَمَادَى فِي الذَّنُوبِ، زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُغَطِّيَ الْبَيَّاضَ، فَإِذَا غَطَّى الْبَيَّاضَ، لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا

؛ هیچ بنده مؤمنی نیست مگر اینکه در قلب او يك نقطه سفید و درخشانده ای است، هنگامی که گناهی مرتکب شود در آن منطقه سفید نقطه سیاهی پیدا می شود که اگر توبه کند، آن سیاهی برطرف می شود و اگر ادامه دهد بر سیاهی افزوده می شود تا تمام سفیدی را می پوشاند و دیگر صاحب چنین دلی هرگز به خیر و سعادت باز نمی گردد» (1).

مجالست و همنشینی:

اشاره

یکی از عواملی که شخصیت انسان را می سازد همنشین اوست.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «

الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَجَلِيسِهِ

؛ انسان بر دین دوست و همنشین خود است».

و فرمود: «

وَمَنْ أَشَبَّهَ عَلَيْكُمْ أُمَّرَهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ، فَانظُرُوا إِلَى خُلَاطَائِهِ، فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ، وَإِنْ كَانُوا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ

؛ هرگاه وضع کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید به دوستانش نظر کنید، اگر اهل دین و آیین خدا باشند، او نیز پیرو آیین خداست، و اگر بر آیین خدا نباشند، او نیز بهره ای از آیین حق ندارد» (2).

انتخاب دوست را ساده نگیرید، وسواس داشته باشید، نگذارید فرزندان شما با هر کس دوستی کند، شاهدش همین است که مجالست با این چند گروه قلب را

1- تفسیر نمونه، ج 1، ص 81 به بعد.

2- تفسیر نمونه، ج 15، ص 73.

می میراند.

در کتاب «میزان الحکمه»⁽¹⁾ احادیث فراوانی در باب قلب در موضوعات مختلف ذکر شده است که علاقه مندان می توانند به آن مراجعه کنند. ما در این مختصر نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

1. اقسام قلب

امام باقر علیه السلام می فرماید: «

الْقَلْبُ ثَلَاثَةٌ: قَلْبٌ مَّنْكَوسٌ لَا يَعِي عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ وَهُوَ قَلْبُ الْكَافِرِ، وَقَلْبٌ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَأَلْخَيْرُ وَالسَّرُّ فِيهِ يَعْتَلِجَانِ فَمَا كَانَ مِنْهُ أَقْوَى غَلَبَ عَلَيْهِ، وَقَلْبٌ مَّفْتُوحٌ فِيهِ مِصْبَاحٌ يَزْهَرُ وَلَا يُطْفَأُ نُورُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ

؛ دلها سه گونه است دلی که واژگون است، که هیچ خیری در آن نیست و آن دل کافر است. دلی که در آن نقطه ای سیاه وجود دارد، در این دل خوبی و بدی با یکدیگر می ستیزند و هرکدام نیرومندتر بود بر دیگری چیره می گردد. دلی گشاده که در آن چراغی می درخشد و نورش تا روز قیامت خاموش نمی شود و آن دل مؤمن است»⁽²⁾.

2. طهارت قلب

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «

طَهَّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنْ دَرَنِ السَّيِّئَاتِ تُضَاعَفْ لَكُمْ الْحَسَنَاتُ

؛ دلهای خود را از چرك گناهان پاک کنید، تا حسنات شما دوچندان شود»⁽³⁾.

و فرمود: «

طَهَّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنَ الْحَقْدِ فَإِنَّهُ دَاءٌ مُؤَبِّيٌّ

؛ دلهای خود را از کینه پاک کنید زیرا کینه مرضی مسری است»⁽⁴⁾.

1- میزان الحکمه، ج 8، ص 213 به بعد.

2- معانی الاخبار، ص 395.

3- غرر الحکم، شماره 6021.

4- همان مدرک، شماره 6017.

3. عوامل قساوت قلب

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «

مَا جَفَّتِ الدَّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ، وَ مَا قَسَّتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ

؛ اشکها نمی خشکد مگر به سبب سخت شدن دلها و دلها سخت نشود مگر به سبب زیادی گناهان» (1).

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «

لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْكَلَامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَسْوَةُ الْقَلْبِ، إِنَّ أْبَعَدَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْقَلْبُ الْقَاسِي

؛ در غیر از یاد خدا، زیاده گویی نکنید، زیرا زیاده گویی در غیر یاد خدا، موجب سنگدلی می شود چرا که شخص سنگدل از خدا دور است» (2).

4. آنچه دل را زنده می کند

حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام چنین وصیت می کند: «

أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمِّتْهُ بِالزَّهَادَةِ

؛ دل خویش را با موعظه، زنده کن و با دل کردن از دنیا، بمیرانش» (3).

و نیز می فرماید: «

مُعَاشِرَةُ ذَوِي الْفَضَائِلِ حَيَاةُ الْقُلُوبِ

؛ همنشینی با انسان با فضیلت، دلها را زنده می کند» (4).

1- علل الشرایع، ص 81.

2- امالی طوسی، ص 3.

3- نهج البلاغه، نامه 31.

4- غررالحکم، شماره 9769.

34: کار و بی کاری**اشاره**

قال عليّ عليه السلام: «إِنْ يَكُنِ الشُّغْلُ مَجْهَدَةً، فَاتِّصَالَ الْفَرَاغِ مَفْسَدَةٌ».(1)

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «اگر کارکردن مایه رنج و زحمت است، همیشه بیکار بودن نیز موجب فساد و تباهی است».

بحث «کارکردن» و نتیجه آن و هم چنین «بیکاری» و اثراتش بسیار مهم است چرا که «کار» جلوی بسیاری از مفاسد اجتماعی را می گیرد که یکی از مهمترین عوامل این فساد بیکاری است.

در روایات آمده که بهترین زمان فعالیت شیطان بعد از نماز مغرب و عشا است و ساعات اول شب به عنوان ساعات غفلت شمرده می شود که فریضه نماز غفیله نیز به این منظور است، چون این ساعات پایان کار و ساعت بیکاری است.

حدیث مذکور کار را يك عامل در مقابل فساد و بیکاری را همراه با فساد ذکر می کند. ولی گذشته از این، کار در جای خودش اهمیت زیادی دارد. علمای بزرگ همه فعال بودند و سفر و حضر برای آنها فرق نمی کرد.

در روایات اسلامی، به مسأله تلاش و کوشش برای کسب روزی اهمیت فوق

العاده ای داده شده و از سستی و تبلی نهی شده است، امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لَا تَكْسَلُوا فِي طَلَبِ مَعَايِشِكُمْ، فَإِنَّ آبَاءَنَا كَانُوا يَرْكُضُونَ فِيهَا وَيَطْلُبُونَهَا

؛ در تحصیل روزی تبلی نکنید، زیرا پدران ما در این راه می دویدند و آن را طلب می کردند» (1).

و در جایی دیگر می فرماید: «

الكَادُ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

؛ کسی که برای روزی خانواده خود، تلاش می کند، مانند مجاهد در راه خداست» (2).

حتی دستور داده شده است که مسلمانان صبح هر چه زودتر از خانه خارج شوند و به دنبال تأمین معاش برای زندگی بروند (3).

از جمله کسانی که دعایشان هرگز به استجابت نمی رسد، کسانی هستند که تنی سالم دارند و گوشه خانه نشسته و تنها برای گشایش روزی دعا می کنند. امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند به داوود علیه السلام وحی فرمود: اگر از بیت المال نمی خوردی و با دستت کار می کردی، البته نیکو بنده ای بودی، حضرت فرمود: پس داوود علیه السلام چهل بامداد گریست، آنگاه خداوند به آهن وحی کرد: برای بنده ام داود نرم شو. پس خداوند متعال، آهن را در دست داوود نرم گردانید. از آن پس داوود، روزی يك زره می بافت و آن را به هزار درهم می فروخت.

پس (در يك سال) سیصد و شصت زره بافت و آن را به سیصد و شصت هزار درهم فروخت و بدین ترتیب از بیت المال بی نیاز شد (4).

امام باقر علیه السلام می فرماید: «

إِنِّي لِأُبْغِضُ الرَّجُلَ أَنْ يَكُونَ كَسَلَانًا عَنْ أَمْرِ دُنْيَا، وَ مَنْ كَسَلَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَا فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلُ

؛ من از مردی که در کار دنیایش تبیل باشد متنفر هستم، کسی که در کار دنیا سهل انگار و تبیل باشد، در کار آخرتش نیز چنین است» (5).

1- من لايحضره الفقيه، ج 3، ص 157؛ وسائل الشيعه، ج 12، ص 38.

2- وسائل الشيعه، ج 12، ص 43.

3- همان مدرک، ص 50.

4- تهذيب الاحكام، ج 6، ص 326.

5- وسائل الشيعه، ج 12، ص 37.

و موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيُبْغِضُ الْعَبْدَ النَّوَامَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيُبْغِضُ الْعَبْدَ الْفَارِعَ

؛ خداوند بنده پر خواب و انسان بی کار را دشمن می دارد». (1)

به این نکته باید توجه داشت که آنچه اهمیّت دارد کیفیّت کار است نه کمیّت آن؛ و این حقیقت به خوبی از آیات قرآن به دست می آید که اسلام در هیچ موردی روی «زیاد بودن عمل» تکیه نکرده است، بلکه همه جا به «کیفیّت عمل» اهمیّت داده است. همچنین عامل اصلی سعادت انسان سعی و تلاش است و تنها با اظهار ایمان و سخن به دست نمی آید: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»؛ پاداش هر انسانی در گرو اعمال خودش است». (2)

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى؛ و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست». (3)

خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید: «(فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ)»؛ پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می شوی به کار دیگری مشغول شو». (4)

هرگز بیکار نباش، تلاش و کوشش را کنار مگذار، پیوسته مشغول مجاهده باش و پایان کاری را آغاز کار دیگری قرار بده. هدف آیه این است که پیامبر را به عنوان يك الكو و سرمشق از اشتغال به استراحت بعد از پایان يك امر مهم باز دارد، و تلاش مستمر و پیگیر را در زندگی به او گوشزد کند، چون اصولاً بیکار بودن و فراغت کامل مایه خستگی، کم شدن نشاط، تنبلی و فرسودگی و در بسیاری از مواقع مایه فساد و تباهی و بروز انواع گناهان است. (5)

1- الفقیه، ج 3، ص 169.

2- مدّثر، آیه 38.

3- نجم، آیه 39.

4- شرح، آیه 7.

5- تفسیر نمونه، ج 27، ص 128.

فرازهایی از کار در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام:

پیامبر صلی الله علیه و آله و همه امامان علیهم السلام به کار و کوشش برای تأمین معاش، علاقمند بودند و به دنبال آن می رفتند و آن را عبادت خدا می دانستند. در اینجا به ذکر چند فراز از زندگی آنها می پردازیم:

1. روزی شرایط مادی زندگی بر امام علی علیه السلام به قدری تنگ شد که دچار گرسنگی شدید گردید. از خانه بیرون آمد و به جستجوی کار پرداخت. در مدینه کار پیدا نکرد، تصمیم گرفت به حوالی مدینه برود تا شاید در آنجا کار پیدا شود، به آنجا رفت، ناگاه دید زنی خاك الك کرده و منتظر کارگری است که آب بیاورد و آن را گل نماید. حضرت علی علیه السلام با او صحبت کرد و دریافت که او در انتظار کارگر بوده است.

پس از قرارداد در مورد مزد کارگری، علی علیه السلام مشغول آب کشیدن از چاه و آماده کردن گل برای ساختمان شد و در پایان کار، مزد خود را که مقداری خرما بود از آن زن گرفت و به مدینه بازگشت. وقتی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، ماجرا را بیان نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام با هم نشستند و از آن خرما خوردند و گرسنگی آن روزشان برطرف گردید. (1)

2. شخصی می گوید: علی علیه السلام را دیدم، مقداری خرما خریداری کرده و خود شخصاً آن را بر دوش گرفته و می برد، به جلو رفتم و عرض کردم: ای امیرالمؤمنین اجازه بده من به جای شما این بار را حمل کنم فرمود: «

أَبُو الْعِيَالِ أَحَقُّ بِحَمَلِهِ

؛ سرپرست اهل و عیال، شایسته تر است که خود بار زندگی را به سوی خانه اش حمل کند». (2)

توجه به این نکته در اینجا لازم است که امیرمؤمنان علی علیه السلام با کار و کوشش و کشاورزی و احداث چشمه ها و نخلستانها، از ثروتمندترین افراد عصرش گردید و

1- بحار الانوار، ج 41، ص 33.

2- مجموعه ورام، ج 1، ص 23.

هزار برده از مزد دسترنج خود خرید و آزاد کرد و همه باغهای احدائی خود را وقف مستمندان و تهیدستان نمود. (1)

3. انس بن مالك می گوید: پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ تبوك بازگشت، سعد انصاری به استقبال آن حضرت شتافت و با پیامبر صلی الله علیه و آله دست داد و مصافحه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه صدمه و آسیبی به دست تو رسیده که دستت زبر و خشن شده است؟ سعد عرض کرد: ای رسول خدا با طناب و بیل کار می کنم و درآمدی برای معاش زندگی خود و خانواده ام به دست می آورم و به این علت دستم خشن شده است. »

فَقَبَلَ يَدَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَقَالَ: هَذِهِ يَدٌ لَا تَمَسُّهَا النَّارُ

؛ پیامبر صلی الله علیه و آله دست سعد را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش دوزخ با آن تماس پیدا نمی کند. (2)

1- فروع کافی، ج 5، ص 74.

2- اسد الغابه، ج 2، ص 269.

35: عطاء به اندازه ظرفیت

قال الكاظم عليه السلام: «وَإِذَا ارَادَ اللَّهُ بِالذَّرَّةِ شَرًّا أَنْبَتَ لَهَا جَنَاحَيْنِ فَطَارَتْ فَأَكَلَهَا الطَّيْرُ». (1)

امام کاظم علیه السلام می فرماید: «اگر خداوند بخواهد بلائی بر سر مورچه ها بیاورد به آنها دو بال می دهد تا پرواز کنند و طعمه پرندگان شوند».

در این جمله نکته ظریفی نهفته شده است. گاهی انسان از نداشتن بعضی امکانات شکایت می کند، در حالی که حکمت خداوندی ایجاب کرده که این چنین باشد، و اگر این چنین نبود و او برخوردار از آن امکانات می شد چه بسا باعث نابودی او می گردید. مورچه در روی زمین آهسته راه می رود و دشمنی هم ندارد، فکر می کند که اگر می توانست پرواز کند به تمام آرزویش رسیده است، ولی خبر ندارد که اگر این بال و پر را می داشت در آسمان طعمه پرندگان می شد و بلاى جانش می گشت.

انسان همیشه دل در گرو نداشته های خود دارد ولی اگر خوب دقت کند متوجه می شود که اگر او برخوردار از آن نعمتها بود نخواهد توانست به کمال مورد نظر خداوند نایل گردد. ما همیشه يك روى سگه را نگاه می کنیم و از آن طرف سگه خبر

نداریم، لذا انسان باید همیشه بگوید: خدایا خیر دنیا و آخرت را به من بده.

ثعلبه بن حاطب انصاری مرد فقیری بود و مرتب به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد و اصرار داشت که پیامبر در حقش دعا کند تا خداوند مال فراوانی به او بدهد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «

قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ

؛ مقدار کمی که حقش را بتوانی ادا کنی، بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حقش را نداشته باشی». آیا بهتر نیست که توبه به پیامبر خدا تأسی کنی و با حداقل امکانات بسازی، ولی ثعلبه دست بردار نبود، و سرانجام به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: به خدایی که تورا به حق فرستاده سوگند یاد می کنم، اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند تمام حقوق آن را می پردازم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای او دعا کرد، چیزی نگذشت که طبق روایتی پسر عموی ثروتمندی داشت که از دنیا رفت و ثروت سرشاری برای او باقی گذاشت.

طبق روایت دیگری گوسفندی خرید و گوسفند زاد و ولد کرد، آنچنان که نگهداری آنها در مدینه ممکن نبود، ناچار به آبادیهای اطراف مدینه روی آورد و آنچنان مشغول و سرگرم زندگی مادی شد که در جماعت و حتی نماز جمعه نیز شرکت نمی کرد.

پس از مدتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور جمع آوری زکات را نزد او فرستاد، تا زکات اموال او را بگیرد، ولی این مرد کم ظرفیت و تازه به نوارسیده و بخیل، از پرداخت حق الهی خودداری کرد، نه تنها خودداری کرد، بلکه به اصل تشریح این حکم نیز اعتراض نمود و گفت: این حکم برادر «جزیه» است؛ ما مسلمان شدیم که از پرداخت جزیه معاف باشیم و با پرداخت زکات، چه فرقی میان ما و غیر مسلمانان باقی می ماند؟ هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن او را شنید فرمود: «

يَا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ! يَا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ!

؛ وای بر ثعلبه، ای وای بر ثعلبه» و در این هنگام آیات 75 تا 78 سوره توبه نازل شد «وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ...» (1).

به همین جهت خداوند به اندازه ظرفیت افراد به آنها عطا می کند.

36: دنیای مؤمن و کافر**اشاره**

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ». (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است».

فلسفه پیدایش زندان:

فلسفه پیدایش زندان دو چیز بود، یکی اینکه افرادی شرور بودند و به خاطر آنکه از شر آنها در امان باشند آنها را به زندان می انداختند و تنبیهی بود برای اشرار، دیگر اینکه این نوعی مجازات است چون طبیعت انسان آزادی خواه است، اگر به زندان بیفتد، زجر می کشد؛ حتی حیوانات هم اگر در قفس باشند ناراحت هستند.

حیوانی که آزاد است اگر او را در قفس ببندازند، دیگر نمی خواند. اگر می بینید که حیوانی در قفس می خواند، به این علت است که در قفس متولد شده است و نمی داند آزادی یعنی چه؟

انسان به آزادی علاقه دارد، چون تکاملش را در آزاد بودن می بیند و اگر به زندان بیفتد، از فعالیت‌های زندگی باز می ماند.

حدیث می فرماید: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. انسان دارای دو جنبه است: «روح» و «جسم»؛ گاهی روح آزاد و گاهی در زندان است. همینطور گاهی جسم آزاد و گاهی در زندان است، و گاهی اینها در دو جهت مخالف هم قرار می گیرند، یعنی جسم در زندان و روح آزاد است، همان چیزی که یوسف علیه السلام گفت:

«(قَالَ رَبِّ السُّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ...»؛ یوسف گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند» (1). یعنی اینها مرا به چیزی دعوت می کنند که روح مرا به زندان می کشد و اگر جسم من به زندان بیفتد برای من محبوب تر است. از اینجا معلوم می شود که چرا دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، دنیا جایی است که روح مؤمن در محدودیت قرار دارد هرچند جسم او متنعم باشد، زیرا جسم برای او معیار نیست.

ولی کافر عکس آن است یعنی اهل جسم و ماده است، دنیا برای او بهشت است و در قیامت وقتی در عذاب الهی گرفتار می شود برای او زندان است.

از آیات قرآن استفاده می شود که بهشتیان گروه گروه دور هم هستند اما دوزخیان خیر، زندانهای انفرادی دارند و حتی این مقدار که آرامش پیدا کنند و همدردی داشته باشند را هم ندارند.

بر فرض که مؤمن در این دنیا دارای نعمت باشد، اما در مقایسه با آن نعمتهای الهی که بعد از مرگ دارد، زندان است. اما کافر هر قدر در این دنیا بیچاره باشد باز هم در مقایسه با عذاب خدا در قیامت، بهشت او به حساب می آید.

نکته تربیتی و اخلاقی حدیث این است که در مقابل مشکلات دنیا باید صبور باشیم، چون دنیا هرچه باشد زندان است و اگر می بینیم بعضی از کفار متنعم هستند، غصه نخوریم چون بهشت آنهاست.

علی علیه السلام در نهج البلاغه دنیا را مدح می کند. حضرت شنید که کسی مذمت دنیا

می کند و به او فرمود: ای کسی که نکوهش دنیا می کنی در حالی که تو خود به غرور دنیا گرفتار شده ای، و فریفته باطلهای آن هستی، آیا تو خود مغرور به دنیا هستی و سپس مذمت آن می کنی، تو از جرم دنیا شکایت داری یا دنیا باید از جرم تو شکایت کند؟ «...»

انَّ الدُّنْيَا دَارٌ صَدَقٌ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارٌ عَافِيَةٌ لِمَنْ فَهَمَ عَنْهَا، وَدَارٌ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَدَارٌ مَوْعِظَةٌ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا. مَسَّ جِدُّ احْتِبَاءِ اللَّهِ، وَمُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَمَهْبُطٌ وَحَى اللَّهِ، وَمَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ

؛ این دنیا جایگاه صدق و راستی است برای آن کس که با آن به راستی رفتار کند، و خانه تندرستی است برای آن کس که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی نیازی است برای آن کس که از آن توشه بگیرد، و محلّ اندرز است برای آن که از آن اندرز گیرد، مسجد دوستان خداست، و نماز گاه فرشتگان پروردگار، و محلّ نزول وحی اللّٰه، و تجارت خانه اولیای حق. (1)

از این کلام حضرت علی علیه السلام روشن می شود که دنیا را می شود از دوزاویه نگاه کرد: یکی دنیایی که هدف باشد، و این مذموم است و دیگر دنیایی که وسیله رسیدن به آخرت باشد پسندیده است.

دنیا مسجد اولیای خداست تا سجده کنند و نماز بخوانند و تجارت خانه است تا از آن برای آخرت خود بهره گیرند.

مرگ وقتی برای مؤمن فرا می رسد به معنای شکسته شدن زندان و آزاد شدن از زندان است.

از خدا بخواهیم ایمان ما را به حدّی برساند که مرگ را لحظه شکستن زندان بدانیم و این میسر نمی شود مگر اینکه تهذیب نفس و عمل صالح داشته باشیم.

37: حسن عاقبت**فرازی از زیارت حضرت معصومه علیها السلام:**

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَخْتِمَ لِي بِالسَّعَادَةِ، فَلَا تَسْلُبَ مِنِّي مَا أَنَا فِيهِ».

«پروردگارا من از تو درخواست می کنم که عاقبت مرا به سعادت ختم کنی و ایمانی را که اکنون دارم از من سلب نکنی».(1)

مسأله عاقبت به خیری بسیار مهم است، چرا که گاهی انسان يك عمر در مسیر حق است اما با يك حادثه منحرف می شود و یا بر عکس ابتدا بر باطل بوده است ولی پایانش به سعادت ختم می شود، مثل حرّین یزید ریاحی که امام حسین علیه السلام درباره او می فرماید: «

بأبي أنت و أمي

؛ پدر و مادرم فدای تو باد» که این جمله را درباره دیگران نفرمود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

كَتَبَ إِلَى بَعْضِ النَّاسِ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يُخْتَمَ بِخَيْرٍ عَمَلُكَ حَتَّى تُقْبَضَ وَأَنْتَ فِي أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ ...

. در ادامه روایت می فرماید: اگر این سه کار را انجام دهی در بهترین حالات از دنیا

1- مفاتیح نوین، بخش سوم، زیارت حضرت معصومه علیها السلام.

خواهی رفت:

1. نعمت را در معصیت خدا خرج نکن، این کار مثل این است که پولی از کسی بگیری و خنجر بخری و در شکم او فرو کنی، با هر عضوی معصیت کنی همه از آن خداست، عمر، ثروت و ...

2. انسان گناه می کند و خدا بردبار و حلیم است و مجال توبه می دهد، خیال نکن که گناه نکردی مغرور بشوی.

3.

وَأَكْرَمُ كُلِّ مَنْ وَجَدْتَهُ يَذُكُّرُنَا ...

کسانی که به ما محبت دارند و فضایل ما را می گویند، محترم بشمار. به عنوان مثال اگر به فقیر کمک می کنی به خاطر شیعه بودن و محبت ما اهل بیت باشد.

ما از عاقبت خود خبر نداریم، و همه طالب حسن عاقبت هستند. شخصی نقل می کرد در مشهد با سه نفر از بزرگان برخورد کردم و از هر کدام جداگانه پرسیدم: اگر همین حالا يك دعای مستجاب داشته باشید چه چیز از خدا می خواهید؟ گفتند: از خدا می خواهیم که عاقبت ما را به خیر کند.

گاهی مرگ هنگام طاعت می آید، مثلاً سربه سجده می گذارد و بلند نمی شود و گاهی مرگ هنگام معصیت می آید، به عنوان مثال يك عمر در صف عزاداران است اما آخر در حال شراب خواری جان می دهد.

دوستی علی علیه السلام:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «اگر تمام مردم دوستدار علی بن ابیطالب می شدند خداوند جهنم را خلق نمی کرد».

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با عده ای از مسلمانان بیرون مسجد نشسته بودند، در این هنگام چهار نفر سیاه پوست، تابوتی را به سمت گورستان می بردند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: جنازه را بیاورید، حضرت روی آن را گشود و فرمود: ای علی این شخص

ریاح غلام سیاه پوست بنی نجّار است. علی علیه السلام با دیدن آن غلام فرمود: هر وقت این غلام مرا می دید شاد می شد و می گفت: من تو را دوست دارم. وقتی پیامبر این سخن را شنید، برخاست و دستور داد جنازه را غسل دهند، سپس لباس خود را به عنوان کفن بر تن او نمود و در تشییع جنازه او به راه افتاد. در بین راه صدای عجیبی از آسمان بلند شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این صدای نزول هفتاد هزار فرشته است که برای تشییع جنازه این غلام آمدند؛ سپس خود حضرت در قبر رفت و صورت غلام را بر خاک نهاد و سنگ لحد را چید و در پایان فرمود: یا علی، نعمتهای بهشتی که به این غلام می رسد همه به خاطر محبت و دوست داشتن توست.

در تاریخ نمونه های فراوانی داریم که عاقبت بخیر شدند مانند: بشر حافی، فضیل عیاض، سحره فرعون، زلیخا، و آسیه زن فرعون.

در روایات اسلامی درباره سعادت به طور گسترده بحث شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره شخص سعادت مند و خوشبخت می فرماید: خوشبخت کسی است که سرای باقی را که نعمتش پایدار است، بر سرای فانی که عذابش بی پایان است برگزیند و از آنچه در اختیار دارد برای سرایی که بدانجا رود پیش فرستد، قبل از آن که آنها را برای کسی گذارد که وی با انفاق آن خوشبخت می شود، ولی خود او با فراهم آوردن آن بدبخت شده است. (1)

اموری که موجب خوشبختی می گردد:

1. همنشینی با علما،

امام علی علیه السلام می فرماید: «

جالس العلماء تسعد

؛ با دانشمندان همنشینی کن، تا خوشبخت شوی». (2)

1- میزان الحکمه، ماده «السعادة».

2- همان مدرک.

2. ایمان،

همچنین آن حضرت فرموده است: از طریق ایمان است که می توان از قلّه خوشبختی بالا رفت و به شادمانی رسید. (1)

3. پایبندی به حق،

و نیز فرمود: «

فِي لُزُومِ الْحَقِّ تَكُونُ السَّعَادَةُ

؛ خوشبختی، در پایبندی به حق است». (2)

4. محاسبه نفس،

و در جای دیگر می فرماید: «

مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ سَعِدَ

؛ هر که نفس خود را محاسبه کند، خوشبخت می شود». (3)

5. و آن حضرت فرمود: سه چیز است که اگر رعایت کنی خوشبخت شوی:

هرگاه نعمتی به تو رسید خدا را سپاس گویی، هرگاه روزیت دیر رسید از خدا آمرزش بخواهی و هرگاه سختی به تو رسید جمله «

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

» را زیاد بگویی. (4)

6. و باز هم فرمود: «

لَا يَسْعُدُ امْرُؤٌ إِلَّا بِطَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، وَلَا يَشْقَى امْرُؤٌ إِلَّا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ

؛ هیچ مردی جز با طاعت خدای سبحان خوشبخت نشود و هیچ مردی جز با معصیت خدا بدبخت نگردد». (5)

نشانه های خوشبختی

در روایات ما موارد متعددی ذکر شده که اگر در کسی باشد از خوشبختی آن

1- ميزان الحكمة، ماده «السعادة».

2- همان مدرک.

3- همان مدرک.

4- همان مدرک.

5- همان مدرک.

شخص به حساب می آید که فهرست وار ذکر می کنیم:

1. خالی بودن دل از کینه و حسادت.
2. توفیق داشتن برای انجام کارهای نیک.
3. بخشندگی، یکی از دو سعادت است.
4. توفیق برای خوشبختی و عدم توفیق برای بدبختی است.
5. کتمان و رازداری، گوشه ای از سعادت است.
6. سه نشانه خوشبختی: همسر سازگار، فرزند نیکوکار، و درآمدی که در روز، آن را به دست آورد و شب خانواده اش را بی نیاز کند.
7. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «چهار ویژگی از خوشبختی مرد این است که:

همنشینان شایسته، فرزند نیکوکار، زن سازگار داشته باشد و این که محل کسب او در شهر خودش باشد»⁽¹⁾.

افراد بد عاقبت

کسانی که بد عاقبت شدند بسیار فراوانند که نمونه هایی را بیان می کنیم:

1. بلعم باعورا که از دانشمندان بنی اسرائیل بود، مقامش آنقدر بالا رفت که مستجاب الدعوه شد، و حضرت موسی علیه السلام از او به عنوان مبلغ استفاده می کرد، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعده و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه کرامات خود را از دست داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی علیه السلام قرار گرفت. این موضوع به زمان موسی علیه السلام یا سایر پیامبران اختصاص نداشته و بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و تا به امروز نیز ادامه دارد که بلعم باعورها علم و دانش و نفوذ اجتماعی خود را در برابر درهم و دینار یا مقام و یا به خاطر انگیزه حسد در اختیار گروه های منافق و دشمنان حق قرار داده و می دهند.

این افراد ویژگی هایی دارند که قرآن در آیات 176 و 175 سوره اعراف آن

1- میزان الحکمه، ماده «السعادة».

ویژگی‌ها را چنین بیان می‌کند: آنها هواپرستانی هستند که خدای خود را فراموش کرده و هم‌تھایی پست دارند و تحت وسوسه‌های شدید شیطان قرار دارند و به آسانی قابل خرید و فروشند، آنها همانند سگهای بیماری هستند که هرگز سیراب نمی‌گردند. (1)

چون فرعون تصمیم گرفت موسی و یارانش را تعقیب کند به بلعم باعورا گفت: از خدا بخواه که موسی و اصحابش به دست ما گرفتار شوند. او پذیرفت و به طرف موسی علیه السلام و اصحابش به راه افتاد تا آنها را نفرین کند. چهارپای وی از حرکت امتناع ورزید، بلعم باعورا حیوان را زد؛ خداوند حیوان را به زبان آورد و حیوان گفت: وای بر تو چرا مرا می‌زنی؟ آیا می‌خواهی همراه تو بیایم که تو پیامبر خدا و قومش را نفرین کنی؟ بلعم باعورا آنقدر آن حیوان را زد تا جان داد. در این هنگام اسم اعظم از دست او رفت. (2)

2. سعد وقاص از سابقین در اسلام است که پیش از ابوبکر مسلمان شد و یکی از نامه‌نویسان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، اما عاقبتش بد شد و با امام علی علیه السلام بیعت نکرد ولی پس از امام علیه السلام وقتی شنید که معاویه به سب و لعن علی علیه السلام می‌پردازد بر او وارد شد و گریست و در باب فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام سخن گفت و حدیث «

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاً

« و حدیث مباحله و حدیث منزلت را به رخ معاویه کشید.

معاویه او را از شام بیرون کرد و به فرماندار مدینه نوشت تا سعد وقاص را مسموم کند و او هم عمل کرد و سعد را مسموم کرد. سعد نه با حکومت حق کنار آمد و نه با حکومت باطل و

حَسْبُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

شد. (3)

3. حسان شاعر پیامبر صلی الله علیه و آله هم متأسفانه با همه درخشش به مشکل تلون (در آغاز زندگی ایمان قابل قبول داشتند ولی بد عاقبت شدند) دچار شد. او شعری که در

1- تفسیر نمونه، ج 7، ص 11.

2- تفسیر قمی، ج 1، ص 248.

3- سفینه البحار، ماده «سعد».

غدیر سرود به جای کلمه مولا کلمه امام را آورد:

وَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنَّنِي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي أَمَاماً وَهَادِيّاً

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی برخیز که من تو را به عنوان امام و هادی مردم پس از خودم برگزیدم».

همین حسان پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به انحراف گرایید و در زمان خلافت علی علیه السلام، عثمانی از آب درآمد و در خط مخالف قرار گرفت؛ و از اینجا سر کیفیت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او معلوم می گردد که فرمود: «

لَا تَزَالُ يَا حَسَّانُ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدْسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِكَ

؛ تا زمانی که با زبانت ما را یاری می کنی مورد تأیید می باشی».

4. قیس بن عمرو بن مالک کهلانی معروف به نجاشی شاعر، از اهل نجران یمن و از یاران امام علی علیه السلام بود در صفین به جنگ با شاعران شام رفت، پس از جنگ صفین در ماه رمضان به کوفه آمد و مهمان دوست خود ابوسمک شد. ولی در آن روز ناهار خوردند و شراب نوشیدند و مست شدند، امام علیه السلام 80 تازیانه به خاطر شراب خواری و 20 تازیانه به خاطر بی حرمتی به ماه مبارک رمضان به عنوان حد به او زد.

از حضرت جدا شد و به معاویه پیوست.

5. طلحه از قریش و از اهل مکه و از پیشگامان در اسلام است، در جنگهای زیادی حضور داشت ولی سرانجام در جنگ جمل شرکت کرد و کشته شد.

6. زبیر از خواص پیامبر صلی الله علیه و آله و پسر عمه حضرت و پسر صفیه دختر عبدالمطلب است. او از علاقه مندان علی علیه السلام و در دوران غربت پس از ارتحال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا به خلافت رسیدن امام علیه السلام همراه حضرت بود. زبیر وقتی دید علی علیه السلام را با اهانت به مسجد می برند با شمشیر به آنها حمله کرد و خروش برآورد: «

يَا مَعْشَرَ بَنِي هَاشِمٍ اَيُّفَعَلُ هَذَا بَعْلِيَّ وَاَنْتُمْ اَحْيَاءُ

؛ آیا شما زنده اید و با علی اینگونه رفتار می شود».

او از وفاداران به امام علی علیه السلام بود، وقتی علی علیه السلام فرمود: وفاداران من فردا صبح

با سرهای تراشیده و همراه با سلاح به منزل من بیایند، تنها سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر به وعده خود وفا کردند؛ و نیز در شورای شش نفره ای که عمر تشکیل داد او حامی علی علیه السلام بود. اما سرانجام دنیا او را فریفت و فتنه جمل را به پا کرد و در همین فتنه کشته شد و امام علیه السلام شمشیرش را گرفت و فرمود: «

سَيِّفٌ طَالَمَا جَلَى الْكَرْبَ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ...

؛ چه زمان طولانی این شمشیر گرد اندوه از چهره رسول خدا زدود».

و آن حضرت فرمود: تا زمانی که فرزند زبیر یعنی عبدالله به دنیا نیامد او از ما اهل بیت بود، اما عبدالله سبب گمراهی او شد.

7. علی علیه السلام در جلسه ای که جمعی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله آنس بن مالک حاضر بودند، فرمود: ای حاضران، کدام یک از شما با گوش خود شنیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرمود: «

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاةٍ

« جمعی از جای برخاستند و گواهی دادند ولی انس بن مالک شهادت نداد، امام به او فرمود: چه چیز باعث شد که شهادت ندهی؟ گفت: پیر و فراموش کار شده ام.

امام فرمود: «

اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ كَاذِبًا فَارْمِهِ بَيِّنَاءَ لَا تُخْفِيهَا الْعِمَامَةُ

؛ خدایا اگر دروغ می گوید سفیدی (بیماری پسی) در صورتش پدید آور که قابل مخفی کردن با عمامه نباشد». او به این بیماری دچار شد و تا آخر عمر با او بود.

نمونه های دیگری که علاقه مندان می توانند به تاریخ مراجعه کنند عبارتند از:

عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، أشعث بن قیس، عبیدالله بن عباس، شریح قاضی، شمربن ذی الجوشن، شیبث بن ربیع، عمر سعد.

همیشه و در هر حال از خدا بخواهیم که عاقبت ما را ختم به خیر بگرداند، إن شاء الله تعالی.

38: فضیلت علم و عالم

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: عَالِمٍ مُطَاعٍ، وَ مُسْتَمِعٍ وَاعٍ» (1).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «زندگی برای دو نفر خوب است: یکی عالم مطاع و دوم شنونده نگهدارنده».

کلمه «واع» از وَعَى به معنای نگهدارنده است. در این حدیث می فرماید زندگی برای دو نفر خوب است: اول عالمی که از علم او استفاده شود، و دوم شنونده ای که بشنود و عمل کند. اگر این دو دست به دست هم بدهند سعادت جامعه تضمین می شود.

این دو قید که در روایت آمده، ساده نیست. عالم چه کند که مطاع شود و مستمع چه کند که واعی شود.

مطاع شدن شرایطی دارد و اولین شرطش این است که آنچه می گوید به آن ایمان داشته باشد. وقتی می گوید تا پای جان ایستاده ام، ایستاده باشد مثل خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که اولین کسی بود که ایمان آورد: «أَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» (2).

1- بحار الانوار، ج 74، ص 168؛ خصال صدوق، ج 1، ص 41، باب الاثنین.

2- بقره، آیه 285.

من که به خود ایمان ندارم چه انتظاری دارم که مصداق عالم مطاع شوم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنقدر به آورده هایش ایمان دارد که وقتی می بیند دیگران ایمان نمی آورند و در راه ضلالت قرار دارند، می خواهد دق کند و از بس که عبادت می کند پاهایش ورم می کند: «**مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى**؛ ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به زحمت افتی» (1).

شرط دومش این است که همانطور که می گوید عمل کند، اگر می گوید زندگی ساده ای داشته باشید، اول باید از خود شروع کند، اگر از تقوا و راستگویی می گوید اول خودش باید عامل به آن باشد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «

عَالِمٌ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ، أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ

؛ عالمی که از علمش استفاده شود بهتر از هفتاد هزار عابد است» (2).

مسئله مهم در میان اهل علم تنها فراگرفتن علم و عمل کردن به آن نیست، گرچه این دو خوب و صحیح است اما مسئله مهم این است که مردم از این علم بهره ای ببرند و هم خود به تکامل برسند و هم اجتماع را به مسیر سعادت رهنمون شوند.

علمای بزرگی داشتیم که مظهر علم و تقوا بودند اما مردم از علم آنها بهره ای نگرفتند و علم را با خود به قبر بردند و این ضایعه بزرگی است. آنچه باعث می شود که عالم از هفتاد هزار عابد بالاتر شود، «ینتفع بعلمه» است و دلیلش این است که عابد گلیم خویش برون می برد ز آب و فقط خودش را نجات می دهد اما عالم سعی می کند که بگیرد غریق را، و گاهی هزاران نفر به برکت علم او نجات پیدا می کنند.

حالا چه کنیم که «ینتفع بعلمه» بشویم و علم ما مورد بهره برداری قرار بگیرد؟

چند راه وجود دارد:

اول: اینکه مسلح به سلاح بیان و قلم شویم، چرا که بیشتر، با این دوروش

1- طه، آیه 2.

2- بحار الانوار، ج 2، ص 18؛ تحف العقول، حکمت 19.

می شود علوم را منتشر کرد و این میسر نمی شود مگر با تمرین و ممارست بسیار زیاد. شاید مانند علامه مجلسی افراد زیادی داشته باشیم، علامه مجلسی اهل قلم بود و این همه آثار با ارزش را به یادگار گذاشت.

دوم: پرورش شاگرد است که باید به تدریس عادت کنیم.

سوم: اینکه انسان از نظر تقوا الگو شود که اخلاق و معاشرت او باعث توجه دیگران به سوی اسلام بشود.

امام علی علیه السلام در حدیثی می فرماید: «

تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ، وَ مُدَارَسَتَهُ تَسْبِيحٌ وَ الْبَحْثُ عَنْهُ جِهَادٌ، وَ تَعْلِيمُهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ

؛ علم را یاد بگیرید چرا که یادگیری علم حسنه و مذاکره آن به منزله تسبیح و بحث درباره آن جهاد و تعلیم آن به کسی که نمی داند نوعی صدقه و انفاق در راه خداست».(1)

این چهار مرحله را که در روایت آمده هر کس باید طی کند، اول: فراگیری علم، دوم: تثبیت آن علم، سوم: توسعه و تکمیل آن، و چهارم: نشر آن در میان مردم است.

بعضی خیال می کنند که جهاد فقط با جان است در حالی که جهاد با جهل و جهاد با تهاجمات فرهنگی دشمن از مصادیق بارز جهاد است. وقتی اسم صدقه به میان می آید بعضی خیال می کنند فقط صدقه مالی مراد است و حال اینکه نشر علم از بالاترین انفاقهاست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «

الْعِلْمُ وَدِيعةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالْعُلَمَاءُ أَمْنَاؤُهُ عَلَيْهِ، فَمَنْ عَمِلَ بِعِلْمِهِ أَدَّى أَمَانَتَهُ، وَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ كُتِبَ فِي دِيْوَانِ الْخَائِنِينَ

؛ علم ودیعه و امانت خدا در زمین است و علما امانت دار آن هستند، پس کسی که به علمش عمل می کند، ادای امانت کرده و کسی که به علمش عمل نکند نامش در دفتر خائنین ثبت می شود».(2)

1- بحار الانوار، ج 1، ص 166.

2- همان مدرک، ج 74، ص 166.

علم طریقیّت به عمل دارد و موضوعیّت ندارد و تمام برنامه های انبیای الهی مقدمه تربیت انسان است. علم بی عمل انسان را از خدا دور می کند و عالم اگر به علمش عمل نکند، نه تنها خودش بیچاره می شود، بلکه سخنانش هم بی اثر می شود. همانطوری که باران روی سنگ بند نمی شود و می ریزد موعظه عالم بی عمل هم از دل مردم می ریزد. چه جالب می فرماید امام علی علیه السلام: ای مردم اگر شما را به چیزی دعوت می کنم قبل از شما خودم انجام می دهم و اگر از چیزی نهی می کنم اوّل خودم آن را ترك می کنم.

39: نشانه مؤمن

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَ سَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که نیکبها او را خوشحال و بدبها او را ناراحت کند، مؤمن است».⁽¹⁾

این حدیث ممکن است دو معنا داشته باشد یکی اینکه از حسنات و سیئات خودش متأثر بشود یعنی اگر حسنه ای انجام داد خوشحال شود و اگر سیئه ای انجام داد ناراحت شود. و معنای دیگر اینکه مربوط به دیگران باشد که از حسنات دیگران خوشحال و از سیئات آنها ناراحت شود و امکان این هم هست که مفهوم عام داشته باشد و شامل هر دو مورد بشود که این نشانه ایمان است.

گاهی انسان کار خوبی انجام می دهد و یا دیگران کار خوبی انجام می دهند، اما در او اثر نمی گذارد، و گاهی کار بدی انجام می دهد و یا دیگران انجام می دهند، اما در او تأثیری ندارد و بی تفاوت است، این نشانه عدم ایمان است، چون حقیقت ایمان آن چیزی است که به وجود انسان جهت بدهد و اگر جهت ندهد معلوم می شود که پایه و اساسی ندارد، در مقابل چیزی که هماهنگ با ایمان اوست برای او

1- بحار الانوار، ج 74، ص 168.

جاذبه دارد و آنچه ناهماهنگ است برای او نفرت آور است که این نشانه ایمان است.

اگر بخواهیم ایمانمان را آزمایش کنیم از همین معیار می توانیم استفاده کنیم که اگر کار بدی انجام دادیم تا شب ناراحت بوده، و اگر کار خوبی انجام دادیم هر وقت آن کار خیر را می بینیم خوشحال شویم که خدابه ما توفیق داده است، این دلیل بر ایمان ماست.

از اینجا به این نکته می رسیم که یکی از مراحل امر به معروف و نهی از منکر، درونی و قلبی است به این معنا که اگر خلافتی در عالم رخ داد و از دستش کاری ساخته نیست ولی در قلبش احساس ناراحتی می کند، و اگر عمل نیکی در عالم رخ داد در قلبش احساس خوشحالی می کند.

پناه ببریم به خدا از روزی که گناه کنیم و ناراحت نشویم و یا کار خیری کرده و خوشحال نشویم. این ناراحتی در مقابل گناه، مرحله ای از توبه و پشیمانی است.

40: یاران امام زمان علیه السلام

قال لوط علیه السلام:

«لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ» (1).

قرآن مجید از زبان حضرت لوط علیه السلام می فرماید: «ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم؛ یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود».

حدیثی درباره اصحاب و یاران حضرت ولی عصر علیه السلام و قدرت و قوت آنها در ذیل این آیه که مربوط به قوم لوط و دعا و تقاضای حضرت لوط است وارد شده است هنگامی که مهمانانی از فرشته نزد حضرت لوط آمدند، در عین حال که حضرت هنوز آنها را نمی شناخت. عده زیادی برای مزاحمت مهمانان به سوی خانه لوط علیه السلام حرکت کردند؛ حضرت ناراحت شد و فرمود: ای کاش قدرت داشتم و شما را درهم می کوبیدم.

راوی از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را سؤال می کند. حضرت می فرماید: لوط آرزو می کرد که یکی از یاران مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اختیار او باشد، بعد امام توضیح می دهد که یاران مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این چنین هستند: »

انَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يُعْطَى قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَّ أَنَّ قَلْبَهُ لِأَشَدُّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ

وَلَوْ مَرُّوا بِجِبَالِ الْحَدِيدِ لَقَطَعُوهَا

«. امام سه ویژگی برای یاران مهدی علیه السلام بر می شمرد: اول اینکه یکی از آنها به اندازه چهل انسان قدرت دارد، قوت از نظر مدیریت، ایمان، تقوا، علم و دانش.

دوم اینکه قلب آنها، یعنی اراده، شجاعت و شهامت آنها، مثل آهن محکم و شکست ناپذیر است.

سوم اینکه اگر از کوه های آهن بگذرند آنها را در هم می شکنند.

در واقع باید همین گونه باشد، چرا که آنها می خواهند دنیا را دگرگون کنند. این اشتباه است که اگر کسی خیال کند همه کارها با اعجاز و دعا انجام می شود؛ بلکه از اسباب ظاهری و آدمهای لایق و شایسته نیز کمک گرفته می شود.

یار آن حضرت بودن خودسازی می خواهد و باید نیروی علم، ایمان و ایثار را در خود زنده کنیم تا آن لیاقت حاصل شود. در روایات آمده است انتظار، بزرگ ترین عبادت است. »

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ ائْتِنَظَارُ الْفَرَجِ

«(1)»

بدین جهت است که بزرگ ترین اثر تربیتی را در شخص منتظر دارد، شخصی که انتظار امام زمان علیه السلام را می کشد، سعی می کند خود را به آن حضرت نزدیک کرده و اعمال و رفتارش را درست کند؛ حسادت، کینه، نفاق و کارهای خلاف را از خود دور کرده و خود را به فضایل اخلاقی آراسته کند.

امیدواریم چشم ما به جمال نورانی آن حضرت روشن و منور گردد و از یاران خاص آن حضرت به حساب آییم. *إِنْ شَاءَ اللَّهُ*.

منابع

1. قرآن
2. نهج البلاغه
3. آثار الصادقين - مرحوم احسانبخش
4. احياء علوم الدين - غزالي
5. اخلاق در قرآن - آية الله العظمى مكارم شيرازى
6. ارشاد القلوب - ابو محمد ديلمى
7. اسد الغابة - ابن اثير
8. اصول كافي - محمد بن يعقوب الكليني
9. الأمالى - شيخ صدوق
10. الامالى - شيخ طوسى
11. الحقائق فى محاسن الأخلاق - ملا محسن فيض كاشانى
12. امتحان سنت الهى و عامل تكامل - حسين شفايى
13. بحار الانوار - محمد باقر مجلسى
14. تحف العقول - شيخ على بن شعبه حرانى
15. تفسير المنار - محمد رشيد رضا
16. تفسير برهان - سيد هاشم بحراني
17. تفسير در المنثور - عبدالرحمن السيوطى
18. تفسير روح البيان - اسماعيل حقى البروسى

19. تفسير روح الجنان- ابوالفتوح رازى
20. تفسير قرطبي- محمّد بن احمد انصارى قرطبي
21. تفسير قمى- على بن ابراهيم قمى
22. تفسير مجمع البيان- شيخ طبرسى
23. تفسير نمونه- آية الله العظمى مكارم شيرازى
24. تفسير نورالثقلين- الحويزى عبد على العروسى
25. تنبيه الخواطر- مجموعه ورام
26. تهذيب الاحكام- شيخ طوسى
27. ثواب الأعمال- شيخ صدوق
28. جامع السعادات- محمّد مهدي نراقى
29. حياة الامام موسى بن جعفر عليه السلام- شيخ باقر شريف القرشى
30. خصال- شيخ صدوق
31. سفينة البحار- شيخ عباس قمى
32. شرح غررالحكم- جمال الدين ابن الحسين الخوانسارى
33. شرح نهج البلاغه- ابن ابى الحديد
34. صحيح بخارى- محمّد بن اسماعيل بخارى
35. صحيح مسلم- مسلم بن حجاج
36. صحيفة الزهراء- شيخ جواد قيوّمى
37. علل الشرايع- شيخ صدوق
38. فاطمه بانوى نمونه اسلام- ابراهيم امينى

39. فروع کافی - مرحوم کلینی

40. کحل البصر - شیخ عباس قمی

41. کشف الغمّه - شیخ علی بن عیسیٰ اربلی

42. كنز العمال - متقى هندی
43. كنز الفوائد - شيخ ابو الفتح كراچكى
44. مجمع البحرين - فخر الدين الطريحي
45. مجموعه ورام - ابو الحسن ورام بن ابى فراس الأشرى
46. محجة البيضاء فى تهذيب الاحياء - ملاً محسن كاشانى
47. مستدرک الوسائل - محدث نورى
48. معانى الاخبار - شيخ صدوق
49. مفاتيح نوين
50. مفردات الفاظ القرآن - راغب اصفهانى
51. مكارم الأخلاق - شيخ حسن طبرسى
52. من لا يحضره الفقيه - شيخ صدوق
53. ميزان الحكمه - محمدى رى شهرى
54. وسائل الشيعه - شيخ حرّ عاملى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است، و در زمان ما اهمیت ویژه ای پیدا کرده است؛ چرا که عوامل فساد و انحراف در این عصر بیشتر از هر زمان نمایان شده است.

با پیشرفت علوم و صنایع، ابزار فساد در دسترس همگان قرار گرفته، و شیوه های دسترسی به مسایل غیر اخلاقی گسترش پیدا کرده است. لذا بحث درباره مسایل اخلاقی ضروری تر به نظر می رسد، و بر عالمان آگاه و دلسوز است که برای گسترش اخلاق دست به دست هم دهند و جامعه را با اخلاق زنده بدارند؛ زیرا زندگی بدون اخلاق، پوچ و بی معناست.

اقوام روزگار به اخلاق زنده اندقومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است

خوشبختانه در سال های اخیر مباحث اخلاقی در حوزه زیاد شده است و اساتید حوزه مقداری از وقت خود را به این مهم اختصاص داده اند. از جمله این اساتید حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی - مدظله العالی - می باشد که روزهای چهارشنبه قبل از شروع درس خارج فقه، حدیث کوتاهی را با بیان ساده و جذاب شرح می دهند و بنده چون توفیق حضور در این جلسات را داشتم، بر خود لازم دیدم این احادیث را جمع آوری کنم تا همه از کلمات نورانی ائمه علیهم السلام بهره مند شوند و این شاء الله از مصادیق این حدیث شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گیریم که می فرماید:

«مَنْ حَفِظَ عَلَى أُمَّتِي حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا»

؛ هر کس برای نفع امت من چهل حدیث را در حافظه خود داشته باشد، خداوند

او را روز قیامت فقیهی دانشمند برانگیزد» (1).

نکته قابل ذکر این است که دسته بندی اولیه احادیث از معظّم له می باشد و شرح و بسط اضافی از بنده است و سعی شده است که توضیحات، بیشتر از تألیفات حضرت استاد مانند تفسیر نمونه و اخلاق در قرآن باشد.

در پایان از بذل عنایت حضرت استاد صمیمانه تشکر و قدردانی نموده و توفیقات حضرتش را در تمام مراحل زندگی از خداوند متعال خواستارم.

سیّد محمّد عبداللّه زاده

1388/11/10

1: عبرت و چند صفت دیگر

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا نَظَرَ اعْتَبَرَ، وَإِذَا سَكَتَ تَفَكَّرَ، وَإِذَا تَكَلَّمَ ذَكَرَ، وَإِذَا اسْتَغْنَى شَكَرَ، وَإِذَا أَصَابَتْهُ شِدَّةٌ صَبَرَ...»

؛ به راستی چون مؤمن بنگرد، عبرت گیرد و چون سکوت کند، بیندیشد و چون سخن گوید، ذکر گوید و چون بی نیاز شود، شکر کند و چون در سختی افتد، صبر کند...» (1)

در واقع پنج صفت از اوصاف مؤمن در صدر این حدیث مطرح شده است که می توان گفت از پایه های اصلی صفات نیک انسان به شمار می آید، و اگر بخواهیم ایمان خود را آزمایش کنیم باید آن را به این حدیث عرضه بداریم.

این پنج صفت عبارتند از: نظر، تفکر، تذکر، شکر و صبر.

اولین مرحله خودسازی، نظر است؛ نگاه کردن به عالم هستی و عبرت گرفتن، نگاه کردن به تاریخ بشر و سرنوشت شوم ظالمان و نام نیک پاکان و نیکان؛ نگاه کردن به اطراف خود و دوستانی که سال های گذشته کنار ما بودند و الآن نیستند، نه تنها نگاه کردن به آیات آفاق بلکه نگاه به آیات انفسی و صفات خویش و نظر کردن به نقطه ضعف ها و نقطه قوت ها، که در ادامه در باب عبرت

سخن خواهیم گفت.

مرحله دوم تفکر است که اگر انسان بخواهد واقعاً خودسازی کند باید مقداری از وقت خود را در شبانه روز برای اندیشه و تفکر بگذارد. جالب اینکه آخرین قسمت بسیاری از آیات قرآن دعوت به تفکر یا تعقل یا تذکر است؛ گاه می فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (1).

و گاه می فرماید: «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (2).

و گاه می فرماید: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» (3).

از این قبیل تعبیرات در قرآن فراوان است که دعوت به «عقل و تعقل» و مدح آنها که عقل خویش را به کار می گیرند و مذمت شدید از آنها که فکر خود را به کار نمی اندازند که در بیش از 40 آیه از قرآن مجید وارد شده است (4).

در روایات اسلامی مسأله فکر و اندیشه در درجه اول اهمیّت قرار گرفته و تعبیرات گویا و جالبی در آن دیده می شود؛ مانند:

1. امام رضا علیه السلام می فرمایند:

«لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

؛ عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، عبادت واقعی تفکر در کار خداوند متعال و اسرار جهان آفرینش است» (5).

2. مصادیق تفکر در روایات این چنین بیان شده است:

الف) شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد این که مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند که:

«تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ

؛ يك ساعت اندیشه کردن بهتر از يك شب عبادت نمودن است» منظور از آن چیست؟ و چگونه باید تفکر کرد؟

1- نحل، آیه 11 و 69

2- حشر، آیه 21 و اعراف، آیه 176

3- بقره، آیه 219 و 266

4- تفسیر نمونه، ج 18، ذیل آیه 146 سوره سبأ

5- اصول کافی، ج 2، کتاب «الکفر و الایمان» باب التفکر

امام علیه السلام فرمود:

«يَمُرُّ بِالْخَرِيبَةِ أَوْ بِالدَّارِ فَيَقُولُ: أَيَّنَ سَاكِنُوكِ، أَيَّنَ بَانُوكِ، مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ؟»

؛ هنگامی که از کنار ویرانه یا خانه ای (که خالی از سکنه شده) می گذرد بگوید: ساکنان تو کجا رفتند؟ بنیان گذاران تو چه شدند؟ چرا سخن نمی گویی؟» (1).

ب) امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«ذُكِرَ الْمَوْتُ يُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَيَقْلَعُ مَنَابِتَ الْغَفْلَةِ، وَيَقْوِي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَيُرِقُّ الطَّبَعُ، وَيُكْسِرُ اِعْلَامَ الْهَوَى وَيُطْفِئُ نَارَ الْحَرِصِ، وَيَحَقِّرُ الدُّنْيَا، وَهُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»

؛ یاد مرگ شهوت های سرکش را در درون آدمی می میراند، و ریشه های غفلت را از دل برمی کند، قلب را به وعده های الهی نیرو می بخشد، و به طبع آدمی نرمی و لطافت می دهد، نشانه های هواپرستی را درهم می شکند، آتش حرص را خاموش می کند، و دنیا را در نظر انسان کوچک می کند، و این است معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: یک ساعت فکر کردن از یک سال عبادت بهتر است» (2).

از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُمُ اللَّهُ التَّفَكُّرَ وَالْإِعْتِبَارَ»

؛ بیشترین عبادت ابوذر تفکر و عبرت گرفتن بود» (3).

پس اگر انسان تمام وقتش را برای زندگی و درس و بحث بگذارد و اندیشه خودسازی و تحلیل اعمال خود نباشد به جایی نخواهد رسید.

مرحله سوم تذکر است. نگاه می کنم بعد فکر می کنم و به نتایجی می رسم و این نتایج را باید پشت سر هم یادآوری کنم تا فراموش نشود.

مرحله چهارم شکر است که انسان وقتی نگاه می کند و خود را غرق نعمت های خدا می بیند و بعد تفکر می کند نسبت به آن کسی که منعم به این

1- سفینه البحار، ماده «فکر»

2- بحار الانوار، ج 6، ص 133

3- نور الثقلین، ج 5، ص 274

نعمت بود و بعد این نعمت را پشت سرهم یادآوری می کند باید شکرگزار باشد و این نعمت را در جایش مصرف کند و رضای منعم را در صرف نعمت هایش در نظر بگیرد.

مرحله پنجم صبر است، مشکلات و گرفتاری ها و هیجانات شهوات و موانعی که در راه خودسازی وجود دارد اگر صبر نداشته باشد نمی تواند این مراحل را طی کند.

يك رابطه منطقی در این صفات وجود دارد که حضرت بیان فرمود و باید خود را عرضه بداریم به کلام مولا علی علیه السلام و به هر اندازه که آن صفات در ما هست به همان اندازه مؤمن هستیم و به هر اندازه از این صفات دور باشیم از حقیقت ایمان دوریم.

یکی از بهترین و مؤثرترین راه های آگاه شدن مطالعه تاریخ پیشینیان است.

واژه «اعتبار» در اصل از «عبور» گرفته شده که به معنای گذشتن از چیزی است به سوی چیز دیگر، و اینکه به اشك چشم «عبرة» گفته می شود به خاطر عبور قطرات اشك از چشم است، و «عبارت» را از این جهت عبارت می گویند که مطالب و مفاهیم را از کسی به دیگری منتقل می کند، و اصطلاح «تعبیر خواب» به خاطر این است که انسان را از ظاهر به باطن آن منتقل می سازد، و به همین مناسبت به حوادثی که به انسان پند می دهد «عبرت» می گویند، چون انسان را به يك سلسله تعالیم کلی رهنمون می کند.

مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر، و پادشاهان قوم سبا، و سلاطین کلدان و آشور، و قیصرهای روم با آن زندگانی افسانه ای و ناز و نعمت بی حساب، و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آنها را درهم پیچید، برای همه ما درس عبرت بزرگی است و در حقیقت زمینی که مهد آسایش آنها بود مأمور نابودیشان شد.

و به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غافل ترین مردم کسی است که از دگرگون شدن دنیا اندرز نگیرد و از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه نکند:

«أَغْفَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ

» (1).

در روایتی آمده هنگامی که علی علیه السلام به طرف «صفین» برای مبارزه با معاویه می رفت بر مداین گذشت (یکی از بناهای پرشکوه ایران قدیم ایوان مداین است که امروزه خرابه آن نزدیک بغداد قرار دارد. مدائن پایتخت ایران قدیم بود که در زمان شاهان ساسانی ساخته شد و دیوار مداین یا طاق کسری خرابه همان کاخ بزرگ است که امروز جز خرابه، اثری از آن شهر بزرگ و تاریخی بجای نمانده است) یکی از همراهان از روی عبرت این شعر را خواند:

جَرَّتِ الرِّيَاحُ عَلَى رُسُومِ دِيَارِهِمْ فَكَانَتْهُمْ كَانُوا عَلَى مِيعَادٍ

«بادها بر آثار باقیمانده سرزمینشان وزیدن گرفت (و چیزی جز صدای باد در میان قصر آنها به گوش نمی رسد) گویی آنها همگی وعده گاهی داشتند و به سوی وعده گاهشان شتافتند».

امام علی علیه السلام می فرماید: چرا این آیه را نخواندی: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ» (2)؛ چه بسیار باغ ها و چشمه ها که به جای گذاشتند و کشتزارها و قصرهای پرارزش و نعمت های فراوان دیگر که در آن غرق در شادمانی بودند! این چنین بود (ماجرای آنها!) و ما این (نعمت ها) را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم. نه آسمان و زمین بر آنها گریست و نه به آنها مهلتی داده شد». (3)

1- سفينة البحار، ماده «عبر»

2- دخان، آیه 25-29

3- سفينة البحار، ماده «مدن»

گریه نکردن آسمان و زمین بر آنها ممکن است کنایه از حقارت آنها و نداشتن یار و یاور دلسوزی برای آنها باشد، چون در میان عرب رسم است هنگامی که می خواهند اهمیت مقام کسی را که مصیبتی بر او وارد شده بیان کنند، می گویند:

آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه برای فقدان او تاریک شدند.

این احتمال هم داده شده که منظور، گریستن اهل آسمان ها و زمین است؛ زیرا آنها برای مؤمنان و مقربان درگاه خداوند گریه می کنند.

بعضی نیز گفته اند: گریه آسمان و زمین يك گریه حقیقی است که به صورت نوعی دگرگونی و سرخی مخصوص خودنمایی می کند. چنانکه در روایتی می خوانیم:

﴿لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَيْهِ وَبَكَوْهَا حُمَرَاءُ اطرافها﴾

؛ هنگامی که حسین بن علی علیه السلام شهید شد آسمان بر او گریه کرد، و گریه او سرخی مخصوصی بود که در اطراف آسمان نمایان شد. (1)

و امام صادق علیه السلام می فرمایند:

﴿بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَعَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَرْبَعِينَ صَبَّاحًا، وَلَمْ تَبْكْ إِلَّا عَلَيْهِمَا، قُلْتُ: وَمَا بَكَوْهَا؟ قَالَ: كَانَتْ تَطْلُعُ حَمْرَاءَ وَتَغِيْبُ حَمْرَاءَ﴾

؛ آسمان بر یحیی بن زکریا و بر حسین بن علی علیهما السلام چهل روز گریه کرد و بر کسی غیر از آن دو چنین گریه نکرده است؛ راوی می گوید: سؤال کردم گریه آسمان چگونه بود؟ فرمود: به هنگام طلوع و غروب سرخی مخصوصی در آسمان ظاهر می شد. (2)

اما در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرموده اند:

﴿مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا أُولَاهُ بَابٌ يَصْعَدُ مِنْهُ عَمَلُهُ وَبَابٌ يَنْزِلُ مِنْهُ رِزْقُهُ فَإِذَا مَاتَ بَكَيَا عَلَيْهِ﴾

؛ هیچ مؤمن نیست مگر اینکه دری در آسمان دارد که عملش از آن بالا می رود، و دری که رزقش از آن نازل می شود، هنگامی که می میرد این دو در بر او گریه می کنند. (3)

1- مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث

2- همان مدرک

3- همان مدرک

این روایت منافاتی با روایت قبل ندارد چون در مورد شهادت امام حسین علیه السلام و یحیی بن زکریا علیه السلام مسأله، جنبه عمومی در تمام آسمان داشته و آنچه در این روایت آمده، جنبه موضعی دارد.

از کسانی که هنگام عبور از کنار این ایوان، خاطره عبرت آمیز خود را در ضمن قصیده ای مجسم ساخته است، حکیم خاقانی، شاعر قرن ششم است که همراه کاروان حج هنگام مراجعت از کعبه در حالی که از مداین عبور می کرد این قصیده معروف را سرود که چند بیتش چنین است:

هان ای دل عبرت بین، از دیده عبر کن هان ایوان مداین را آینه عبرت دان

دندان هر قصری پندی دهدت نونوپند سر دندانه، بشنو ز بن دندان

گوید که تو از خاکی ما خاک توایم اکنون گامی دو سه بر ما نه اشکی دو سه هم بفشان

2: حسن خلق

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«خَيْرُكُمْ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقاً الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَيُؤْلَفُونَ

؛ بهترین شما، خوش خلق ترین شما هستید، آنان که با مردم الفت می گیرند و مردم هم با آنها الفت می گیرند و می جوشند» (1).

به همین مضمون احادیث دیگری هم از آن حضرت نقل شده است:

«أَفْضَلُكُمْ إِيمَانًا أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقاً

» (2).

«أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا

» (3).

بهترین افراد از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی هستند که دارای این سه ویژگی باشند:

الف) کسانی که در برخورد با مردم اخلاقشان از همه بهتر باشد.

ب) کسانی که با مردم دوستی و الفت دارند.

ج) کسانی که بین مردم ارتباط برقرار می کنند و قلب ها را به هم نزدیک می سازند.

1- بحارالانوار، ج 74، ص 151؛ وتحف العقول، حکمت 73

2- تحف العقول، حکمت 69

3- أمالی الطوسی؛ و بحارالانوار، ج 71، ص 389

این الفت قلب ها مسأله ای است بسیار مهم که یکی از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می آید. خداوند به پیامبرش می فرماید:

«... لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ...»؛ اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می کردی که میان دل های آنها پیوند دهی، نمی توانستی؛ ولی خداوند در میان آنها پیوند ایجاد کرد». (1)

اما اینکه الفت به چه وسیله ای ایجاد شده است در آیه دیگر بیان می کند:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...»؛ به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند». (2)

این اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله بود که باعث جذب مردم به آن حضرت و الفت مردم با یکدیگر شد. درباره حسن خلق پیامبر صلی الله علیه و آله و عفو و گذشت و عطوفت و مهربانی آن حضرت سخن زیاد گفته شده که برای همه ما درس اخلاق می باشد و در حدیثی که امام حسین علیه السلام از علی علیه السلام درباره ویژگی های زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و اخلاق آن حضرت سؤال کرد و علی علیه السلام به طور مشروح پاسخ آن را داد که ما بخشی از این حدیث را ذکر می کنیم:

رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله با همنشینانش چنین بود:

«دَائِمَ الْبِشْرِ، سَهْلَ الْخُلُقِ، لَيْنَ الْجَانِبِ، لَيْسَ بِفَظٍّ وَلَا غَلِيظٍ وَلَا صَخَّابٍ وَلَا فَحَّاشٍ وَلَا عَيَّابٍ وَلَا مَدَّاحٍ، يَتَغَافَلُ عَمَّا يَسْتَهْيِي، فَلَا يُؤَيِّسُ مِنْهُ، وَلَا يُخَيِّبُ فِيهِ مُؤَمِّلِيهِ، قَدْ تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثٍ: الْمِرَاءِ وَالْإِكْثَارِ وَمَا لَا يَعْنِيهِ، وَتَرَكَ النَّاسَ بَيْنَ ثَلَاثٍ: كَانَ لَا يَدْمُ أَحَدًا وَلَا يُعَيِّرُهُ وَلَا يَطْلُبُ عَثْرَاتِهِ وَلَا عَوْرَتَهُ؛

دائماً خوشرو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بدزبان و عیب جو و مدیحه گر نبود، هیچ کس از

1- انفال، آیه 63

2- آل عمران، آیه 159

او مأیوس نمی شد، و هر کس به در خانه او می آمد ناامید باز نمی گشت؛ سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن، پرگویی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود؛ و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمت نمی کرد، سرزنش نمی فرمود، و از لغزش ها و عیب های پنهانی مردم را به رویشان نمی آورد. (1)

خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره الفت و دوستی دل های مردم جمله ای دارد خطاب به بنی عبدالمطلب که می فرماید:

«يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ، فَالْقَوْمُ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْبِشْرِ

؛ ای فرزندان عبدالمطلب: شما نمی توانید با اموالتان دل های مردم را به خود جلب کنید (چون سرمایه ها محدود است و خواسته های مردم نامحدود) لکن سرمایه ای به شما نشان می دهد که نامحدود است و فناپذیر و آن سرمایه اخلاق است (که می توان همه جا آن را مصرف کرد و تمام هم نمی شود و باعث جلب مردم می شود). (2)

اگر بخواهیم در بین مردم جایگاهی پیدا کنیم راهی جز حسن خلق و جوشیدن با مردم و اظهار محبت کردن با آنها نیست، خداوند در آیه 128 توبه پنج صفت برای پیامبر می شمارد:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ».

1. پیامبر از خود شماس است و از میان شما برخواسته است. 2. دردهای شما برای او درد است و دلسوز شما است. 3. اصرار بر هدایت شما دارد. 4. رئوف است. 5. مهربان است و خطاهای شما را می بخشد.

چه خوب است که این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمان

1- معانی الاخبار، ص 83، به نقل از تفسیر نمونه، ج 24، ص 378

2- کافی، ج 2، ص 84

پرتوی از خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله در خشش داشته باشد.

روایات درباره حسن خلق فراوان است که به چند روایت اشاره می کنیم:

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ لِيَدْرِكُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَةَ قَائِمِ اللَّيْلِ وَصَائِمِ النَّهَارِ

؛ مؤمن با حسن خلق خود به درجه کسی می رسد که شب ها به عبادت می ایستد و روزها روزه دار است». (1)

2. و از آن حضرت روایت شده است:

«مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ

؛ چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین تر از خلق نیکو نیست». (2)

3. و همچنین فرموده اند:

«أَكْثَرُ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ

؛ بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می کند تقوا و حسن خلق است». (3)

4. امام رضا علیه السلام می فرمایند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ، فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مَحَالَةَ، وَإِيَّاكُمْ وَسُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مَحَالَةَ

؛ بر شما لازم است به سراغ حسن خلق بروید، زیرا حسن خلق سرانجام در بهشت است و از سوء خلق پرهیزید که سوء خلق سرانجام در

آتش است». (4)

خوشرویی مبدأ بسیاری از آشنایی هاست و اگر این خوشرویی با نیت پاک الهی انجام گیرد علاوه بر اینکه کلید محبت و دوستی را به دست

او داده اید «حسنة» و «عبادت» نیز به حساب می آید. چرا که امام باقر علیه السلام فرمود:

«تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ حَسَنَةٌ

؛ لبخند انسان به چهره برادر دینی اش حسنة است». (5)

از امام صادق علیه السلام پرسیدند:

«ما حدَّ حُسْنِ الخُلُقِ؟ قال: تُلِينُ جانِبَكَ وتُطَيِّبُ كَلامَكَ وتُلَقِي أَخاك بِبِشْرِ حَسَنِ؛

حدِّ و مرز اخلاق نيك چيست؟ فرمود: آن است

1- مجمع البيان، ج 10، ص 333

2- همان مدرک

3- سفينة البحار، ماده «خلق»

4- مجمع البيان، ج 10، ص 108

5- اصول کافی، ج 2، ص 188، عربی

که اخلاقت را نرم کنی، کلامت را پاکیزه سازی، و با چهره ای باز و گشاده با برادران دینیت رویه رو شوی» (1).

امیدواریم خداوند توفیق عنایت فرماید تا در این زمینه پیرو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام باشیم. ان شاء الله.

3: مبعوض ترین مردم

امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

«أَلَا وَإِنَّ أَبْغَضَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ مَنْ يُقْتَدِي بِسُنَّةِ إِمَامٍ وَلَا يُقْتَدِي بِأَعْمَالِهِ

؛ آگاه باشید مبعوض ترین مردم نزد خدا کسی است که خود را پیرو امامی بداند اما به اعمال او پایبند نباشد».⁽¹⁾

برای روشن شدن این حدیث دو نکته را بیان می کنیم:

1. قول، فعل و تقریر معصوم علیه السلام حجت است و سنت را مجموعه ای از اینها می دانیم، یعنی وقتی دنبال رهبری می رویم فقط به سخنش توجه نداریم بلکه اعمال و کردار و سکوتش هم برای ما معیار است.

2. یکی از مسائلی که اسلام به شدت آن را نهی می کند، نفاق و منافق است؛ چرا که اینها گفتارشان با اعمالشان یکی نیست.

با توجه به این دو نکته معنای حدیث روشن می شود که مبعوض ترین مردم نزد خداوند کسانی هستند که از نظر اعتقاد مکتبی دنبال امامی هستند، اما از نظر برنامه های عملی دنبال آن پیشوا نیستند؛ یعنی پیشوا را در سخنانش پیشوا می دانند نه در اعمالش. از این گونه احادیث چنین برمی آید که مسائل اعتقادی با

اینکه زیربناست اما اگر پشتوانه عملی نداشته باشد بی ارزش است و این را می‌رساند که اعتقاد متزلزل است؛ چون اگر اعتقاد راسخ باشد محال است که در اعمال انسان انعکاس پیدا نکند.

شخصی محضر امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: آیا ایمان همان اعتقاد و شهادتین به زبان است یا عمل هم جزء آن است؟ امام علیه السلام فرمود:

«الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ؛

ایمان تمامش عمل است و شهادتین گوشه ای از ایمان است».

نکته مهمی که باید واعظین و مبلغین توجه داشته باشند این است که اگر بخواهیم مواعظ ما در دل‌ها اثر بگذارد باید ابتدا خود بدان عمل کنیم، چرا که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «اگر عالمی به سخنش عمل نکند مواعظ او از دل‌ها می‌ریزد همان گونه که قطره‌های باران از سنگ‌های سخت می‌ریزد؛

إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقَلْبِ هَا كَمَا يَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا

«(1).

قطره‌های باران در سنگ اثر نمی‌کند اما در خاک نرم فرو می‌رود خیس می‌کند و چشمه و قنات درست می‌شود و بذرها را سیراب می‌کند و باغ و مزارع از آن بوجود می‌آید. عالم اگر به علمش عمل نکند نفوذ کلامش به صفر می‌رسد.

امیدواریم خداوند توفیق علم همراه با عمل را به همه ما عنایت فرماید.

4: بدترین فقر

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ، فَقِيلَ: الْفَقْرُ مِنَ الدَّنَانِيرِ وَالْدَّرَاهِمِ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنَّ مِنَ الدِّينِ

؛ فقر مرگ سرخ است، سؤال شد آیا منظور فقیر بودن از نظر درهم و دینار است؟ فرمود: نه، بلکه فقر در دین منظور است» (1).

به همین مضمون حدیث دیگری وارد شده:

«مَنْ وَصَايَا النَّبِيِّ لِعَلِّيٍّ (صلوات الله عليهما): الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ، فَقِيلَ لَهُ: الْفَقْرُ مِنَ الدِّينَارِ وَالذُّهُمِّ؟ فَقَالَ: الْفَقْرُ مِنَ الدِّينِ

» (2).

یکی از مسائلی که در دستورات اسلامی آمده «جهاد اکبر» است که همان جهاد با نفس است و این نام گذاری از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود هنگامی که بعد از بازگشتن از یکی از جنگ ها فرمود: در جهاد اصغر پیروز شدید بر شما باد به جهاد اکبر؛ سؤال شد جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس است، اما اینکه چرا جهاد با نفس را جهاد اکبر دانست و جهاد با دشمن را جهاد اصغر، به چند دلیل است:

1- بحار الانوار، ج 72، ص 40؛ و میزان الحکمه، ج 7، ص 513

2- بحار الانوار، ج 77، ص 63

الف) جهاد با دشمن مقطعی است و تمام می شود اما جهاد با نفس دائمی است.

ب) جهاد با دشمن در يك یا چند جبهه است اما جهاد با نفس به چند جبهه خلاصه نمی شود، بلکه ده ها جبهه داریم، در جبهه حسد، کبر، طمع و

ج) جهاد اصغر با دشمن خارجی است، اما جهاد اکبر با دشمن درونی است که مشکل تر است.

د) جهاد اکبر پایه جهاد اصغر است یعنی اگر کسی در جهاد اکبر پیروز شد در جهاد اصغر هم پیروز می شود و تسلیم نمی شود کسانی به جبهه می روند که از نظر اخلاقی خودساخته ترند.

ه) در جهاد اکبر يك سلسله جاذبه های منفی وجود دارد که در جهاد اصغر وجود ندارد، در جهاد اکبر هوا و هوس و جاذبه شهوات و گناهان مختلف در مقابل انسان صف کشیدند در حالی که در جهاد اصغر دشمن خارجی جاذبه ای ندارد.

با ذکر این مقدمه به سراغ حدیث امام صادق علیه السلام می رویم که می فرمایند: فقر مرگ سرخ است. توضیح این که: مرگ دو نوع است یکی مرگ سرخ است که به قتل می رسد و کشته می شود و دیگری مرگ سیاه است که از راه طبیعی از دنیا می رود.

امام علیه السلام فرمود: فقر مرگ سرخ است، راوی سؤال کرد آیا منظور فقر درهم و دینار است؟ فرمود: نه، بلکه فقر دینی و ایمانی و اخلاقی است.

مقصود حضرت این است که کسی که سرمایه معنوی دارد اگر عالم را از او بگیرند برایش فرق نمی کند، اما کسی که سرمایه معنوی ندارد اگر عالم را به او بدهند باز احساس نیاز می کند، فقر اخلاقی مرگ سرخ و مصیبت بزرگی است.

کسی که غنای معنوی داشته باشد حاضر نیست يك لحظه از سجده های

نیمه شب خود را با تمام دنیا و آنچه در آن است معامله کند، لذت خواندن يك آیه قرآن و فهم آن را با تمام دنیا معامله نمی کند.

کسی که غنای معنوی داشته باشد آرامش دارد و از هیچ چیز نمی ترسد: **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (1)**؛ آگاه باشید! (دوستان و اولیای خدا، نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین می شوند.)»

5: دو برنامه در زندگی

امام علی علیه السلام می فرمایند:

«طُوبَى لِمَنْ قَصَرَ هِمَّتَهُ عَلَى مَا يَعْينُهُ وَجَعَلَ كُلَّ جِدِّهِ لِمَا يُنْجِيهِ

؛ خوشا به حال کسی که همتش همه مصروف کاری باشد که او را به کار آید و تمام کوشش را برای چیزی قرار دهد که او را (فردای قیامت از آتش دوزخ) رهایی بخشد» (1).

یکی از امتیازاتی که خداوند به بشر داده، اراده و اختیار است که موجودات دیگر ندارند و اینکه انسان مکلف است و حامل امانت الهی است به خاطر همین مختار بودن اوست.

علی علیه السلام می فرمایند: خوشا به حال کسی که دو برنامه در زندگی خود دارد:

1. اراده و همتش متوجه اموری است که به او ارتباط دارد؛ و در اموری که به او مربوط نیست دخالت نمی کند و وقتش را برای آن هدر نمی دهد.

2. تمام کوشش خود را در مسیری قرار می دهد که سبب نجات او شود.

کلمات علی علیه السلام کوتاه اما بسیار پر محتواست؛ وقتی انسان به زندگی خود نگاه می کند متوجه می شود گاهی اوقات در بسیاری از چیزهایی که به او مربوط

نیست دخالت می کند، که باعث می شود مشکلاتی برای او به وجود بیاید؛ مثلاً حرف هایی می زند که ربطی به او ندارد و باعث اختلاف بین افراد می شود و یا در مسائلی که مربوط به همسایه اش است دخالت می کند و اینها باعث می شود وقت انسان هدر برود و چیزی برای قیامت ذخیره نکنند، انسان باید سعی کند کاری که در زندگی خود انجام می دهد یا برای خودش مفید باشد یا خدمت و کارگشایی برای دیگران باشد نه اینکه خدای نکرده مزاحم و سربرار دیگران و جامعه باشد.

6: معاد

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ فَاسْتَكْتَرَ مِنَ الزَّادِ

؛ خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد و توشه آن را زیاد کند»⁽¹⁾.

یکی از موضوعاتی که بیشترین آیه در قرآن درباره آن نازل شده مسأله معاد است. آیات زیادی در مورد بهشت و دوزخ و روز حساب و سؤال و جواب روز قیامت، در قرآن وجود دارد. بیشتر این آیات در سوره های مکی، که در اوایل دعوت پیامبر نازل شده، آمده است. و از آیات قرآن استفاده می شود که از جمله مسائلی که پیامبران به آن دعوت می کردند و بر آن تأکید داشتند، مسأله معاد بود.

و این همه تأکید درباره معاد به خاطر این است که ایمان به معاد چهره دیگری به زندگی انسان می دهد و انسانی که معاد را باور دارد با انسانی که معاد را باور ندارد تفاوت دارند، آن که معاد را باور ندارد مرگ را پایان زندگی می داند، اما کسی که به معاد ایمان دارد مرگ را اول زندگی و راحتی خود می داند و عالم در نظرش يك مزرعه و گذرگاه است.

اعتقاد به معاد به زندگی انسان شکل، مسؤولیت و هدف می دهد. کسی که

می داند تمام کارهایش زیر نظر است و مورد حساب قرار می گیرد هرگز يك انسان بی تفاوت و هرزه کار و متجاوز نخواهد بود. نقش معاد در تقوا و امانت و امنیت بر کسی پوشیده نیست.

یاد قیامت و مرگ شهوات را از بین می برد، ریشه های غفلت را می خشکاند، قساوت را از انسان دور می کند و دنیا را در جلوی چشم انسان کوچک می کند.

میوه درخت معاد تقوا است و کسی که تقوا ندارد هنوز معاد در زندگی او جا نگرفته است؛ لذا پایبند به چیزی نیست و گوش، چشم، زبان و اعضای دیگرش آلوده است.

حضرت علی علیه السلام در این حدیث می فرماید: خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد به یاد جایگاه عدل، به یاد زمانی که پرونده را به دست او می دهند و می گوید: این چه کتابی است که همه چیز را از کوچک و بزرگ ثبت کرد، وقتی به یاد معاد افتاد زاد و توشه آن را فراهم می کند و زاد و توشه هر سفری متناسب با آن سفر است و زاد و توشه سفر قیامت تقوا است.

از خداوند می خواهیم تقوا را به همه ما عنایت فرماید.

7: تفسیر به رأی

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَاصَابَ لَمْ يُوجَرْ، وَإِنْ أَخْطَأَ كَانَ إِثْمُهُ عَلَيْهِ»

؛ کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند و تفسیرش درست باشد مأجور نیست و اگر نادرست باشد گناهِش به گردن اوست» (1).

قرآن مهمترین سند اسلام و مهمترین وسیله رابطه ما با خداست. در اسلام چیزی با اهمیّت تر از قرآن نداریم، قرآن کلام خداست و همان طوری که ذات خداوند نامتناهی است کلام خدا هم نامتناهی است. دریای بیکرانی است که عمق آن حدی ندارد و هر چه در آن اندیشه کنیم به انتها نخواهیم رسید. بنابراین هر کدام از ما به اندازه پیمانۀ وجودی و فهممان از آن بهره می بریم.

حدیث می فرماید: کسی که با رأیش قرآن را تفسیر کند هر چند به حقیقت پی ببرد ولی اجر و ثوابی نخواهد داشت و اگر خطا کند گناه آن به گردن خودش است. منظور از تفسیر به رأی چیست؟ تفسیر به رأی یعنی این که انسان برای پیش داوری خود از قرآن شاهی بیاورد، مثلاً در مورد مسأله ای تحقیق می کند و برای اینکه نظر خاص خودش را اعمال کند در قرآن جستجو می کند و برای

موضوع بحث خود شاهدهی پیدا می کند؛ در هر حال منظور او این نیست که از قرآن چیزی بفهمد و هادی خود قرار دهد. بسیاری از مذاهب انحرافی که در جامعه به وجود آمده به دلیل همین پیش داوری ها درباره قرآن بود که به جای این که خود را بر قرآن عرضه کنند، قرآن را بر خود عرضه می کنند؛ در صورتی که باید ببینیم قرآن چه می گوید نه اینکه ما چه می گوییم.

امید داریم که همه ما عامل به قرآن باشیم و مورد شفاعت آن در روز قیامت قرار گیریم.

8: عزت و افتخار

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«إلهی کفی بی عزّاً أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا...»

؛ خدایا این عزت، مرا بس است که بنده تو باشم و این افتخار برایم بس است که تو پروردگار منی». (1)

در این حدیث روی چهار مسأله تکیه شده است: عزت، فخر، عبودیت و ربوبیت؛ وقتی حقیقت این چهار کلمه معلوم شود محتوای حدیث هم روشن خواهد شد. عزت یعنی سربلندی و قدرتی که شکست ناپذیر است؛ علی علیه السلام می فرماید: من وقتی این قدرت را پیدا می کنم که بنده تو باشم چون قدرت خداوند بی نهایت است و اگر قطره وجود ما به اقیانوس بی انتهای خداوند پیوند یابد شکست ناپذیر می شویم و جاودانه خواهیم شد.

یکی از اصولی که در زندگی همه امامان علیهم السلام وجود داشت، عزت نفس و دوری از ذلت بود. قرآن هم عزت را از آن خود و رسولش و مؤمنان می داند:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ». (2)

1- کتاب الخصال، باب التسعه

2- سوره منافقون، آیه 8

عزّت نفس، همان علوّ طبع و بزرگ منشی است که انسان را از هرگونه خواری دور می کند. یکی از مهم ترین راه های به دست آوردن عزت، دوری از گناه و نافرمانی خداست. امام حسن علیه السلام در این زمینه می فرماید:

«اِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلاَ عَشِيرَةٍ، وَهَيْبَةً بِلاَ سُلْطَانٍ، فَأَخْرُجْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ»

؛ هرگاه خواستی عزّت داشته باشی بدون این که فامیل داشته باشی، و عظمت بدون سلطنت داشته باشی، از ذلت معصیت خداوند به سوی عزّت طاعت او خارج شو. (1)

هیچ کس بر اثر طاعت، کوچک نشده و هیچ کس بر اثر معصیت بزرگ نشده است. «عمر سعد» با نافرمانی خداوند و کشتن امام حسین علیه السلام خواست به مقام دنیایی برسد اما موفق نشد. بنی امیه و بنی عباس خواستند اما امن علیهم السلام را که در مسیر طاعت خدا بودند کوچک کنند اما موفق نشدند، چرا که هر کسی که در مسیر طاعت خداست عزیز می شود و هر کسی که در مسیر معصیت خدا قرار دارد ذلیل خواهد شد.

«زلیخا» وقتی پیر و نابینا و فقیر شد در یکی از روزها عظمت یوسف پیامبر را دید به همین نکته اعتراف کرد و دو جمله گفت:

جمله اول:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْعَبِيدَ مُلُوكًا بِطَاعَتِهِ»

؛ حمد خدای را که بندگان را پادشاه قرار می دهد به خاطر طاعتشان».

جمله دوم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ عَبِيدًا لِعِصْيَانِهِمْ»

؛ حمد خدای را که پادشاهان را بنده قرار می دهد به خاطر عصیانشان».

یعنی یوسف پیامبر بر اثر اطاعت عزیز شد و من بر اثر عصیان کوچک و خوار شدم.

در تاریخ آمده که یکی از خلفای عباسی بیمار شد، و پزشکان از درمان او

عاجز شدند؛ یکی از آنان به خلیفه گفت: آنچه که مربوط به علم پزشکی بود انجام دادیم ولی سلامتی شما باز نگشت پس يك راه بیشتر برای خوب شدن شما وجود ندارد و آن این که شخصی که دعایش به اجابت می رسد در حق تو دعا کند. خلیفه دستور داد موسی بن جعفر علیه السلام را حاضر کنند، هنگامی که امام علیه السلام نزد خلیفه آمد درد خلیفه برطرف شد. خلیفه به امام عرض کرد: به حق جدت پیامبر صلی الله علیه و آله بگو بدانم چه دعایی در حق من کردی؟ امام علیه السلام فرمود: گفتم:

«اللَّهُمَّ كَمَا أُرِيْتَهُ ذُلًّا مَعْصِيَّتِهِ فَاِرِهِ عِزًّا طَاعَتِي

؛ خدایا همان گونه که نتیجه ذلت بار گناه خلیفه را به او نشان دادی، نتیجه عزت بخش اطاعت مرا به او نشان بده» (1).

امام به او فهماند که گناه انسان را ذلیل و اطاعت پروردگار انسان را عزیز می کند.

مسأله دیگری که امام علی علیه السلام روی آن تأکید می کند افتخار است؛ افتخار یعنی ارزش یافتن، هنگامی ارزش واقعی پیدا می کنیم که مری و مالک و هادی ما خدا باشد؛ به همین علت امام علی علیه السلام افتخار خود را تربیت یافته خدا می داند.

باید احساس کنیم که بنده هستیم و از خود چیزی نداریم و همیشه خود را بدهکار درگاه خداوند بدانیم نه طلب کار.

بنده همان به که زتقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جای آورد (2)

مولا چه می گوید: در داستان بشر حافی آمده که امام کاظم علیه السلام فرمودند: اگر خود را بنده می دانست این کار را نمی کرد. به سوی امام آمد و اظهار پشیمانی کرد و گفت می خواهم بنده باشم.

اگر انسان حقیقت عبودیت را فراموش کند به خلاف کشیده می شود.

خدایا ما را بنده واقعی خود قرار بده.

9: تباہ کردن عمل

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«مَنْ ظَلَمَ أَجِيرًا أَجْرَهُ أَحْبَطَ اللَّهُ عَمَلَهُ وَحَرَّمَ عَلَيْهِ رِيحَ الْجَنَّةِ وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ

؛ هر کس به کارگری در مورد دستمزدش ستم روا دارد، خداوند عمل او را تباہ می کند و بوی بهشت را که از فاصله پانصد سال راه استشمام می شود به او حرام می گرداند».(1)

در قرآن سه عنوان داریم: 1. حبط 2. احباط 3. تکفیر.

حبط: به معنای باطل و بی خاصیت نمودن عمل است.

احباط: ثواب اعمال پیشین بر اثر گناهان بعد از بین برود.

تکفیر: کیفر گناهان پیشین بر اثر اعمال نیک از میان برود.

از بررسی آیات و روایات استفاده می شود که حبط کاملاً واقعیت دارد و از جمله مواردی که حبط در آن مسلم است مسأله کفر و ارتداد است؛ اما گناهان دیگر آیا باعث حبط اعمال می شود یا نه؟ گناهانی داریم که در ردیف کفر و شرک است و موجب باطل شدن اعمال می شود، از جمله آن گناهان که در این حدیث آمده ظلم به کارگر است و از بین بردن حق او است. در حدیث دو جمله آمده:

1- مکارم الاخلاق، ص 428؛ و سفینة البحار، ماده «أجر»

یکی اینکه ظلم به کارگر باعث حبط عملش می شود و دیگر اینکه این گناه باعث می شود که بوی بهشت را استشمام نکند چرا که بوی بهشت در فاصله پانصد سال راه به مشام می رسد؛ یعنی این افراد نزدیک بهشت هم نمی شوند که این نهایت دوری از رحمت خدا را می رساند. درباره عاق والدین هم روایت داریم که بوی بهشت به مشام کسی که عاق شده است نمی رسد.

در سفینه البحار ماده «أجر» حدیثی از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى غَافِرٌ كُلِّ ذَنْبٍ، إِلَّا مَنْ جَحَدَ مَهْرًا أَوْ اغْتَصَبَ أُجِيرًا أُجْرَهُ أَوْ بَاعَ رَجُلًا حُرًّا

؛ خداوند سه گناه را نمی بخشد کسی که حق اجیرش را ندهد، و کسی که مهر زنش را ندهد، و کسی که شخصی حرّ را به عبد درآورد و بفروشد».

یکی از نکاتی که از آیات و روایات به دست می آید این است که اصل انجام دادن عمل يك مطلب و نگاهداری آن مطلب دیگری است که مهمتر از خود عمل است؛ يك عمل سالم و مفید عملی است که از آغاز بی عیب باشد و تا پایان عمر از آن مراقبت و محافظت بشود. لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام وارد شده که فرموده است:

«الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ ...»

؛ نگاهداری عمل از خود عمل سخت تر است» (1) راوی سؤال می کند که منظور از نگاهداری عمل چیست؟ امام می فرماید: انسان بخشش می کند و یا انفاق در راه خداوند می کند و به عنوان يك انفاق پنهانی برای او ثبت می شود، سپس در جایی آن را مطرح می کند این انفاق پنهانی حذف می شود و به جای آن انفاق آشکار نوشته می شود، دگر بار در جایی دیگر آن را مطرح می کند باز حذف می شود و به عنوان ریا نوشته می شود.

عواملی که باعث نابودی اعمال می شود فراوان است که چند نمونه آن را ذکر می کنیم:

1. منت گذاردن و آزار دادن؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! صدقات خود را با منت و آزار، باطل نسازید، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم،
انفاق می کند؛ و به خدا و روز واپسین، ایمان نمی آورد». (1)

خداوند در این آیه دو عامل بطلان عمل را بیان کرده یکی منت و آزار، و دیگری ریا و کفر.

2. «عجب» عامل نابودی آثار اعمال است که در حدیث آمده:

«الْعُجْبُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ

؛ عجب حسنات انسان را می خورد همان گونه که آتش هیزم را از بین می برد». (2)

3. «حسد» باعث باطل شدن اعمال می شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ

؛ بر حذر باشید از حسد چون حسد حسنات را می خورد همچنان که آتش هیزم را می خورد». (3)

امام علی علیه السلام می فرمایند:

«فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَجُهْدَهُ الْجَهِيدَ، وَكَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ؛

بنابراین از آنچه خداوند در مورد ابلیس انجام داده عبرت گیرد زیرا اعمال طولانی و کوشش های فراوان او را (بر اثر تکبر) از بین برد در
حالی که او شش هزار سال خداوند را عبادت می نمود...». (4)

خدایا ما را از شرّ حسد و حاسدان دور نگه دار.

1- سوره بقره، آیه 264

2- روح البیان، ج 8، ص 522

3- بحار الانوار، ج 73، ص 255

4- نهج البلاغه، خطبه 192

10: کنترل شهوت

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«وَأَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ، وَيَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمْعَاتِ، فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ

؛ و نیز او فرمان می دهد که خواسته های نابجای خود را درهم بشکند، و به هنگام وسوسه های نفس خویشتن داری را پیش گیرد زیرا که نفس اماره انسان را به بدی وا می دارد، مگر آنکه رحمت خدا شامل حال او شود».⁽¹⁾

علی علیه السلام به مالک اشتر فرمان می دهد که هنگامی که نفس سرکش تو می خواهد چموشی کند و از کنترل خارج شود باید آن را مهار کنی و به وسیله تقوا آن را رام نمایی.

از قرآن به خوبی استفاده می شود که نفس انسان دارای سه مرحله است:

1. نفس اماره: یعنی روح سرکش که همیشه انسان را به بدی ها دعوت می کند، و شهوات و بدی ها را در نظرش زینت می بخشد، این همان چیزی است که همسر عزیز مصر در پایان کار خود به آن اشاره کرد و گفت: «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»؛ من خودم را تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به

1- نهج البلاغه، نامه 53، فرمان امام به مالک اشتر نخعی

بدی ها امر می کند» (1).

2. نفس لوّامه: روحی است بیدار و نسبتاً آگاه که اول در دامان گناه می افتد اما کمی بعد بیدار می شود و توبه می کند و به مسیر سعادت بازمی گردد، این همان چیزی است که به آن وجدان اخلاقی می گویند که در بعضی بسیار قوی است و در بعضی ضعیف و ناتوان است و ممکن است بر اثر کثرت گناه از کار بیفتد.

3. نفس مطمئنّه: یعنی روح تکامل یافته ای که به مرحله اطمینان رسیده، و نفس سرکش را رام کرده است که در سوره فجر آیه 27 و 28 به آن اشاره شده است: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ* اذْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»؛ تو ای نفس مطمئن! به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است».

تعبیر به «راضیه» به خاطر آن است که تمام پاداش وعده های الهی را می بیند و یکپارچه راضی و خشنود می شود. اما تعبیر به «مرضیه» به خاطر این است که مورد قبول و رضای دوست واقع شده است.

عن سَدِيرِ الصَّيْرِفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ يُكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ؟ قَالَ: لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَزَعٌ عِنْدَ ذَلِكَ، فيقولُ لَهُ مَلِكُ الْمَوْتِ: يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعَنَّ فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَنَا أَبْرُّ بِكَ وَأَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنَ الْوَالِدِ رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ إِفْتَحَ عَيْنَيْكَ فَانظُرْ، قَالَ: وَيُمَثَّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَنْمَةُ مِنَ ذُرِّيَّتِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فيقالُ لَهُ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَالْأَنْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رُفَقَاؤُكَ. قَالَ: فيفْتَحُ عَيْنَيْهِ فيَنْظُرُ فيَنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ فيقولُ:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ»

إلى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ

«اذْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً»

بِالْوَالِيَةِ

«مَرْضِيَّةً»

بِالثَّوَابِ

«فَادْخُلِي فِي عِبَادِي»

يعني مُحَمَّدًا وَأَهْلَ بَيْتِهِ

«وَادْخُلِي

فَمَا شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ اسْتِئْذَانِ رُوحِهِ وَاللَّحُوقِ بِالْمُنَادِي.

در روایتی یکی از یاران امام صادق علیه السلام از آن حضرت پرسید: آیا ممکن است مؤمن از قبض روحش ناراضی باشد؟ فرمود: نه به خدا سوگند، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روحش می آید اظهار ناراحتی می کند، فرشته مرگ می گوید: ای ولی خدا ناراحت نباش، سوگند به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرده، من بر تو مهربان ترم از پدر مهربان، درست چشم های خود را بگشا و ببین، او نگاه می کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیه السلام و امامان از ذریه او را می بیند، فرشته به او می گوید: نگاه کن این رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام دوستان تو هستند. او چشمانش را باز می کند و نگاه می کند، ناگهان گوینده ای از سوی خداوند بزرگ ندا می دهد و می گوید: یا ایها النفس المطمئنه، ای کسی که به محمد و خاندانش اطمینان داشتی بازگرد به سوی پروردگارت، در حالی که توبه و ولایت آنها راضی هستی، و او با ثوابش از تو خوشنود است، داخل شو در میان بندگانم یعنی محمد و اهل بیتش علیهم السلام و داخل شو در بهشتم، در این هنگام چیزی برای انسان محبوب تر از آن نیست که هر چه زودتر روحش از تن جدا شود و به این منادی پیوندد. (1)

1- تفسیر نمونه، ج 26، ذیل آیات 27-30 / سوره فجر به نقل از کافی، ج 3، باب ان المؤمن لا یکره علی قبض روحه

11: عطا به اندازه کرامت

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطِ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ»

؛ کسی که با دست کوتاه ببخشد با دست بلند به او بخشیده می شود» (1).

در بین علما بحثی است که آیا ثوابی که خداوند می دهد به عنوان استحقاق است یا تفضّل است یا اثر اعمال انسان است؟ آنها که می گویند تفضّل است تحلیل آنها این است که تمام هستی ما از آن خداست، لذا آنچه می دهد عطا و تفضّل است چون مزد و استحقاق، موقعی است که ما از خود چیزی داشته باشیم.

علاوه بر اینکه آنچه از اعمال انجام می دهیم مصالح و مفاسدش به خود ما بر می گردد، لذا استحقاق معنا ندارد بلکه تفضّل است.

ولی ما نوع دیگری از استحقاق را قائلیم نه به عنوان کارگر و کارفرما بلکه به این معنا که وقتی فرمان خدا را اطاعت کردیم يك انسان لایقی می شویم و وجود لایق مستحق انعام و عطای الهی است، از باب اینکه خداوند حکیم است و به انسان لایق می ببخشد و کسی که گنهکار است لایق جهنم است، ولی در عین حال

خداوند آن قدر لطف دارد که خود را بدهکار کرده و ما را طلب کار و می فرماید:

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»؛ هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خداست». (1) و در جای دیگر می فرماید: ای مردم به خدا قرض بدهید؛ این لطف خداست که خود را وام گیرنده و مردم را وام دهنده می داند.

این حدیث مورد بحث نمونه ای از لطف خداوند است که کسی که با دست کوتاه برای خدا عطا کند با دست بلند خداوند به او عطا می کند، خداوند آنچه به ما می دهد تناسب با اعمال ما ندارد بلکه تناسب با کرامتش دارد او با کرمش با ما حساب می کند نه اینکه ببیند ما چه کردیم. لذا در اعمال ماه رجب می خوانیم:

«يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ، يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ، يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ وَرَحْمَةً»

؛ ای کسی که در برابر اطاعت اندک، عطای بسیار می دهی، ای که عطا کنی به هر که از تو خواهد، ای که عطا کنی به کسی که از تو نخواهد و نه تو را بشناسد از روی نعمت بخشی و مهرورزی». (2)

تمام عباداتی که انجام می دهیم، شکر يك نعمت كوچك خدا را نمی توانیم بجا بیاوریم، آیا در خانه او رفتن و اطاعتش نکردن بی انصافی نیست.

خدایا به کوچکی ما نگاه نکن بلکه به بزرگی خود نگاه کن و عطایای خود را از ما دریغ نفرما.

1- سوره هود، آیه 6

2- مفاتیح نوین، ص 606

12: فتنه

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«ما كُلُّ مَفْتُونٍ يُعَاتَبُ»

؛ هر شخص گرفتاری را نمی توان سرزنش کرد (چه بسا بی تقصیر باشد)». (1)

برای فهمیدن معنای کلام امام علیه السلام باید معنای فتنه و عتاب را بدانیم.

کلمه فتنه موارد استعمالش متعدد است يك معنایش وارد شدن در بلا و حوادث گوناگون است. معنای دیگرش امتحان و آزمایش است.

«إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»؛ اموال و فرزندانان فقط وسیله آزمایش شما هستند». (2)

بین این دو معنا يك رابطه نزدیکی وجود دارد چون حوادث و بلاها و مصائب در بسیاری از موارد وسیله آزمایش و امتحان است.

معنای سومی هم برای فتنه ذکر شده که فریب خورده است و می شود با دو معنای قبل ارتباط داد که گاهی بلاها و حوادث باعث فریب انسان می شود، لذا می شود برای فتنه يك مشترك معنوی ذکر کرد.

عتاب به معنای سرزنش کردن است.

1- نهج البلاغه، حکمت 15

2- سوره تغابن، آیه 15

برای جمله امام علیه السلام دو احتمال و معنا ذکر شده است:

1. این معنا را ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه بیان می کند: یعنی اگر کسی يك حادثه ای برای او اتفاق افتاد خیلی به آن اهمیت ندهد و اعتنا نکند.

شأن نزول هم برای این جمله امام علیه السلام ذکر شده که به هنگام حرکت امام علیه السلام برای سرکوب شورشیان بصره، سعد بن وقاص، و محمد بن مسلمه، و اسامة بن زید و عبدالله بن عمر آماده حرکت نشدند، امام از آنها پرسید چرا آماده جهاد نمی شوید؟ گفتند از اینکه مسلمانی را بکشیم ناراحتیم. امام فرمود: بر بیعت من وفادارید؟ گفتند: آری، امام فرمود: به خانه هایتان بروید. آن گاه حضرت حکمت 15 را زمزمه کرد چون بعضی آمدند به حضرت گفتند: فلانی نیامده، حضرت این جمله را فرمود یعنی رهایشان کنید و اهمیت ندهید.

2. معنای دومی که برای این حدیث ذکر شده این است که: هر کس دچار بلا و مشکلی شده را نباید سرزنش کرد و هر منحرف را نمی توان سرزنش کرد، بلکه در خیلی از موارد باید هدایتش کرد، چون غیر از معصوم علیه السلام همه جائز الخطا هستند و نباید يك لغزش را به رخ او کشید و آبرویش را برد. چرا که مؤمن احترامش از کعبه بیشتر است:

«الْمُؤْمِنُ أَكْبَرُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ»

«(1)»

در حدیثی آمده که کسی که مؤمنی را ملامت کند نمی میرد مگر اینکه خودش دچار همان بلا شود.

امیدواریم خداوند ما را از لغزش ها حفظ فرماید.

13: عامل تحقیر، ذلیل و توهین

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«أُزْرِي بِنَفْسِهِ مَنْ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعِ، وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ، وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ

؛ هر کس طمع در درون داشته باشد خود را حقیر کرده، و کسی که ناراحتی هایش را فاش کند به ذلت خویش راضی شده، و کسی که زبانش را بر خود امیر کند شخصیت خود را پایمال کرده است» (1).

قیمت و ارزش هر انسانی را خودش تعیین می کند نه جامعه، جامعه همان قیمتی که انسان روی خود می گذارد تعیین می کند، لذا انسان نباید خود را ارزان عرضه کند.

با ذکر این مقدمه، در حدیث فوق سه نکته قابل ذکر است: یکی اینکه عامل تحقیر انسان چیست و چگونه انسان خود را تحقیر می کند؟ دوم اینکه چگونه انسان خود را ذلیل می کند و عامل ذلت چیست؟ و سوم اینکه عامل اهانت انسان چیست و چگونه انسان خود را تحقیر می کند؟

1. عامل تحقیر انسان:

«أزرى» یعنی عیب نهادن، تحقیر کردن و پست شمردن. کسی که در باطنش طمع داشته باشد خودش را تحقیر کرده، طمع حقارت می آورد، شخصی که طمع دارد در مقابل ثروتمندان و اغنیا خضوع می کند و خودش را کوچک می کند و در انظار مردم تحقیر می شود. در نتیجه جامعه هم بر اساس قیمت گذاری خود او برایش ارزش قائل می شود.

روایات در باب طمع فراوان است: ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که می فرمایند: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت:

«عَلَّمَنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ شَيْئًا، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ الْغِنَى الْحَاضِرُ، قَالَ: زِدْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: إِيَّاكَ وَالطَّمَعَ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ

؛ عرض کرد: ای پیامبر خدا چیزی به من تعلیم کن. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از آنچه در دست مردم است ناامید باش که بی نیازی آماده همین است. گفت: ای پیامبر خدا بیشتر برایم بگو: فرمود: از طمع پرهیز کن که نیازمندی آماده همین است» (1).

همچنین امام علی علیه السلام فرموده اند:

«ثَمَرَةُ الطَّمَعِ الشُّقَاءُ

؛ نتیجه طمع بدبختی است» (2).

امام هادی علیه السلام در حدیثی می فرمایند:

«الطَّمَعُ سَجِيَّةٌ سَيِّئَةٌ

؛ طمع، خصلتی زشت است» (3).

امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: «از طمع پرهیز و به آنچه مردم دارند، چشم داشتی نداشته باش، چشم داشت به مخلوق را در خود بمیران زیرا طمع، کلید هر خواری است و عقل را می دزدد و انسانیت را می دَرَد و آبرو را می آلاید

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 322

2- غرر الحکم، ص 359

3- الدرّة الباهرة، ص 42

و دانش را از بین می برد».

طمع ممدوح و نیکو هم داریم که قرآن درباره آن می فرماید: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا...»؛ پهلوهایشان از بسترها دور می شود (و شبانگاه به پا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند».(1)

امام سجّاد علیه السلام در دعایش عرض می کند:

«إِذَا رَأَيْتُ مَوْلَايَ ذُنُوبِي فَرَعْتُ، وَإِذَا رَأَيْتُ عَفْوَكَ طَمِعْتُ

؛ سرورم چون به گناهان خود می نگرم بیمناک می شوم و چون به بخشش تو می نگرم، طمع می بندم».(2)

2. عامل ذلالت انسان:

فرمود کسی که دردش را برای همه می گوید و داد می زند خودش را ذلیل می کند، انسان با شخصیت مسائلش را حفظ می کند و دردهایش را برای دیگران بیان نمی کند. نقل می کنند که شخصی دندانش درد می کرد و از شدت دندان درد داد و بیداد می کرد و آه و ناله اش همه جا پیچیده بود. شخصی به او گفت: چقدر کم طاقتی؟ من سه سال است که بینایی خود را از دست داده ام اما به احدی نگفتم.

علی علیه السلام می فرماید:

«رَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ

؛ کسی که از گرفتاری خود پرده بردارد، به خواری تن داده است».(3)

3. عامل توهین انسان:

فرمود اگر زبانش را امیر خود کند به خود توهین کرده و خودش را ارزان

1- سوره سجده، آیه 16

2- بحار الانوار، ج 98، ص 83

3- میزان الحکمه، ج 3، ص 443؛ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 18، ص 84

فروخته است. خوشا به حال کسی که اختیار زبانش در دست اوست که در این صورت می تواند از آن بهره های فراوان ببرد.

در حدیثی علی علیه السلام فرموده است:

«اللِّسَانُ مِيزَانُ الْإِنْسَانِ

؛ زبان، وسیله سنجش انسان است» (1).

و همان حضرت می فرمایند:

«إِذَا أَصْبَحَ ابْنُ آدَمَ فَإِنَّ الْأَعْضَاءَ كُلَّهَا تُكْفِّرُ اللِّسَانَ فَتَقُولُ: إِيَّاكَ اللَّهُ فَيُنَادِي نَحْنُ بِكَ، فَإِنْ اسْتَقَمَّتْ اسْتَقَمَّ مَنَّا وَإِنْ اعْوَجَجَتْ اعْوَجَجْنَا؛

چون آدمی صبح کند، همه اندام ها در برابر زبان کرنش کرده و می گویند: تقوای الهی را درباره ما رعایت کن، زیرا ما به تو بستگی داریم، اگر راست باشی، راست هستیم و اگر کج شوی، ما نیز کج می شویم» (2).

امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

«لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ. وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ، فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَهُوَ نَقِيٌّ الرَّاحَةَ مِنْ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَأَمْوَالِهِمْ، سَلِمَ اللِّسَانِ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ، فَلْيَفْعَلْ؛

ایمان هیچ بنده ای درست نشود، تا آنکه دلش درست شود و دلش درست نشود، تا آن گاه که زبانش درست شود. بنابراین هر کس از شما که می تواند با دستی نیالوده به خون و اموال مسلمانان و زبانی سالم از ریختن آبرو و حیثیت ایشان خداوند را دیدار نماید، باید چنین کند» (3).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«سَلَامَةُ الْإِنْسَانِ فِي حِفْظِ اللِّسَانِ

؛ سلامت انسان، در نگهداری زبان است» (4).

و از علی علیه السلام روایت شده است که:

«مَنْ حَفِظَ لِسَانَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ

؛ هر که زبانش را نگهدارد، خداوند عیث را بپوشاند» (5).

2- صحيح ترمذی، ج 9، ص 247؛ به نقل از میزان الحکمه، ج 8، ص 494

3- نهج البلاغه، خطبه 176

4- بحار الانوار، ج 71، ص 286

5- همان مدرک، ص 283

ص: 55

و همان حضرت فرموده است:

«اللِّسَانُ سَبْعٌ، إِنْ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَرَ

؛ زبان، درنده است اگر رها شود، گاز می گیرد»⁽¹⁾.

1- نهج البلاغه، حکمت 60

14: چهار صفت ناپسند

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«الْبُخْلُ عَارٌ، وَالْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ، وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطِنَ عَنْ حُجَّتِهِ، وَالْمُقِلُّ غَرِيبٌ فِي بَلَدَتِهِ

؛ بخل ننگ است، ترس نقصان است و فقر شخص زیرک را از بیان دلیلش گنگ می سازد، و شخصی که فقیر است در شهرش نیز غریب و بیگانه است» (1).

این چهار موردی که در کلام امام بیان شده است با هم ارتباط دارند و همه آنها مبتنی بر مسائل مادی است. در اولین جمله می فرماید: بخل ننگ است.

حقیقت ننگ آن چیزی است که دور از شأن انسان باشد. ننگ نوعی عیب است که به شرافت انسان لطمه می زند، نقصان جسمانی عیب نیست، بلکه نقصان شخصیتی و حیثیتی، عار است. و بخل چون دون شأن انسان است در نتیجه عیب محسوب می شود؛ چرا که شأن انسان این است که با عالم هستی هم صدا باشد.

تمام عالم در حال انفاق کردن هستند، خورشید دائماً انفاق می کند و نور می دهد؛ زمین دائماً انفاق می کند و مواد غذایی می دهد؛ دریاها، هوا، جانوران مثل زنبور عسل، گوسفند و حیوانات دیگر انفاق می کنند و در این میان اگر انسان که اشرف

مخلوقات هست اتفاق نکند و بخل بورزد از موجودات دیگر پست تر خواهد بود و جز ننگ و عار چیز دیگری نصیبت نخواهد شد.

روایاتی که در نکوهش بخل بیان گردیده بسیار است که نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

1. حضرت علی علیه السلام فرموده اند:

«الْبُخْلُ بِالْمَوْجُودِ سُوءُ الظَّنِّ بِالْمَعْبُودِ»

؛ بخل ورزیدن به آنچه در دست داری بدگمانی به معبود است». (1)

2. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«أَقْلُ النَّاسِ رَاحَةَ الْبَخِيلِ»

؛ آدم بخیل کمتر از همه مردم آسایش دارد». (2)

3. علی علیه السلام می فرمایند:

«لَيْسَ لِبَخِيلٍ حَبِيبٌ»

؛ بخیل هیچ دوستی ندارد». (3)

4. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

«الْبَخِيلُ حَقًّا مَنْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصِلْ عَلَيَّ»

؛ بخیل واقعی کسی است که نام من نزد او برده شود و بر من درود نفرستد». (4)

5. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: بخیل ترین مردم کسی است که در پرداخت آنچه خدا بر او واجب گردانیده است بخل

ورزد». (5)

6. و همان حضرت فرموده است:

«إِنَّ أَبْخَلَ النَّاسِ مَنْ بَخَلَ بِالسَّلَامِ»

؛ بخیل ترین مردم کسی است که در سلام کردن بخل ورزد». (6)

7. امام صادق علیه السلام می فرمایند: هر کس خانه ای داشته باشد و مؤمن به سکونت در آن نیازمند باشد و او آن را از مؤمن باز دارد،

خداوند می فرماید: فرشتگان من بنده ام در سکونت دنیا بر بنده ام بخل ورزید. سوگند به عزت خودم که او هرگز

1- میزان الحکمه، ج 1، ص 375

2- بحار الانوار، ج 73، ص 300

3- میزان الحکمه، ج 1، ص 376

4- بحار الانوار، ج 73، ص 306

5- همان مدرک، ص 300

6- همان مدرک، ج 76، ص 4

وارد بهشت نخواهد شد. «...»

وَعَزَّتِي لَا يَسْكُنُ جِنَانِي أَبَدًا

«(1)»

8. امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده اند: امیرالمؤمنین علیه السلام پنج بار شتر خرما برای مردی فرستاد ... فردی به علی علیه السلام عرض کرد:

«وَاللَّهِ مَا سَأَلْتُكَ فُلَانًا، وَلَقَدْ كَانَ يَجْزِيهِ مِنَ الْخَمْسَةِ الْأَوْسَاقِ وَسُقُّ وَاحِدٌ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ لَا كَثُرَ اللَّهُ فِي الْمُؤْمِنِينَ ضَرْبَكَ، أُعْطِيَ أَنَا وَتَبَخَّلُ أَنْتَ!»

به خدا قسم فلانی از تو این مقدار نخواسته است، یک بار شتر از پنج بار برای او کافی است. امام علیه السلام فرمود: خدا امثال تو را در میان مؤمنان زیاد نکند. من می بخشم و تو بخل می ورزی؟! (2)

در جمله دوم امام می فرماید: ترس در وجود انسان نقص است، چون ترس بی دلیل سرمایه های انسان را بر باد می دهد؛ توانایی سخن گفتن را دارد اما ترسو است در زمینه تبلیغات دینی اگر کسی ترسو باشد نمی تواند مبلغ خوبی باشد، توانایی تجارت را دارد اما ترسو است ...

راه مبارزه با ترس، وارد شدن در میدان های کاری است.

و اگر انسان می خواهد در زندگی ترس داشته باشد باید از خدا بترسد که در واقع ترس از گناهان خودش است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«الْمُؤْمِنُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ: ذَنْبٍ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا صَنَعَ اللَّهُ فِيهِ، وَعُمْرٍ قَدْ بَقِيَ لَا يَدْرِي مَا يَكْتَسِبُ فِيهِ مِنَ الْمَهَالِكِ، فَهُوَ لَا يَصْبِحُ إِلَّا خَائِفًا وَلَا يَصْلِحُهُ إِلَّا الْخَوْفُ؛

مؤمن میان دو ترس به سر می برد: گناهی که در گذشته کرده است و نمی داند خدا با آن چه کرده است (آن را بخشیده است یا نه) و عمری که باقی مانده است و نمی داند در آن مدت چه گناهان مهلکی مرتکب خواهد شد، بنابراین مؤمن پیوسته ترسان است و جز ترس اصلاحش نکند» (3).

1- عقاب الاعمال، ص 287

2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 318

3- اصول کافی، ج 2، ص 71

از روایات به خوبی استفاده می شود که مؤمن باید بین بیم و امید بسر ببرد.

علی علیه السلام در این زمینه فرموده اند:

«يَا بُنَيَّ خَفِ اللَّهَ خَوْفًا إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَهُ بِحَسَنَاتِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَمْ يَقْبَلْهَا مِنْكَ وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَهُ بِسَيِّئَاتِ أَهْلِ الْأَرْضِ غَفَرَهَا لَكَ

؛ پسرم، از خدا چنان بترس که اگر نیکی های مردم روی زمین را برای او بیاوری از تو نپذیرد، و به خدا چنان امیدوار باشی که اگر گناهان مردم روی زمین را برای او بیاوری تو را بیامرزد».(1)

امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار فرمود:

«يَا إِسْحَاقُ خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ، فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ إِلَيْكَ؛

ای اسحاق، از خدا چنان بترس که گویا او را می بینی. اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند. پس اگر عقیده داری که او تو را نمی بیند کافر شده ای، و اگر عقیده داری که تو را می بیند و آشکارا نافرمانی او را می کنی، او را از پست ترین نظر کنندگان به خودت قرار داده ای».(2)

امام صادق علیه السلام در حدیث جالبی چنین فرموده اند:

«مَنْ خَافَ اللَّهَ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

؛ هر که از خدا بترسد خدا هر چیزی را از او خواهد ترسانید، و هر که از خدا نترسد خدا او را از هر چیزی خواهد ترسانید».(3)

پیامدهای ترس از خدا در روایات ما چنین بیان شده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید که: خداوند فرموده است: «...»

فَإِذَا أَمِنِّي فِي الدُّنْيَا أَخَفْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَإِذَا خَافَنِي فِي الدُّنْيَا أَمَنْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛

اگر بنده ام در دنیا خود

1- الاثنا عشرية، ص 40

2- اصول کافی، ج 2، ص 68

3- همان مدرک

را از من ایمن بداند در روز رستاخیز او را هراسان کنم و اگر در دنیا از من بترسد در روز قیامت او را ایمن گردانم». (1)

امام علی علیه السلام می فرمایند:

«الْخَوْفُ سِجْنُ النَّفْسِ عَنِ الذُّنُوبِ، وَرَادِعُهَا عَنِ الْمَعَاصِي

؛ ترس، بازداشتگاه نفس از گناهان و جلوگیری آن از نافرمانی هاست». (2)

و همان حضرت فرموده است:

«مَنْ كَثُرَتْ مَخَافَتُهُ قَلَّتْ آفَتُهُ؛

آن که ترس او زیاد باشد، کمتر آسیب ببیند». (3)

و فرمود:

«الْخَوْفُ مَطْنَةُ الْأَمْنِ؛

میوه ترس، امنیت است». (4)

در جمله سوم امام می فرمایند: فقر انسان باهوش را گنگ می کند و نمی گذارد حرف خود را بزند.

ایات در باب فقر فراوان است که بعضی از روایات فقر را نکوهش می کند و بعضی از روایات فقر را ستایش می کنند و ما خلاصه این دو دسته روایات را ذکر می کنیم و سپس به بررسی این روایات می پردازیم.

در مورد نکوهش فقر، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا

؛ نزدیک است که فقر به کفر بینجامد». (5)

و همان حضرت فرموده است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ، فَقَالَ رَجُلٌ: أَيْعَدِلَانِ؟ قَالَ: نَعَمْ

؛ بارخدایا من از کفر و فقر به تو پناه می برم. مردی عرض کرد: آیا این دو با هم برابرند؟ فرمود: آری». (6)

از امام علی علیه السلام روایت شده است:

؛ فقر، مرگ بزرگ است».(7)

-
- 1- بحار الانوار، ج 70، ص 379
 - 2- میزان الحکمه، ج 3، ص 183
 - 3- همان مدرک
 - 4- میزان الحکمة، ج 3، ص 186
 - 5- اصول کافی، ج 2، ص 307
 - 6- کنز العمال، به نقل از میزان الحکمه، ج 7، ص 498
 - 7- نهج البلاغه، حکمت 163

امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن چنین می فرماید: کسی را که در پی تحصیل خوراک روزانه خود است، سرزنش مکن زیرا کسی که قوت خود را نداشته باشد، خطاهایش بسیار است، فرزندم آدم فقیر، حقیر است. سخنش خریدار ندارد و مقام و مرتبه اش شناخته و دانسته نمی شود، فقیر اگر راستگو باشد، او را دروغگو می نامند و اگر زاهد و دنیاگریز باشد، نادانش می خوانند.

فرزندم هر که به فقر گرفتار آید، به چهار خصلت مبتلا شود:

«بِالضَّعْفِ فِي يَقِينِهِ، وَالتَّقْصَانِ فِي عَقْلِهِ، وَالرَّقَّةِ فِي دِينِهِ، وَقَلَّةِ الْحَيَاءِ فِي وَجْهِهِ، فَتَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفَقْرِ»

؛ به سستی در یقین و کاستی در خرد و شکنندگی در دین و کمی شرم و حیا در چهره. پس پناه می برم به خدا از فقر». (1)

اما روایاتی که در ستایش فقر وارد شده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ أَفْتَحِرُ»

؛ فقر، افتخار من است و به آن می بالم». (2)

و همان حضرت فرموده است:

«الْفُقَرَاءُ أَصْدِقَاءُ اللَّهِ»

؛ فقرا، دوستان خدایند». (3)

جمع و تفسیر این روایات به این است که فقر به دو معنا پسندیده است و به يك معنی نکوهیده.

فقر پسندیده، یکی فقر الی الله است که خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛ ای مردم! شما (همگی) نیازمند به خدایید و تنها خداوند است که بی نیاز و ستوده است».

آری بی نیاز حقیقی و قائم بالذات در تمام عالم هستی یکی است، و او خداست، همه موجودات سر تا پا نیازمند و فقیر و وابسته به وجود او هستند.

1- میزان الحکمه، ج 7، ص 505

2- بحار الانوار، ج 72، ص 55

3- الفردوس، ج 3، ص 157

همان گونه که او نیاز مطلق است، انسان ها فقر مطلقند.

دوم: زندگی ساده است که پسندیده است. و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فقر افتخار من است، منظور حضرت، فقر الی الله و زندگی ساده است.

اما فقری که مذمت شده و نکوهیده است، فقر مالی و نیاز داشتن به این و آن است و شخص نیازمند وابسته است و شجاعت ندارد در نتیجه نمی تواند حرف خود را بزند.

و ادامه حدیث مورد بحث که می فرماید: آدم فقیر در شهر خود نیز غریب است، اشاره به همین نوع فقر دارد.

15: اقسام سه گانه قلب

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ الْقَلْبَ هَا ثَلَاثَةٌ: قَلْبٌ مَنكُوسٌ لَا يَعْجِي شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ وَهُوَ قَلْبُ الْكَافِرِ، وَقَلْبٌ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ وَالْخَيْرُ وَالشَّرُّ فِيهِ يَعْتَلِجَانِ فَإِيْهُمَا كَانَتْ مِنْهُ غَلَبَ عَلَيْهِ، وَقَلْبٌ مَفْتُوحٌ فِيهِ مَصَابِيحٌ تَزْهَرُ لَا يُطْفِئُ نُورَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ»

؛ بدرستی که دل ها سه گونه است: دلی که واژگون است، که هیچ خیری در آن نیست و آن دل کافر است. و دلی که در آن نقطه سیاه وجود دارد، در این دل خوبی و بدی با یکدیگر می ستیزند و هر کدام نیرومندتر بود بر دیگری چیره می گردد، و دلی گشاده که در آن چراغی می درخشد، نورش تا روز قیامت خاموش نمی شود و آن دل مؤمن است»⁽¹⁾

در قرآن و روایات تعبیرات گوناگونی در مورد عقل و فکر و روح انسان شده است؛ یکی از این تعبیرات در مورد عقل، قلب است و قلب دو معنا دارد: یکی قلب جسمانی، و یکی هم قلب روحانی؛ قلب جسمانی همین تلمبه ای است که در وسط سینه انسان است و خون را به تمام اعضای انسان می رساند و اما قلب روحانی همان عقل است. قلب در قرآن در مفهوم عقل و روح خیلی استعمال شده است.

عقل از ریشه «عقال» است، همان پابندی که بر شتر می زنند تا حرکت نکند و عقل را از این جهت عقل گفتند چون انسان را از زشتی ها باز می دارد.

به این علت به عقل، قلب هم می گویند چون که

يَتَقَلَّبُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ

است؛ یعنی دائماً در حال دگرگونی است، مثل قلب جسمانی که دائماً در حال تغییر است؛ لذا اگر يك دقیقه از کار بیفتد، عمر انسان به پایان می رسد.

در روایات هم کلمه قلب زیاد به کار رفته است از جمله همین روایت که قلب های انسان ها را به سه گونه تقسیم می کند:

1. بعضی از مردم قلبشان مانند ظرف وارونه است که چیزی از سعادت و خیر و انوار الهی در آن جای نمی گیرد حتی اگر پای منبر رسول خدا و ائمه علیهم السلام هم بنشینند فایده ندارد. یکی از مهمترین عواملی که باعث می شود قلب انسان وارونه شود و بمیرد، انس به گناه است و گناه روی گناه که رسول خدا فرمود:

«الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ»⁽¹⁾

یعنی گناه روی گناه دل را می میراند و دل مرده دلی وارونه است.

2. بعضی از مردم قلبشان بر اثر گناه سیاه می شود که هر گناهی نقطه سیاهی است در قلب که اگر توبه کند پاک می شود و اگر گناه ادامه پیدا کند این نقطه وسیع می شود و تمام قلب را می پوشاند که قرآن می فرماید: «وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ»؛ و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند»⁽²⁾.

این گونه افراد گاهی به سمت خیر هستند و گاهی به سمت شرّ که هر کدام از خیر و شر که نیرومندتر باشد بر دیگری غلبه پیدا می کند.

3. بعضی از مردم قلبشان گشاده و باز است نور خدا در آن می درخشد و حقایق را درک می کند و بر سر دوراهی می تواند تصمیم بگیرد.

مهم این است که انسان بتواند در زندگی خود به این مرحله برسد که این نیاز

1- خصال، ص 228

2- سوره بقره، آیه 81

به عمل مستمر و راز و نیاز و ترك گناه و تهذيب نفس دارد. اميدواريم خداوند توفيق اين كار را به همه ما عنايت فرمايد. ان شاء الله.

16: سؤال کردن - از خود راضی بودن

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«الْمَسْأَلَةُ خِبَاءُ الْعَيْبِ هَا، وَمَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخِطُ عَلَيْهِ

؛ پرسش کردن وسیله پوشاندن عیب هاست، و انسان از خودراضی، دشمنان او فراوانند».(1)

در این حدیث حضرت به دو نکته مهم اشاره فرموده است:

نکته اول درباره سؤال کردن است که وسیله پنهان شدن عیب های انسان هاست. در آیات و روایات به این مطلب اشاره شده که چیزی را که نمی دانید پرسید. «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ (2) اگر نمی دانید، از آگاهان پرسید».

فلسفه سؤال کردن این است که: ما اولین کسی نیستیم که در این دنیا زندگی می کنیم بلکه قبل از ما انسان های زیادی آمدند و در این دنیا زندگی کردند و تجارب زیادی کسب کردند و این تجربیات باید به نسل های آینده منتقل شود که یکی از مهمترین راه هایش پرسش است. چرا که استعدادهایی که خداوند به مردم داده مختلف است و هر کسی در يك جهتی استعداد دارد و همه چیز را

1- نهج البلاغه، حکمت 6

2- سوره نحل، آیه 43

همگان می دانند و سؤال کلیدی است که ما را به گذشتگان پیوند می دهد و معلومات آنها را در اختیار ما قرار می دهد. اما با این حال بعضی از افراد سؤال را عیب و ننگ می دانند و گاهی می گویند خجالت می کشیم سؤال کنیم و حال اینکه خجالت دو قسم است: یکی عاقلانه و دیگری احمقانه. خجالت احمقانه این است که انسان چیزی را که نمی داند خجالت بکشد که سؤال کند، اما خجالت عاقلانه آن است که انسان از گناه خجالت بکشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَمَفَاتِيحُهُ السُّؤَالُ، فَاسْأَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُؤَجِرُ أَرْبَعَةَ: السَّائِلُ، وَالْمُتَكَلِّمُ، وَالْمُسْتَمِعُ، وَالْمُحِبُّ لَهُمْ

؛ دانش گنجینه هایی است و کلیدهای آن پرسش است، پس خدایتان رحمت کند، پرسید، که با این کار چهار نفر اجر می برند: پرسشگر، پاسخگو، شنونده و دوستدار آن». (1)

و همان حضرت فرموده است:

«السُّؤَالُ نِصْفُ الْعِلْمِ

؛ پرسش نیمی از دانش است». (2) و درباره خوب پرسیدن هم حدیث از آن حضرت وارد شده که نیمی از دانش است.

علی علیه السلام به شخصی که از آن حضرت سؤال مشکل آفرین پرسید، فرمود:

«سَلْ تَقْفَهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَبُهَا، فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهُ بِالْعَالِمِ، وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهُ بِالْجَاهِلِ الْمُتَعَتِّتِ؛

به قصد یادگرفتن پرس، نه برای آزردهن و خطا گرفتن؛ زیرا جاهلی که در صدد آموختن باشد همانند عالم است و عالمی که در بیراهه قدم نهد همچون جاهلی است که به قصد خطا گرفتن می پرسد». (3)

و اگر سؤال از انسان شد و جوابش را نمی داند، بگوید: نمی دانم نه اینکه جواب نادرست بدهد و دچار پیامدهای آن شود.

1- تحف العقول، حکمت 39

2- میزان الحکمه، ج 4، ص 331

3- نهج البلاغه، حکمت 320

نکته دوم: فرمود اگر کسی از خودراضی باشد، ناراضی از او زیاد می شود؛ چون از خودراضی بودن موجب می شود که خودبترین و خودخواه شود و انتظار دارد که همه بنده او باشند و برای او تعظیم کنند. اعمال انسان نباید او را مغرور کند، چون اعمال مادر کنار کرامت و بزرگواری خداوند ناچیز است

«وَمَا قَدَرُوا أَعْمَالَنَا فِي جَنبِ كَرَمِكَ

». غرور و غفلت سرچشمه هر هلاکتی است و مادر هر شقاوتی، غرور عبارت است از آرامش یافتن و مطمئن شدن به آنچه که موافق با هوا و هوس باشد، گمان می کند اعمال و افعالی که انجام می دهد درست است، مال حرام را در راه خیر مصرف می کند و می پندارد که عمل نیکی کرده است. آیات و روایات در مذمت غرور فراوان است. خداوند می فرماید: «فَلَا تَغُرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»؛ پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان) فریبکار شما را نسبت به (کرم) خدا بفریبد (و مغرور سازد)!!⁽¹⁾.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«يَابْنَ مَسْعُودٍ، لَا تَغْتَرَنَّ بِاللَّهِ، وَلَا تَغْتَرَنَّ بِصَلَاحِكَ وَعِلْمِكَ وَعَمَلِكَ وَبِرِّكَ وَعِبَادَتِكَ

؛ ای پسر مسعود، به خدا مغرور مشو و به پاکی و علم و عمل و نیکی و عبادت خود، فریفته مباش»⁽²⁾.

همچنین امام علی علیه السلام فرموده است:

«سُكُونُ النَّفْسِ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ أَعْظَمِ الْغُرُورِ

؛ دل بستن نفس به دنیا، بزرگ ترین فریب است»⁽³⁾.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: شخص مغرور و فریفته، در دنیا مسکین و بینوا و در آخرت مغبون و زیانکار است، زیرا برتر را به پست تر فروخته است:

«لَأَنَّهُ بَاعَ الْأَفْضَلَ بِالْأَدْنَى

»⁽⁴⁾.

1- سوره لقمان، آیه 33 و سوره فاطر، آیه 5

2- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 350

3- میزان الحکمه، ج 7، ص 184

4- جامع السعادات، ج 3، ص 11 با ترجمه

17: درس توحید و خداشناسی

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يُنْظَرُ بِشَحْمِهِ، وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمِهِ، وَيَسْمَعُ بِعَظْمِهِ، وَيَتَنَفَّسُ مِنْ خَرْمِهِ»

؛ تعجب کنید از این انسان که با يك قطعه «پی می بیند، و با قطعه «گوشتی» سخن می گوید، و با «استخوانی» می شنود و از «شکافی» نفس می کشد. (یعنی این کارهای بزرگ و حیاتی را با این وسائل کوچک انجام می دهد)». (1)

در واقع این حدیث یکی از درس های بزرگ توحید و خداشناسی است و تعبیرات بسیار عالی و رسا و جمله ها حساب شده است. چند موضوع است که در انسان مهم است یکی چشم است که مهمترین وسیله ارتباطی انسان با جهان خارج است؛ معلوماتی که از طریق چشم به دست می آوریم از همه معلومات دیگر بیشتر است.

وسیله دیگر گوش است که معمولاً علوم نقلی از طریق آن به انسان منتقل می شود. سومین وسیله زبان است که وسیله تعلیم و تعلم و انتقال علوم از نسلی به نسل دیگر است، که اگر زبان نبود تمدن امروزی به وجود نمی آمد.

چهارمین وسیله که باعث بقای انسان است، تنفس است که اگر دو دقیقه نفس کشیدن انسان قطع شود، مرگش حتمی است؛ چون مقاومت سلول های مغز انسان در مقابل کمبود اکسیژن، از تمام سلول های دیگر بدن کمتر است و حداکثر مقاومتش دو دقیقه است، انسان مقاومتش در برابر غذا زیاد است تا جایی که بعضی تا پنجاه روز بدون غذا مقاومت کردند، و در مقابل کمبود آب هم می شود چند روز مقاومت کرد، اما در مقابل کمبود هوا، مقاومت بسیار اندک است.

علی علیه السلام می فرماید ببینید خداوند چه قدرت نمایی کرده و این چهار دستگاه و ابزار مهم را با مصالح ارزان و کم اهمیت ساخته است.

از نظر ارزش مادی نمی شود برای چشم قیمت گذاشت، شخصی نابینا حاضر است میلیون ها تومان بدهد تا بینایی خود را به دست آورد، اما اگر مواد این چشم را بیرون بیاوریم يك تکه چربی است و ارزش مادی ندارد.

گوش از نظر شکل و دستگاه قیمتی ندارد فقط چند تکه استخوان است اما از نظر شنوایی و بهره برداری از آن بسیار ارزشمند است.

زبان يك تکه گوشت است، اما اعجوبه ای است که می تواند جامعه و جهانی را اصلاح کند و یا ممکن است جهانی را بر هم بریزد. یکی از کارهای مهم زبان، تکلم است که با فصاحت و بلاغت سخن می گوید و باعث تعجب انسان می شود، علاوه بر اینکه کمک مؤثری به بلع غذا می کند، در جویدن نیز نقش مهمی دارد، مرتباً لقمه غذا را به زیر دندان ها هل می دهد و بعد از خوردن غذا و فضای دهن و دندان ها را تمیز می کند، و در کنار زبان، خداوند «لب ها» را هم در اختیار ما قرار داد که نقش مؤثری در تکلم دارند چون بسیاری از مقاطع حروف بوسیله لب ها ادا می شود؛ و حتی لب ها کمک زیادی به جویدن غذا، و حفظ رطوبت دهان، و نوشیدن آب می کند؛ در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: يَا بَنَ آدَمَ إِنَّ نَارَ عَكَ لِسَانَكَ فِيمَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعْنَتَكَ عَلَيْهِ»

بَطْبَقَتَيْنِ، فَأَطْبِقْ، وَإِنْ نَارَعَكَ بَصْرُكَ إِلَى بَعْضِ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعْنَتَكَ عَلَيْهِ بَطْبَقَتَيْنِ، فَأَطْبِقْ؛

خداوند متعال به فرزندان آدم می گوید: ای فرزند آدم، اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام، لب را فرو بند، و اگر چشمت بخواهد تو را به سوی حرام ببرد من پلک ها را در اختیار تو قرار داده ام، آنها را فرو بند» (1).

چشم را معمولاً به يك دستگاہ دوربين عكاسی تشبیه می کنند که فوق العاده ظریف و دقیق است و در شبانه روز ممکن است هزاران هزار عکس از صحنه های مختلف بردارد، اما از جهات زیادی قابل مقایسه با پیشرفته ترین دستگاہ های عکس برداری و فیلم برداری نیست چون در این دستگاہ مردمک چشم که همان دریچه تنظیم نور است به طور خودکار در برابر نور تغییر شکل داده و در مقابل نور قوی تنگ تر و در مقابل نور ضعیف گشادتر می شود. عدسی چشم دائماً تغییر شکل می دهد گاهی قطر آن 1/5 میلیمتر است و گاه تا 8 میلیمتر می رسد و این کار بوسیله عضلاتی که اطراف عدسی قرار گرفته اند، انجام می شود.

دستگاہ عكاسی چشم در تمام طول عمر در چهار جهت مختلف حرکت می کند و عکس می گیرد. چشم های انسان این قدر حافظه اش قوی و گسترده است که نیازی به عوض کردن فیلم ها ندارد. (بر خلاف دستگاہ های عکس برداری امروزی)

سطح چشم باید دائماً مرطوب باشد و این رطوبت دائمی از غده های اشک تأمین می شود، که از يك سو وارد چشم شده و از رگ های بسیار باریکی که در گوشه چشمان قرار دارد بیرون می رود و به بینی ها منتقل می شود و بینی را نیز مرطوب می کند. اگر غده های اشک خشک شود چشم به خطر می افتد و حرکت

پلك ها غير ممكن مي شود، و اگر بيش از حد فعاليت كند، دائماً اشك به صورت جاري مي شود. يا اگر راه باريك فاضل آب چشم بسته شد بايد دائماً آب هاي زيادي را از صورت خشك كنيم.

اگر انسان مقداری در این عجایب خلقت دقت کند پی به عظمت آفریننده آن می برد و ناخودآگاه سر تعظیم در مقابلش فرود خواهد آورد.

18: چگونه با مردم زندگی کنیم؟

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مُتُّمْ مَعَهَا بَكُوا عَلَيْكُمْ، وَإِنْ عَشْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ»

؛ با مردم آنچنان معاشرت کنید که اگر مریدید برای شما اشک بریزند، و اگر زنده ماندید با اشتیاق به سوی شما آیند». (1)

اساس تعلیمات اسلامی بر اجتماع و جمعیت است، یعنی اسلام اصل را جامعه می داند و افراد در دل جامعه پرورش پیدا می کنند و لذا می بینیم که عبادات در اسلام شکل جمعی دارد. اصل در نماز، جماعت است و نماز فرادی غیر رسمی است. تمام اذکار در نماز جنبه جمعی دارد حتی اذان و اقامه اش و سوره حمد جمعی است. سلام نماز هم بر محور جماعت است. روح حج هم جماعت است. لذا هر چه پیوند جامعه را محکم کند مورد تأیید اسلام است و هر چه آن را سست کند مبعوض است. سخن چینی، غیبت و تهمت، پیوندها را قطع می کند، اصلاح ذات بین، تعاون و همکاری، بر آوردن حوائج مردم، محبوب است چون باعث پیوند است.

با توجه به این بینش برویم سراغ کلام علی علیه السلام که می فرماید طوری زندگی

کن که فقدان شما دردناک باشد و زندگی شما مورد محبت مردم باشد.

معمولاً جامعه را به بدن تشبیه می کنند که بدن انسان دارای گوش، چشم، دست و پا و غیره است، در جامعه هم افرادش این گونه اند که یک عده چشم جامعه اند، و یک عده گوش جامعه هستند و یک عده زبان گویای جامعه هستند و یک گروه مغزهای متفکر یک جامعه هستند و گروهی دست و پای یک جامعه و آنچه مهم است این است که انسان باید سعی کند که یک عضو مفید جامعه باشد نه زائد جامعه که باید کنارش زد، بعضی افراد در جامعه هستند که عضو مضر جامعه هستند و مردنشان جشن و شادی آور است و افرادی هستند که عضو مفید جامعه هستند که مرگشان موجب غم و غصه است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: مرد برای اداره خانه و خانواده اش باید سه کار انجام دهد، هر چند بر خلاف طبع او باشد:

«مُعَاشِرَةٌ جَمِيلَةٌ، وَسَعَةٌ بِتَقْدِيرٍ، وَغَيْرَةٌ بِتَحَصُّنٍ»

؛ خوشرفتاری، گشاده دستی به اندازه و غیرت و ناموس داری». (1)

امام علی علیه السلام فرموده است:

«ابْدُلْ لِأَخِيكَ دَمَكَ وَمَالَكَ، وَلِعَدُوِّكَ عَدْلَكَ وَأَنْصَافَكَ، وَلِلْعَامَّةِ بِشْرَكَ وَإِحْسَانَكَ»

؛ جان و مالت را فدای برادرت کن و عدل و انصاف را نثار دشمنت ساز و خوشرویی و احسانت را به عموم مردم ببخش». (2)

امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده اند:

«صَاحِبِ النَّاسِ مِثْلَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُصَاحِبُوكَ بِهِ»

؛ با مردم آن گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند». (3)

1- بحار الانوار، ج 78، ص 236

2- همان مدرک، ص 50

3- أعلام الدین، ص 297

19: عفو هنگام قدرت

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«إِذَا قَدَّرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ

؛ هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی عفو را شکرانه این پیروزی قرار ده» (1).

بر خلاف آنچه که دشمنان اسلام در تبلیغات خود بیان می کنند که اسلام به وسیله نیروی نظامی و شمشیر پیشرفت کرد، ولی همان طور که از مستندات تاریخی بر می آید اسلام فقط برای از بین بردن موانع سر راه به جنگ متوسل می شد و بهترین سند تاریخی برای مدّعی ما، فتح مکه است که بدون درگیری و خون ریزی فتح شد و بعد از پیروزی، پیامبر مردم را مجبور به گرویدن به اسلام نکرد، بلکه فرمود: سه جا نقطه امن است، اول کسانی که وارد مسجد الحرام شوند، دوم کسانی که وارد خانه ابوسفیان شوند و سوم کسانی که در خانه خود بمانند و اسلحه را زمین بگذارند. پیامبر صلی الله علیه و آله فقط بت ها را شکست اما اجبار به ترك بت پرستی هم نکرد ولی در عین حال می بینیم که «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (2) مردم فوج فوج به طرف اسلام می آمدند با اینکه زور نظامی نبود. بینیم

1- نهج البلاغه، حکمت 11

2- سوره نصر، آیه 2

چه عاملی باعث شد که مردم عصر جاهلی که فاقد سواد و تمدن و مردمی خشن و متعصب بودند، به سوی اسلام گرایش پیدا کردند. با توجه به این مقدمه می رویم سراغ حدیث امام علیه السلام که جواب در آن نهفته است. مردم انتظارشان این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی به مکه مسلط شد دستور قتل عام را صادر کند چرا که سیره عرب در دوران جاهلیت همین بود.

اما با اینکه قریش و مشرکین، مسلمان های زیادی را به شهادت رسانده بودند، از جمله حمزه سید الشهداء، و آن همه جنگ ها بر علیه پیامبر صلی الله علیه و آله به راه انداختند، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِذْهَبُوا فَإِنَّتُمْ الطُّلُقَاءُ»

؛ بروید، همه شما آزادید» و بعد دست بر پرده کعبه کرد و فرمود: تمام خون هایی که تا حال ریخته شده زیر پای من و فراموش شده است.

امام علی علیه السلام هم در این جمله می فرماید: وقتی بر دشمن مسلط شدی عفو از دشمن را شکرانه پیروزی خود قرار بده. (البته استثنا هم دارد ولی ما اصل و پایه را می گیریم که عفو و گذشت است).

بحث عفو و گذشت از مسائل مهم در آیات و روایات است که به طور مختصر توضیح می دهیم؛ خداوند به پیامبرش می فرماید: «فَأَصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ»؛ پس، به نحو شایسته ای از آنها صرف نظر کن». [\(1\)](#) «صفح جمیل» به معنای عفو بزرگوارانه است نه عفوی که با بی اعتنایی و قهر کردن باشد، چرا که کینه توزی و لجاجت، ویژه روح های حقیر و همت های پایین است، اما آنها که نظر بلند و روح بزرگ دارند، پوزش ها را می پذیرند، از خطاهای دیگران چشم می پوشند و از حق شخصی خویش در می گذرند. چون در عفو لذتی است که در انتقام نیست.

امام سجّاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق از خدا می خواهد:

«وَسَدِّدْني لَأَنْ اعَارِضَ مَنْ عَشِنِي بِالنُّصْحِ وَأَجْزِي مَنْ هَجَرَنِي بِالْبِرِّ وَاثِبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَدْلِ وَكَافِي مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَاةِ وَاحَالِفَ مَنْ اغْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ وَأَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ وَأَغْضِي عَنِ السَّيِّئَةِ؛

خدایا مرا ثابت قدم و استوار بدار، تا با ناخالصان دغل کار، خیرخواهانه برخورد کنم، و هر کس از من دوری گزید، من به او نیکی کنم، و به هر کس که مرا محروم کرده، بذل و عطا کنم، و با آن که با من قطع رابطه کرده، بیبندم، و کسی را که غیبت مرا کرده است، به خوبی یاد کنم، توفیقم بده که نیکی را سپاسگزار باشم، و از بدی چشم پوشم و درگذرم». (1)

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«عَاتِبْ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَازْدُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ

؛ برادرت را در برابر کار خلافی که انجام داده است به وسیله نیکی سرزنش کن، و شر او را از طریق انعام و احسان به او برگردان». (2)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاداش کسانی که عفو می کنند می فرماید:

«إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: مَنْ كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ فَلْيَدْخُلِ الْجَنَّةَ، فَيُقَالُ: مَنْ ذَا الَّذِي أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ؟ فَيُقَالُ: الْعَافُونَ عَنِ النَّاسِ، يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛

هنگامی که روز قیامت می شود کسی از سوی خداوند ندا می دهد که هر کس اجر او بر خداست وارد بهشت شود، گفته می شود: چه کسی اجرش بر خداست؟ در جواب به آنها می گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، آنها بدون حساب داخل بهشت می شوند». (3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ، فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا، فَتَعَاَفُوا يُعِزُّكُمْ اللَّهُ؛

بر شما باد به گذشت، زیرا که گذشت جز بر عزت بنده نمی افزاید. پس یکدیگر را گذشت کنید، تا خداوند شما را عزت بخشد». (4)

1- صحیفه سجّادیه، دعای 20 (دعای مکارم الاخلاق)

2- نهج البلاغه، حکمت 158

3- تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیات 37- / 40 سوره شوری

4- اصول کافی، ج 2، ص 108

و همان حضرت فرموده است:

«مَنْ كَثُرَ عَفْوُهُ مُدَّ فِي عُمُرِهِ»

؛ هر کس پرگذشت باشد، عمرش دراز شود»⁽¹⁾.

خداوند نیز بخشنده است، در حدیثی آمده که عربی بادیه نشین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت:

«يا رسولَ اللَّهِ، مَنْ يُحَاسِبُ الْخَلْقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ. قَالَ: نَجُونَا وَرَبَّ الْكَعْبَةِ. قَالَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا أَعْرَابِي؟ قَالَ: لِأَنَّ الْكَرِيمَ إِذَا قَدَّرَ عَفَا»

؛ عرب گفت: ای رسول خدا در روز قیامت چه کسی به حساب خلائق می رسد؟ فرمود: خداوند عزوجل. بادیه نشین گفت: به خداوندگار کعبه سوگند که نجات یافته ایم. حضرت فرمود: چگونه، ای بادیه نشین؟ عرض کرد: زیرا کریم هرگاه قدرت یابد، ببخشد»⁽²⁾.

1- أعلام الدين، ص 315

2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 9

20: جاذبه و دافعه

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ أُتِيحَ لَهُ الْأَبْعَدُ»

؛ کسی که نزدیکانش او را رها سازند، آنها که دورند او را می برند». (1)

عده ای این جمله امام علیه السلام را تطبیق کردند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که منظور آن حضرت است و «اقرّب» یعنی خویشاوندان او که همان قریش و اهل مکه باشند که وقتی دست از یاری و کمک پیامبر برداشتند، دورافتادگان یعنی اهل مدینه حضرت را یاری کردند. (2)

ولی این جمله امام علیه السلام يك معنای وسیع و گسترده ای دارد و اشاره به این است که اگر افرادی که نزدیک هستند نیروهای آماده را جذب نکنند، دشمنان آن نیروها را جذب کرده و از آنها بهره برداری می کنند.

باید بدانیم که قانون جاذبه و دافعه يك قانون عمومی است که بر سراسر نظام آفرینش حکومت می کند و هیچ ذره ای از ذرات جهان هستی از دایره حکومت جاذبه عمومی خارج نبوده و همه محکوم آند. و انسان ها هم از این قانون مستثنا

1- نهج البلاغه، حکمت 14

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ذیل حکمت 14

نیستند و دوستی‌ها و دشمنی‌ها، جلوه‌ای از جذب و دفع انسانی است که بر اساس سنخیت و یا ضدیت پی ریزی شده است، اینکه دو نفر دوست دارند با هم باشند به خاطر سنخیت بین آنهاست و اگر بینشان مشابهتی نباشد همدیگر را جذب نمی‌کنند؛ و جذب و دفع دو رکن اساس زندگی بشر است.

انسان‌ها از لحاظ جاذبه و دافعه به طبقات مختلفی تقسیم می‌شوند:

1. افرادی هستند که نه جاذبه دارند و نه دافعه، نه با کسی دوست هستند و نه با کسی دشمن؛ آنها افرادی هستند بی تفاوت که موجودی بی ارزش و بی ثمر هستند و هدفشان فقط خوردن و خوابیدن است، مثل حیوانات.

2. مردمی که جاذبه دارند اما دافعه ندارند، با همه مردم خوبند و همه آنها را دوست دارند، این هم از نظر اسلام مردود است چرا که انسان باید با خوبان خوب باشد و با بدان بد باشد، مؤمنان را به سوی خود جذب کند و افراد خائن را از خود دور کند.

3. مردمی که دافعه دارند اما جاذبه ندارند، با کارهایشان برای خود دشمن درست می‌کنند اما دوست پیدا نمی‌کنند، اینها هم افرادی ناتوان هستند چرا که در حدیثی امام علی علیه السلام می‌فرماید: ناتوان‌ترین مردم کسی است که از یافتن دوست ناتوان باشد.

4. مردمی که هم جاذبه دارند هم دافعه؛ شخص مؤمن باید در زندگی این‌گونه باشد که دوستان جان‌فشان پیدا می‌کند و دشمنان را از خود دور می‌کند.

پیشوایان ما این‌گونه بودند. (1)

يك جامعه باید هم نیروی جاذبه و هم نیروی دافعه داشته باشد، چنانکه قرآن می‌فرماید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (2) که دافعه‌اش در مقابل کفار

1- این تقسیمات چهارگانه از کتاب «دافعه و جاذبه علی علیه السلام» از شهید مطهری گرفته شده است

2- سوره فتح، آیه 29

و جاذبه اش در مقابل خودی هاست. حال اگر آنجا که باید جاذبه داشته باشیم، تبدیل به دافعه شود، مردم از حوزه جاذبه دور می شوند و در حوزه جاذبه دشمن قرار می گیرند، مثل کره ماه که دور زمین می گردد اگر دافعه زمین زیاد شود از زمین دور می شود و جذب کرات دیگر منظومه شمسی می شود. نکته قابل توجه اینکه باید مراقب باشیم و با کوچک ترین نقطه ضعف، افراد را از خود نرانیم، چرا که به غیر از معصوم علیه السلام، همه جایز الخطا هستند و با کمترین خطا طردشان نکنیم. بعضی عادتشان است که فقط نقاط ضعف را می بینند و لذا می بینیم که غالباً بدین هستند و این خُلق شیطانی است. باید در زندگی نقاط قوت دیگران را ببینیم و نقاط ضعف را به آنها گوشزد کنیم.

21: قدرت مسلمانان و عدم تشبه به كفّار

از امام عليه السلام درباره این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد که حضرت فرمودند:

«غَيِّرُوا الشَّيْبَ، وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَلِكَ وَالِدَيْنُ قُلٌّ، فَأَمَّا الْآنَ وَقَدِ اتَّسَعَ نِطَاقُهُ، وَضَرَبَ بِجِرَانِهِ، فَأَمْرٌ وَمَا اخْتَارَ

؛ موهای سفید را تغییر دهید (رنگ کنید) و خود را شبیه یهود نکنید. امام علیه السلام فرمود: این سخن را پیامبر صلی الله علیه و آله زمانی فرمود که پیروان اسلام اندک بودند، اما امروز که اسلام گسترش یافته، و نظام اسلامی استوار شده، هر کسی هر چه را دوست دارد انجام دهد». (1)

راوی از يك طرف این روایت را از رسول خدا شنیده از طرف دیگر می بیند که امام علیه السلام موهایش را تغییر نداده، لذا این سؤال برایش مطرح شد و امام هم جواب دادند.

از این روایت سه نکته استفاده می شود:

1. مسلمانان علاوه بر اینکه از نظر معنوی قوی هستند، باید تظاهر به قدرت کنند. چرا که اگر مسلمانان اندک باشند، دشمن احساس قدرت می کند و برای مسلمانان خطرناک است و این حدیث شاهد است بر اینکه مسلمانانی که به

ظاهر پیرند و موی آنها سفید است با خضاب کردن، خود را جوان نشان بدهند تا دشمن احساس رعب و وحشت بکند.

نمونه این قدرت نمایی در تاریخ فراوان است که يك مورد را ذکر می کنیم:

«عمره القضاء» که هم عبادت بود و هم نمایش قدرت؛ این همان عمره ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سال بعد از حدیبیه یعنی در ذی القعدة سال هفتم هجرت به اتفاق یارانش انجام داد، و نامگذاری آن به این نام به خاطر آن است که در حقیقت قضای سال قبل محسوب می شد. طبق یکی از مواد قرارداد حدیبیه، برنامه این بود که مسلمانان در سال آینده مراسم عمره و زیارت خانه خدا را آزادانه انجام دهند، ولی بیش از سه روز در مکه توقف نکنند، و در این مدت سران قریش و مشرکان سرشناس مکه از شهر خارج شوند، در بعضی از تواریخ آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله با یارانش محرم شدند، و با شترهای قربانی حرکت کردند، و تا نزدیکی «ظهران» رسیدند، در این هنگام پیامبر اکرم یکی از یارانش را به نام «محمد بن مسلمه» با مقدار قابل ملاحظه ای اسب های سواری، و اسلحه پیشاپیش خود فرستاد، هنگامی که مشرکان این برنامه را ملاحظه کردند به شدت ترسیدند، و گمان کردند که حضرت می خواهد با آنها نبرد کند و قرارداد ده ساله خود را نقض کند، این خبر را به اهل مکه دادند، اما هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک مکه رسید، دستور داد تیرها و نیزه ها و سلاح های دیگر را به سرزمینی به نام «یاجج» منتقل سازند، و خود و یارانش تنها با شمشیر آن هم غلاف کرده، وارد مکه شوند. اهل مکه هنگامی که این عمل را دیدند خوشحال شدند که به وعده وفا شده (گویا اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار بود برای مشرکان که اگر بخواهند نقض عهد کنند آنها قدرت مقابله با آن را دارند).

رؤسای مکه از مکه خارج شدند تا این منظره را که برای آنها دلخراش بود نبینند، ولی بقیه اهل مکه از مردان و زنان و کودکان در مسیر راه، و در پشت بام ها،

و در اطراف خانه خدا جمع شده بودند تا مسلمانان و مراسم عمره آنها را ببینند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با ابّهت خاص وارد مکه شد، و شتران قربانی فراوانی همراه داشت، با نهایت محبت و ادب با اهل مکه رفتار کرد و دستور داد مسلمانان به هنگام طواف با سرعت حرکت کنند و احرام را کمی کنار بزنند، تا شانه های نیرومند و ستبر آنها آشکار گردد، و این صحنه در روح و فکر مردم مکه به عنوان دلیل زنده ای از قدرت و قوت و رشادت مسلمانان اثر گذارد.

این عمره هم عبادت بود و هم نمایش قدرت و بذر فتح مکه که در سال بعد رخ داد در همان ایام پاشیده شد و زمینه را برای تسلیم مکیان در برابر اسلام فراهم ساخت. (1)

این دویدن و نشان دادن شانه ها معنایش قدرت نمایی است. و این راهپیمایی ها و نماز جمعه ها از همین مقوله است.

2. نکته دوم اینکه قوانین و دستورات اسلام بعضی مقطعی است و بعضی دائمی اما اصل در احکام این است که ابدی باشد و مقطعی بودن آن دلیل می خواهد. يك نمونه مقطعی بودن دستورات، همین حدیث مورد بحث است.

3. نکته سوم مسأله عدم تشبّه به کفار است؛ روایات داریم که خود را شبیه به دشمن نکنید، بعضی مطلق است و بعضی مصداق مشخص می کند که غذای آنها را نخورید و لباسی که آنها می پوشند نپوشید؛ یعنی يك مسلمان باید سعی کند که در همه چیز استقلال داشته باشد و الا اگر در بعضی موارد وابسته باشد این باعث می شود که با آمدن کفار در جامعه اسلامی، فرهنگ آنها هم وارد جامعه شود و جامعه اسلامی را از داخل تهی کند.

1- تفسیر نمونه، ج 22، ذیل آیه 27 سوره فتح

22: يك درس بزرگ اجتماعی

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«أَقْبِلُوا ذَوِي الْمَرْوَاتِ عَثْرَاتِهِمْ، فَمَا يَعْتَرُّ مِنْهُمْ عَاثِرٌ إِلَّا وَبَدَّ اللَّهُ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ

؛ از لغزش مرد نیک و باشخصیت، چشم پوشی کنید چرا که هیچ يك از آنها لغزش نمی کند مگر اینکه دست خدا به دست اوست و او را بلند می نماید» (1).

«اقبلوا» از ریشه اقاله است، یعنی صرف نظر کردن، برگرداندن و درگذشتن.

«مرؤته» از ریشه مرء است، یعنی شخصیت.

می توان از این حدیث يك درس بزرگ اجتماعی گرفت و آن این است که:

اگر درباره افراد می خواهید قضاوت کنید، يك بعدی قضاوت نکنید، بلکه به هر يك از صفات او نمره بدهید و سعی کنید نقاط منفی را در زندگی او نبینید.

به عبارت دیگر در زندگی منفی نگر نباشید، بلکه مثبت اندیش باشید؛ همیشه خوبی های دیگران را بیان کنیم نه بدی های آنها را، چرا که اگر خوبی های مردم را بیان کنیم، خوبی های ما را بیان می کنند و اگر دنبال بدی های افراد و نقاط ضعف در زندگی آنها باشیم مطمئن باشیم که بدی های ما را بیان می کنند. همان گونه که

با مردم عمل کنیم با ما عمل می شود چرا که دنیا دار مجازات است و هر عملی، عکس العملی دارد، مثلاً اگر در دامنه کوهی قرار بگیرید و با صدای بلند بگویید سلام، صدای شما منعکس می شود و به طرف شما باز می گردد. اعمال انسان در زندگی همین گونه است که عکس العملش را نشان می دهد.

اگر در زندگی شیطان دقت کنیم خواهیم دید که عامل سقوط او، نگاه به نقطه منفی آدم بود، چرا که وقتی خداوند آدم را آفرید دستور سجده را داد و شیطان سجده نکرد، وقتی خداوند علت عدم سجده را پرسید، شیطان در جواب گفت:

خدایا من را از آتش آفریدی و آدم را از خاک و آتش از خاک برتر است، یعنی شیطان نقطه ضعف آدم را نگاه کرد که آفرینش او از خاک باشد، اما نقطه قوت آدم را نگاه نکرد که خداوند بعد از آفرینش آدم فرمود: من روحم را در او دمیدم.

و سجده هم به خاطر فضیلت این روح بود که در آدم دمیده شده بود.

شیطان با منفی نگری خود عبادت شش هزار ساله اش را بی ارزش کرد. در زندگی نباید شیطانی فکر کنیم، بلکه باید نقاط قوت را قبل از نقاط ضعف ببینیم.

ن باید دوست را به خاطر يك لغزش از خود برانیم. معمولاً ما انسان ها این گونه هستیم که اگر کسی 99 بار به ما خوبی کند اما يك بار بدی، ما خوبی های او را فراموش کرده و همان يك بدی را به رخس می کشیم.

در حدیثی آمده که حضرت عیسی علیه السلام با حواریون از جایی رد می شدند، در راه سگ مرده را دیدند و هر کدام از صحابه برای این سگ عیبی را بیان کردند، یکی گفت: چشم هایش چقدر کثیف است و یکی درباره گوش و دیگری درباره بینی آن سگ بدگویی کرد، وقتی نوبت به حضرت عیسی علیه السلام رسید گفت: عجب دندانهای سفیدی دارد. اصحاب گفتند: این سگ با این همه عیب هایی که دارد شما سراغ دندانش رفتید؟ حضرت فرمود: حتی اگر درباره حیوان هم قضاوت می کنید انصاف را رعایت کنید و خوبی های او را هم در نظر بگیرید.

يك معلم هم وقتی می خواهد به دانش آموزانش معدل بدهد، هم درس های ضعیفش را نگاه می کند و هم درس های قوی او را، نه اینکه فقط نقاط منفی او را نگاه کند.

يك مسلمان باید در زندگی مانند زنبور عسل باشد و روی خوبی های افراد بنشیند و بیان کند، همان گونه که زنبور عسل همیشه روی گل می نشیند، نه اینکه مانند مگس باشد که روی زخم کثیف می نشیند.

23: معامله خداوند با گنهکاران

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«يَا بْنَ آدَمَ، إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرُهُ

؛ ای فرزند آدم، هنگامی که بینی پروردگارت پی در پی نعمت‌هایی را بر تو می فرستد در حالی که تو معصیت او را می کنی بترس (که مجازات سنگینی در انتظار توست)» (1).

در مقابل معاصی و گناهانی که بندگان انجام می دهند، خداوند با انسان سه نوع معامله می کند:

1. گاهی فوراً او را مجازات می کند که این يك نوع محبت نسبت به بنده است که او را بیدار می کند؛ بسیاری از بلاها کفاره معصیت است.

2. گاهی خداوند مهلت می دهد تا از این مهلت استفاده کند و برگردد و توبه کند.

3. خداوند در مقابل معصیت بنده اش به او نعمت می دهد چون قبلاً هشدار داده ولی اثر نکرد. و مستحق مجازات است؛ اما خداوند به او نعمت می دهد و این نعمت دادن به دو علت است، یکی اینکه غافل و مغرور بشود و بیشتر گناه

کند و دوم اینکه بعد از دادن نعمت های فراوان، يك دفعه مجازات می کند که این نوع مجازات خیلی دردناك است که انسانی را که غرق در نعمت است يك دفعه غرق در عذاب کنند، و در اصطلاح قرآن نام این نعمت را عذاب استدراجی می گذارند: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسَدُ تَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»؛ و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، ما آنان را از جایی که نمی دانند، به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم» (1).

برای کلمه استدراج دو معنا ذکر شده یکی اینکه چیزی را به تدریج بگیرند چرا که اصل این ریشه از «درجه» گرفته شده که به معنای پله است که هرگاه چیزی را به تدریج و مرحله به مرحله بگیرند یا گرفتار سازند به این عمل استدراج گفته می شود.

معنای دیگر استدراج «پیچیدن» است؛ همان گونه که يك طومار را به هم می پیچند (2) و هر دو معنی به يك مفهوم کلی که همان انجام تدریجی باشد بر می گردد. خداوند گناهکاران و افراد سرکش را، فوراً گرفتار مجازات نمی کند، بلکه درهای نعمت را به روی آنها می گشاید که یا این نعمت ها باعث بیداری آنها می شود و یا اینکه به بی خبری آنها می افزاید که در این صورت مجازاتشان به هنگام رسیدن به آخرین مرحله از نعمت، دردناك است، چرا که در حالی که غرق در ناز و نعمت هستند خداوند همه نعمت را از آنها می گیرد و طومار زندگی آنها را درهم می پیچد.

امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرمایند: موقعی که خداوند خیر بنده ای را بخواهد به هنگامی که گناهی انجام می دهد او را گوشمالی می دهد تا به یاد توبه بیفتد، و هنگامی که شر بنده ای را (بر اثر اعمالش) بخواهد موقعی که گناهی

1- سوره اعراف، آیه 182

2- مفردات راغب، ریشه «استدراج»

می کند نعمتی به او می بخشد تا استغفار را فراموش کند و به آن گناه ادامه دهد، این همان است که خداوند عزوجل فرموده: «سَنَسِّتُدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»؛ یعنی از طریق نعمت ها به هنگام معصیت ها آنها را به تدریج از راهی که نمی دانند گرفتار می سازیم» (1).

یکی از یاران امام صادق علیه السلام عرض کرد: من از خداوند مالی طلب کردم به من روزی فرمود، فرزندی خواستم به من بخشید، خانه ای طلب کردم به من مرحمت فرمود، من از این می ترسم نکند این استدراج باشد، امام فرمود: اگر اینها توأم با حمد و شکر الهی است استدراج نیست (نعمت است) (2).

1- تفسیر نمونه، ج 7، ذیل آیات 182 و 183 سوره اعراف

2- تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیات 42- / 45 سوره قلم

24: ضمیر پنهان و آشکار و خودشناسی

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«ما أضمرَ أحدٌ شيئاً إلا ظهرَ في فلتاتِ لسانِهِ، وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ

؛ کسی چیزی را در دل پنهان نمی کند مگر اینکه در سخنانی که از دهان او می پرد و در چهره و قیافه اش آشکار می گردد» (1).

روانشناسان معتقدند که بشر دارای دو نیروی مختلف است یکی ضمیر پنهان و دیگری ضمیر آشکار که دستگاه خودآگاه و ناخودآگاه است. دستگاه خودآگاه همان دستگاه عقل است که انسان با تفکر کاری را انجام می دهد که آن ضمیر آشکار است؛ اما دستگاه ناخودآگاه، همان ضمیر باطنی است، در درون انسان يك نوع معرفت وجود دارد که خود انسان به آن توجه ندارد و بخش مهم دستگاه شعور انسان همین ضمیر پنهان و ناخودآگاه است.

شعور انسان را تشبیه می کنند به قطعه یخ شناور در آب که حدود نُه دهم آن زیر آب است و يك دهم آن روی آب، ضمیر آگاه انسان آن خرد و دانش معمول انسان است، مثل آن مقدار یخی که از آب بیرون است و ضمیر پنهان انسان که همان نیت و باطن انسان است، مثل آن مقدار یخی است که در آب پنهان است

و قسمت عمده شخصیت انسان را همان ضمیر پنهان انسان تشکیل می دهد.

راه شناخت ضمیر ناآگاه، خطاها و کارهای حساب نشده ای است که انجام می دهد چون انسان وقتی شعور و آگاهی کار می کند يك سلسله موانع و شرایط و قيود جلوی او را می گیرد و اجازه نمی دهد که دستگاه ناخودآگاهش را نشان دهد.

در منابع اسلامی به این دستگاه درون اشاره شده که این روایت يك نمونه آن است که امام فرمود: انسان چیزی را در باطنش پنهان نمی کند مگر اینکه جمله هایی که از زبان او می پرد و دگرگونی هایی که بی اختیار در قیافه اش به وجود می آید، آشکار می شود. این نکته اول روانشناسی بود که از این حدیث استفاده می شد.

نکته دوم که از این روایت استفاده می شود، خودشناسی است.

یکی از راه های اصلاح و تهذیب نفس، خودشناسی است وقتی انسان خود را شناسد و از کاستی ها و عیب های خود باخبر نشود، به دنبال اصلاح خود نخواهد رفت.

وقتی انسان خود را شناخت و به کرامت و عظمت خود پی برد، هرگز خود را به بهای ناچیز نمی فروشد، وقتی انسان خود را شناخت به استعداد های گوناگون که خداوند در او نهفته است پی می برد و آن را شکوفا می کند، و کسی که خود را شناخت هرگز خود را به رذایل اخلاقی آلوده نمی کند، چرا که رذایل اخلاقی زندگی انسان را تباه می کند و در جامعه زندگی را برای افراد تلخ می گرداند.

روایات در باب خودشناسی فراوان است که نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«نَالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ؛

کسی که خود را بشناسد، به سعادت و رستگاری بزرگ نایل شده است» (1).

و باز همان حضرت فرموده است:

«أَكْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَةً لِنَفْسِهِ أَخَوْفُهُمْ لِرَبِّهِ»

کسی که بیش از همه خود را بشناسد، بیش از همه، خوف پروردگار خواهد داشت». (1)

از همان امام همام روایت شده است که:

«مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَاتُهُ»

؛ کسی که در سایه خودشناسی برای خود کرامت و شخصیت قائل است شهواتش در نظر او خوار و بی ارزش خواهد بود». (2)

این نکته را باید توجه داشته باشیم که خودشناسی مقدمه خدانشناسی است چرا که خداوند می فرماید: «سَدَّ نُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛ بزودی نشانه های خود را در اطراف عالم و در درون جانشان به آنها نشان می دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است». (3)

حدیث معروف:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ»

؛ هر کس خود را بشناسد پروردگارش را خواهد شناخت». (4) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و گاه به عنوان کلام معصوم علیه السلام آمده است که برای این حدیث تفسیرهای گوناگون ارائه شده:

1. این حدیث اشاره به برهان نظم دارد که هر کس اسرار و نظام ساختمان روح و جسم خود را بداند، راهی به سوی خدا پیدا می کند، چرا که این نظم عجیب حتماً از يك مبدأ عالم و قادر سرچشمه گرفته است.
2. اشاره به برهان وجوب و امکان است چرا که انسان وقتی در خود دقت کند می بیند که وجودی است وابسته و غیر مستقل و نیازمند که بدون تکیه به يك وجود مستقل و بی نیاز، امکان بقا برای او نیست.

1- غررالحکم، ح 9034

2- نهج البلاغه، حکمت 449

3- سوره فصلت، آیه 53

4- این حدیث در بحارالانوار، ج 92، ص 456؛ ج 59، ص 99؛ ج 66، ص 292 و ج 2، ص 32 آمده است

3. اشاره به برهان علّت و معلول است چون وقتی انسان به خود می نگرد می بیند که روح و جسم او معلول علّت دیگری است و آن علّت هم که پدر و مادر او باشند باز معلول علّت دیگری هستند و این سلسله علّت و معلول نمی تواند تا بی نهایت پیش برود چون تسلسل لازم می آید و تسلسل باطل است، در نتیجه این علل و معلولات باید به علّت نخستین که همان علّة العلل و واجب الوجود است که هستی اش از درون ذاتش می جوشد و محتاج دیگری نیست، ختم شود.

مانع بزرگی که بر سر راه خودشناسی وجود دارد، حبّ ذات و خودخواهی و خودبینی است که باعث می شود انسان صفات رذیله و عیب های اخلاقی و نقاط ضعف خویش را نشناسد.

علی علیه السلام می فرمایند:

«جَهْلُ الْمَرْءِ بِعَيْبِ هَا مِنْ أَكْبَرِ ذُنُوبِهِ

؛ ناآگاهی انسان نسبت به عیب هایش از بزرگ ترین گناهان اوست» (1).

مرحوم فیض کاشانی برای پی بردن به عیب های خویش چهار راه را نشان می دهد: (2)

1. به سراغ استادی برود که آگاه از عیب های نفس است و از ارشادات او بهره گیرد.

2. دوست راستگو و با ایمان و آگاهی را پیدا کند و او را مراقب خویش قرار دهد که هرگاه اخلاق و عیب های پنهان و آشکار او را ببیند به او اطلاع دهد؛ چرا که امام صادق علیه السلام فرموده است:

«أَحَبُّ أَخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عَيْبِ هَا

؛ محبوب ترین برادران دینی نزد من کسی است که عیب های مرا به من هدیه کند» (3). البتّه این گونه افراد بسیار اندکند.

1- بحار الانوار، ج 74، ص 419

2- محجة البيضاء، ج 5، ص 112 تا 114

3- تحف العقول، حکمت 89

3. انسان عیب هایش را از دشمنانش بشنود.

4. با مردم معاشرت کند و آنچه از صفات خوب در آنها می بیند، ببیند که آیا در او هم هست یا نه؟ چون مؤمن آینه مؤمن است و می تواند عیب های خویش را با دیدن عیب های دیگران ببیند. به حضرت عیسی علیه السلام گفتند: چه کسی تو را ادب آموخت؟ گفت: کسی مرا ادب نیاموخت ولی من جهل جاهل را دیدم و در نظرم ناپسند آمد و از آن دوری نمودم.

از خداوند می خواهیم توفیق خودشناسی را به همه ما عنایت فرماید.

ان شاء الله.

25: استفاده از عوامل طبیعی

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«إِنَّ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَرِيضًا، فَقَالَ: لَا تَدَاوِي حَتَّى يَكُونَ الَّذِي أَمْرَضَنِي هُوَ الَّذِي يَشْفِينِي فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: لَا أَشْفِيكَ حَتَّى تَدَاوِي فَإِنَّ الشِّفَاءَ مِنِّي»

؛ یکی از پیامبران بیمار شد، و با خود گفت: خود را درمان نمی کنم تا همان کسی که بیمارم کرده شفا دهد. خداوند تعالی به او وحی کرد که: تا خود را درمان نکنی، شفایت نمی دهم، زیرا شفا دادن از من است». (1)

در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به همین مضمون آمده که

«تَدَاوُوا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يُنَزِلْ دَاءً إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ لَهُ شِفَاءً، إِلَّا السَّامَ وَالْهَرَمَ»

؛ خود را مداوا کنید زیرا خداوند متعال هیچ دردی نداده است مگر آنکه برایش شفایی نهاده، به جز مرگ و پیری (که دوايي ندارد)». (2)

و امام علی علیه السلام فرموده است:

«لِكُلِّ عِلَّةٍ دَوَاءٌ»

؛ هر دردی، دارویی دارد». (3)

اشتباهی که خیلی از افراد به آن مبتلا هستند این است که وقتی گفته می شود:

1- میزان الحکمه، ج 3، ص 362

2- همان مدرک

3- همان مدرک

عوامل طبیعی منشأ فلان اثر هستند، خیال می کنند که این عوامل خودشان منهای خداوند اثر گذارند و یکی از اشکالات مادی ها در مسأله توحید همین است که می گویند: وقتی عوامل و علل اشیا کشف شد دیگر چرا علت این عالم را به خدا نسبت بدهیم. جواب ما این است که از نظر توحیدی تمام این عالم فعل الله است و اگر اذن خدا نباشد چیزی در این عالم از خود اثری ندارد مثلاً وقتی باران می بارد، آفتاب به سطح اقیانوس ها و دریاها می تابد و بخار به وجود می آید و به آسمان می رود و بعد به قطرات باران تبدیل می شود، اما همه اینها به اذن خداوند است و الا نه تابش آفتاب است و نه بخاری تا تبدیل به باران شود.

با ذکر این مقدمه برگردیم به حدیث که یکی از پیامبران الهی بیمار شد و با خودش گفت من دنبال درمان خود نمی روم؛ این پیامبر خیال می کرد که سراغ دوا رفتن، با حقیقت توکل سازگار نیست، خداوند هم وحی فرستاد که تا سراغ دوا نروی من تو را شفا نمی دهم چرا که شفا دادن آن دوا هم به اذن من است.

درسی که از این حدیث می گیریم این است که انسان برای رسیدن به مقاصدش در عین توکل و توجه به خداوند، باید دنبال اسباب برود و اگر دنبال اسباب نرود، این ضد توکل است، چرا که اثرگذاری این اسباب هم به اذن خداست. پیشوایان ما در زندگی خود به سراغ اسباب می رفتند با اینکه معجزه در اختیار آنها بود.

در جنگ خندق رسول خدا صلی الله علیه و آله خندق می کند و بین افراد دشمن اختلاف می انداخت که باعث تفرقه و در نتیجه فرار آنها می شد.

در جنگ بدر حضرت جاسوسی می فرستد تا تعداد عده و عده دشمن را برای حضرت بیاورند.

باید در زندگی از تمام عوامل طبیعی که خداوند آفریده استفاده کنیم که به دنبالش امدادهای غیبی خداوند هم خواهد بود.

26: زنده کردن و میراندن دل

حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمودند:

«أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمِتْهُ بِالزَّهَادَةِ وَقَوِّهِ بِالْيَقِينِ، وَتَوَزَّعْ بِالْحِكْمَةِ، وَذَلِّلْهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ

؛ قلب را با موعظه و اندرز زنده کن و هوای نفست را با زهد و بی اعتنایی بمیران، دل را با یقین نیرومند ساز، و با حکمت و دانش نورانی نما، و با یاد مرگ رام کن» (1).

درباره قلب از جنبه های مختلف می توان سخن گفت که به چند جنبه آن اشاره می کنیم:

1. آنچه دل را می میراند 2. آنچه دل را زنده می کند 3. آنچه باعث قساوت قلب می شود 4. آنچه قلب را صیقل می دهد 5. اقسام قلب.
1. آنچه دل را می میراند؛ در روایات ما عوامل گوناگونی ذکر شده که باعث می شود دل بمیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«أَزِجُ يُمْتَنَ الْقَلْبَ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ، وَكَثْرَةُ مُنَاقَشَةِ النِّسَاءِ - يَعْنِي مُحَادَثَتَهُنَّ - وَمُمَارَاةُ الْأَحْمَقِ، تَقُولُ وَيَقُولُ وَلَا يَرْجِعُ إِلَى خَيْرٍ، وَمُجَالَسَةُ الْمَوْتَى فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْمَوْتَى قَالَ: كُلُّ غَنِيٍّ مُتَرَفٍّ

؛ چهار چیز دل را می میراند: گناه روی گناه، همسخن شدن زیاد با

1- نهج البلاغه، نامه 31، وصیت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام

زنان، بگو مگو کردن با احمق (تو می گویی و او می گوید و هرگز به راه نمی آید) و همنشینی با مردگان؛ عرض شد: ای رسول خدا منظور از مردگان چیست؟

فرمود: هر توانگر خوش گذران». (1)

و همان حضرت به اباذر فرمود:

«إِيَّاكَ وَكَثْرَةَ الضَّحِكِ، فَإِنَّهُ يُمِيتُ الْقَلْبَ؛

پرهیز از خندیدن زیاد، زیرا خنده زیاد قلب را می میراند». (2)

2. آنچه دل را زنده می کند؛ باز هم روایات در این زمینه فراوان است:

در همین حدیث مورد بحث علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام می فرماید: دل خویش را با موعظه زنده کن.

و همان حضرت فرموده است:

«لِقَاءِ أَهْلِ الْخَيْرِ عِمَارَةُ الْقَلْبِ

؛ دیدار اهل خیر، مایه آبادانی دل هاست». (3)

و باز امام علی علیه السلام در وصیتش به امام حسن علیه السلام می فرمایند:

«فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - أَيْ بُنَى - وَلُزُومِ أَمْرِهِ، وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ

؛ ای فرزندم تو را به پروای از خدا و پایبندی به فرمان او و آباد کردن دلت با یاد او سفارش می کنم». (4)

3. قساوت قلب؛ عواملی که باعث قساوت قلب می شود فراوان است. از نجوهای خداوند با موسی علیه السلام این بود:

«يَا مُوسَى لَا تَطْوَلْ فِي الدُّنْيَا أَمْلَكَ فَيَقْسُو قَلْبُكَ، وَالْقَاسِي الْقَلْبَ مِنِّي بَعِيدٌ

؛ ای موسی در دنیا آرزوی خود را دراز مگردان، که دلت سخت می شود و انسان سخت دل از من دور است». (5)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«لَا تَكْثِرِ الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْكَلَامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَسْوَةُ الْقَلْبِ، إِنَّ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْقَلْبُ الْقَاسِي

؛ در غیر از یاد خدا

1- خصال باب الاربعه

2- معانى الاخبار، ص 335

3- بحار الانوار، ج 77، ص 208

4- نهج البلاغه، نامه 31

5- كافى، ج 3، ص 329

زیاده گویی نکنید، زیرا زیاده گویی در غیر یاد خدا، موجب سخت دلی می شود و دورترین مردم از خدا، انسان سخت دل است» (1).

امام علی علیه السلام فرموده است:

«ما جَفَّتِ الدُّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ، وَمَا قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ

؛ اشکها نخشکید مگر به سبب سخت شدن دل ها و دل ها سخت نشد مگر به سبب فزونی گناه» (2).

و در روایات دیگر عواملی مثل: شنیدن لهو، بسیاری مال و ثروت، نگاه کردن به شخص بخیل و ترک عبادت را باعث قساوت دانستند.

4. آنچه قلب را صیقل می دهد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَصَدُّدًا كَمَا يَصَدُّ الْحَدِيدُ إِذَا أَصَابَهُ الْمَاءُ. قِيلَ: وَمَا جَلَاؤُهَا؟ قَالَ: كَثْرَةُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَتِلَاوَةُ الْقُرْآنِ

؛ همچنان که اگر آهن آب به آن برسد زنگ می زند، این دل ها نیز زنگار می بندد. عرض شد: صیقل دادن آنها به چیست؟ فرمود: بسیار به

یاد مرگ بودن و تلاوت قرآن» (3).

امام صادق علیه السلام فرموده است:

«إِنَّ لِلْقُلُوبِ صَدًّا كَصَدِّ النُّحَاسِ، فَاجْلُوهَا بِالِاسْتِغْفَارِ

؛ دل ها نیز همچون مس زنگار می بندد، پس آنها را با استغفار صیقل دهید» (4).

5. اقسام قلب: تعبیرات در این زمینه گوناگون است. امام صادق علیه السلام فرموده است:

«الْقُلُوبُ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ فِيهِ نِفَاقٌ وَإِيمَانٌ، وَقَلْبٌ مَنكُوسٌ، وَقَلْبٌ مَطْبُوعٌ، وَقَلْبٌ أَزْهَرُ أَنْوَرُ ... وَأَمَّا الْأَزْهَرُ فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ ...

؛ قلبها چهارگونه است: قلبی که در آن نفاق و ایمان است، و قلبی که وارونه است، و قلبی که مهر بر آن خورده، و قلبی

1- میزان الحکمه، ج 8، ص 239

2- علل الشرایع، ص 81

3- کنز العمال، به نقل از میزان الحکمه، ج 8، ص 247

4- عدة الداعی، ص 249

که نورانی است و خالی از غیر خداست. قلب نورانی قلب مؤمن است» (1).

هرگاه خدا نعمتی به مؤمن ببخشد شکر می گوید و هرگاه مصیبتی به او رسد صبر و شکیبایی می کند. اما قلب وارونه قلب مشرکان است همانگونه که خداوند فرموده است: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ آیا کسی که به رو افتاده راه می رود به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد؟! (2)

اما قلبی که در آن ایمان و نفاق است، قلب کسانی است که در برابر حق و باطل بی تفاوتند، اگر در محیط حق قرار گیرند تابع حق می شوند و اگر در محیط باطل باشند گرایش به باطل پیدا می کنند، و قلب مهر خورده قلب منافقان است.

يك نوع قلب هست که روایات روی آن تأکید دارند و آن «قلب سلیم» است که امام صادق علیه السلام در این زمینه فرموده است:

«الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ»

؛ قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که غیر از او در آن نباشد» (3).

و همان حضرت علیه السلام فرموده است:

«صَاحِبُ النَّيَّةِ الصَّادِقَةِ صَاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِيمِ، لِأَنَّ سَلَامَةَ الْقَلْبِ مِنْ هَوَاجِسِ الْمَذْكُورَاتِ تُخْلِصُ النَّيَّةَ لِلَّهِ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا»

؛ کسی که نیت صادقی دارد صاحب قلب سلیم است چرا که سلامت قلب از شرك و شك، نیت را در همه چیز خالص می کند» (4).

برگردیم به حدیث مورد بحث که در صدر مطالب ذکر کردیم. امام علی علیه السلام می فرماید: قلبت را بوسیله موعظه زنده کن، چون موعظه مانند غذایی است که به

1- اصول کافی، ج 2، ص 309، باب فی ظلمة قلب المنافق

2- سوره ملک، آیه 22

3- بحار الانوار، ج 70، ص 59

4- نوادر الزوائد، به نقل از میزان الحکمه، ج 8، ص 221

قلب و روح و جان انسان داده می شود و به قلب حیات معنوی می دهد، انسان مشغول زندگی است و غافل می شود در نتیجه باید هر روز موعظه ای از آیه یا روایت بشنود تا نشاط معنوی داشته باشد.

بعد حضرت می فرماید: به وسیله زهد قلبت را بمیران و به وسیله یقین آن را تقویت کن، یعنی روح انسان دارای دو جنبه ملکوتی و حیوانی است، جنبه ملکوتی را با موعظه زنده کن و جنبه حیوانی آن را بمیران. توجه داشته باشید که زهد این نیست که انسان از اجتماع بیرون برود و از مال و هستی خود دست بکشد و مثل راهبان زندگی کند، بلکه زهد به این است که انسان اسیر مال و مقام و موقعیت اجتماعی خود نباشد و امیر بر آنها باشد که اگر يك وقت از دستش رفت غصّه نخورد و ناراحتی نکند.

بعد حضرت فرمود: از علم و دانش كمك بگیر و مسیر راهت را روشن کن، و به وسیله یاد مرگ، نفست را رام و تسلیم و روح سرکش را آرام کن.

امیدواریم خداوند توفیق بدهد تا بتوانیم عامل به فرامین ائمه علیهم السلام باشیم.

27: محاسبه نفس

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«ثَمَرَةُ الْمُحَاسَبَةِ إِصْلَاحُ النَّفْسِ

؛ نتیجه حسابرسی، اصلاح خویشتن است» (1).

مردم در يك تقسیم تقسیم بندی به سه دسته تقسیم می شوند:

الف) کسانی که در زندگی از نظر کمالات معنوی رو به جلو و پیشرفت هستند؛ روزی بر آنها نمی گذرد مگر اینکه بهره ای از کمالات دارند.

ب) گروهی که در زندگی درجا می زنند و اعمال را مکرر انجام می دهند و در اخلاق همان هستند که بودند نه پیشرفت دارند نه عقب گرد.

ج) کسانی هستند که در حال عقب گرد هستند و فردای آنها بدتر از امروز آنهاست؛ و در نتیجه از نظر اخلاق در مرحله نازل تری هستند.

این تقسیم بندی مضمون حدیثی است از امام صادق علیه السلام که در ادامه حضرت در جواب سؤال کننده ای که پرسید انسان مقامش بالاتر است یا فرشته؟ حضرت فرمود:

«فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَمَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ؛

اگر انسان عقلش بر شهوتش غلبه پیدا کند و در زندگی در حال

پیشرفت باشد از فرشته بالاتر است، و اگر شهوتش بر عقلش غلبه پیدا کند از حیوان هم پست تر است» (1).

استفاده ای که از این حدیث می کنیم این است که زندگی فقط به درد گروه اول می خورد چون به هدف تکامل که همان اصلاح نفس و قرب به خدا باشد نزدیک می شوند. حال باید خود را محاسبه کنیم ببینیم که از کدام گروه هستیم اگر دیدیم بر سرمایه اخلاق ما اضافه می شود از گروه اول هستیم اگر زیاد و کم نشد از گروه دوم هستیم و اگر از سرمایه اخلاقی ما کم شد از گروه سوم هستیم.

علمای علم اخلاق گام چهارمی را که برای تهذیب نفس ذکر می کنند، محاسبه است، و منظور از محاسبه این است که هر کس در پایان هر سال یا ماه یا هفته یا روز به محاسبه کارهای خویش پردازد، و عملکرد خود را در زمینه خوبی ها و بدی ها دقیقاً مورد محاسبه قرار دهد؛ مانند یک تاجر که در پایان هر روز یا هفته یا ماه به حسابرسی تجارتخانه خود می پردازد. محاسبه چه در امور دین و چه دنیا یکی از دو فایده را دارد: اگر صورت حساب او سود کلانی را نشان داد، دلیل بر صحت عمل است و اگر زیان زیادی را نشان داد دلیل بر نادرست بودن عمل است که باید آن را اصلاح کند.

باید توجه داشت که همه چیز در دنیا و آخرت دارای حساب است، چگونه انسان می تواند از حساب خویش در این جهان غافل باشد در حالی که او باید فردای قیامت به حساب خود برسد و اگر بخواهیم بار ما در قیامت سبک باشد باید در این جهان به حساب خود رسیدگی کنیم.

روایات در این زمینه فراوان است به عنوان نمونه چند حدیث را ذکر می کنیم:

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَزِنُوا هَاقِبَلِ أَنْ تُوزَنُوا وَتَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ

؛ خویشتن را محاسبه کنید قبل از آنکه به

حساب شما برسند و خویش را وزن کنید قبل از آنکه شما را وزن کنند و آماده شوید برای عرضه بزرگ (روز قیامت)». (1)

2. امام علی علیه السلام فرموده است:

«ما أَحَقَّ لِلْإِنْسَانِ أَنْ تَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ لَا يَشْغَلُهُ شَاغِلٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ، فَيَنْظُرَ فِيهَا كَيْسَ لَهَا وَعَلَيْهَا فِي لَيْلِهَا وَنَهَارِهَا

؛ چقدر خوب است که انسان ساعتی برای خود داشته باشد، که هیچ چیز او را به خود مشغول نسازد و در این ساعت محاسبه خویش کند و ببیند چه کاری به سود خود انجام داده و چه کاری به زیان خود، در آن شب و در آن روز». (2)

3. از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که:

«يَا هِشَامُ لَيْسَ مِنْتَا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلَ حَسَنًا اسْتَرَادَ مِنْهُ وَإِنْ عَمَلَ سَيِّئًا اسْتَعْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَتَابَ

؛ کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست، اگر کار خوبی انجام داده از خدا توفیق فزونی را بخواهد و اگر عمل بدی انجام داده استغفار کند و به سوی خدا برگردد و توبه کند». (3)

در اینجا به سه نکته مهم اشاره می کنیم:

اول: چگونه محاسبه نفس کنیم؟ بهترین راه همان است که علی علیه السلام بعد از نقل حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

«أَكْبَسُ الْكَيْسِيِّينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ

؛ عاقل ترین مردم کسی است که به محاسبه خویش پردازد؛ بیان می فرمایند: مردی از آن حضرت پرسید:

«يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ

؛ ای امیر مؤمنان، انسان چگونه نفس خویش را محاسبه کند؟» امام علیه السلام فرمود: هنگامی که صبح را به شام می رساند، نفس خویش را مخاطب ساخته و چنین بگوید: ای نفس امروز بر تو گذشت و تا ابد باز نمی گردد و خداوند از تو درباره آن سؤال می کند که در

1- بحار الانوار، ج 67، ص 73 به نقل از اخلاق در قرآن، ج 1، ص 255

2- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 154

3- همان مدرک، ص 153

چه راه آن را سپری کردی؟ چه عمل در آن انجام دادی؟ آیا به یاد خدا بودی و حمد او را بجا آوردی؟ آیا حق برادر مؤمن را ادا کردی؟ آیا غم و اندوهی از دل او زدودی؟ و در غیاب او زن و فرزندش را حفظ کردی؟ آیا حق بازماندگانش را بعد از مرگ او ادا کردی؟ آیا با استفاده از آبروی خویش، جلوی غیبت برادر مؤمن را گرفتی؟ چه کار مثبتی امروز انجام دادی؟

سپس آنچه را که انجام داده به یاد می آورد و اگر عمل خیری از او سرزده، حمد خدا و تکبیر او را به خاطر توفیقی که به او عنایت کرده بجا می آورد، و اگر معصیت کرده از خداوند آمرزش می طلبد و تصمیم به ترك آن در آینده می گیرد.... (1)

دوم: نتایج و آثار محاسبه نفس چیست؟ در روایات تعبیرات گوناگون در این زمینه آمده که ذکر می کنیم:

امام علی علیه السلام فرموده است:

«مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَّ عَلَى عَيْبِ هَاهُ وَأَحَاطَ بِذُنُوبِهِ وَاسْتَقَالَ الذُّنُوبَ وَأَصْلَحَ الْعَيْبَ هَا

؛ کسی که محاسبه نفس خویش کند بر عیب های خویش واقف می شود، و از گناهانش باخبر می گردد و از گناه توبه می کند، و خود را اصلاح می نماید» (2).

و نیز فرمود:

«مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ سَعَدَ

؛ کسی که به محاسبه خویشتن پردازد، سعادت مند می شود» (3).

سوم: شرایط محاسبه نفس چیست؟ چند شرط را که علمای علم اخلاق بیان کردند ذکر می کنیم:

1. در حساب کردن باید سخت گیر باشیم و کوچک ترین چیز را حساب کنیم

1- بحار الانوار، ج 89، ص 250

2- غرر الحکم به نقل از میزان الحکمه، ج 2، ص 409

3- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 154

از کوچکی گناه باید بترسیم، چرا که کسی که نافرمانی او را می‌کنیم بسیار بزرگ است.

2. کنجکاوانه محاسبه کنیم و چیزی را از قلم نیندازیم حتی يك حرف و سخن بیجا که گفتیم در حسابمان بیاوریم.

3. محاسبه باید مستمر باشد و در طول سال انجام بگیرد.

4. بعد از حساب کردن باید نتیجه آن را بگیریم و ترتیب اثر بدهیم.

5. اگر دچار خلاف و اشتباه شد استغفار کند و عملاً جبران نماید. اگر آبروی مسلمانی را ریخته و مال کسی را از بین برد رضایت و حلالیت بطلبد.

خدایا به همه ما توفیق محاسبه نفس را عنایت بفرما.

28: روزه و فوائد آن

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«إِنَّ لِلْجَنَّةِ بَاباً يُدْعَى الرَّيَّانُ لَا يَدْخُلُ مِنْهُ إِلَّا الصَّائِمُونَ»

؛ بهشت دری بنام «ریان» دارد که تنها روزه داران از آن وارد می شوند». (1)

از آیات و روایات استفاده می شود که بهشت درهای متعدّد دارد و هر گروهی از دری وارد بهشت می شوند، اما درهای بهشت مانند درهای دنیا نیست بلکه درهای بهشت بیانگر اعمال است، یعنی نوع عمل در قیامت درب می شود، کما این که علی علیه السلام درباره جهاد می فرماید:

«فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ أَحْبَبَهُ...»

؛ جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را برای دوستان مخصوص خود گشوده است» (2) و امام سجّاد علیه السلام درباره توبه در مناجات التائبین از دعاهای خمسة عشر عرضه می دارد:

«الهِمِّي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ، سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ»

؛ خدایا تویی که دری از عفو خود به سوی بندگانت باز کردی و نامش را توبه گذاردی». (3) درهای بهشت یعنی آن وسائل که انسان را به

1- الحکم الزاهرة، ج 1، ص 309 به نقل از بحار الانوار، ج 96، ص 252

2- نهج البلاغه، خطبه 27

3- مفاتیح نوین، ص 70

بهشت می رساند، روزه، جهاد، توبه اینجا عمل است و در قیامت دری به سوی بهشت است، يك درب مخصوص روزه داران است که اسمش «ریان» است یعنی پر آب و سیراب در مقابل عطش دنیا، خداوند درب سیراب شده از مغفرت و عفویش را به او می دهد.

ویژگی های ماه مبارك رمضان:

ماه رمضان ویژگی های زیادی دارد که ماههای دیگر ندارند که به سه نمونه از آن اشاره می کنیم:

1. ماه نزول قرآن است «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (1)

2. ماهی است که شب قدر در آن واقع شده است، شبی که مقدرات مردم در آن شب تعیین می شود.

3. در ماه رمضان جهاد تشریح شد، در سال دوم هجرت هم فرمان روزه آمد و هم فرمان جهاد و اولین جهاد مسلحانه جنگ بدر بود که در هفدهم ماه رمضان واقع شد.

این ویژگی هایی که در ماه رمضان واقع شد تصادفی نیست بلکه بین اینها ارتباط وجود دارد، ماه رمضان ماه تربیت است و تربیت بدون تعلیم نمی شود و قرآن تعلیم دهنده است و باید قرآن در این ماه نازل شود و بهار تلاوت قرآن باشد، آنها که در این ماه خود را ساختند مقدرات خود را در این ماه تعیین می کنند. ماه رمضان و روزه گرفتن جهاد با نفس است و غزوه بدر جهاد با دشمن است و بدون جهاد با نفس جهاد با دشمن خارجی ممکن نیست.

مردم در مقابل ماه رمضان سه دسته هستند:

1. کسانی که نه قبل از ماه رمضان خود را می سازند و نه در ماه رمضان مصداق این جمله می شوند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمعه آخر ماه شعبان فرمود: «...»

فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ

؛ براستی بدبخت کسی است که در این ماه بزرگ از آمرزش خدا محروم گردد» (1).

2. گروهی هستند که وقتی وارد ماه رمضان شدند خود را می شویند و در حالی که پاك شده اند از ماه رمضان خارج می شوند.

3. بندگان خاص خداوند که قبل از ماه رمضان خود را می سازند و وارد ماه رمضان می شوند و ماه رمضان آنها ماه راز و نیاز با خدا و ماه خلوت با محبوب است. لذا در حدیثی از امام رضا علیه السلام خطاب به اباصلت که فرمود: اکثر ماه شعبان رفت و این جمعه آخر آن است تقصیرهایی که کرده ای تدارك و تلافی کن و دعا و استغفار کن و تلاوت قرآن بکن و از گناهان خود به سوی خدا توبه کن تا آنکه ماه رمضان که می آید خود را برای خدا خالص گردانیده باشی و در گردن تو امانت و حق کسی نباشد مگر اینکه ادا کرده باشی و در دل تو کینه کسی نباشد مگر آنکه بیرون کرده باشی و مگذار گناهی را که می کردی مگر این که آن را ترك کرده باشی. (2)

در ماه شعبان باید آماده شد برای ورود در ماه رمضان چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ

». انسانی که به مهمانی خداوند دعوت شد با لباس پاك وارد آن می شود نه اینکه با لباس کثیف وارد مهمانی شود و در آنجا لباس کثیف را بیرون بیاورد و بشوید. باید با لباس تقوا و پاکی وارد ماه رمضان شد تا از فیوضات آن بهره مند شد؛ ان شاء الله.

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 230؛ و روضة المتقين، ج 3، ص 277؛ و اربعین شیخ بهایی، ص 84

2- مفاتیح الجنان، اعمال ماه شعبان

برکات ماه مبارك رمضان:

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ وَصَمْتُهُ تَسْبِيحٌ وَعَمَلُهُ مُتَقَبَّلٌ وَدُعَاؤُهُ مُسْتَجَابٌ»

؛ خواب روزه دار عبادت، و سکوتش تسبیح و عملش پذیرفته و دعایش مستجاب است» (1)

از روایات استفاده می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اواخر ماه شعبان مردم را هشدار می داد و آماده می کرد برای ورود در ماه رمضان چرا که بدون آمادگی نمی توان به استقبال این ماه رفت، همیشه در ضیافت و مهمانی هم میزبان باید آماده باشد و هم میهمان، میزبان باید وسایل پذیرایی را آماده کند و میهمان باید از نظر لباس و نظافت خود را آماده کند، خداوند که میزبان ما در این ماه است چون رحمتش عام و بی پایان است همیشه آماده پذیرایی می باشد و این ما هستیم که برای ورود در این ضیافت باید آمادگی پیدا بکنیم و آمادگی ما به این است که روح و قلبمان را صفا دهیم و کینه ها و حسادت ها و غلّ و غش ها را از روحمان بزداييم تا اینکه نشاط عبادت پیدا کنیم، چون بسیاری از افراد هستند که نماز می خوانند و روزه می گیرند اما نشاط ندارند، می گویند نماز بخوانیم تا سبک بشویم و یا وقتی ماه رمضان تمام شد می گویند راحت شدیم، که این بی نشاطی در عبادت را می رساند. یکی از مهمترین عاملی که باعث می شود نشاط در عبادت را از انسان بگیرد گناه است.

ماه رمضان بهار عبادت است همان طوری که بهار در جسم انسان نشاط به وجود می آورد در ماه رمضان هم انسان باید بر اثر عبادت نشاط روحی پیدا کند و این میسر نیست مگر اینکه انسان قبلاً آمادگی پیدا کند و این آمادگی در درجه اول توبه است.

روزهای آخر ماه شعبان بسیار استغفار کند و ماکل و مطعم خود را پاک کند و به فلسفه و برکات روزه توجه کند تا نشاط عبادت بیابد.

در این حدیث امام صادق علیه السلام چهار برکت را برای روزه بیان فرموده است:

1. خواب روزه دار عبادت است و وقتی خواب که بی خبری مطلق است عبادت باشد بیداری او که در حال تلاوت قرآن و خواندن نماز و ادعیه باشد به طریق اولی عبادت بالاتری خواهد بود، به خصوص نماز شب که در این ماه يك توفیق اجباری انسان به دست می آورد که قبل از اذان بیدار باشد؛ لذا از این بیداری برای تهجد و نماز شب استفاده کند که هم دنیای انسان را تضمین می کند هم آخرت او را.

2. سکوتش تسبیح است و اگر مشغول تسبیح و ذکر باشد به طریق اولی از فضیلت برتری، برخوردار خواهد بود.

3. عملش در این ماه قبول می شود، فرق است بین قبولی و صحت عمل، چه بسا عملی صحیح باشد اما مورد قبول درگاه خداوند قرار نگیرد. صحیح بودن عمل یعنی تمام اجزا و شرایط آن را آورده است اما قبول بودن عمل یعنی این عبادت دارای روح است و روح عبادت حضور قلب است که نهی از فحشا و منکر می کند اگر بعد از عبادت، گناه انجام دهد معلوم می شود عبادتش مقبول واقع نشده است؛ روح روزه، تقواست اگر بعد از ماه رمضان تقوا و خداترسی او بیشتر شد این روزه مورد قبول واقع شده و الا فقط تکلیف از گردنش ساقط شد.

4. دعا در این ماه مستجاب است، چرا که شخص روزه دار حضور قلب بیشتری دارد و هر چه توجه انسان به خداوند بیشتر باشد ضریب اجابت دعایش هم بالاست.

شرط قبولی روزه:

امام باقر علیه السلام به جابر می فرماید:

«يَا جَابِرُ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ شَهْرُ رَمَضَانَ فَصَامَ

نَهَارَهُ وَقَامَ وَرِدًا مِنْ لَيْلِهِ ... خَرَجَ مِنَ الذُّنُوبِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ امَّةٌ (1)

؛ ای جابر کسی که ماه رمضان را درک کند و روزهایش را روزه بگیرد و شب هایش را در حالی که مشغول ذکر است بگذراند از گناهانش خارج می شود مانند روزی که مادرش او را به دنیا آورده».

مضمون این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله هم آمده که فرموده است:

«يَا جَابِرُ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ مَنْ صَامَ نَهَارَهُ وَقَامَ وَرِدًا مِنْ لَيْلِهِ وَعَفَّ بَطْنَهُ وَفَرَّجَهُ وَكَفَّ لِسَانَهُ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَخُرُوجِهِ مِنَ الشَّهْرِ، قَالَ جَابِرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَ هَذَا الْحَدِيثِ؟»

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا جَابِرُ، وَمَا أَشَدَّ هَذِهِ الشُّرُوطَ (2)؛

ای جابر هر کس در ماه رمضان روزهایش را روزه بگیرد و شب هایش مشغول دعا و مناجات باشد و شکم و شهوت و زبان خود را نگهدارد از گناهش خارج می شود همان طور که ماه رمضان را پشت سر می گذارد».

این حدیث را امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند و در ادامه این حدیث آمده که جابر عرض کرد: چه حدیث خوبی است این حدیث؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر چه سخت است این شروطی که بیان کردم».

یکی از واجباتی که از ارکان فروع است، روزه می باشد که در حدیث معروف از امام باقر علیه السلام آمده که فرمودند:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ»

؛ اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز، زکاة، حج، روزه و ولایت» (3).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه شعبانیه یکی از مسائلی که روی آن تکیه می کند مسأله دعاست

«وَدُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ»

«چرا؟ چون خداوند در سوره بقره آیات

1- ثواب الاعمال، به نقل از سفینة البحار، ماده «صوم»

2- فروع کافی، ج 4، ص 87

3- المحجة البيضاء، ج 2، ص 122

صوم را که سه آیه است پشت سر هم آورده «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...» بعد بلافاصله در آیه بعدش می فرماید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (1).

این آیه با آیات قبل ارتباط دارد یعنی با روزه گرفتن دعای انسان به اجابت می رسد که چرا که شخص صائم محبوب خداست و خداوند در خواست محبوبش رد نمی کند.

و در ادامه خطبه شعبانیه حضرت شرایط دعا کردن را هم بیان می فرمایند:

«فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِيَّاتٍ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ

« دو شرط را حضرت بیان می کند یکی اینکه با نیت درست خدا را بخواند؛ دوم اینکه باید قلب که محل نیت انسان است از کینه ها و رذایل اخلاقی پاک باشد.

در حدیثی آمده که شخصی نزد حضرت علی علیه السلام آمد و از عدم استجابت دعایش شکایت کرد و گفت با اینکه خداوند فرموده دعا کنید تا من اجابت کنم، پس چرا ما دعا می کنیم ولی به اجابت نمی رسد؟ امام فرمود:

«إِنَّ قُلُوبَكُمْ خَائِتٌ بِثَمَانٍ خِصَالٍ (2)

؛ قلب شما در هشت چیز خیانت کرده (لذا دعای شما مستجاب نمی شود)».

1. خدا را شناختید اما حق او را ادا نکردید لذا شناخت شما سودی به حال شما نداشت.

2. به فرستاده او ایمان آوردید سپس با سنت او مخالفت کردید؛ ثمره ایمان شما کجاست؟

3. کتاب او را خواندید اما به آن عمل نکردید.

4. می گوئید از مجازات خدا می ترسید اما کارهایی می کنید که شما را به آن

1- سوره بقره، آیه 183-185

2- سفینه البحار، ماده «دعا»

نزدیک می سازد.

5. می گوید به پاداش خدا علاقه دارید اما کاری می کنید که شما را از آن دور می سازد.

6. نعمت خدا را می خورید و حق شکر او را ادا نمی کنید.

7. به شما دستور داده شده دشمن شیطان باشید، ادعای دشمنی با شیطان دارید اما عملاً با او مخالفت نمی کنید.

8. عیب های مردم را نصب العین خود ساخته و عیب های خود را پشت سر گذاشته اید.

با این حال چگونه انتظار دارید دعایان به اجابت برسد در حالی که خودتان درهای آن را بسته اید؟ تقوا پیشه کنید، اعمال خویش را اصلاح نمایید، امر به معروف و نهی از منکر کنید تا دعای شما به اجابت برسد.

اقسام روزه داران:

روزه سه مرتبه و درجه دارد:

1. روزه عام: عبارت است از امساک و خودداری از مبطلات روزه، که در روایات به این نوع روزه اشاره شده، علی علیه السلام می فرماید:

«كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنَ الصَّيَامِ إِلَّا الظَّمَا»

...؛ چه بسا روزه دارانی که از روزه خود جز تشنگی، بهره ای ندارند». (1)

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«رُبَّ صَائِمٍ حَظُّهُ مِنْ صِيَامِهِ الْجُوعُ وَالْعَطَشُ»

؛ چه بسا روزه داری که بهره اش از روزه گرفتن، گرسنگی و تشنگی است». (2)

1- بحار الانوار، ج 96، ص 294

2- همان مدرک، ص 289

این افراد چشم، گوش و زبانشان روزه نیست بلکه مشغول گناه است.

2. روزه خاص: علاوه بر اینکه از مبطلات روزه خودداری می کند، از گناهان چشم، گوش، زبان، دست و پا و سایر جوارح نیز اجتناب می کند. امام علی علیه السلام می فرماید:

«الصَّيَّامُ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ كَمَا يَمْتَنِعُ الرَّجُلُ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ

؛ روزه دوری کردن از حرام هاست، آن گونه که انسان از خوردن و آشامیدن دوری می کند» (1).

حضرت زهرا علیها السلام می فرماید:

«مَا يَصْنَعُ الصَّائِمُ بِصِيَامِهِ إِذَا لَمْ يَصُنْ لِسَانَهُ وَسَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَجَوَارِحَهُ

؛ اگر روزه دار زبان و گوش و چشم و اعضا و جوارح خود را نگه ندارد، روزه به چه کارش می آید؟» (2).

3. روزه اخص: عبارت است از دوری از مبطلات روزه؛ و همچنین اعضا و جوارح او هم از گناه دوری کند، بعلاوه، دل او هم روزه باشد و توجّه به خدا داشته باشد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

«صَوْمُ الْقَلْبِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ اللِّسَانِ، وَصِيَامُ اللِّسَانِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ الْبَطْنِ

؛ روزه قلب بهتر است از روزه زبان و روزه زبان بهتر است از روزه شکم» (3).

فواید و آثار روزه:

روزه آثار فراوانی از نظر مادی و معنوی در انسان دارد که نمونه هایی از آثار تربیتی، اجتماعی، بهداشتی و عرفانی روزه را بیان می کنیم:

روزه روح انسان را لطافت می بخشد و اراده انسان را قوی و غرایز او را

1- بحار الانوار، ج 96، ص 294

2- دعائم الاسلام، ج 1، ص 268

3- میزان الحکمه، ج 5، ص 471

تعدیل می کند.

روزه انسان را از عالم حیوانیت ترقی داده و به جهان فرشتگان بالا می برد.

1. آثار تربیتی روزه: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ (1)»

؛ روزه سپری است در برابر آتش دوزخ».

حضرت علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: چه کنیم که شیطان از ما دور شود؟

فرمود:

«الصَّوْمُ يُسَوِّدُ وَجْهَهُ وَالصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ، وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْمُواظَبَةُ عَلَى الْعَمَلِ يَقْطَعُ دَابِرَهُ، وَالْأَسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتِيَهُ»

؛ روزه روی شیطان را سیاه می کند و انفاق در راه خدا پشت او را می شکند، و دوست داشتن به خاطر خدا و مواظبت بر عمل صالح دنباله او را قطع می کند، و استغفار رگ قلب او را می برد» (2).

2. آثار اجتماعی روزه: روزه باعث مساوات و برابری در میان افراد جامعه می شود؛ در حدیث معروفی هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام علت تشریح روزه را پرسید امام فرمود:

«إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ الصِّيَامَ لِيَسْتَوِيَ بِهِ الْغَنِيُّ وَالْفَقِيرُ»

...؛ روزه به این دلیل واجب شده است که میان فقیر و غنی مساوات برقرار گردد و این به خاطر آن است که غنی طعم گرسنگی را بچشد و نسبت به فقیر ادای حق کند، چرا که اغنیا معمولاً هر چه را بخواهند برای آنها فراهم است، خدا می خواهد میان بندگان خود مساوات باشد و طعم گرسنگی و درد و رنج را به اغنیا بچشانند تا به ضعیفان و گرسنگان رحم کنند» (3).

3. اثر بهداشتی و درمانی روزه: از نظر علم پزشکی ثابت شده است که روزه و امساک دوی انواع بیماری هاست؛ چون عامل انواع بیماری ها پُر خوری است، و مواد اضافی که جذب بدن نمی شود به صورت چربی های مزاحم در نقاط

1- المحجة البيضاء، ج 2، ص 123

2- بحار الانوار، ج 96، ص 255

3- وسائل الشیعة، ج 7، کتاب الصوم

مختلف بدن، یا چربی و قند اضافی در خون باقی می ماند و باعث عفونت می شود و در نتیجه انواع میکروب ها پرورش پیدا می کنند، و تنها راه مبارزه با این بیماری ها امساک و روزه است. روزه زباله ها و مواد اضافی و جذب نشده بدن را می سوزاند، و بدن را خانه تکانی می کند؛ علاوه بر اینکه يك نوع استراحت برای دستگاه های گوارشی می باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«صُومُوا تَصِحُّوا»

؛ روزه بگیرید تا سالم بمانید». (1)

و نیز فرمودند:

«الْمَعِدَةُ بَيْتُ كُلِّ دَاءٍ وَالْحِمِيَةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ»

؛ معده، خانه تمام دردهاست و امساک بالاترین داروهاست». (2)

4. فلسفه عرفانی روزه: امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«قال الله تعالى: الصُّومُ لِي وَأَنَا أَجْزَى بِهِ»

؛ خداوند فرمود روزه اختصاص به من دارد و من خود پاداش آن را می دهم». (3)

درباره پاداش روزه داران روایتی است که شخصی یهودی از رسول خدا پرسید: چرا خداوند روزه را در امت تو سی روز قرار داده ولی در امت های گذشته بیش از آن بود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّ آدَمَ لَمَّا أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ بَقِيَ فِي بَطْنِهِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا فَفَرَضَ اللَّهُ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا الْجُوعَ وَالْعَطَشَ، وَالَّذِي يَأْكُلُونَهُ بِاللَّيْلِ تَقْضُلٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَكَذَلِكَ كَانَ عَلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَرَضَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَى أُمَّتِي»

...؛ وقتی آدم از آن درخت خورد به مدت سی روز در شکم او باقی ماند و به همین خاطر خداوند در ذریه اش سی روز گرسنگی و تشنگی را قرار داد، و اینکه در شب برای خوردن آزادند به خاطر تقضی می است که خداوند در حق آنها کرده است و بر امت من هم سی روز واجب کرد؛ بعد شخص یهودی گفت:

«صَدَقْتَ»

1- وسائل الشیعه، ج 7، کتاب الصوم

2- تفسیر نمونه، ذیل آیات 183- / 185 سوره بقره

3- جامع احادیث الشیعه، ج 9، ص 94

يا مُحَمَّد، فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَامَهَا؟ قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَصُومُ شَهْرَ رَمَضَانَ احْتِسَاباً إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ سَبْعَ خِصَالٍ: أُولَاهَا: يَذُوبُ الْحَرَامُ مِنْ جَسَدِهِ، وَالثَّانِيَةُ يَقْرُبُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَالثَّلَاثَةُ يَكُونُ قَدْ كَفَّرَ خَطِيئَةَ آدَمَ أَبِيهِ، وَالرَّابِعَةُ: يُهَوِّنُ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ، وَالْخَامِسَةُ أَمَانٌ مِنَ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَالسَّادِسَةُ: يُعْطِيهِ اللَّهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ، وَالسَّابِعَةُ: يُطْعِمُهُ اللَّهُ مِنْ طَيِّبَاتِ الْجَنَّةِ، قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّد (1)

؛ راست گفتی ای محمد؛ پاداش روزه داران چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ مؤمنی نیست که برای خشنودی خدا ماه رمضان را روزه دارد جز آنکه خداوند هفت خصلت برای او قرار دهد:

1. آنچه از حرام در بدنش باشد آب خواهد شد.
2. به رحمت خدا نزدیک شود.
3. کفاره اشتباه پدرش آدم خواهد بود.
4. خداوند سكرات و سختی مرگ را بر او آسان گرداند.
5. در روز قیامت از گرسنگی و تشنگی در امان خواهد بود.
6. به او ورقه برائت و بیزاری از آتش داده خواهد شد.
7. از خوراکی های پاکیزه بهشت به او بخوراند.

درباره روزه گرفتن در تابستان روایات فراوانی از ائمه علیهم السلام وارد شده است، به عنوان نمونه امام صادق علیه السلام فرموده است:

«مَنْ صَامَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَوْمًا فِي شِدَّةِ الْحَرِّ فَأَصَابَهُ ظَمًا وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ أَلْفَ مَلِكٍ يَمْسَسُ حُونَ وَجْهَهُ وَيُبَشِّرُونَهُ حَتَّى إِذَا أَفْطَرَ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: مَا أَطْيَبَ رِيحَكَ وَرَوْحَكَ، مَلَائِكَتِي إِشْهَدُوا أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَكَ»

؛ کسی که برای خداوند يك روز گرم روزه بگیرد و تشنه شود خداوند هزار فرشته را بر او می گمارد تا اینکه صورت او را مسح کنند و او را مرده بدهند، تا اینکه افطار بکند و خداوند می فرماید: چقدر پاکیزه است بوی تو و روح تو و به ملائکه می فرماید:

شاهد باشید که من او را آمرزیده ام» (1).

و همان امام فرموده است:

«أَفْضَلُ الْجِهَادِ الصُّومُ فِي الْحَرِّ

؛ برترین جهاد، روزه گرفتن در هوای گرم است» (2).

همچنین امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ خَرَجَ رُوحُ الْإِيمَانِ مِنْهُ

؛ هر کس يك روز از ماه رمضان روزه خواری کند ایمان از او بیرون می رود» (3).

1- میزان الحکمه، ج 5، ص 473

2- بحار الانوار، ج 96، ص 256

3- روضة المتقين، ج 3، ص 325؛ و عقاب الاعمال، ص 281

29: ایمان

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«انَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلَامِ، يُصْعَدُ مِنْهُ مِرْقَاةً بَعْدَ مِرْقَاةٍ ... وَكَانَ الْمِقْدَادُ فِي الثَّامِنَةِ وَأَبُوذَرُّ فِي التَّاسِعَةِ وَسَلْمَانُ فِي الْعَاشِرَةِ

؛ ایمان مانند نردبانی است که ده پله دارد و پله های آن یکی پس از دیگری پیموده می شود ... و مقداد در پله هشتم قرار دارد و ابوذر در پله نهم و سلمان در پله دهم آن» (1).

ایمان از جهات متعدد قابل بحث است که به پنج مورد آن اشاره می شود:

1. حقیقت ایمان 2. مراتب ایمان 3. ارکان ایمان 4. نشانه های مؤمن 5. ارزش مؤمن.

1. حقیقت ایمان

عبارت است از تسلیم در ظاهر و باطن در برابر حق؛ بنابراین اگر کسی به چیزی یقین دارد اما تسلیم آن نیست به آن ایمان ندارد، بلکه دارای کفر جحودی است. لذا امام صادق علیه السلام یکی از اقسام کفر را کفر جحودی می داند و یکی از

شعبه های جحود را این می داند، که:

«وَهُوَ أَنْ يَجْحَدَ الْجَاهِدُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ قَدْ اسْتَقَرَّ عِنْدَهُ

؛ انسان چیزی را انکار کند در حالی که می داند حق است» (1).

درباره حقیقت ایمان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصیتش به علی علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ سَبْعَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ وَأَبْوَابَ الْجَنَّةِ مُفْتَحَةً لَهُ:

مَنْ أَسْبَغَ وُضُوئَهُ وَأَحْسَنَ صَلَاتَهُ وَأَدَّى زَكَاتَ مَالِهِ وَكَفَّ غَضَبَهُ وَسَجَنَ لِسَانَهُ وَاسْتَعْفَرَ لِدُنْبِهِ وَأَدَّى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ (2)

؛ ای علی هفت خصلت است که در هر کس باشد حقیقت ایمان را به حدّ کمال رسانده و درهای بهشت برای او گشوده می شود: کسی که وضوی کامل بگیرد و نمازش را نیکو بجا آورد و زکات مالش را بپردازد و خشمش را نگه دارد و زبانش را زندانی کند و برای گناهش طلب آمرزش نماید و خیرخواه خاندان پیامبرش باشد».

2. مراتب ایمان

همان طور که کفر مراتب دارد ایمان هم مراتب دارد و در حدیث مورد بحث می فرماید: ایمان ده درجه دارد که درجه دهم آن درجه عالیه ایمان است و یک مسلمان نباید به این ایمانی که دارد قانع باشد بلکه باید سعی کند که خود را به درجه عالیه ایمان برساند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده که می فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَضَعَ الْإِيمَانَ عَلَى سَبْعَةِ أَسْمَاءٍ: عَلَى الْبِرِّ وَالصِّدْقِ وَالْيَقِينِ وَالرِّضَا وَالْوَفَاءَ وَالْعِلْمِ وَالْحِلْمِ، ثُمَّ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَ النَّاسِ، فَمَنْ جَعَلَ فِيهِ هَذِهِ السَّبْعَةَ الْأَسْمَاءَ فَهُوَ كَامِلٌ مُحْتَمِلٌ وَقَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَلِبَعْضِ السَّهْمَيْنِ وَلِبَعْضِ الثَّلَاثَةِ حَتَّى اتَّهَوَا إِلَى السَّبْعَةِ، ثُمَّ قَالَ: لَا تَحْمِلُوا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمَيْنِ وَلَا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمَيْنِ ثَلَاثَةً

1- اصول کافی، ج 2، باب وجوه الکفر

2- خصال، باب السبعة

خداوند ایمان را بر هفت سهم تقسیم کرده: نیکی، صدق، یقین، رضا، وفا، علم و حلم، سپس آن را در میان مردم توزیع نمود و کسی که تمام این هفت سهم را دارد مؤمن کامل و متعهد است و برای بعضی از مردم يك سهم و بعضی دو سهم و بعضی سه سهم قرار داده، تا به هفت سهم می رسد، سپس امام فرمود: آنچه را وظیفه صاحب دو سهم است بر دوش صاحب يك سهم حمل نکنید، و آنچه مربوط به صاحب سه سهم است بر دوش صاحب دو سهم ننهید مبادا بارشان سنگین شود و به زحمت افتند». (1)

چه کنیم تا ایمانمان کامل شود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: ایمان بنده به خدا کامل نمی شود مگر اینکه در او پنج خصلت باشد:

«التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَالتَّقْوِيضُ إِلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالصَّبْرُ عَلَى بَلَاءِ اللَّهِ

...؛ توکل نمودن بر خدا، واگذار کردن کارها به خدا، تسلیم بودن در برابر فرمان خدا، راضی بودن به اراده خدا، و صبر کردن بر بلای خدا». (2)

3. ارکان ایمان

علی علیه السلام می فرمایند:

«الإيمانُ أَرْبَعَةٌ أركان: الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالتَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَتَقْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ

؛ ایمان دارای چهار رکن و پایه است:

راضی بودن به اراده خدا، و توکل نمودن بر خدا، و واگذار کردن کارها به خدا، و تسلیم بودن در برابر فرمان خدا». (3)

در حدیث دیگری، امام رضا علیه السلام از پدر و اجداد بزرگوارش و علی علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَإِقْرَارٌ

1- اصول کافی، ج 2، باب درجات الایمان

2- بحار الانوار، ج 77، ص 177

3- مجموعه ورام، ج 2، ص 184

بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ

...؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ایمان عبارت از شناخت قلبی و اقرار زبانی و عمل به وسیله اعضا و جوارح است». در حقیقت اینها ارکان ایمان به حساب می آیند». (1)

4. نشانه های مؤمن

در روایات ما نشانه های فراوانی برای مؤمن ذکر شد که چند نمونه از آن را نام می بریم:

امام علی علیه السلام می فرمایند:

«عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ أَرْبَعَةٌ: أَكْلُهُ كَأَكْلِ الْمَرْضَى وَنَوْمُهُ كَنَوْمِ الْغَرَقَى وَبُكَاءُهُ كَبُكَاءِ الثَّكَلَى وَفُعُودُهُ كَفُعُودِ الْوَائِبِ

؛ نشانه های مؤمن چهار چیز است: خوراکش مانند خوراک بیماران، و خوابش مانند خواب غرق شدگان، و گریه اش مانند گریه زن فرزند مرده، و نشستنش مانند نشستن کسی است که از جا می پرد». (2)

امام سجاده علیه السلام فرموده است:

«عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ: الْوَرَعُ فِي الْخَلْوَةِ، وَالصَّدَقَةُ فِي الْقِلَّةِ، وَالصَّبْرُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ، وَالْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ، وَالصَّدْقُ عِنْدَ الْخَوْفِ

؛ مؤمن پنج نشانه دارد: پاکدامنی در خلوت و تنهایی، صدقه دادن در تنگدستی، شکیبایی در برابر مصیبت، بردباری در هنگام خشم و راستگویی با وجود بیم و ترس». (3)

5. ارزش مؤمن

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ

؛ مؤمن

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 227

2- انوار الهدایة، ص 9؛ و جامع الاخبار، ص 98

3- بحار الانوار، ج 67، ص 293

نزد خدا گرامی تر از فرشتگان مقرب اوست» (1).

امام صادق علیه السلام فرموده است:

«الْمُؤْمِنُ أَكْبَرُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ

؛ حرمت مؤمن از کعبه بیشتر است» (2).

1- کنز العمال، ص 821

2- خصال، ج 1، ص 27

30: خداوند ستار العیوب است

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«الْحَذَرَ الْحَذَرَ! فَوَ اللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ، حَتَّى كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ

؛ بترس، بترس (از خدا!) به خدا سوگند آن قدر پرده پوشی کرده که گویی تو را بخشیده و آمرزیده است» (1).

حدیث درباره ستار العیب ها بودن خداوند است و ما در این قسمت، ابتدا نکاتی درباره این حدیث را بیان می کنیم و بعد چند جمله ای درباره عیب جویی و عیب زدایی بحث خواهیم کرد.

اما چند نکته درباره این حدیث:

نکته اول:

خداوند پوشنده گناهان و عیب های افراد است، مراد از ستار العیوب بودن خداوند چیست؟ دو نوع ستاریت داریم، یکی تکوینی و دیگر تشریحی.

تکوینی این است که خداوند انسان را چنان آفریده است که بسیاری از عیب هایش پنهان است؛ مثلاً صفات درون انسان مانند حسادت، تکبر،

و خودخواهی و انحرافات اعتقادی پنهان است؛ اگر انسان طوری آفریده می شد که بشود اخلاق و اعتقادات او را از چهره اش فهمید، زندگی برای او بسیار مشکل می شد، اما خداوند به خاطر ستّاریتی که دارد چنان انسان را آفرید که عیب هایش مخفی است اما در روز قیامت «يُعْرَفُونَ بِسِيمَاهُمْ» که از چهره ها افراد شناخته می شوند.

ستّار العیوب تشریحی این است که خداوند دستور داده مردم عیب های همدیگر را بشناسند، غیبت نکنند، تهمت نزنند و آبروی همدیگر را نریزند.

نکته دوم:

فایده ستّار العیوب بودن چیست؟ دو فایده دارد:

1. شخصیت و احترام افراد حفظ می شود که دادن شخصیت به افراد یکی از موانع سقوط در گناه است چرا که اگر شخصی در جامعه معروف به گناه و زشتی باشد دیگر باکی برای گناه کردن ندارد، و خود را بیشتر آلوده به گناه می کند، اما همین که دید گناهش را پوشش دادند، شرم و حیا مانع می شود که گناه کند، و اینکه اسلام می گوید غیبت نکن، یکی از دلایلش همین است که وقتی رسوا شد می گوید: حالا که آبروی ما رفت پس هر کاری که دلمان می خواهد انجام دهیم، و درباره تربیت بچه هم اسلام می گوید او را تحقیر نکن و نزن و نگو که نمی فهمی و بی شعوری، بلکه به او شخصیت بده تا به ارزش خود پی ببرد و کار خلاف انجام ندهد.

2. فایده دوم این است که پایه های امتحان الهی محکم شود. اصل آزادی و اختیار با ستّاریت محفوظ است؛ چرا که اگر کسی با يك گناه رسوا می شد دیگر گناه نمی کرد و گناه نکردنش به خاطر ترس از رسوایی بود، نه پایبند بودن به اصول اخلاقی و اسلامی، و تکامل شکل نمی گرفت و مسأله جبر پیش می آمد.

نکته سوم:

مبادا از این ستارِیت خداوند سوء استفاده کنیم و خیال کنیم خداوند ما را بخشیده است بلکه شاید این مقدمه عذاب و مجازات دردناک الهی باشد.

و کلام علی علیه السلام بر همین مطلب اشاره دارد که بیدار باشید و از ستار العیب ها بودن خداوند سوء استفاده نکنید.

نکته چهارم:

باید پرتوی از صفات خداوند در بندگانش باشد، خداوند از هر عیبی منزّه است و بنده هم باید سعی کند خود را از عیب ها منزّه کند، باید متخلّق به اخلاق خداوند بشود و آبروی دیگران را نریزد و تنها نقطه ضعف ها را نبیند.

با این توضیح اجمالی درباره حدیث مورد بحث، برویم سراغ بحث عیب جویی و عیب زدایی. یکی از ویژگی های انسان مؤمن عیب زدایی است و عیب جویی از صفات زشت است که در مؤمن وجود ندارد، انسان وقتی به کمال می رسد که عیب های خویش را بشناسد و آن را برطرف سازد و این در صورتی امکان دارد که انسان اول عیب های خود را بشناسد چون تا انسان به نواقص خود آگاه نشود نمی تواند چاره جویی کند.

انسان از چند راه می تواند به عیب ها خود آگاه شود:

1. از راه مراقبه و محاسبه، که انسان مواظب اعمال و رفتار خود باشد و خود را مورد حسابرسی قرار دهد، به خصوص اگر بتواند خود را با افراد صالح مقایسه کند، چرا که وقتی خود را فاقد فضایل کمالات آنها می بیند می تواند به عیب های خود پی ببرد.
2. عبرت گرفتن از رفتار افراد نادرست و بد اخلاق که باید ادب را از بی ادبان آموخت یعنی آنچه را که آنها انجام می دهند انسان برخلافش را انجام دهد.

3. معاشرت با دوستان خوب که او را نصیحت کنند و عیب هایش را به او تذکر دهند چرا که امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عَيْبَ هَايَ»

؛ محبوب ترین برادرانم نزد من، کسی است که عیب هایم را به من هدیه کند». (1)

امام هفتم علیه السلام وقتی اوقات شبانه روز را به چهار قسمت تقسیم می کند يك ساعتش را معاشرت با برادران قرار می دهد و می فرماید:

«وَسَاعَةٌ لِمُعَاشِرَةِ الْإِخْوَانِ وَالثَّقَاتِ الَّذِينَ يُعَرِّفُونَكُمْ عَيْبَ هَاكُمْ وَيُخْلِصُونَ، لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ»

؛ ساعتی برای رفت و آمد و معاشرت با برادران مورد اعتمادی که شما را به عیب هایتان آگاه می سازند و قلباً نسبت به شما خلوص و صفا دارند، اختصاص دهید». (2)

روایات ما دوست واقعی را کسی می دانند که تو را از کارهای زشت باز دارد:

«صَدِيقُكَ مَنْ نَهَاكَ»

«. (3)

امام باقر علیه السلام به شخصی به نام صالح فرمودند: از کسی پیروی کن که تو را بگریاند و خیر خواه تو باشد، و دنبال مکن کسی را که تو را بخنداند ولی نسبت به تو صمیمیت و خیر خواهی ندارد». (4)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«الْمُؤْمِنُ مِرَاةُ الْمُؤْمِنِ يَرَى فِيهِ حُسْنَهُ وَقَبِيحَهُ»

؛ مؤمن آینه مؤمن است که خوبی ها و بدی های خود را در او می بیند». (5)

مؤمنان آینه همدیگرند این خبر می از پیامبر آورند (6)

مؤمن نباید عیب های مؤمن دیگری را فاش کند و آبرویش را بریزد، رسول

1- تحف العقول، حکمت 89

2- تحف العقول، حکمت 18

3- غرر الحکم، ح 5857

4- اصول کافی، ج 2، ص 638

5- نقطه های آغاز در اخلاق عملی، ص 227 به نقل از المجازات النبویه، ص 66

6- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 69

خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«مَنْ عَلِمَ مِنْ أَخِيهِ سَيِّئَةً فَسَتَرَهَا، سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (1)»

؛ هر که از برادر خود گناهی بداند و آن را بپوشاند، خداوند در روز قیامت گناهان او را بپوشاند».

امام باقر علیه السلام فرموده است:

«يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَسْتُرَ عَلَيْهِ سَبْعِينَ كَبِيرَةً»

؛ مؤمن در برابر مؤمن وظیفه دارد که هفتاد گناه بزرگ او را بپوشاند» (2).

نه تنها مؤمن نباید عیب دیگران را ببیند بلکه باید به فکر عیب های خود باشد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

«طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عَيْبِهَا النَّاسِ»

؛ خوشا به حال آن کس که عیب خودش، او را از پرداختن به عیب های مردم باز دارد» (3).

و همان حضرت فرمود:

«مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ؛»

کسی که عیب خود را ببیند، از پرداختن به عیب دیگران باز ایستد» (4).

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«لَا تَتَّبِعُوا عَثْرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَثْرَاتِ أَخِيهِ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ، وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَفْضَحْهُ وَلَوْ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ؛»

عیب های مؤمنان را جستجو نکنید، زیرا هر که دنبال عیب های مؤمنان بگردد، خداوند عیب های او را دنبال کند و هر که خداوند عیب

هایش را جستجو کند، او را رسوا سازد گرچه درون خانه اش باشد» (5).

امام علی علیه السلام می فرماید:

«لَا تَبْتَهَجَنَّ بِخَطَايَا غَيْرِكَ فَإِنَّكَ لَنْ تَمْلِكَ إِلَّا صَابَةَ أَدْبَا؛»

از خطای دیگران هرگز شادمان مشو، زیرا تو نیز برای همیشه از خطا کردن مصون نیستی» (6).

- 1- ميزان الحكمة، ج 7، ص 145
- 2- اصول كافي، ج 2، ص 207
- 3- نهج البلاغه، خطبه 176
- 4- ميزان الحكمة، ج 7، ص 142
- 5- همان مدرک، ص 148
- 6- همان مدرک، ص 150

و همان حضرت فرمودند:

«مَنْ عَابَ عَيْبٍ، وَمَنْ شَتَّمَ أَحِيْبَ

؛ هر که عیب جوئی کند، عیب جوئی شود و هر که دشنام دهد، پاسخ شنود» (1).

به فرموده امام صادق علیه السلام:

«الْأَثْرَاءُ يُتَّبَعُونَ مَسَاوِيءَ النَّاسِ وَيَتْرُكُونَ مَحَاسِنَهُمْ كَمَا يَتَّبِعُ الذُّبَابُ الْمَوَاضِعَ الْفَاسِدَةَ مِنَ الْجَسَدِ وَيَتْرُكُ الصَّحِيحُ؛

افراد عیب جو همانند مگس هستند که روی ناپاکی ها و آلودگی ها می نشینند و دنبال کارهای زشت و عیب ها مردم هستند و خوبی های آنان را نادیده می گیرند» (2).

نسبت به این گونه افراد که کارشان عیب جوئی و اشاعه فحشا در جامعه است باید بی اعتنا بود و به سخنانشان ترتیب اثر نداد تا ناچار شوند از کار زشتشان دست بردارند.

«محمد بن الفضیل، عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال: قلت له: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الرَّجُلُ مِنْ إِخْوَانِي يَتْلُغُنِي عَنْهُ الشَّيْءُ الَّذِي أَكْرَهُهُ فَأَسْأَلُهُ عَنْ ذَلِكَ فَيُنْكِرُ ذَلِكَ وَقَدْ أَخْبَرَنِي عَنْهُ قَوْمٌ ثِقَاتٌ؟ فقال لي: يا محمد كُذِّبَ سَمْعَكَ وَبَصَرُكَ عَنْ أَخِيكَ فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَقَالَ لَكَ قَوْلًا فَصَدَّقْهُ وَكَذَّبْهُمْ، لَا تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئًا تَشْبِيهُ بِهِ وَتَهْدِمُ بِهِ مَرْوَةَ فَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (3)؛ شخصی به نام محمد بن فضیل می گوید: خدمت امام هفتم علیه السلام رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم، درباره یکی از برادران دینی من کاری را نقل می کنند که من آن را ناخوش دارم ولی هنگامی که از خود او سؤال می کنم انکار می کند با اینکه گروهی از افراد موثق و مورد اعتماد این خبر را برای من نقل کردند. امام علیه السلام فرمود: ای محمد گوش و چشم خود را در مقابل برادر

1- میزان الحکمه، ج 7، ص 151

2- سفینه البحار، ج 2، ص 295

3- سوره نور، آیه 19

مسلمانت تکذیب کن و اگر پنجاه نفر به عنوان شاهد قسم یاد کردند و درباره او چیزی به تو گفتند ولی خود او انکار کرد به گواهی آنان ترتیب اثر مده، سخن او را بپذیر و گفته آنها را قبول مکن. مبادا چیزی که مایه عیب و ننگ و وسیله درهم کوبیدن شخصیت و شرف انسانی او می گردد منتشر کنی، زیرا در زمره کسانی قرار خواهی گرفت که خداوند درباره آنها فرموده است: کسانی که دوست می دارند زشتی ها در میان مؤمنان پخش شود برای آنهاست عذابی دردناک در دنیا و آخرت»⁽¹⁾.

از خداوند می خواهیم خودش عیب های ما را به ما بنمایاند و توفیق دهد تا درصدد رفع آنها برآیم.

31: چرخش بین مال و جان و دین

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«إِذَا حَضَرَ رَتَّ بَلِيَّةٍ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ، وَإِذَا نَزَلَتْ نَارِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْهَالِكَ مَنْ هَلَكَ دِينُهُ وَالْحَرِيبُ مَنْ سَلَبَ دِينَهُ»

؛ هرگاه بلائی رخ داد مال را فدای جان کنید، و چون ناگواری رسید جان را فدای دین کنید، و بدانید هلاک شده کسی است که دینش از دست برود و غارت شده کسی است که دینش را برده اند» (1).

اصولاً غالب کارهای انسان در دنیا دوران و چرخش بین محذورین است و لذا همیشه باید اولویت ها را در نظر بگیرد. بینش انسان در انتخاب این اولویت ها دخالت دارد، عده ای هستند که جان را آسان تر از مال می دهند و عده ای هستند که دینشان را فدای جان یا مال خود می کنند و تفاوت بین مؤمن راستین و دروغین در این اولویت ها ظاهر می شود.

در اینجا به تناسب لازم است بحثی درباره دنیا داشته باشیم، وقتی به آیات و روایات مراجعه می کنیم به دو دسته از روایات و آیات برمی خوریم که به ظاهر با هم تضاد دارند اما با کمی دقت و تأمل معلوم می شود که هیچ گونه تضادی با

هم ندارند.

اما آیاتی که دنیا را مدح می کند: در بعضی از آیات، مال به عنوان خیر، معرفی شده: «ان تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ...» (1).

در بعضی از آیات، مواهب مادی به عنوان فضل خدا نام برده شده: «وَابْتَغُوا مِنَ فَضْلِ اللَّهِ» (2).

در جای دیگر می فرماید: همه نعمت های روی زمین را برای شما آفریده است. «خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (3).

از طرف دیگر آیاتی داریم که دنیا را تحقیر می کند. در يك جا دنیا را عرض و متاع فانی می شمرد: «تَبْتَغُونَ عَرَصَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (4).

در جای دیگر دنیا را مایه غرور و غفلت می شمرد: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (5).

و در جای دیگر دنیا را وسیله سرگرمی و بازیچه شمرده: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ» (6).

و در جایی دنیا را مایه غفلت از یاد خدا می داند: «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» (7).

این تعبیرات دوگانه در روایات هم آمده است:

درباره مدح دنیا در حدیثی علی علیه السلام از کسی شنید که دنیا را مذمت می کند و آن

1- بقره، آیه 180

2- جمعه، آیه 10

3- بقره، آیه 29

4- نساء، آیه 94

5- حدید، آیه 20

6- عنکبوت، آیه 64

7- نور، آیه 37

را فریبنده می شمرد، روبه او کرد و فرمود:

«أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا، الْمُغْتَرُّ بِغُرُورِهَا، الْمَخْدُوعُ بِأَبْطِيلِهَا! أَتَغْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذُمَّهَا؟ أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا، أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟ مَتَى اسْتَهْوَتْكَ، أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ أَيْمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبَيْلَى، أَمْ بِمَصَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؟! ... إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا، وَ دَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَطَّ بِهَا. مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ، وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ

...؛ ای کسی که نکوهش دنیا می کنی، در حالی که تو خود به غرور دنیا گرفتار شده ای، و فریفته باطل های آن هستی. تو خود مغرور به دنیا شده ای، سپس از آن مذمت می کنی؟

تو از جرم دنیا شکایت داری، یا دنیا باید از جرم تو شکایت کند؟ کی دنیا تو را گول زده؟ و چه موقع تو را فریب داده است؟ آیا به محل سقوط پدران در دامن فنا، و یا به خوابگاه مادران در زیر خاک تو را فریب داده است؟ ... اما بدان این دنیا جایگاه صدق و راستی است برای آن کسی که با آن به راستی رفتار کند، و خانه تندرستی است برای آن کسی که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی نیازی است برای آن کس که از آن توشه بگیرد، و محل اندرز است برای آنکه از آن اندرز گیرد، دنیا مسجد دستان خداست، و نمازگاه فرشتگان پروردگار، و محل نزول وحی الهی و تجارتخانه اولیای حق...» (1)

و در حدیثی امام حسن مجتبی علیه السلام می فرمایند:

«إِعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا

؛ برای دنیای خودت چنان کار کن که گویا همیشه زنده ای، و برای آخرت چنان کار کن که گویا فردا می میری» (2)

درباره ذم دنیا هم روایات فراوان است که چند نمونه را ذکر می کنیم:

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«لَوْ وَزَّتِ الدُّنْيَا عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى

1- نهج البلاغه، حکمت 131

2- مستدرک الوسائل، ج 1، ص 18؛ و جامع احادیث الشیعة، ج 1، ص 415

الْكَافِرِ مِنْهَا شَرْبَةً مَاءٍ (1)

؛ اگر دنیا به اندازه بال مگسی نزد خدا وزن داشت خداوند به کافر حتّی یک شربت آب نمی نوشانید».

2. امام علی علیه السلام فرموده است:

«إِحْذَرُوا الدُّنْيَا فَإِنَّ فِي حَلَالِهَا حِسَاباً وَفِي حَرَامِهَا عِقَاباً وَأَوَّلُهَا عَنَاءٌ وَآخِرُهَا فِتْنَةٌ

...؛ از دنیا برحذر باشید که در حلال آن حساب و در حرامش کیفر است. آغازش رنج و زحمت و پایانش نابودی است» (2).

و همان حضرت فرمود:

«الدُّنْيَا تَغُرُّ وَتَضُرُّ وَتَمُرُّ

» (3).

جمع بین این دو دسته آیات و روایات به این است که: آنجا که از دنیا و مواهبش نکوهش می کند، منظور کسانی هستند که این زندگی را هدف خود قرار داده و آخرت را به دنیا می فروشند و برای رسیدن به دنیا از هیچ خلاف و جنایتی ابا ندارند. اما آنجا که دنیا را تعریف و تمجید می کند جایی است که از این دنیا و مواهب آن به عنوان وسیله ای برای رسیدن به سعادت و تکامل معنوی استفاده می کنند. لذا حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ، وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ

؛ کسی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد چشمش را بینا می کند، و کسی که به عنوان یک هدف نگاه کند نابینایش خواهد کرد» (4).

در همین زمینه امام باقر علیه السلام فرموده است:

«نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى طَلَبِ الْآخِرَةِ

؛ دنیا کمک خوبی است برای رسیدن به آخرت» (5).

یکی از یاران امام صادق علیه السلام خدمت آن حضرت آمد و شکایت کرد که ما دنبال دنیا هستیم و به آن علاقه مندیم. امام علیه السلام فرمود: با این ثروت دنیا چه

1- تفسیر کشاف، ج 4، ص 250

2- بحار الانوار، ج 78، ص 23

3- نهج البلاغه، حکمت 415

- 4- همان مدرک، خطبه 82
- 5- وسائل الشیعه، ج 12، ص 17

می خواهی انجام دهی؟ عرض کرد: هزینه خود و خانواده ام را تهیه کنم، و به خویشاوندانم کمک نمایم، در راه خدا انفاق کنم، و حج و عمره بجا آورم. امام فرمود:

«لَيْسَ هَذَا طَلَبُ الدُّنْيَا، هَذَا طَلَبُ الْآخِرَةِ

؛ این دنیاطلبی نیست این طلب آخرت است» (1).

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«مَنْ كَانَتْ نِيَّتُهُ الدُّنْيَا فَرَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَمْرَهُ وَجَعَلَ الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَلَمْ يَأْتِهِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ، وَمَنْ كَانَتْ نِيَّتُهُ الْآخِرَةَ جَمَعَ اللَّهُ شَمْلَهُ وَجَعَلَ غِنَاهُ فِي قَلْبِهِ وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ؛

کسی که نیتش دنیا باشد خداوند کار او را پریشان می سازد، فقر را در برابر او قرار می دهد و جز آنچه برای او مقرر شده چیزی از دنیا به چنگ نمی آورد، و کسی که نیتش سرای آخرت باشد خداوند پراکندگی او را به جمعیت مبدل می کند، و غنا و بی نیازی را در قلبش قرار می دهد، دنیا تسلیم او می گردد و به سراغ او می آید» (2).

لذا انسان باید در زندگی سعی کند تا دنیا را وسیله و پل و مزرعه برای رسیدن به آخرت قرار دهد نه این که خدای نکرده دنیا هدفش باشد. و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«يَا عَلِيُّ شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهِ وَشَرُّ مَنْ ذَلِكَ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ

؛ ای علی بدترین مردم کسی است که آخرتش را به دنیایش بفروشد، و بدتر از آن کسی است که آخرتش را به دنیای دیگری بفروشد» (3).

1- وسائل الشیعه، ج 12، ص 19

2- مجمع البیان، ج 9، ص 46؛ و تفسیر نمونه، ج 2، ص 400

3- بحار الانوار، ج 77، ص 46

32: نیروی جسم انسان (روش درمان دردها)

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«امشِ بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ

؛ با بیماریت راه برو و با آن بساز مادامی که با تو راه می رود و سازگار است» (1).

از این حدیث سه نکته استفاده می شود:

نکته اول:

اینکه انسان نباید وقتی مریض شد فوراً خودش را آلوده داروها کند بلکه صبر کند تا بدن، خودش را درمان کند و این مطلب از نظر طبای امروز مسلم است که اگر بدن عادت کند به انواع داروها، این بدن نیروی دفاعی خودش را از دست می دهد و به تدریج تنبل می شود و اگر در جایی بیمار شود و آن دارو پیدا نشود جانش به خطر می افتد؛ روایات در این باب فراوان است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«تَجَنَّبِ الدَّوَاءَ مَا احْتَمَلَ بَدَنُكَ الدَّاءَ، فَإِذَا لَمْ يَحْتَمِلِ الدَّاءَ فَالدَّوَاءُ

؛ تا زمانی که بدنت بیماری را تحمل می کند، از مصرف دارو بپرهیز و هرگاه آن را تحمل نکرد، آن گاه به دارو روی آور» (2).

1- نهج البلاغه، حکمت 27

2- بحار الانوار، ج 81، ص 211

امام علی علیه السلام می فرمایند:

«لَا يَتَدَاوَى الْمُسْلِمُ حَتَّى يَغْلِبَ مَرَضُهُ صِحَّتَهُ»

؛ مسلمان خود را مداوا نکند مگر آن گاه که بیماری او بر سلامتیش چیره گردد». (1)

امام کاظم علیه السلام فرموده است:

«لَيْسَ مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَهُوَ يُهَيِّجُ دَاءً، وَلَيْسَ شَيْءٌ فِي الْبَدَنِ أَنْفَعُ مِنْ إِمْسَاكِ الْيَدِ إِلَّا عَمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ؛

هیچ دارویی نیست، مگر اینکه خود بیماری تازه ای را دامن می زند. برای بدن چیزی سودمندتر از پرهیز جز در آنچه بدن نیاز دارد نیست». (2)

در روایات ما گرسنگی و پرهیز را بهترین دارو دانسته اند.

امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

«الْحِمِيَّةُ رَأْسُ الدَّوَاءِ وَالْمَعِدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ عَوْدٌ بَدَنًا مَا تَعَوَّدَ؛

پرهیز، بهترین داروست و معده، خانه امراض است، بدن را مادامی که عادت می کند عادت بده». (3)

همان امام همام علیه السلام فرموده اند:

«لَيْسَ الْحِمِيَّةُ أَنْ تَدَعَ الشَّيْءَ أَصْلًا لَا تَأْكُلَهُ، وَلَكِنَّ الْحِمِيَّةَ أَنْ تَأْكُلَ مِنَ الشَّيْءِ وَتُخَفِّفَ؛

پرهیز این نیست که چیزی را اصلاً نخوری، بلکه پرهیز آن است که از هر چیزی سبک بخوری». (4)

امام علی علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ مَرَارَةَ الدَّوَاءِ، دَامَ أَلَمُهُ؛

هر که تلخی دوا را تحمل نکند درد و بیماریش ادامه یابد». (5)

درباره تربت امام حسین علیه السلام هم روایات فراوان است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که:

«فِي طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الشِّفَاءُ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَهُوَ الدَّوَاءُ الْأَكْبَرُ

؛ در تربت قبر حسین علیه السلام شفای هر دردی است و آن بزرگترین دارو است». (6)

- 1- خصال، ص 620
- 2- بحار الانوار، ج 62، ص 68
- 3- مكارم الاخلاق، ج 2، ص 180
- 4- ميزان الحكمة، ج 3، ص 364
- 5- غرر الحكم، ح 9209
- 6- بحار الانوار، ج 101، ص 123

نکته دوم:

يك درس توحیدی از این روایت استفاده می شود که خداوند در بدن انسان، يك نیروی دفاعی آفریده است، در خون انسان ذرات سفیدی به نام گلبول های سفید قرار داده که چندین میلیون آن در بدن قرار دارد و مدافع جسم انسان است که با میکروب ها جنگ فیزیکی و شیمیایی می کند، گاهی میکروب ها را از خود دور می کند و می بلعد که جنگ فیزیکی است و گاهی سمومی از خود در خون ترشح می کند و میکروب ها را می کشد و تعجب این که می دانند هر میکروبی با چه سمی از بین می رود و با همان سم آن را از بین می برند.

این درس بزرگ توحیدی است که اگر نیروی دفاعی بدن نبود انسان زنده نمی ماند چون از چهار طرف میکروب مرتباً وارد بدن انسان می شود، از طریق غذا، آب، هوا و پوست زمانی که بدن خراش برمی دارد.

بیماری لاعلاج ایدز نمونه ای از بیماری هاست که نیروی دفاعی بدن که همان گلبول های سفید باشد را از کار می اندازد تا انسان به انواع بیماری ها مبتلا شود و نهایتش هم مرگ است.

نکته سوم:

يك درس اجتماعی هم از این حدیث استفاده می شود که يك جامعه نباید همیشه از خارج وارد کند چرا که این واردات به کشور بدن و جامعه، آن را تبیل می کند و از کار می اندازد.

33: زهد

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ

؛ برترین زهد، مخفی داشتن زهد است».(1)

زهد يك فضيلت اخلاقی و معنوی است که به معنای دل کندن از دنیا و حرکت به سوی منازل آخرت است.

امام علی علیه السلام در تعبیر جالبی درباره زهد می فرماید:

«الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ

«لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»

وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ

؛ تمام زهد در میان دو جمله از قرآن است، آنجا که خداوند می فرماید: این برای آن است که به خاطر آنچه از دست داده اید، غمگین نشوید، و به آنچه خدا به شما داده دل بسته و مغرور نشوید، بنابراین هر کس بر گذشته تأسف نخورد و به آنچه در دست دارد دل بسته نباشد، زهد را از هر دو طرف در اختیار گرفته».(2)

زهد در منطق قرآن و ادیان الهی این نیست که انسان از ثروت و امکانات دنیا،

1- نهج البلاغه، حکمت 28

2- نهج البلاغه، حکمت 439

بی بهره باشد، بلکه حقیقت زهد آن است که اسیر اینها نگردد، بلکه امیر بر اینها باشد. امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:

«الدُّنْيَا أَصْغَرُ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ مِنْ أَنْ يُفْرَحُوا بِشَيْءٍ مِنْهَا أَوْ يَحْزَنُوا عَلَيْهِ، فَلَا يَنْبَغِي لِعَالِمٍ وَلَا لِعَاقِلٍ أَنْ يُفْرَحَ بِعَرَضِ الدُّنْيَا؛

دنیا در پیشگاه خدا و نزد انبیا و اولیای الهی کوچک تر از آن است که آنها را خوشحال و ذوق زده کند، یا با از دست رفتن آن غمگین شوند، بنابراین برای هیچ عالم و عاقلی سزاوار نیست که از متاع ناپایدار دنیا خوشحال گردد». (1)

زهد اسلامی به معنای سادگی در زندگی و حذف تجملات و عدم اسارت در چنگال مال و مقام است و ارتباطی با رهبانیت ندارد؛ چرا که رهبانیت، جدایی و بیگانگی از جامعه است. در تاریخ آمده وقتی «عثمان بن مظعون» فرزندش را از دست داد، بسیار ناراحت شد، تا جایی که در خانه اش مشغول عبادت شد و زندگی را ترك کرد، این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، او را خواست و فرمود:

«يَا عُمَانُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرَّهْبَانِيَةَ، إِنَّمَا رَهْبَانِيَةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (2)

؛ ای عثمان خداوند متعال رهبانیت را برای امت من قرار نداده، رهبانیت امت من جهاد در راه خداست».

سه نکته درباره زهد قابل ذکر است که اشاره می کنیم:

نکته اول آثار زهد است که روایات زیادی در این زمینه وجود دارد از جمله:

«مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ عَيْونَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا وَأَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ؛

کسی که زهد پیشه کند خداوند حکمت و بصیرت را در قلبش وارد می کند و زبانش را به حکمت گویا می نماید و درد و درمان را به او می شناساند و او را از دنیا سالم به دارالسلام،

1- تفسیر روح البیان، ذیل آیه 36 سوره نمل

2- بحار الانوار، ج 70، ص 114

یعنی بهشت بیرون می برد». (1)

«وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ الْمُصِيبَاتُ؛

و هر که در دنیا زهد بورزد مصیبت ها بر او آسان می شود» (2)،

«إِزْهَادٌ فِي الدُّنْيَا تَنْزِيلٌ عَلَيْكَ

الرَّحْمَةُ؛

کسی که در دنیا زاهد باشد رحمت خداوند بر او فرود می آید» (3) و

«الزُّهْدُ

فِي الدُّنْيَا الرَّاحَةُ الْعُظْمَى

و هر کس از دنیا دل برکند بزرگترین آسایش را دارد». (4)

نکته دوم اینکه زاهدترین افراد چه کسی است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«أَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ اجْتَنَّبَ الْحَرَامَ

؛ زاهدترین مردم کسی است که از حرام دوری می کند». (5)

امام سجّاد علیه السلام فرموده است:

«يَقُولُ اللَّهُ: يَا بَنَ آدَمَ، إِزْضَ بِمَا آتَيْتُكَ تَكُنْ مِنْ أَزْهَدِ النَّاسِ؛

خداوند می فرماید: ای پسر آدم به، آنچه که به تو داده ام خرسند و قانع باش، تا از زاهدترین مردمان باشی». (6)

و امام کاظم علیه السلام فرموده اند:

«وَإِنْ أَصْبَرْتُمْ عَلَى الْبَلَاءِ لِأَزْهَدِكُمْ فِي الدُّنْيَا؛

همانا صبورترین شما در برابر بلاها، زاهدترین شما به دنیاست». (7)

نکته سوم نمونه هایی از زهد پیشوایان اسلام است.

«روي في الحديث أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ: إِسْمُ تَأَذَّنْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فِي مَشْرِيقِ امِّ إِبْرَاهِيمَ وَإِنَّهُ لَمُضَّ طَجَعٌ عَلَى خَصْفَةٍ وَإِنْ بَعْضُهُ عَلَى الثَّرَابِ وَتَحْتَ رَأْسِهِ وَسَادَةٌ مُحْشُوَّةٌ لِنَفْسٍ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسْتُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ وَصَفْوَتُهُ، وَخَيْرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَكَسْرَى وَقَيْصَرٌ عَلَى سُرُرِ الذَّهَبِ

1- محجة البيضاء، ج 7، ص 353

2- غرر الحكم، ح 2275

3- كافي، ج 2، ص 50، ح 1

4- أمالي صدوق، ص 27

5- أمالي الصدوق، ص 27

6- بحار الانوار، ج 78، ص 139

7- همام مدرک، ص 308

وَفُرْشِ الْحَرِيرِ وَالذَّبْيَاجِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَوْلَيْكَ قَوْمٌ عَجَّلَتْ طَيِّبَاتُهُمْ وَهِيَ وَشَيْكَةُ الْأَنْقِطَاعِ، وَإِنَّمَا اخْرَجْنَا لَنَا طَيِّبَاتُنَا؛

روزی عمر خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که آن حضرت به حصیری از برگ خرما خوابیده بود و قسمتی از بدن مبارکش روی خاک قرار داشت، و متکایی از الیاف درخت خرما زیر سر داشت، سلام کرد و نشست، گفت: تو پیامبر خدا و بهترین خلق خدا هستی، کسری و قیصر بر روی تختهای طلا و فرشهای ابریشمی می خوابند، ولی شما این چنین. پیامبر فرمود: آنها گروهی هستند که طیباتشان در این دنیا به آنها داده شده، و به زودی قطع می شود، ولی طیبات ما برای قیامت ذخیره شده است. (1)

2.

«عن الإمام الباقر عليه السلام أنه أتى يوماً بحلوى فامتنع من تناولها فقالوا: أتراها حراماً؟ قال: لا، ولكنني أخشى أن تتوق نفسي فأطلبه؛

روزی مقداری حلوی مخصوص خدمت امام باقر علیه السلام آوردند، حضرت از خوردن آن امتناع کردند، عرض کردند: آیا آن را حرام می دانی؟ فرمود: نه، من از این می ترسم که نفسم به آن مشتاق گردد و پیوسته به دنبال آن باشم». (2)

3. علی علیه السلام تمایل به خوراکی از جگر بریان با نان نرم داشت يك سال گذشت و به این خواست خود ترتیب اثر نداد، روزی به امام حسن علیه السلام دستور تهیه آن را داد در حالی که حضرت روزه داشت، خوراک برای افطار آماده شد، هنگامی که می خواست افطار فرماید سائلی به در خانه آمد، امام علیه السلام فرمود: این غذا را به سائل بده مبادا هنگامی که نامه اعمال ما در فردای قیامت خوانده می شود به ما بگویند:

«أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا»؛ (3)

شما طیبات خود را در دنیا گرفتید و به آن متمتع شدید». (4)

1- مجمع البیان، ج 9، ص 88

2- تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیات 20 سوره احقاف

3- سوره احقاف، آیه 20

4- تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیات 20 سوره احقاف

امام علی علیه السلام می فرمایند:

«وَلَوْ شِئْتُ لَأَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَلُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ، وَنَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ. وَلَكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ، وَيُقَوِّدَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ... فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَافُهَا؛

اگر می خواستم، می توانستم از عسل خالص و مغز گندم و لباس حریر استفاده کنم، اما دور است از من که هوای نفس بر من چیره شود و حرص و آز، مرا به شکمبارگی وادار کند... من برای این آفریده نشدم که به خوردن غذاهای خوب و لذیذ مشغول شوم مانند چارپایی که آن را پروار بسته باشند که جز خوردن مقصد و مقصودی ندارد»⁽¹⁾.

34: مرگ

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارٍ، وَالْمَوْتُ فِي إِقْبَالٍ، فَمَا اسْرَعَ الْمُلْتَقَى

؛ هنگامی که تو عقب می روی و زندگی را پشت سر می گذاری، مرگ به تو روی می آورد، پس دیدار با مرگ چه زود خواهد بود».⁽¹⁾

قبل از این که درباره مرگ بحث کنیم، ابتدا توضیحی درباره این حدیث بدهیم:

در این عالم ماده، همه موجودات محدود هستند، از کرات آسمانی گرفته تا موجودات زمینی و از انسان گرفته تا يك حشره كوچك؛ منتها عمرها مختلف است بعضی عمرشان يك ثانيه است و بعضی میلیاردها سال عمر می کنند، خورشید به این عظمت عمرش محدود است، خورشیدی که حدود «يك میلیون و سیصد هزار» برابر کره زمین است و حدود پنجاه برابر ماه است، فاصله اش تا زمین حدود یکصد و پنجاه میلیون کیلومتر است، و حرارت بیرونی سطح آن بالغ بر شش هزار درجه سانتیگراد، و حرارت درونی آن حدود بیست میلیون درجه تخمین زده شده است. طبق محاسبات دقیق، هر روز 350 هزار میلیون تن از

حجم خورشید تبدیل به حرارت و انرژی می شود ولی این نقصان که طی سالیان درازی ادامه دارد، اثر محسوس بر نور و حرارت آن نگذاشته است چون نوع انرژی اتمی است. اما بالاخره جرم خورشید محدود است و روزی فرا می رسد که نورش تمام می شود چرا که «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (1) کره ماه و زمین عمرشان محدود است. دستگاه بدن انسان عمرش محدود است، ضربان قلب انسان حد معینی دارد وقتی به آن حد رسید از کار می افتد و غالباً قبل از آنکه به آن حد معین برسد بر اثر عوامل بیرونی از بین می رود. بنابراین گذشت زمان انسان را دائماً به سوی مرگ می برد؛ امام علی علیه السلام می فرمایند:

«نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ

؛ نفسهای انسان گامهای او به سوی مرگ است» (2).

با این مقدمه برویم سراغ حدیث که امام می فرمایند: تو به عقب می روی و مرگ به سوی تو می آید و چه زود به هم می رسید. چرا که ما دائماً سرمایه عمرمان را از دست می دهیم و عوامل بیرونی و درونی در ما اثر می گذارد و ما را به سوی مرگ سوق می دهد.

این يك درس اخلاقی برای همه ماست که ای انسان! چه بخواهی و چه نخواهی تو را به سوی قبر می برند، چرا غافل می شوید از چیزی که از شما غافل نمی شود، طمع در چیزی دارید که به شما مهلت نمی دهد.

درباره مرگ، این عناوین را مورد بحث قرار می دهیم:

1. حقیقت مرگ.

2. علّت ترس از مرگ.

3. لحظه دردناك و سكرات مرگ.

4. باز شدن چشم برزخی و دیدنی ها، هنگام مرگ.

5. بشارت هنگام مرگ.

1- سوره تکویر، آیه 1

2- نهج البلاغه، حکمت 74

1. حقیقت مرگ

مرگ يك امر عدمی نیست بلکه مرگ از نظر قرآن يك امر وجودی و انتقال از جهانی به جهان دیگر است، لذا می بینیم که قرآن از مرگ تعبیر به تَوَفَّى می کند که به معنای باز گرفتن و دریافت روح از بدن است.

در روایات، تعبیرات مختلفی درباره حقیقت مرگ شده است از امام سجاد علیه السلام درباره مرگ سؤال شد امام فرمود: مرگ برای مؤمن مانند کندن لباس چرکین و پر حشره است، و گشودن غل و زنجیرهای سنگین، و تبدیل آن به فاخرترین لباس ها، و خوشبوترین عطرها، و راهوارترین مرکب ها و مناسبترین منزل هاست. و برای کافر مانند کندن لباسی است فاخر، و انتقال از منزل های مورد علاقه، و تبدیل آن به چرک ترین و خشن ترین لباسها، و وحشتناک ترین منزل ها و بزرگترین عذاب ها. (1)

از امام جواد علیه السلام همین سؤال شد، حضرت فرمودند:

«هُوَ التَّوَمُّ الَّذِي يَأْتِيكُمْ كُلُّ لَيْلَةٍ إِلَّا أَنَّهُ طَوِيلٌ مُدَّتُهُ، لَا يُنْتَبَهُ مِنْهُ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

...؛ مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می آید، جز اینکه مدتش طولانی است و انسان از آن بیدار نمی شود تا روز قیامت (2)....»

امام حسین علیه السلام در کربلا و روز عاشورا هنگامی که جنگ شدت می گیرد در مورد حقیقت مرگ می فرماید:

«صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَإِيَّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِيْرَةِ سِيْرَةِ الْجَنِّ إِلَى قَصْرِ؟ وَمَا هُوَ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِيْرَةِ سِيْرَةِ وَغَدَابٍ إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ، وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ إِلَى جَنَّتِهِمْ وَجِسْرٌ هُوَ إِلَى جَحِيمِهِمْ، وَمَا كَذِبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ

؛ شکیبایی کنید

1- معانی الاخبار، ص 289

2- بحار الانوار، ج 6، ص 155

ای فرزندان مردان بزرگوار، مرگ تنها پلی است که شما را از ناراحتی‌ها و رنج‌ها به باغ‌های وسیع بهشت و نعمت‌های جاودان منتقل می‌کند، کدام يك از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟ و اما نسبت به دشمنان شما همانند این است که شخصی را از قصری به زندان و عذاب منتقل کنند، پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آنها به باغ‌های بهشت و پل اینها به جهنم است، نه دروغ می‌گویم، نه به من دروغ گفته‌اند». (1)

در حدیث دیگری آمده که: موسی بن جعفر علیه السلام به دیدار کسی که در حال مرگ بود، و به کسی پاسخ نمی‌گفت، رفت؛ حاضرین عرض کردند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داریم حقیقت مرگ را برای ما شرح دهی، و بگویی بیمار ما الان در چه حالی است؟ امام فرمود:

«الْمَوْتُ هُوَ الْمَصْفَاءُ يُصَفِّي الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ فَيَكُونُ آخِرُ أَلَمٍ يُصِيبُهُمْ كَفَّارَةً آخِرٍ وَرُبِّ بَقِيَّ عَلَيْهِمْ

...؛ مرگ وسیله تصفیه است که مؤمنان را از گناهان پاک می‌کند، و آخرین ناراحتی این عالم است و کفاره آخرین گناهان آنهاست، در حالی که کافران را از نعمت‌هایشان جدا می‌کند، و آخرین لذتی است که به آنها می‌رسد و آخرین پاداش کار خوبی است که احیاناً انجام داده‌اند، اما این شخص محتضر به کلی از گناهانش پاک شد و از معاصی بیرون آمد و خالص گشت آنچنان که لباس چرکین با شستشو پاک می‌شود، و او هم اکنون شایستگی آن را پیدا کرده که در سرای جاوید معاشر ما اهل بیت باشد». (2)

2. اما لحظه دردناک و سكرات مرگ که تعبیرات در این زمینه مختلف است گاهی «سكرة الموت» تعبیر شده که «سكرة» به معنای حالتی است شبیه مستی که

1- معانی الاخبار، ص 288، به نقل از فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص 558

2- معانی الاخبار صدوق، ص 289

بر اثر شدت حادثه ای دست می دهد و انسان را مغلوب می سازد. گاهی به «غمرات الموت» یعنی سختی های مرگ تعبیر شده و گاهی به «اذا بلغت الحقوم» یعنی رسیدن روح به حلقوم، و گاهی به «اذا بلغت التراقي» یعنی رسیدن روح به تراقی که استخوان های اطراف گلوگاه باشد، شده است. از مجموع این تعبیرات استفاده می شود که این حالت انتقال برای همه سخت است حتی برای مؤمنان، چون روح سالیان درازی با این تن خو گرفته و حالا می خواهد خارج شود احساس ناراحتی می کند، اما برای مؤمنان راستین به آسانی می گذرد به خاطر اینکه علایق خاص به این دنیا ندارند و شوق به لقای پروردگار و رحمت و نعمت های او دارند.

علی علیه السلام لحظات جان دادن را زیبا ترسیم می کند و می فرماید:

«اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ، وَحَسْرَةُ الْفُوتِ»

...؛ سكرات مرگ، و حسرت از دست دادن نعمت های دنیا، به آنها هجوم می آورد، اعضای بدنشان به سستی می گراید و رنگ از چهره آنها می پرد. سپس پنجه مرگ در آنها نفوذ بیشتر می کند، آنچنان که زبانش از کار می افتد در حالی که در میان خانواده خود قرار دارد، با چشم می بیند و با گوش می شنود. در این می اندیشد که عمر خویش را در چه راهی تباه کرد؟

دوران زندگی خود را در چه راهی گذراند؟ به یاد ثروت هایی می افتد که بدون توجه به حلال و حرام بودن جمع آوری می کرد، و هرگز در طریق تحصیل آنها نیندیشید. انگشت حسرت به دهان می گیرد، و دست خود را از پشیمانی می گزد، چرا که به هنگام مرگ مسائلی بر او روشن می شود که تا آن زمان مخفی مانده بود، او در این حال نسبت به آنچه در دوران زندگی به شدت به آن علاقه داشت بی اعتنا می شود، آرزو می کند ای کاش کسانی که در گذشته به ثروت او غبطه می خوردند و بر آن حسد می ورزیدند، این اموال در اختیار آنان بود و نه او. (1)

3. در همان لحظه است که چشم برزخی باز می شود و چیزهایی را که تا حال نمی دید، می بیند، یا نعمت های خدادادی را می بیند که نتیجه اعمال اوست، یا نشانه های عذاب و کیفر اوست.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ مُؤْمِنَةٌ حَتَّى تَرَاهُمَا، قُلْتُ: بِأَبِي وَأُمِّي مَنْ هُمَا؟ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛

هیچ انسان با ایمانی چشم از این جهان نمی پوشد مگر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را خواهد دید که به او بشارت می دهند»⁽¹⁾.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام، به نام (سَدِيرِ الصَّيْرِقِيِّ) از آن حضرت سؤال کرد:

«جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا بِنَّ رَسُولِ اللَّهِ! هَلْ يُكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ؟ قَالَ: لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِ رُوحِهِ جَزَعٌ عِنْدَ ذَلِكَ، فَيَقُولُ لَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ: يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعْ فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَنَا أَبْرُّ بِكَ مِنَ الْوَالِدِ رَحِيمٍ لَوْ حَضَرَكَ، إِنْ فَتَحَ عَيْنَيْكَ فَانظُرْ، قَالَ: فَيَمَثُلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَامِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَالأئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَيُقَالُ لَهُ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَامِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَالأئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رُفَقَاؤُكَ؛

جانم به فدایت ای پسر، رسول خدا! آیا ممکن است مؤمن از قبض روحش ناراضی باشد؟ فرمود: نه به خدا سوگند، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روحش می آید اظهار ناراحتی می کند، فرشته مرگ می گوید: ای ولی خدا ناراحت نباش، سوگند به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرده من بر تو مهربان ترم از پدر مهربان، درست چشم هایت را بگشا و ببین، او نگاه می کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و امامان از ذریه او علیهم السلام را می بیند، فرشته به او می گوید نگاه کن این رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان دوستان تو اند...»⁽²⁾.

1- نور الثقلین، ج 2، ص 310.

2- کافی، ج 3، باب ان المؤمن لا یکره علی قبض روحه

4. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«إِنَّ أَوَّلَ مَا يُبَشَّرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ عِنْدَ الْوَفَاةِ بِرُوحٍ وَرِيحَانٍ وَجَنَّةٍ نَعِيمٍ، وَإِنَّ أَوَّلَ مَا يُبَشَّرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ أَنْ يُقَالَ لَهُ: أَبَشِّرُ بِرِضَا اللَّهِ تَعَالَى وَالْجَنَّةِ قَدِمْتَ خَيْرَ مَقْدَمٍ، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لِمَنْ شِيعَكَ إِلَى قَبْرِكَ وَصَدَّقَ مَنْ شَهِدَ لَكَ وَاسْتَجَابَ لِمَنْ اسْتَغْفَرَ لَكَ؛

نخستین چیزی که به مؤمن در هنگام وفات بشارت داده می شود روح و ریحان و بهشت پر نعمت است، و نخستین چیزی که به مؤمن در قبرش بشارت داده می شود این است که به او می گویند بشارت باد بر تو به خشنودی خداوند، به بهشت خوش آمدی، خداوند تمام کسانی که تو را تا قبرت تشییع کرده اند همه را آمرزید و شهادت آنها را درباره تو تصدیق کرد، و دعای آنها را برای آمرزشت مستجاب فرمود». (1)

5. چرا از مرگ می ترسیم؟ چرا نام آن برای غالب افراد دردناک است؟ دلیل اصلی آن این است که به زندگی بعد از مرگ، ایمان ندارند و یا ایمانشان سطحی است و به صورت يك باور عمیق درنیامده و لذا گاه از مرده هم می ترسد، اما اگر باور کند که دنیا، زندان مؤمن است، و این جسم خاکی قفسی است برای روحش و او از عالم خاک نیست، هرگز از مرگ نمی ترسد.

علت دیگری که برای ترس از مرگ می توان بیان کرد دل بستگی بیش از حد به دنیا است چرا که مرگ میان او و دنیایش فاصله می اندازد و دل کندن برای او دشوار است. عامل سوومی که روایات هم به آن اشاره دارد این است که پرونده اعمال او از حسنات و کارهای خوب خالی و از سیئات پر است. لذا در حدیثی می خوانیم که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: چرا مرگ را دوست ندارم؟ فرمود: آیا ثروتی داری؟ عرض کرد: آری. فرمود: آیا چیزی از آن را پیش از خود فرستاده ای؟ عرض کرد: نه. فرمود: به همین دلیل است که مرگ را

دوست نداری (چون نامه اعمالت از حسنات خالی است). (1)

شخصی نزد ابوذر آمد و همین سؤال را پرسید که چرا از مرگ تنفر داریم؟

فرمود:

«لَا تَكُنْمُ عَمْرُتُمُ الدُّنْيَا، وَخَرَبْتُمْ الْآخِرَةَ فَتَكْرَهُونَ أَنْ تُثَقِّلُوا مِنْ عُمَرَانِ إِلَى خَرَابٍ

؛ برای اینکه شما دنیا را آباد کرده اید، و آخرتتان را ویران، لذا دوست ندارید از آبادانی به ویرانی منتقل شوید». (2)

شخص مسلمان باید همیشه آماده مرگ باشد؛ از امام علی علیه السلام درباره آمادگی برای مرگ سؤال شد، فرمودند:

«أَدَاءُ الْفَرَائِضِ، وَاجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ، وَالِإِشْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ ثُمَّ لَا يُبَالِي أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَوْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ

...؛ بجا آوردن واجبات و دوری کردن از حرام ها و فرا گرفتن خوی های نیک. با رعایت این امور، دیگر آدمی را چه باک که او سراغ مرگ

رود یا مرگ به سراغش آید. سوگند به خدا که پسر ابی طالب را باکی نیست که خود به سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغ او آید». (3)

آخرین مطلب در این زمینه این که پس از مرگ انسان، پرونده اش بسته می شود مگر در چند مورد که روایات به آن اشاره دارد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«يَتَّبِعُ الْمَيِّتَ ثَلَاثَةٌ: أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَعَمَلُهُ، فَيَرْجِعُ اثْنَانِ وَيَبْقَى وَاحِدٌ يَرْجِعُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ، وَيَبْقَى عَمَلُهُ

؛ سه چیز دنبال مرده می رود، خانواده اش، مالش و کردارش، اما دو تای آنها برمی گردند و یکی می ماند:

خانواده و مالش برمی گردند و کردارش می ماند». (4)

همچنین امام صادق علیه السلام فرموده است:

«سِتَّةٌ يَلْحَقْنَ الْمُؤْمِنَ بَعْدَ وَفَاتِهِ: وَوَلَدٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ، وَمُصْحَفٌ يُخَلِّفُهُ، وَغَرَسٌ يَغْرِسُهُ، وَصَدَقَةٌ مَاءٍ يُجْرِيهِ، وَقَلْبٌ يَحْفَرُهُ

1- محجة البيضاء، ج 8، ص 258

2- همان مدرک

3- أمالي الصدوق، ص 97

4- كنز العمال، ح 42761

وَسُنَّةٌ يُؤْخَذُ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ

؛ شش چیز است که ثواب آنها بعد از وفات مؤمن به او می رسد: فرزندی که برایش آموزش طلبد، مصحفی (نوشته و کتابی) که از خود بر جای گذارد، نهالی که بکارد، صدقه آبی (مانند نهر و قنات) که جاری سازد، چاهی که حفر کند، و سنتی (کردار نیکی) که بعد از او به کار بسته شود» (1).

35: سه دستور اخلاقی (شجاعت، حیاء و فرصت)

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ، وَالْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ، وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ، فَانْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ

؛ ترس با ناامیدی و یأس مقرون است، و شرم و کم رویی با محرومیت، و فرصت ها می گذرد همچون عبور ابرها، پس فرصت های نیک را غنیمت شمارید» (1).

امام علی علیه السلام در این حدیث سه مطلب را بیان می فرمایند که اجمالاً توضیح می دهیم:

نکته اول:

درباره کسانی است که در دنیا بی جهت می ترسند، این افراد از خیلی چیزها محرومند.

باید بدانیم که ترس بیجا یکی از رذایل اخلاقی است که باعث ذلت و عقب افتادگی انسان می شود، نقطه مقابل آن شجاعت است که کلید پیروزی و سربلندی انسان است. خداوند در قرآن از این فضیلت اخلاقی سخن گفته،

درباره حضرت ابراهیم علیه السلام در آیات 51 تا 58 سوره انبیا و درباره موسی بن عمران در آیه 10 سوره نمل و درباره قوم طالوت در آیات 249 و 250 سوره بقره و درباره یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در آیات 173 و 175 سوره آل عمران سخن گفته است. شجاعت ابراهیم علیه السلام در برابر بت پرستان لجوج و متعصب، شجاعت موسی بن عمران علیه السلام در برابر فرعون و فرعونیان و شجاعت قوم طالوت در برابر جالوت و شجاعت یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ های مختلف صدر اسلام در این آیات بیان شده است.

روایات در مذمت ترس و بزدلی فراوان است.

امام علی علیه السلام فرموده اند:

«الْجَبْنُ مَنْقَصَةٌ

؛ بزدلی کاستی است» (1).

امام باقر علیه السلام فرمودند:

«لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا

؛ انسان با ایمان ترسو نیست» (2).

و نیز امام علی علیه السلام می فرمایند:

«لَا تُشْرِكَنَّ فِي رَأْيِكَ جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأَمْرِ وَيُعْظِمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ؛

هرگز با انسان ترسو مشورت نکن چرا که تو را از کارهای مهم باز می دارد، و موضوعات کوچک را در نظر تو بزرگ جلوه می دهد» (3).

این نکته را باید توجه داشت که ترس دو قسم است یکی معقول و یکی نامعقول. ترس از چیزهایی که واقعاً خطرناک است از پدیده های طبیعی و روحی انسان است چون اگر از چیزهای خطرناک نترسد و در مقابل هر چیزی بی پروا باشد، زندگی خود را از دست خواهد داد. ترس مذموم آن است که انسان از عوامل بترسد که در خور ترسیدن نیست و از دست زدن به هر کاری واهمه داشته باشد که این نوع ترس مایه عقب ماندگی او خواهد شد و انسان را از کارهای

1- نهج البلاغه، حکمت 3

2- بحار الانوار، ج 72، ص 301

3- غرر الحکم، ح 10349

بزرگ باز می دارد.

عوامل ترس را می توان در ضعف ایمان، احساس کمبود شخصیت و عقده حقارت، عدم آگاهی و جهل و عافیت طلبی دانست.

راه های درمان ترس به این است که انسان آثار زیانبار آن را در نظر بگیرد که باعث خواری و عقب ماندگی و محرومیت می شود و همچنین هنگامی که از چیزی می ترسد خود را در آن وارد کند تا ترسش بریزد. و یکی از راه های درمان ترس، پاك بودن و پاك زیستن است؛ چون افراد آلوده غالباً از نتیجه اعمالشان می ترسند، امام علی علیه السلام می فرمایند:

«ما اشجع البرىء و اجبن المريب»

؛ چه شجاع است انسان پاکدامن و چه ترسو است انسان گناه کار». (1)

اما شجاعت که از فضایل اخلاقی است در سیره پیشوایان ما به وضوح دیده می شود که نمونه هایی از آن را بیان می کنیم:

1. یکی از امتیازات علی علیه السلام که همه به آن معترفند، شجاعت آن حضرت است؛ حضرت می فرمایند:

«وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا»

؛ سوگند به خدا اگر همه عرب برای نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، من پشت به آن نبرد نکنم». (2)

در جنگ صفین وقتی حضرت جنگ را با تأخیر شروع کرد، گفتند علی علیه السلام از مرگ می ترسد، حضرت فرمود: اما این که می گویند تأخیر از ترس مرگ است، سوگند به خدا باکی ندارم من به سوی مرگ بروم، یا او به سوی من آید.

در واقعه لیلۃ المبیت که علی علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید آمده است که:

هنگامی که محاصره کنندگان خانه پیامبر صلی الله علیه و آله به درون خانه ریختند و به سوی بستر حمله کردند، وقتی علی علیه السلام را به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدند، با سخنان زشت به

1- غرر الحکم، ح 9626

2- نهج البلاغه، نامه 45

آن حضرت اهانت کردند، حضرت فرمود: این سخنان را درباره من می گویند در حالی که خداوند افتخارات بزرگی به من داده است، از جمله آنها فرمودند:

«وَمِنَ الشَّجَاعَةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ جَبَنَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ شَجْعَانًا

؛ خداوند آن قدر شجاعت به من عطا فرمود که اگر بر تمام افراد ترسوی دنیا تقسیم شود همه شجاع خواهند شد» (1).

در جنگ احد، علی علیه السلام نه نفر از قهرمانان دشمن را به هلاکت رسانید، اولین قهرمان پرچمدار دشمن شخصی به نام «طلحه بن ابی طلحه» بود که او را کَبْشُ الْكُتَيْبَةِ (قوچ و سردار جمعیت مشرک) می خواندند، همین که در میدان چشم او به علی علیه السلام افتاد، گفت: یا قُضْمٌ؛ امام صادق علیه السلام در مورد اینکه چرا به امام علی این لقب را داده اند می فرمایند: این لقب قُضْمٌ برای علی علیه السلام به خاطر این بود که در سال های آغاز بعثت، هنگامی که مشرکان کودکان خود را وادار می کردند که به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله سنگ پرانی کنند، علی علیه السلام به سوی آنها حمله می کرد و به هر کدام که می رسید گوش و بینی و عضله آنها را می گرفت و فشار می داد آنها بر اثر شدت درد، با زاری و گریه به خانه می رفتند، وقتی از علّت گریه آنها می پرسیدند، می گفتند:

«قَضَمْنَا عَلِيًّا

«علی ما را گوشمالی داد. به خاطر همین بود که طلحه بن ابی طلحه آن حضرت را قضم یاد کرد و در همان جنگ به دست علی علیه السلام کشته شد» (2).

2. امام سجّاد علیه السلام وقتی وارد مجلس ابن زیاد شد، بین امام و او گفتگوی شدیدی رخ داد به طوری که ابن زیاد دستور داد گردن امام علیه السلام را بزنند. زینب علیها السلام شجاعانه جلوی آنها را گرفت، بعد امام علیه السلام خطاب به ابن زیاد فرمود: آیا مرا به مرگ تهدید می کنی؟

«أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَكِرَامَتَنَا مِنَ اللَّهِ الشَّهَادَةُ

؛ آیا

1- بحار الانوار، ج 19، ص 83

2- بحار الانوار، ج 20، ص 52

ندانسته ای که کشته شدن يك كار عادى و معمولى براى ماست، و كرامت و افتخار ما از جانب خدا، شهادت است» (1).

وقتى ابن زياد اين منظره امام سجاد عليه السلام و زينب عليها السلام را ديد، گفت: دست از على بن الحسين عليه السلام برداريد، و او را براى زينب باقى گذاريد، تعجب مى كنم از اين پيوند محكم كه زينب دوست دارد همراه على بن الحسين عليه السلام كشته شود.

امام سجاد عليه السلام در آغاز خطبه معروفش در شام مى فرمايد:

«أَيُّهَا النَّاسُ اعْطِينَا سِتًّا وَفَضْلَنَا بِسَبْعٍ، اعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاحَةَ وَالْفَصَاحَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ؛

اى مردم خداوند شش موهبت به ما عطا فرموده و به هفت چيز ما را برترى داده است. آن شش موهبت عبارت است از علم، بردبارى، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبوبيت در دل هاى مؤمنان» (2).

3. عمر بن حسن يكي از فرزندان امام حسن عليه السلام كه سنّ كمى داشت با كاروان امام حسين عليه السلام به كربلا آمد و همراه اسيران به شام نزد يزيد آمدند، وقتى چشم يزيد به او افتاد گفت:

«دَعَا يَزِيدُ يَوْمًا بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعُمَرَ بْنِ الْحَسَنِ - وَكَانَ عُمَرُ صَاحِبًا غَيْرًا - فَقَالَ لَهُ: أَنْصَارِعُ ابْنِي خَالِدًا؟ فَقَالَ: لَا وَلَكِنْ أَعْطِنِي سِكِّينًا وَأَعْطِهِ سِكِّينًا ثُمَّ اقَاتِلُهُ، فَقَالَ يَزِيدُ: مَا تَتْرُكُونَ عِدَاؤَنَا صِغَارًا وَكِبَارًا؟

ايا با پسر خالد كشتى مى گيرى؟ عمر بن حسن گفت: نه، ولى يك خنجر به پسر ت بده و يك خنجر به من تا با هم بجنگيم. يزيد از اين سخت تعجب كرد و گفت: اينها كوچك و بزرگشان دست از دشمنى با ما برنمى دارند» (3).

4. امام صادق عليه السلام مى فرمايند: گروهى از اسيران را خدمت رسول صلى الله عليه و آله آوردند پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله دستور قتل آنها را صادر كرد به استثنای يك نفر، آن شخص

1- تاريخ كامل ابن اثير، ج 4، ص 34

2- بحار الانوار، ج 45، ص 138

3- مثير الاحزان ابن نما، ص 105، در كتاب لهوف به جاى عمر بن حسن، عمرو بن حسين آمده

تعجب کرد و عرض کرد چرا مرا آزاد کردی؟ رسول خدا فرمود: جبرئیل از سوی خدا این خبر را به من داده است که تو دارای پنج صفت هستی که خدا و رسولش آن را دوست دارند،

«الْغَيْرَةُ الشَّدِيدَةُ عَلَى حَرَمِكَ، وَالسَّخَاءُ، وَحُسْنُ الْخُلُقِ، وَصِدْقُ اللِّسَانِ وَالشَّجَاعَةُ

؛ غیرت شدید نسبت به ناموست، سخاوت، حسن خلق، راستگویی و شجاعت» (1). هنگامی که آن مرد اسیر آزاد شده این سخن را شنید اسلام آورد.

نکته دوم:

درباره شرم و حیاست که دو معنا دارد یکی اینکه انسان هایی که بی جهت شرم می کنند و خجالت می کشند در زندگی محرومند. در حدیثی امام علی علیه السلام می فرماید:

«قَرْنَ الْحَيَاءَ بِالْحِرْمَانِ

؛ کمرویی با محرومیت قرین است» (2).

این نوع حیا جلوی پیشرفت انسان را می گیرد. در حدیث دیگری همان حضرت فرموده است:

«الْحَيَاءُ يَمْنَعُ الرِّزْقَ

؛ کمرویی مانع روزی است» (3).

يك معنای دیگری هم حدیث مورد بحث دارد که اشخاصی دارای حیا و شرم ممدوح و پسندیده هستند باید تن به محرومیت هایی بدهند یعنی شخص باحیا آن آزادی را که يك فرد معمولی دارد، ندارد بلکه محدودیت هایی برای او وجود دارد.

درباره خود شرم و حیا روایات فراوان است که نمونه هایی را ذکر می کنیم:

امام علی علیه السلام می فرماید:

«الْحَيَاءُ سَبَبٌ إِلَى كُلِّ جَمِيلٍ

؛ شرم وسیله رسیدن به هر

1- بحار الانوار، ج 18، ص 108

2- غرر الحکم، ح 6714

3- غرر الحکم، ح 274

زیبایی و نیکی است» (1).

و همچنین فرموده است:

«الْحَيَاءُ مِفْتَاحُ كُلِّ الْخَيْرِ

؛ شرم کلید همه خوبی هاست» (2).

و از ایشان روایت شده است که:

«الْحَيَاءُ يَصِدُّ عَنِ الْفِعْلِ الْقَبِيحِ؛

شرم مانع زشتکاری می شود» (3).

و همچنین فرموده اند:

«سَبَبُ الْعِفَّةِ الْحَيَاءُ؛

علت پاکدامنی حیاست» (4).

امام صادق علیه السلام فرموده است:

«لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ

؛ ایمان ندارد کسی که حیا ندارد» (5).

امام علی علیه السلام هم فرموده اند:

«مَنْ لَمْ يَسْتَحِ مِنَ النَّاسِ لَمْ يَسْتَحِ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ

؛ کسی که از مردم حیا نکند از خداوند هم حیا نمی کند» (6).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«لَيْسَتْ أَحَدُكُمْ مِنْ مَلَائِكَةِ الَّذِينَ مَعَهُ كَمَا يَسْتَحِي مِنْ رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ مِنْ جِيرَانِهِ وَهُمَا مَعَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ؛

هر يك از شما باید از دو فرشته ای که با خود دارد شرم کند، همچنان که از دو همسایه خوب خود که شب و روز کنارش هستند، شرم می

کند» (7).

فرصت و گذشتن عمر آدمی است. یکی از نعمت های بزرگی که خداوند در

1- بحارالانوار، ج 77، ص 211

2- غرر الحکم، ح 340

3- همان مدرک، ح 1393

4- همان مدرک، ح 5527

5- اصول کافی، ج 2، ص 106

6- غرر الحکم، ح 9081

7- میزان الحکمه، ج 2، ص 568

اختیار ما قرار داده فرصت زندگی کردن است؛ بزرگان ما از این عمر و فرصت حدّاکثر استفاده را می کردند.

امام علی علیه السلام در حدیثی ساعات شبانه روز ما را به سه قسمت تقسیم می کند:

«لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَسَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ، وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمَلُ»

...؛ انسان مؤمن زندگی خود را به سه بخش تقسیم می کند، بخشی را صرف مناجات با پروردگارش می نماید، و بخشی را در طریق تأمین و اصلاح معاش زندگی به کار می گیرد، و بخش سوم را برای استراحت و بهره گیری از لذت های حلال و دلپسند، انتخاب می کند، و برای انسان خردمند، صحیح نیست که حرکتش جز در یکی از این سه مورد باشد...» (1).

معنای حدیث این است که شخص با ایمان، هرگز عمرش را در راه حرام و بیهوده مصرف نمی کند.

انسان باید بداند که زندگی او توأم با رنج و مشقت است، از آن لحظه ای که نطفه اش در رحم قرار می گیرد، مراحل زیادی از مشکلات را طی می کند تا متولد شود و بعد از تولد در دوران طفولیت و جوانی و بعد پیری مواجهه با انواع مشقت ها و رنج هاست که قرآن به این نکته اشاره می کند و می فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»؛ (2) که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او پر از سختی است). هم زندگی او توأم با رنج است هم اطاعت فرمان پروردگار توأم با سختی هاست. لذا امام علی علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ»

؛ بهشت در میان ناملايمات پیچیده شده و دوزخ در لابه لای شهوات» (3). و در قرآن به سه روز مشکل در سرنوشت انسان اشاره شده که زمان

1- نهج البلاغه، حکمت 390

2- سوره بلد، آیه 4

3- نهج البلاغه، خطبه 176

انتقال او از عالمی به عالم دیگر است: روز گام نهادن به دنیا و روز مرگ و روز برانگیخته شدن «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» (1) و در حدیثی از امام رضا علیه السلام به این سه روز اشاره شده که وحشتناک ترین دوران زندگی انسان این سه مرحله است. (2)

خداوند در آیه 20 سوره حدید زندگی انسان را به پنج مرحله تقسیم می کند و می فرماید: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»؛ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است».

مراحل نخستین تقریباً به حسب سنین عمر شخص است اما مراحل بعد در افراد متفاوت است بعضی از آنها، مانند مرحله تکاثر اموال، تا پایان عمر ادامه دارد و بعضی انسان ها شخصیتشان در همان مرحله اول و دوم متوقف می گردد و تا پیری در فکر بازی و سرگرمی هستند و یا در دوران تجمل پرستی متوقف می شود، و تمام فکرشان تا دم مرگ فراهم کردن خانه و مرکب و لباس زینتی هستند، اینها کودکانی هستند در سن کهولت و پیری.

گرچه بعضی معتقدند که هر دوره ای از این دوره های پنجگانه هشت سال از عمر انسان را می گیرد و مجموعاً به چهل سال بالغ می شود و هنگامی که به این سن رسید شخصیت او تثبیت می گردد. و خداوند می فرماید وقتی انسان به سن چهل سالگی می رسد از خداوند سه چیز تقاضا می کند.

نخست می گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی بجا آورم. «قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ».

1- سوره مریم، آیه 15

2- تفسیر برهان، ج 3، ص 7

دوم: و کار شایسته ای انجام دهم که از آن خشنود باشی. «وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ».

سوم: و فرزندان مرا صالح گردان «وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي». (1)

اما روایاتی که درباره استفاده از فرصت و عمر از ائمه و پیامبر اکرم علیهم السلام صادر شده فراوان است که نمونه هایی از آن را بیان می کنیم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«كُنْ عَلَى عُمْرِكَ اشْحَحْ مِنْكَ عَلَى دِرْهَمِكَ وَدِينَارِكَ

؛ در مورد عمرت بخیل تر از پول و ثروت خود باش». (2)

و همچنین فرموده است:

«اغْتَنِمْ خَمْساً قَبْلَ خَمْسٍ: حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ، وَصِحَّتِكَ قَبْلَ سُقْمِكَ، وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ، وَشَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ، وَغِنَائِكَ قَبْلَ فَقْرِكَ

؛ پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت شمار: زندگی را قبل از مرگ، سلامتی را قبل از بیماری، فراغت را قبل از اشتغال به کار، جوانی را قبل از پیری، و بی نیازی را قبل از تهیدستی». (3)

امام علی علیه السلام فرموده اند: از امروزت برای فردایت توشه بگیر، و گذشت وقت را غنیمت شمار، و از فرصت امکانات استفاده کن. (4)

و همچنین فرموده است:

«إِنَّ أَوْقَاتَكَ اجْزَاءُ عُمْرِكَ، فَلَا تَنْفِذْ لَكَ وَقْتاً إِلَّا فِيمَا يُنْجِيكَ

؛ همانا وقت های تو، جزء جزء عمر توست، بنابراین بکوش که وقتی از تو جز در مواردی که موجب نجاتت شود، تلف نگردد». (5)

درباره فرصت و عمر دو مطلب باقی ماند یکی عوامل معنوی طول عمر و کوتاهی آن؛ دوم نمونه هایی از زندگی پیشوایان ما که از عمرشان کمال

1- سوره احقاف، آیه 15

2- بحار الانوار، ج 77، ص 76

3- کنز العمال، ح 43490

4- غرر الحکم، ج 1، ص 394

5- همان مدرک، ص 253

بهره برداری را کردند.

مطلب اول: در روایات ما به يك سلسله عوامل اشاره شده که در کوتاهی و طول عمر انسان نقش دارند که به عنوان نمونه چند حدیث را ذکر می کنیم:

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«إِنَّ الصَّدَقَةَ وَصِلَةَ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ، وَتَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ

؛ انفاق در راه خدا و صله رحم خانه ها را آباد و عمرها را طولانی می کند». (1)

2. همان حضرت فرموده اند: یکی از پیامدهای سوء زنا در دنیا این است که از عمر انسان می کاهد. (2)

3. امام باقر علیه السلام فرموده اند:

«الْبِرُّ وَصَدَقَةُ السَّرِّ يُنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَزِيدَانِ فِي الْعُمْرِ ...

؛ نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را برطرف ساخته، عمر را زیاد می کند». (3)

4. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که:

«أَكْثَرُ مِنَ الظُّهُورِ يَزِدُ اللَّهَ فِي عُمْرِكَ

؛ همیشه با وضو باش، تا خداوند عمرت را دراز گرداند». (4)

5. امام باقر علیه السلام فرموده است:

«مُرُوا شِيعَتَنَا بِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَإِنَّ إِيْتَانَهُ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ، وَيَمُدُّ فِي الْعُمْرِ، وَيُدْفَعُ مَدَافِعَ الشُّوْءِ

؛ شیعیان ما را به زیارت قبر حسین بن علی علیه السلام فرمان دهید زیرا زیارت آن، روزی را زیاد می کند، عمر را دراز می گرداند و بدی ها را دور می سازد». (5)

6. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«مَنْ حَسَنَتْ يَتِيَّتُهُ زَيْدًا فِي عُمْرِهِ

1- نور الثقلين، ج 4، ص 354

2- همان مدرک، ص 355

3- سفینه البحار، ج 2، ماده «صدقه»

4- میزان الحکمه، ج 6، ص 546

5- بحار الانوار، ج 101، ص 4

نیت باشد، عمرش زیاد می شود». (1)

و همچنین فرموده است:

«مَنْ حَسُنَ بَرُّهُ بِأَهْلِ بَيْتِهِ زَيْدٌ فِي عُمَرِهِ»

؛ هر که با خانواده اش نیکوکار باشد، عمرش زیاد شود». (2)

و فرموده اند:

«إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ يَزِيدَ اللَّهُ فِي عُمْرِكَ فَسِرَّ أَبُوَيْكَ»

؛ اگر دوست داری خداوند بر عمرت بیفزاید، پدر و مادرت را خوشحال کن». (3)

امام سجّاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق صحیفه سجّادیه عرض می کند:

«وَعَمَّرَنِي مَا كَانَ عُمُرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمُرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ»

؛ عمر مرا تا وقتی که صرف طاعت تو می شود دراز گردان و هرگاه عمرم چراگاه شیطان گشت، جانم را بستان و به سوی خود ببر».

مطلب دوم: نمونه هایی از وقت شناسی پیشوایان اسلام:

1. پیرمردی بنام «عنوان بصری» که 94 سال داشت در مدینه محضر امام صادق علیه السلام رسید و مسائلی را از ایشان پرسید، پس از سؤالات با این که کاری نداشت، همانجا نشست، امام علیه السلام دید وقتش بیهوده تلف می شود فرمود:

«إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَمَعَ ذَلِكَ لِي أَوْلَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي؛

من مردی هستم که کار و زندگی دارم، در عین حال در هر ساعتی از وقت های شبانه روز، ذکر و عبادتی دارم، مرا از عبادتم باز ندار». (4)

در وقت دیگری هم بعد از سؤالات، نزد امام علیه السلام نشست، امام علیه السلام به او فرمود:

«قُمْ يَا عَبْدَ اللَّهِ عَنِّي فَقَدْ نَصَحْتُكَ وَلَا تُفْسِدْ عَلَيَّ وَرْدِي فَإِنِّي رَجُلٌ ضَنِينٌ بِنَفْسِي؛

از نزدم برخیز و برو، تو را نصیحت کردم، ذکر و عبادتم را تباه نساز، من مردی

2- امالى طوسى، ص 245

3- ميزان الحكمة، ج 6، ص 546

4- بحار الانوار، ج 2، ص 224 تا 226

هستم که نسبت به عمر خود بخیل هستم. (یعنی وقتم را نگیر، من برای عمرم ارزش قائلم و نمی خواهم بی جهت مصرف شود). (1)

2. اباصلت هر وی می گوید زمانی که امام هشتم علیه السلام در سَرخُس تحت نظر بود،

«فَأَسَدٌ تَأَذَّنْتُ السَّجْدَانَ عَلَيْهِ فَقَالَ: لَا سَبِيلَ لَكَ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ زُبَّ مَا صَدَلَى فِي يَوْمِهِ وَلَيْلَتِهِ أَلْفَ رُكْعَةٍ وَإِنَّمَا يَنْفَتِلُ مِنْ صَلَاتِهِ سَاعَةً فِي صَدْرِ النَّهَارِ وَقَبْلَ الزَّوَالِ وَعِنْدَ اصْفِرَارِ الشَّمْسِ فَهُوَ فِي هَذِهِ الْأَوْقَاتِ قَاعِدٌ فِي مُصَلَّاهِ وَيُنَاجِي رَبَّهُ؛

از زندانبان اجازه خواستم تا با امام ملاقات کنم. گفتند: نمی توانی با امام ملاقات کنی؟ گفتم چرا؟ گفتند: امام علیه السلام نوعاً شبانه روز مشغول نماز است و در یک شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند، فقط ساعتی در آغاز روز و قبل از ظهر، و ساعتی هنگام غروب نماز نمی خواند، ولی در این ساعات نیز در محل نماز خود به مناجات و راز و نیاز با خدا اشتغال دارد». (2)

3. در حالات فیلسوف بزرگ ملا هادی سبزواری نوشته اند: در دوران جوانی در حوزه علمیه اصفهان تحصیل می کرد، و آنچنان به وقتش اهمیت می داد که نامه هایی که از وطنش می رسید نمی خواند تا مبادا خبر ناگواری در آنها باشد و او را از تحصیل بیندازد، در پایان تحصیل، زمانی که می خواست به وطن برگردد، نامه ها را باز کرد در یکی از آنها خبر فوت یکی از آشنایان نزدیکش ذکر شده بود، علامه گفت: خدا را شکر که در آن هنگام از این خبر ناگوار آگاه نشدم تا باعث لطمه به درسم شود. (3)

4. در حالات مرحوم آیه الله العظمی بروجردی نوشته اند که در دوران جوانی گاه می شد شب سرگرم مطالعه می شد و آنچنان غرق در مطالعه بود که ناگهان

1- بحار الانوار، ج 2، ص 224 تا 226

2- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 183

3- تاریخ فلاسفه اسلام، ج 2، ص 153

مؤذن اذان صبح را می گفت. و در دوران مرجعیت هم با نظم خاصی در زندگی و تدریس و مطالعه موفق بود.

5. مرحوم شیخ محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهرالکلام که کتاب فقهی استدلال در تمام ابواب فقه است، وقتی به او خبر دادند یکی از پسرانت از دنیا رفت، دست از قلم کشید و کنار جنازه پسر آمد و پس از تلاوت آیاتی از قرآن همانجا به نوشتن جواهرالکلام مشغول شد.

امیدواریم خداوند توفیق عنایت فرماید تا بتوانیم از وقتمان به خوبی استفاده کنیم.

36: شناخت حق

حضرت علی علیه السلام درباره کسانی که از نبرد کردن همراه او خودداری کردند، می فرمایند:

«خَذَلُوا الْحَقَّ، وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ»

؛ حق را تنها گذاشتند و باطل را نیز یاری نکردند»⁽¹⁾.

این حدیث اشاره به جنگ جمل دارد و قبل از این که حدیث را توضیح دهیم، خلاصه ای از جنگ جمل را بیان می کنیم:

بعد از قتل عثمان، یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از مهاجر و انصار با علی علیه السلام بیعت کردند و امام علیه السلام زمام امور را به دست گرفت. امام در دوران حکومت پنج ساله اش با سه گروه سرکش رویه رو شد که یاغی گری و عصیان آنها حد و مرزی نداشت و خواسته ای جز تجدید اوضاع حکومت عثمان و بذل و بخشش های بی جهت او و امضا و تثبیت حکومت افرادی مانند معاویه نداشتند. و امامی که باید وقت شریفش در تربیت افراد و هدایت امت و تعلیم معارف اسلامی صرف شود، در دفع این سه گروه صرف شد. این سه گروه عبارتند از:

1. ناکثان یا گروه پیمان شکنان که سردمداران این گروه طلحه و زبیر بودند.

2. قاسطان ستمگر، رئیس این گروه معاویه بود که تا پایان عمر امام علیه السلام فکر آن حضرت را به خود مشغول ساخت و نبرد صفین بین او و علی علیه السلام رخ داد که بیش از صد هزار مسلمان خونشان ریخته شد.

3. مارقان یا گروه خارج از دین که همان گروه خوارج هستند؛ آنها تا پایان نبرد صفین با علی علیه السلام بودند ولی بعد بر امام شوریدند و در نهروان حضرت جمعیت آنان را متفرق ساخت و سرانجام حضرت به دست یکی از این افراد به شهادت رسید.

اولین جریان مخالف، ناکثین بودند که با علی علیه السلام بیعت کردند و بعد به خاطر دنیاطلبی و جاه و مقام، پیمانشان را شکستند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله این سه نبرد را پیشگویی کرده بود

«أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ

؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور داد که با سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین پیکار کند» (1).

طلحه و زبیر از سران ناکثین بودند، طلحه فرزند عبیدالله از طایفه بزرگ قریش از قبیله تیم و از پیشگامان در اسلام بود و در جنگ های زیادی شرکت داشت. او از معدود کسانی بود که در جنگ احد فرار نکرد و حتی دستش در این جنگ آسیب دید پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه و در هجرت میان او و زبیر عقد برادری بست. او دستی گشاده داشت و عائله مندان بنی تیم را تأمین می کرد و قروض ایشان را می پرداخت تا جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را طلحة الجود یا طلحة الفياض نامید و علی علیه السلام در یکی از خطبه هایش او را به عنوان سخی ترین مردم معرفی کرد. او به شدت با عثمان مخالف بود و یکی از افراد مؤثر در قتل عثمان بود. (2)

زبیر فرزند عوام بن خویلد برادرزاده خدیجه و پسر عمه پیامبر صلی الله علیه و آله و امام

1- المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 139

2- الجمل شیخ مفید، ص 147

علی علیه السلام بود. او افتخار دو هجرت را دارد یکی هجرت به حبشه و دیگر هجرت به مدینه. او در تمام جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کرده بود، و علاقه خاصی به علی علیه السلام داشت و زمانی که به خانه علی علیه السلام هجوم آوردند و حضرت را به مسجد می بردند، زبیر با شمشیر کشیده به عمر حمله کرد و به بنی هاشم گفت:

«يَا مَعْشَرَ بَنِي هَاشِمٍ اِفْعَلْ هَذَا بِعَلِيٍّ وَانْتُمْ اَحْيَاءُ»

؛ ای گروه بنی هاشم، شما زنده اید و با علی چنین رفتار می کنید؟» (1)

زبیر یکی از چهار نفری است که بعد از چهل شب دعوت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام حاضر شد با سر تراشیده و اسلحه خود با علی علیه السلام بیعت کند. (2)

اما با این همه سوابق درخشان مهمترین عوامل که باعث لغزش آنها شد، دنیاپرستی، جاه طلبی و مال دوستی آنها بود. که امام علیه السلام در نهج البلاغه خطبه 169 به این مطلب اشاره می کند:

«وَإِنَّمَا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَدًا لِمَنْ أَفَاءَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ، فَأَزَادُوا زَدَّ الْأُمُورِ عَلَى أَدْبَارِهَا»

؛ همانا آنان این دنیا را طلبیدند چون بر آن کس که خدا آن را به او ارزانی داشته حسد ورزیدند و خواستند کار را به گذشته بازگردانند».

طلحه و زبیر به امام علیه السلام گفتند: ما با تو بیعت کردیم که در رهبری با تو شریک باشیم. امام فرمود: شما با من بیعت کردید که مرا در وقت ناتوانی کمک کنید.

زبیر گمان می کرد که امام علیه السلام فرمانروایی عراق را به او واگذار می کند و طلحه می پنداشت که حکومت یمن از آن او خواهد بود. اما چون روش امام علیه السلام را در تقسیم بیت المال دیدند و اینکه دیگران را به اداره امور استان ها اعزام می کند، مأیوس شدند و دست به شورش زدند و نتیجه این شد که طلحه به دست مروان بن حکم کشته شد و زبیر وقتی احساس شکست کرد، تصمیم به فرار به سوی

1- سفینه البحار، ماده «زبر»

2- آن چهار نفر: سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر بودند

مدینه گرفت و هنگام کناره گیری از معرکه توسط یکی از یاران احنف بن قیس به نام «عَمْرُو بن جُرْمُوز» کشته شد، به این صورت که او را تعقیب کرد و وقتی زیر در نیمه راه برای نماز ایستاد از پشت سر به او حمله کرد و او را کشت.

آمار کشته ها مختلف ذکر شده که بین 25 و 14 هزار نفر است. (1)

در جنگ جمل مردم سه دسته شدند، عده ای اصحاب علی علیه السلام و در رکاب آن حضرت بودند و عده ای همراه طلحه و زبیر و عایشه بودند، و یک عده از مقدّس نماها بی طرف بودند افرادی مثل حسن بصری، سعد وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن سلمه و اسامة بن زید که در جنگ شرکت نکردند. وقتی بعضی از این افراد خدمت حضرت علی علیه السلام رسیدند فرمود چرا در جنگ شرکت نکردید؟

گفتند: ما دیدیم طلحه و زبیر از اصحاب بافضیلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همسر رسول خدا در آن طرف قرار دارند صلاح ندیدیم که در صف مقابل آنها باشیم، امام به آنها فرمود: شما حق را با افراد شناسید بلکه حق را از ریشه هایش شناسید، افراد شاید اشتباه کنند، شما ببینید کتاب و سنت چه می گویند؛ یعنی اگر نص معیار باشد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا تعیین کرده و اگر بر فرض هم نصی نباشد، مردم با من بیعت کردند حتی طلحه و زبیر هم بیعت کردند چگونه می شود بی طرف باشید.

پس از جنگ جمل، علی علیه السلام در محلی عبور می کرد، دید حسن بصری (2) در آنجا وضو می گیرد، فرمود: ای حسن، درست وضو بگیر، چرا قناعت می کنی و وضو را پُر آب نمی گیری؟ حسن در پاسخ گفت: ای امیر مؤمنان تو دیروز (در جنگ جمل) مسلمانان را کشتی که گواهی به یکتایی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله

1- فروغ ولایت، ص 417

2- او یکی از زاهدان هشتگانه معروف بود که زمان علی علیه السلام تا زمان امام باقر علیه السلام را درک کرد، او فردی منحرف و زاهدنمای کج اندیش بود و 89 سال عمر کرد

می دادند و نماز می خواندند و وضوی درست می گرفتند. علی علیه السلام فرمود: آنچه دیدی واقع شد، اما چرا ما را بر ضد دشمن یاری نکردی؟ حسن گفت: در روز اول جنگ، غسل کردم و خود را معطر نمودم و اسلحه را برداشتم، ولی در شك بودم که آیا این جنگ صحیح است؟ وقتی که به محل خربه رسیدم شنیدم ندا دهنده ای گفت: ای حسن برگرد زیرا

«الْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ

؛ قاتل و مقتول هر دو در آتشند»، از ترس آتش جهنم به خانه برگشتم. در روز دوم نیز برای جنگ حرکت کردم و همین جریان پیش آمد. امام علیه السلام فرمود: راست گفתי، آیا می دانی آن ندا دهنده چه کسی بود؟ حسن گفت: نمی دانم. امام فرمود: او برادرت ابلیس بود و تو را تصدیق کرد که قاتل و مقتول از دشمن، در آتش هستند، حسن گفت:

اکنون فهمیدم که قوم (دشمن) به هلاکت رسیدند. (1)

امام علیه السلام به حارث همدانی فرمود:

«إِنَّ الْحَقَّ لَا يُعْرَفُ بِالرِّجَالِ، اعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفَ أَهْلَهُ

؛ حق با اشخاص شناخته نمی شود، خود حق را بشناس تا پیروان آن را بشناسی». (2)

خداوند در قرآن مثال جالبی برای حق و باطل می زند و می فرماید: «... فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ...»؛ سرانجام کف ها به بیرون پرتاب می شوند، ولی آنچه به مردم سود می رساند (/ آب یا فلز خالص در زمین می ماند). (3)

حق را خداوند تشبیه به آب زلال کرد و باطل را تشبیه به کف روی آب، چرا که حق همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، اما باطل بی فایده و بیهوده است و همچون کف است که نه هرگز کسی را

1- سفينة البحار، ج 1، ص 262

2- مجمع البيان، ج 1، ص 211

3- سوره رعد، آیه 17

سیراب می کند و نه درختی را می رویاند، باطل مانند کف رفتنی است، با آرام شدن شرایط محو می شود و بالانشین و پر سر و صدا ولی تو خالی و بی محتواسست، اما حق متواضع است، کم سر و صدا و اهل عمل و پرمحتوا و سنگین است.

امام علی علیه السلام در خطبه 9 نهج البلاغه در وصف خود و دشمنان خود می فرماید: آنها رعد و برق نشان دادند، اما پایانش جز سستی و ناتوانی نبود، ولی ما به عکس تا کاری انجام ندهیم رعد و برق نداریم و تا نباریم سیلاب خروشان به راه نمی اندازیم.

حق همیشه متکی به نفس است، اما باطل از آبروی حق مدد می گیرد و در سایه حق حرکت می کند و سعی می کند خود را به لباس او درآورد و از حیثیت او استفاده کند.

37: نعمت های الهی

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنْفَرُوا أَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ

؛ هنگامی که نشانه های نعمت پروردگار آشکار شد و مقدماتش به شما رسید، با ناسپاسی و کمی شکر دنباله آن را از خود دور نسازید» (1).

برای روشن این حدیث باید به سه نکته توجه کنیم:

نکته اول: نعمت هایی که به سراغ انسان می آید می تواند عوامل مختلفی داشته باشد:

گاهی این نعمت ها پاداشی است که در مقابل اعمال خیر خود به دست می آورد؛ چرا که خداوند کار هیچ کس را بدون پاداش نمی گذارد و پاداش بیشتر این افراد را در همین دنیا می دهد.

و گاهی نعمت های خداوند يك نوع عذاب و مجازات است که در روایات ما به نعمت استدراج معروف است؛ یعنی هنگامی که شخص گناه می کند؛ خداوند او را تنبیه می کند تا بیدار شود؛ ولی اگر در مراحل بعدی بر اثر زیادی گناه به حدی برسد که تنبیهات فایده نداشته باشد در نتیجه خداوند به او نعمت می دهد

تا غافل شود و خیال کند مستحق این نعمت هاست؛ در صورتی که خداوند ناگهانی او را عذاب می کند که این عذاب برای او خیلی دردناک است.

امام علی علیه السلام می فرمایند:

«يَا بَنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرُهُ؛

ای فرزند آدم، هرگاه دیدی که گناه می کنی و با این حال خدای سبحان نعمت هایش را پیایی به تو ارزانی می دارد، از او برحذر باش» (1).

بعضی تشبیه می کنند به اینکه انسان هر چه از يك درخت بالاتر برود، وقتی سقوط کند، سقوطش دردناک تر خواهد بود، و گاهی خداوند این کار را با بعضی افراد به خاطر اعمالشان انجام می دهد.

نکته دوم: درباره کفران و شکرگذاری نعمت است که کفران نعمت باعث می شود نعمت از دست انسان برود و سپاسگذاری و قدردانی از نعمت موجب افزایش نعمت می شود.

شکر سه قسم است:

1. شکر قلبی که انسان در قلبش خود را مدیون و قدردان خدا بداند و از خدا خشنود باشد و در مقابلش خاضع.

2. شکر زبانی: که زبان حمد و ثنای خدا را بگوید و نعمت های خداوند را اظهار کند.

3. شکر جوارحی و عملی که از مهمترین آنهاست که اعضای انسان در مسیری قرار بگیرد که خداوند برای آن آفریده است، چشم، زبان، گوش و جوارح دیگر را در مسیر تکامل به کار بگیرد.

هیچ کس توان شکر نعمت های خدا را ندارد، چرا که همین توفیق شکرگذاری هم از نعمت های خداست که خود نیازمند شکر دیگری است. به همین دلیل برترین شکر آدمی اظهار عجز و ناتوانی از شکر خدا در برابر

نعمت های اوست و عذر تقصیر به پیشگاه خدا بردن.

آیات و روایات درباره شکر و کفران نعمت فراوان است که نمونه هایی از آیات و روایات در این زمینه را ذکر می کنیم:

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ و نیز به یاد آورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت اگر شکرگزاری کنید، نعمت خود را بر شما افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است!». (1)

«وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر می کند. و آن کس که کفران کند، (زیانی به خدا نمی رساند)؛ چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است».

روایات در این باب فراوان است که چند نمونه را می آوریم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«اسْرِعِ الذُّنُوبِ عُقُوبَةً كُفْرَانِ النُّعْمَةِ

؛ گناهی که زودتر از همه گناهان عقوبتش دامن انسان را می گیرد کفران نعمت است». (2)

از امام علی علیه السلام روایت شده است:

«سَبَبُ زَوَالِ النُّعْمِ الْكُفْرَانُ

؛ آنچه باعث زوال نعمت ها می شود کفران است». (3)

اما بعضی از نعمت ها هست که انسان از آن غافل است مثل نعمت فراغت، تندرستی، و امنیت. رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین مورد فرموده اند:

«نِعْمَتَانِ مُكْفُورَتَانِ: الْأَمْنُ وَالْعَافِيَةُ

؛ دو نعمت است که نادیده گرفته می شود: امنیت و سلامت». (4)

ناسپاسی نعمت سبب زوال نعمت ها می شود، چون می دانیم که خداوند حکیم است؛ نه بی حساب چیزی به کسی می دهد و نه بی جهت چیزی را از کسی

1- سوره ابراهیم، آیه 7

2- بحار الانوار، ج 66، ص 70

3- غرر الحکم، ج 4، ص 121

می‌گیرد، آنها که ناسپاسی می‌کنند با زبان حال می‌گویند ما لایق این نعمت نیستیم و حکمت خداوند ایجاب می‌کند که این نعمت را از آنها بگیرد و آنها که شکر نعمت را بجا می‌آورند در واقع می‌گویند ما لایق و شایسته ایم، نعمت را بر ما بیفزاید، لذا در حدیثی امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً فَشَكَرَهَا بِقَلْبِهِ إِلَّا اسْتَوْجَبَ الْمَزِيدَ بِهَا قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ شُكْرُهُ عَلَى لِسَانِهِ؛

کسی که قلباً شکر نعمت کند پیش از آن که به زبان شکر گوید، لیاقت خود را برای افزایش نعمت ثابت کرده است» (1).

به عبارت دیگر انسان در زندگی از سه حال خارج نیست یا گرفتار مصیبتی می‌شود، یا نعمتی به او می‌رسد که از نگهداری آن بیم دارد، یا گناه و لغزشی از او سر می‌زند، که داروی هر کدام از اینها در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که می‌فرماید:

«ثَلَاثٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُنَّ شَيْءٌ، الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكَرْبِ، وَالِاسْتِغْفَارُ عِنْدَ الذَّنْبِ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعْمَةِ

؛ سه چیز است که با وجود آن چیزی به انسان زیان نخواهد رسانید، دعا به هنگام حوادث سخت، و استغفار به هنگام گناه، و شکر به هنگام نعمت» (2) که مشکلات به وسیله دعا از بین می‌رود، و آثار گناه به وسیله استغفار پاک می‌شود، و تثبیت نعمت‌ها به وسیله شکرگذاری انجام می‌گیرد.

سؤالی که به ذهن می‌آید این است که چکار کنیم تا نعمت‌های خدادادی باقی بماند؟ جوابش در آیات و روایات آمده که خلاصه آن را می‌آوریم.

عوامل پایداری نعمت‌ها: 1. ایمان 2. پرهیزکاری 3. بذل و بخشش نعمت‌ها 4. صرفه‌جویی و قناعت.

عوامل از بین رفتن نعمت‌ها: 1. کفران نعمت 2. انفاق و نداشتن بخشش 3. به کار بردن نعمت در معصیت خداوند 4. مصرف بی‌رویه و اسراف 5. عدم نیکوکاری.

1- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 399

2- اصول کافی، ج 2، ص 94

نکته سوم: چرا شکر نعمت باعث زیادی آن و ناسپاسی باعث از بین رفتن آن می شود؟ جواب این سؤال از لابه لای بحث روشن شده که شکرگذاری نعمت نشان می دهد که انسان خود را لایق آن می داند و کفران نعمت بی لیاقتی انسان را نشان می دهد، لذا از او سلب نعمت می شود؛ چرا که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی دهد، مگر آنکه آنها خودشان تغییر دهند. (1)

یکی از اصول اخلاقی در سیره پیشوایان معصوم ما که به روشنی دیده می شود مقام بندگی و شکرگذاری است و عباداتشان صرفاً به عنوان شکرگذاری در برابر نعمت های خداوند بوده است که نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

1. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن قدر برای نماز و عبادت می ایستاد که پاهایش ورم کرد و آن قدر نماز شب خواند که چهره اش زرد شد، آن قدر هنگام عبادت می گریست که بی حال می شد، عایشه گفت: چرا این قدر خود را به زحمت می افکنی در حالی که خداوند گذشته و آینده تو را بخشوده است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«الَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا»

؛ آیا من بنده شکرگذار خدا نباشم». (2)

از این تعبیر حضرت استفاده می شود که انگیزه عبادت را شکر نعمت های خدا می دانند.

2. در فرازی از دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه آمده: اگر تصمیم بگیرم و تلاش کنم در تمام عصرها و روزگاران، به فرض اینکه در تمام این اعصار و روزگارها زنده باشم و زندگی کنم و خواسته باشم یکی از نعمت های شکرگذاری نمایم، توان آن را نخواهم داشت. (3)

3. هشام بن احمد می گوید: من با امام موسی بن جعفر علیه السلام در اطراف مدینه

1- سوره انفال، آیه 53

2- اصول کافی، ج 2، ص 95

3- مفاتیح الجنان، اعمال ماه ذیحجه

بودم، ناگهان دیدم امام از مرکب پیاده شده و به سجده افتاد و مدت طولانی سجده را ادامه داد، سپس سر از سجده برداشت و سوار بر مرکب شد، عرض کردم فدایت شوم چرا سجده را انجام دادی؟ فرمود:

«أَتَى ذَكَرْتُ نِعْمَةً أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَيَّ فَاجْتَبَيْتُ أَنْ أَشْكُرَ رَبِّي

؛ من به یاد نعمتی افتادم که خداوند به من ارزانی فرمود، دوست داشتم شکر پروردگارم را بجا آورم». (1)

4. عبدالملك پنجمین خلیفه اموی به امام سجّاد علیه السلام عرض کرد: چرا آن همه خود را در عبادت به زحمت می اندازی؟ تو پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله و بسیار به آن حضرت نزدیک هستی و دارای کمالات عظیم می باشی و در این جهت نظیر نداری؟ امام علیه السلام فرمود: آنچه گفتمی از توفیقات و عنایات الهی است که به من عطا فرموده است.

«فَأَيُّ شُكْرُهُ عَلَيَّ مَا أَنْعَمَ

؛ پس شکر و سپاس در برابر نعمت هایی که خداوند عطا فرموده است کجا رفت؟» سپس عبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله را توصیف نمود که آن حضرت در برابر معترضین می فرمود: آیا بنده سپاسگزار نیاشم. آنگاه امام سجّاد علیه السلام فرمود: سوگند به خدا، اگر بر اثر عبادت، اعضايم بریده گردند و چشم هایم از کاسه بیرون آیند و روی سینه ام بیفتند، نمی توانم شکر يك دهم يك دهم يك دهم نعمت از میان همه نعمت هایش را که شماره کنندگان قادر به شمارش آنها نیستند، ادا کنم. (2)

5. رجاء بن ضحّاك فرمانده مأموران مأمون برای آوردن امام هشتم علیه السلام از مدینه به خراسان در ضمن شرح عبادت شبانه روزی آن حضرت می گوید:

«كَانَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَرِيقِ خُرَاسَانَ أَنْ يُكْتَبُ بِاللَّيْلِ فِي فِرَاشِهِ مِنْ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ، فَإِذَا مَرَّ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ جَنَّةٍ أَوْ نَارٍ بَكَى وَسَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَتَعَوَّذَ مِنَ النَّارِ؛

آن حضرت پس از نماز صبح به تعقیب نماز مشغول می شد تا خورشید طلوع کند، پس از طلوع

1- اصول کافی، ج 2، ص 98

2- بحار الانوار، ج 46، ص 57

خورشید، سجده شکر بجا می آورد و این سجده اش را طول می داد تا خورشید به بالای آسمان بیاید. شب ها در بستر خود بسیار قرآن تلاوت می کرد، به هر آیه بهشت و دوزخ می رسید، می گریست و بهشت را از درگاه خدا طلب می کرد و از آتش دوزخ به خدا پناه می برد»⁽¹⁾.

از مهمترین بخش شکرگذاری همان شکر عملی است، کسانی که اسراف و تبذیر در زندگی آنهاست، و یا بخل می ورزند و حقوق واجبه خود را ادا نمی کنند، یا نعمت های الهی را وسیله فخرفروشی بر دیگران قرار می دهند این افراد ناسپاسند، اما کسانی که نعمت ها را در جای خود مصرف می کنند بندگان شاکری هستند.

از نکاتی که در زمینه شکرگذاری در روایات ما بر آن تأکید شده مسأله شکرگذاری در برابر مخلوق است. کسی که به دیگران خدمت می کند و نعمتی در اختیار او می گذارد هر چند انتظار قدردانی و تشکر نداشته باشد، وظیفه شخصی که مشمول نعمت او شده، این است که با قلب و زبان و عمل از او قدردانی کند. لذا در حدیثی از امام رضا علیه السلام می خوانیم:

«مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ

؛ کسی که بخشنده نعمت را از میان مخلوقین شکرگذاری نکند، شکر خداوند متعال را بجا نیاورده است»⁽²⁾.

چرا که مخلوق واسطه ای برای انتقال نعمت خدا به بندگان است و کسی که شکر مخلوق را بجا نیاورد در واقع شکر خدا را بجا نیاورده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ

؛ کسی که از انسان ها تشکر نکند از خدا تشکر نکرده است»⁽³⁾.

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 182

2- همان مدرک، ص 24

3- آثار الصادقین، ج 9، ص 465

امام سجّاد علیه السلام فرموده است: خداوند در روز قیامت به بنده اش می فرماید:

«أَشْكُرْتَ فَلَانًا؟ فَيَقُولُ: بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ»

؛ آیا از فلانی تشکر کردی؟ عرض می کند: پروردگارا تنها از تو سپاسگزاری کردم.

خداوند می فرماید: چون از او تشکر نکردی، از من هم تشکر نکردی؟» (1)

آنگاه امام سجّاد علیه السلام فرمودند:

«اشْكُرْكُمْ لِلَّهِ اشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ»

؛ شکرگذارترین شما نسبت به خداوند، شکرگذارترین شما نسبت به مردم است.» (2)

امام رضا علیه السلام در این زمینه فرموده اند:

«فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ»

؛ کسی که از پدر و مادرش تشکر نکند، خدا را سپاسگزاری ننموده است.» (3)

در حالات پیشوایان بزرگ دین فراوان دیده شده که کمترین خدمت را با بزرگ ترین نعمت پاسخ می گفتند که نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

1. حضرت خدیجه علیها السلام که تمام اموالش را در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت و حضرت آن اموال را در راه گسترش اسلام به کار برد. پیامبر صلی الله علیه و آله به پاس خدمات خدیجه علیها السلام بعد از مرگش، همیشه از او یاد می کرد و از خدمات او قدردانی و تشکر می نمود و از خداوند برای او طلب مغفرت می نمود.

2. قبل از آنکه «حلیمه سعیدیه» در دوران کودکی به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله شیر بدهد چند روزی زنی به نام «ثویبه» از شیر فرزندش به نام مسروح به پیامبر شیر می داد. پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که هجرت فرمود و اموالی در اختیار آن حضرت قرار گرفت هیچ گاه محبت های ثویبه را فراموش نمی کرد و لباس و هدایایی برای او که در مکه بود می فرستاد. ثویبه بعد از جنگ خیبر از دنیا رفت. او کنیز ابولهب بود و هنگامی که به ابولهب بشارت تولد پیامبر صلی الله علیه و آله را داد، او را آزاد کرد. و وقتی

1- اصول کافی، ج 2، ص 99

2- وسائل الشیعه، ج 16، ص 310

3- خصال، ص 156

ابولهب از دنیا رفت، برادرش عباس او را در خواب دید، سؤال کرد: حالت چگونه است؟ گفت: در آتشم، ولی شب های دوشنبه مجازاتم تخفیف می یابد و از میان انگشتانم آب می نوشم، و این به خاطر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله دوشنبه متولد شد، و من هنگامی که بشارت تولد او را از ثویبه شنیدم و آگاه شدم که چند روزی پیامبر اسلام را شیر می داد او را آزاد کردم. (1)

3. در جنگ «حُنین» که در سال هشتم رخ داد، گروه زیادی از طایفه بنی سعد و قبیله حلیمه سعدیه به اسارت درآمدند که «شَیْمَا» دختر حلیمه و خواهر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در بین اسرا بود. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شیما را در میان اسیران دید به یاد محبت های او و مادرش در دوران شیرخوارگی خود افتاد، برخاست و عبای خود را بر زمین پهن کرد و شیما را روی آن نشانید و با مهربانی از او احوال پرسید و فرمود: تو همان هستی که در دوران شیرخوارگی به من محبت کردی، مادرت نیز محبت کرد (این در حالی بود که حدود شصت سال از آن تاریخ می گذشت). شیما از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که اسیران طایفه اش را آزاد سازد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من سهم خودم را می بخشم و در مورد سهمیه سایر مسلمانان به تو پیشنهاد می کنم که بعد از نماز ظهر برخیز و در حضور مسلمانان، بخشش مرا وسیله خود قرار بده، تا آنها نیز سهمیه خود را ببخشند. شیما همین کار را انجام داد. مسلمانان گفتند: ما نیز به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله سهمیه خود را بخشیدیم، تنها دو نفر سهمیه خود را نبخشیدند و پیامبر صلی الله علیه و آله هر يك از اسیران آنها را با شش نفر اسیر دیگر عوض کرد. در نتیجه همه اسیران طایفه شیما آزاد شدند. (2)

پیامبر صلی الله علیه و آله به شیما فرمود: اگر بخواهی با کمال محبت و احترام نزد ما بمان

1- سفینة البحار، ج 1، ماده «ثویبه»؛ و کحل البصر، ص 54؛ و اخلاق در قرآن، ج 3، ص 96

2- اعلام الوری، ص 126 و 127

و اگر دوست داری تو را از نعمت ها بهره مند می سازم و به سلامتی به سوی قوم خود باز گرد؟ شیما گفت: می خواهم به سوی قوم خود بازگردم. پیامبر صلی الله علیه و آله يك غلام و يك کنیز به عنوان خدمتکار به او بخشید و با کمال احترام او را به سوی قومش روانه کرد. (1)

4. در یکی از سفرها امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر از قافله عقب ماندند و در بیابان تشنه شدند، از دور خیمه چادرنشینی را دیدند وقتی به آنجا رسیدند، پیرزن تك و تنهایی را در آن دیدند که آنها را سیراب کرد، و گوسفندی را برای آنها آماده کرد و آنها به پیرزن فرمودند اگر به مدینه آمدی به سراغ ما بیا شاید بتوانیم مقداری از محبت تو را جبران کنیم، از قضا خشکسالی شدیدی در بیابان های اطراف مدینه به وجود آمد که چادرنشینان به شهر هجوم آوردند و از مردم درخواست کمک می کردند، روزی چشم امام حسن علیه السلام به همان پیرزن افتاد که در کوچه های مدینه تقاضای کمک می کند، حضرت پرسید آیا یادت می آید که من و برادر و پسرعمویم در بیابان نزد تو آمدیم و تو بهترین کمک را به ما کردی، پیرزن چیزی به خاطر نداشت، ولی امام فرمود: اگر تو به خاطر نداری، من به خاطر دارم. سپس پول و گوسفندان فراوانی به او بخشید و او را نزد برادرش امام حسین علیه السلام فرستاد، آن حضرت هم بخشش بیشتری به او کرد و سپس او را نزد عبدالله بن جعفر فرستاد، او هم نعمت زیادی به آن زن داد که آن زن از ثروتمندترین افراد شد. (2)

5. در زمان علی علیه السلام پیرمردی نابینا که مسیحی بود، خدمت آن حضرت آمد و تقاضای کمک کرد. حاضران خیال کردند که نباید به او کمک کرد. امام پس از بررسی متوجه شد که او هنگام توانمندی برای مسلمانان کار و خدمت نموده،

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 101

2- اخلاق در قرآن، ج 3، ص 94

فرمود: شگفتا، او تا وقتی که توان داشت از او کار کشیدید، اکنون که پیر و ناتوان شده او را به حال خود واگذارده اید؟ آنگاه حضرت دستور داد از بیت المال به او کمک کردند و حقوق ماهیانه برای او مقرر فرمود. (1)

6.

«قال أنس: كُنْتُ عِنْدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ جَارِيَةً فَحَبَّيْتُهِ بِطَاقَةِ رِيحَانٍ، فَقَالَ لَهَا: أَنْتِ حُرَّةٌ لِرُجْحِ اللَّهِ، فَقُلْتُ: تُحَبِّبُكَ بِطَاقَةِ رِيحَانٍ لَا خَطَرَ لَهَا فَتَعْتَقُهَا؟ قَالَ:

كَذَا أَدَبَنَا اللَّهُ، قَالَ تَعَالَى

«وَإِذَا حُبِّبْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَبُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا»

وَكَانَ أَحْسَنُ مِنْهَا عِتْقُهَا؛

یکی از کنیزان امام حسن علیه السلام شاخه گلی به امام حسین علیه السلام هدیه نمود.

آن حضرت همان لحظه، آن کنیز را در راه خدا آزاد کرد. انس بن مالک به آن حضرت عرض کرد: یک شاخه گل، آن قدر ارزش نداشت که شما به خاطر آن، کنیزی را آزاد سازی؟ امام حسین علیه السلام فرمود: خداوند ما را چنین تربیت نموده که:

«وَإِذَا حُبِّبْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَبُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا...»؛ (2) هر گاه به شما تحیت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید یا (لا اقل) به همان گونه پاسخ گوید... (3)

پس بهترین چیزی که من می توانستم در ازای محبتش برایش انجام دهم، آزادی او بود.

از خدا می خواهیم که ما را از شاكران نعمات خویش قرار بدهد.

1- تهذیب شیخ طوسی، ج 6، ص 292 به نقل از 25 اصل از اصول اخلاقی امامان، ص 112

2- سوره نساء، آیه 86

3- کشف الغمه، ج 2، ص 206

38: عاجزترین مردم

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اِكْتِسَابِ الْاِخْوَانِ، وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ

؛ ناتوان ترین مردم کسی است که در دوست یابی ناتوان باشد، و از او ناتوان تر کسی است که دوستان خود را از دست بدهد».⁽¹⁾

در روایات و تعبیرات اسلامی، مسلمانان نسبت به یکدیگر به عنوان برادر شناخته شده اند و قرآن هم این تعبیر را دارد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ»؛ مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس بین دو برادر خود صلح و آشتی برقرار سازید».⁽²⁾

همچنین قرآن در مورد غیبت می فرماید: غیبت نکنید چون کسی که غیبت می کند مثل این است که گوشت برادر مرده اش را خورده است. این تعبیر بسیار پر معناست، معنایش این است که خداوند مسلمانان را مثل یک خانواده می داند و نزدیک ترین عواطف در کلمه برادر نهفته است. و حدیث مورد بحث هم به

1- نهج البلاغه، حکمت 12

2- سوره حجرات، آیه 10

این نکته اشاره دارد که از همه ناتوان تر کسی است که نتواند برای خودش برادری کسب کند و عاجزتر از این شخص هم کسی است که دوستانی به دست آورده اما توان نگهداری آنها را ندارد.

درباره داشتن دوست و اخوت و برادری در اسلام بسیار تأکید شده است؛ چرا که انسان در زندگی مشکلات فراوانی اعم از مادی و معنوی دارد و دوستان صمیمی انسان را از لغزش ها حفظ می کنند و مشاور خوبی برای انسان هستند، يك عقل، زياد خطا دارد اما اگر عقل ها با هم جمع شوند خطا کم می شود. انسان حبّ ذات دارد و عیب های خود را نمی بیند اما دوست خوب، عیب های او را می بیند و به او تذکر می دهد و باعث کمال او می شود.

حس انزواطلبی کاملاً نکوهیده و ناپسند است. اساس اسلام بر اجتماع و زندگی گروهی است، چرا که همان گونه که

«الشَّادُ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّنْبِ

؛ خوراک گِرد، گوسفندان تك رو هستند»، همین طور

«الشَّادُ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ

؛ خوراک شیطان هم انسان های تنها و گوشه گیر هستند»، زود گمراه و آلوده به انواع گناهان می شوند. اینکه حدیث می فرماید کسی که نتواند دوست پیدا کند شخص عاجزی است به خاطر این است که پیدا کردن دوست کار مشکلی است و اگر يك اصل در زندگی انسان رعایت شود می تواند دوستان زیادی پیدا کند و آن این است که حاضر باشد آنچه برای خود می خواهد برای دیگران هم بخواهد و آنچه برای خود می پسندد برای دیگران هم پسندد.

امام علی علیه السلام دوست و برادر حقیقی را این چنین توصیف می کند:

«إِنَّ أَخَاكَ حَقًّا مَنْ غَفَرَ زَلَّتْكَ وَسَدَّ خَلَّتْكَ وَقَبِلَ عُذْرَكَ وَسَتَرَ عَوْرَتَكَ وَنَفَى وَجَلَكَ وَحَقَّقَ أَمْلَكَ؛

برادر حقیقی تو آن است که از لغزشت درگذرد، نیازت را برآورد، پوزش تو را بپذیرد، عیبت را بپوشاند، ترس را از تو دور کند و آرزویت را برآورد» (1).

و همچنین می فرمایند:

«أَخْوَكَ الَّذِي لَا يَخْذِلُكَ عِنْدَ الشَّدَّةِ وَلَا يَغْفُلُ عَنْكَ عِنْدَ الْجَرِيرَةِ وَلَا يَخْدَعُكَ حِينَ تَسْأَلُهُ؛

برادر تو آن کسی است که هنگام سختی تنهایت نگذارد و هنگام گناه از تو غافل نشود و هرگاه از او چیزی می پرسی فریبت ندهد». (1)

همان طور که قبلاً گفتیم روایات ما افراد با ایمان را متحد و یکی به حساب می آورد و تشبیهات جالبی در این زمینه وارد شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يُشِيدُ بَعْضُهُ بَعْضًا

؛ افراد با ایمان نسبت به یکدیگر همانند اجزای يك ساختمانند که هر جزئی از آن جزء دیگر را محکم نگاه می دارد». (2)

و همچنین فرموده اند:

«مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ كَالنَّفْسِ الْوَاحِدَةِ

؛ مؤمنان همچون يك روحند». (3)

و نیز از ایشان روایت شده است که:

«مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَنِعَاطِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحَمَى

مثل افراد با ایمان در دوستی و نیکی به یکدیگر همچون اعضای يك پیکر است که چون بعضی از آن رنجور شود و به درد آید اعضای دیگر را قرار و آرامش نخواهد بود. (4)

بنی آدم اعضای يك پیکرند که در آفرینش زیکیدیگرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

1- بحار الانوار، ج 77، ص 269.

2- تفسیر ابوالفتح رازی، ج 2، ص 450.

3- همان مدرک.

4- همان مدرک.

حدیث جالبی از رسول خدا درباره بهترین برادران وارد شده که می فرمایند:

«خَيْرُ اخْوَانِكَ مَنْ اعَانَكَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَصَدَّكَ عَنِ مَعَاصِيهِ، وَأَمَرَكَ بِرِضَاةِ

؛ بهترین برادر تو کسی است که در راه اطاعت خدا یاریت رساند و از نافرمانی های او بازت دارد و به خشنودی او فرمانت دهد».(1)

از مجموع روایات به دست می آید که بهترین برادر کسی است که این صفات را داشته باشد: تو را نصیحت کند، به تو کمک کند، اگر به تو نیازمند شد از تو بگذرد، دوستیش برای خدا باشد، برای انجام کارهای نیک بشتابد و تو را نیز به نیکوکاری بکشاند و به نیکی فرمانت دهد و در انجام آن کمکت کند، عیب هایت را به تو پیشکش کند.

در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«الْمُؤْمِنُ مِرَاةٌ لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ، يَنْصَحُهُ إِذَا غَابَ عَنْهُ، وَيُحِبُّ عَنْهُ مَا يَكْرَهُ إِذَا شَهِدَ

؛ مؤمن آینه برادر مؤمن خویش است. در غیابش خیرخواهی او می کند و در حضورش، امور ناخوشایند را از او دور می گرداند».(2)

و در زمینه برآوردن حاجت برادر دینی، امام صادق علیه السلام فرموده است:

«مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَاجَةً قَضَى اللَّهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِائَةَ أَلْفِ حَاجَةٍ

؛ هر کس يك نیاز از برادر مؤمن خود را برطرف سازد، خداوند بزرگ در روز رستاخیز صد هزار نیاز او را برآورده خواهد کرد».(3)

1- میزان الحکمه، ج 1، ص 57

2- بحار الانوار، ج 74، ص 233

3- میزان الحکمه، ج 1، ص 62

39: صدقه و أجل

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«الْصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ، وَأَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ نُصَبُ أَعْيُنِهِمْ فِي آجَالِهِمْ

؛ صدقه و کمک به نیازمندان داروی مؤثری است.

و اعمال بندگان در این دنیا نصب العین آنها در آخرت خواهد بود» (1).

در این حدیث دو مطلب ذکر شد که بسیار با اهمیت است.

مطلب اول صدقه و انفاق است. درباره صدقه و انفاق از جهات مختلفی می شود بحث کرد که اول عناوین بحث را ذکر می کنیم و بعد مختصری درباره هر کدام توضیح می دهیم:

1. فضیلت انفاق و صدقه 2. انفاق يك قانون کلی و طبیعی 3. مفهوم وسیع انفاق 4. اثرات انفاق 5. شرایط انفاق.

1. فضیلت انفاق و صدقه

خداوند در قرآن می فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا»؛ از اموال آنها صدقه ای (بعنوان زکات) بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی

و پرورش دهی». (1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ، مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تُظِلُّهُ

؛ زمین قیامت یک پارچه آتش است؛ به جز سایه مؤمن زیرا صدقه اش بر او سایه می افکند». (2)

و همان حضرت فرموده است:

«كُلُّ امْرِئٍ فِي ظِلِّ صَدَقَتِهِ حَتَّى يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ؛

روز قیامت هر کسی در سایه صدقه خود است، تا آن که میان مردم داوری شود». (3)

و باز از همان حضرت روایت شده است که:

«إِنَّ الصَّدَقَةَ لَتُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ؛

صدقه، خشم پروردگار را فرو می نشاند». (4)

و در جایی دیگر می فرمایند:

«الصَّدَقَةُ جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ

؛ صدقه سپری است در برابر آتش». (5)

و فرموده اند:

«الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنَ الْبَلَاءِ أَهْوَنُهَا الْجُدَامُ وَالْبَرَصُ؛

صدقه، هفتاد نوع بلا را دفع می کند که ساده ترین آنها جذام و پستی است». (6)

و از آن حضرت روایت کرده اند که:

«الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ مِئَةَ السُّوءِ

؛ صدقه از مردن بد و دلخراش جلوگیری می کند». (7)

و همچنین می فرمایند:

1- سورة توبه، آيه 103

2- اصول كافي، ج 4، ص 3

3- ميزان الحكمه، ج 5، ص 318

4- همان مدرک

5- همان مدرک

6- همان مدرک، ص 321

7- همان مدرک

عن الأعراض والأمرض وهي زيادة في أعماركم وحسناتكم؛

صدقه بدهید و بیماران خود را با صدقه درمان کنید، زیرا صدقه از پیشامدهای ناگوار و بیماری ها جلوگیری می کند و عمر و حسنات شما را می افزاید» (1).

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ وَكَلْت مَنْ يَقْبُضُهُ غَيْرِي إِلَّا الصَّدَقَةَ فَإِنِّي اتْلُقُهَا بِيَدِي تَلْقَفًا؛

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: هیچ چیزی نیست مگر این که کسی را مأمور گرفتن آن کرده ام، به جز صدقه، که آن را با دست خودم به شتاب می گیرم» (2).

صدقه باعث زیاد شدن روزی می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه می فرمایند:

«أَكْثَرُوا مِنَ الصَّدَقَةِ تُرْزُقُوا

؛ زیاد صدقه بدهید، تا روزی داده شوید» (3).

همچنین امام علی علیه السلام فرموده است:

«اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ

؛ روزی را با صدقه فرود آورید» (4).

امام علی و امام صادق علیهما السلام فرموده اند:

«إِنِّي لَأَمْلُقُ أَحْيَانًا فَاتَاجِرُ اللَّهُ بِالصَّدَقَةِ؛

هرگاه نادار و تنگدست می شویم به وسیله صدقه با خدا معامله می کنیم» (5).

2. انفاق يك قانون کلی طبیعی است

در جهان آفرینش انفاق يك قانون عمومی است؛ آفتاب به طور دائم در حال انفاق کردن است و به ما نور و انرژی می دهد؛ همچنین زمین مرتب به ما مواد غذایی می دهد. حیوانات هم در حال انفاق به انسان ها هستند. در سازمان بدن هر

1- میزان الحکمه، ج 5، ص 318

2- بحار الانوار، ج 96، ص 134

3- أعلام الدين، ص 333

4- بحار الانوار، ج 78، ص 68

5- ميزان الحكمة، ج 5، ص 321

موجود زنده ای این قانون عمومی وجود دارد، قلب انسان تنها برای خود کار نمی کند، بلکه از آنچه دارد به تمام سلول ها انفاق می کند، مغز و ریه و سایر دستگاه های بدن انسان، همه در حال انفاق هستند، و اصولاً زندگی دسته جمعی بدون انفاق مفهومی ندارد. لذا انسان هم باید هماهنگ با این مجموعه باشد و آنچه دارد، انفاق کند.

3. انفاق مفهوم وسیعی دارد که تنها شامل انفاق مالی نمی شود

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ» (1)

هر کار نیکی به هر صورت باشد صدقه و انفاق در راه خدا محسوب می شود، و هر چه انسان برای حوایج زندگی خود و خانواده خود صرف می کند صدقه نوشته می شود، و آنچه را که انسان آبروی خود را با آن حفظ می کند صدقه محسوب می گردد.

باز هم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«إِنَّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ صَدَقَةٌ، قِيلَ:

مَنْ يُطِيقُ ذَلِكَ! قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِمَاطَتُكَ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ، وَإِرْشَادُكَ الرَّجُلَ إِلَى الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ وَعِيَادَتُكَ الْمَرِيضَ صَدَقَةٌ وَأَمْرُكَ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ نَهْيُكَ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ وَرَدُّكَ السَّلَامَ صَدَقَةٌ؛

بر هر مسلمانی است که هر روز صدقه بدهد، عرض شد: چه کسی توان این کار را دارد؟ فرمود: برداشتن چیزهای آسیب رسان از سر راه، صدقه است، نشان دادن راه به دیگری، صدقه است، عیادت از بیمار صدقه است، امر به معروف، صدقه است، نهی از منکر، صدقه است و جواب سلام را دادن، صدقه است» (2).

و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«أَمْسِكْ لِسَانَكَ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ؛

زبان را نگهدار، زیرا این کار صدقه ای است که برای خود

1- تفسیر قرطبی، ج 6، ص 5389

2- بحار الانوار، ج 75، ص 50

می دهی» (1).

و فرموده است:

«تَرَكَ الشَّرَّ صَدَقَةً»

؛ خودداری از بدی صدقه است» (2).

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«صَدَقَةٌ يُجِبُّهَا اللَّهُ: إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَتَقَارُبٌ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا؛

صدقه ای که خدا آن را دوست دارد عبارت است از:

اصلاح میان مردم، هرگاه رابطه شان تیره شد، و نزدیک کردن آنها به یکدیگر هرگاه از هم دور شدند» (3).

4. اثرات انفاق

انفاق عمر انسان را طولانی و رزق را زیاد می کند و از مرگ بد جلوگیری و دفع بلا می کند. خداوند برای آنها که انفاق می کنند عوض قرار می دهد؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«مَنْ أَيَّقَنَ بِالْخُلْفِ سَخَتْ نَفْسُهُ بِالنَّفَقَةِ»

؛ کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود» (4).

5. شرایط انفاق

در آیات و روایات، شرایطی برای انفاق کردن عنوان شده است که مهمترین آنها را ذکر می کنیم:

اول آنکه از بهترین قسمت مال انتخاب شود نه از اموال کم ارزش؛

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید از اموال پاکیزه ای که به دست آورده اید! و از آنچه از

1- اصول کافی، ج 2، ص 114

2- بحار الانوار، ج 77، ص 160

3- اصول کافی، ج 2، ص 209

زمین برای شما خارج ساخته ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید، و برای انفاق، به سراغ اموال بی ارزش نروید در حالی که خود شما، (به هنگام پذیرش اموال) حاضر نیستید آنها را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت، و بدانید خداوند، بی نیاز و ستوده است». (1)

دوم: از اموالی که مورد نیاز شماست انفاق کنید؛ «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»؛ آنها دیگران را بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان به شدت نیازمند باشند». (2)

سوم: به کسانی انفاق کنید که سخت به آن نیازمندند.

چهارم: انفاق باید از اموال حلال باشد چون خداوند فقط آنها را می پذیرد؛

«إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ خداوند تنها از پرهیزکاران می پذیرد». (3)

در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَدَقَةً مِنْ غُلُولٍ»

؛ خداوند هیچ گاه انقافی را که از طریق خیانت است، نمی پذیرد». (4)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که شخصی خدمت حضرت عرض کرد: دو آیه در قرآن است که من هر چه به آنها عمل می کنم نتیجه نمی گیرم. امام فرمود: کدام آیه است. عرض کرد: یکی آیه «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم». (5) من خدا را می خوانم اما دعایم مستجاب نمی شود.

(امام جواب داد) آیه دوم اینکه خداوند می فرماید: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ» (6) اما من در راه خدا انفاق می کنم ولی چیزی که جای آن را پر کند عاید من

1- سوره بقره، آیه 267

2- سوره حشر، آیه 9

3- سوره مائده، آیه 27

4- تفسیر نمونه، ج 23، ذیل آیات 7- / 11 سوره حدید

5- سوره بقره، آیه 267

6- سوره سبأ، آیه 39

نمی شود. امام فرمود: آیا فکر می کنی خداوند از وعده خود تخلف کرده؟ عرض کرد: نه. فرمود: پس چرا چنین است؟ عرض کرد نمی دانم. امام علیه السلام فرمود:

«لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ اِكْتَسَبَ الْمَالَ مِنْ حِلِّهِ، وَأَنْفَقَهُ فِي حِلِّهِ، لَمْ يُنْفِقْ دِرْهَمًا إِلَّا اِخْلَفَ عَلَيْهِ

؛ اگر کسی از شما مال حلالی به دست آورد و در راه حلال انفاق کند هیچ دره می را انفاق نمی کند مگر اینکه خدا عوضش را به او می دهد» (1).

حدیثی به همین مضمون از رسول خدا وارد شده که فرموده اند:

«مَا تَصَدَّقَ أَحَدُكُمْ بِصَدَقَةٍ مِنْ كَسْبٍ حَلَالٍ - وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ - إِلَّا أَخَذَهَا الرَّحْمَنُ بِيَمِينِهِ وَإِنْ كَانَتْ تَمْرَةً فَتَرَبُّو فِي كَفِّ الرَّحْمَنِ حَتَّى تَكُونَ أَعْظَمَ مِنَ الْجَبَلِ؛

هیچ کس از شما صدقه ای از درآمد حلالی نمی پردازد- و البته خداوند جز حلال قبول نمی کند- مگر اینکه خداوند با دست راست خود آن را می گیرد حتی اگر يك دانه خرما باشد، سپس در دست خدا رشد می کند تا بزرگ تر از کوه شود» (2).

پنجم: این که انفاق نباید همراه با منت و آزار باشد؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! صدقات خود را با منت و آزار باطل نسازید» (3).

ششم: انفاق اگر پنهان باشد بهتر است؛ «وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»؛ و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است» (4).

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«الْبِرُّ وَصَدَقَةُ السَّرِّ يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَزِيدَانِ فِي الْعُمْرِ وَيُدْفَعَانِ عَنِ سَبْعِينَ مِائَةً سُوءٍ

؛ نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را برطرف ساخته، عمر را زیاد و از هفتاد گونه مرگ و میر بد جلوگیری می کند» (5).

1- تفسیر برهان، ج 3، ص 353

2- تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیات 103- / 105 سوره توبه

3- سوره بقره، آیه 264

4- سوره بقره، آیه 271

5- سفینه البحار، ماده «صدقه»

امام علی علیه السلام فرموده است:

«وَصَدَقَةُ السِّرِّ فَإِنَّهَا تُكْفِّرُ الْخَطِيئَةَ

؛ صدقه نهانی است که گناه را پاک می کند».(1)

در حدیثی امام صادق علیه السلام فرموده اند: جلوی چشم مردم صدقه نده، تا تو را ستایش کنند. زیرا اگر چنین کنی، هر آینه پاداش خود را گرفته ای، بلکه اگر با دست راست صدقه دادی دست چپت خبردار نشود؛ زیرا آن کس که به خاطر او پنهانی صدقه می دهی، پاداش تو را آشکارا خواهد داد.(2)

همچنین می فرمایند:

«إِنَّ صَدَقَةَ اللَّيْلِ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ، وَتَمْحُو الذَّنْبَ الْعَظِيمَ

؛ صدقه شبانه، خشم پروردگار را فرو می نشاند و گناه بزرگ را پاک می کند».(3)

هفتم: انفاق باید همراه با اخلاص باشد؛ «يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»؛ کسانی که اموال خود را برای خشنودی خداوند انفاق می کنند».(4)

هشتم: آنچه را که انفاق می کند کوچک و کم اهمیت بشمرد؛ «وَلَا تَمُنُّنَّ تَسْتَكْبِرُ»؛ و منت مگذار و عملت را بزرگ شمار».(5)

مطلب دوم: امام می فرمایند: هنگامی که انسان اجلش فرا می رسد تمام اعمالش در مقابل چشمش مجسم می شود.

در این زمینه دو بحث را که مربوط به این قسمت حدیث است به طور مختصر توضیح می دهیم:

1. تجسم اعمال

انسان در واپسین لحظه عمرش وقتی که چشم برزخی او باز می شود آنچه که

1- نهج البلاغه، خطبه 110

2- بحار الانوار، ج 78، ص 284

3- بحار الانوار، ج 97، ص 125

4- سوره بقره، آیه 265

5- سوره مدثر، آیه 6

در طول عمرش انجام داده است مانند يك فيلم در مقابل چشمش می گذرد که برای مؤمنان بشارت و برای کافران و افرادی که کار بد انجام داده اند ندامت است؛ اما ندامتی که توانایی برای جبران آن ندارند. تا زمانی که چشم برزخی انسان باز نشده در توبه به رویش باز است، اما هنگامی که چشم برزخی او باز شد و عالم برزخ را دید، دیگر توبه فایده ای ندارد و پرونده اش بسته می شود. چه خوب است تا زمانی که در این دنیا هست با قطره اشکی گناهان را پاک کند، چرا که در موقع مرگ يك دریا اشک هم نمی تواند گناه را پاک کند.

اعمال انسان در روز قیامت به صورت های مناسبی مجسم می شود و در برابر شخص ظاهر می شود و از دیدن اعمال خود اگر بد باشد در وحشت و حسرت فرو می رود، و اگر اعمال حسنه باشد، شاد و مسرور می گردد. خداوند می فرماید:

«وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا»؛ و (این در حالی است که همه) اعمال خود را حاضر می بینند». (1)

و در سوره زلزال آیه 7 و 8 می فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یکی از کسانی که تقاضای موعظه کرده بود فرمودند: ناگزیر، همنشینی داری که پس از مرگ، همراه تو دفن می شود، ولی او زنده است و تو مرده ای، اگر او نیک و گرامی باشد، تو را گرامی می دارد و هرگاه او پست باشد تو را تسلیم حوادث می کند، سپس او با کسی جز تو محشور نمی شود و تو هم با کسی جز او به صحنه رستاخیز نمی آبی، از تو درباره غیر آن سؤال نمی شود، بنابراین، سعی کن آن را به صورت شایسته انجام دهی، زیرا اگر آن شایسته باشد، با او انس می گیری وگرنه از هیچ کس جز او وحشت نداری و آن «عمل» تو

و همان حضرت می فرماید:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهُ صُوِّرَ لَهُ عَمَلُهُ فِي صُورَةٍ حَسَنَةٍ فَيَقُولُ لَهُ: مَا أَنْتَ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأُرَاكَ أَمْرًا صَادِقًا، فَيَقُولُ لَهُ: أَنَا عَمَلُكَ، فَيَكُونُ لَهُ نُورٌ أَوْ قَائِدٌ إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ صُوِّرَ لَهُ عَمَلُهُ فِي صُورَةٍ سَيِّئَةٍ وَبِشَارَةٍ سَيِّئَةٍ فَيَقُولُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأُرَاكَ أَمْرًا سَوِيئًا، فَيَقُولُ: أَنَا عَمَلُكَ، فَيَنْطَلِقُ بِهِ حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ؛

مؤمن هرگاه از قبر خود بیرون می آید، عملش به صورت زیبایی در برابرش مجسم می شود. مؤمن به او می گوید: تو کیستی؟ به خدا قسم که تو را شخصی خوب و درستی می بینم. او می گوید: من عمل تو هستم. پس برای او نوری می شود یا راهبری به سوی بهشت. و کافر چون از گورش بیرون می آید کردارش به صورتی زشت و بدی در برابرش مجسم می شود. او می گوید: تو کیستی؟ به خدا قسم که تو را بد شخصی می بینم، او می گوید: من عمل تو هستم. پس او را می برد و به آتش می افکند» (2).

علی علیه السلام فرموده است:

«إِنَّ ابْنَ آدَمَ إِذَا كَانَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا وَأَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الْآخِرَةِ مُثَّلَ لَهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ وَعَمَلُهُ فَيَلْتَمِثُ إِلَى عَمَلِهِ فَيَقُولُ: وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ فِيكَ لَزَاهِدٌ وَإِنْ كُنْتُ عَلَيَّ تَقِيلاً فَمَاذَا عِنْدَكَ؟ فَيَقُولُ: أَنَا قَرِينُكَ فِي قَبْرِكَ وَيَوْمَ نَشْرِكَ حَتَّى اعْرَضَ أَنَا وَأَنْتَ عَلَى رَبِّكَ، قَالَ: فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ وَلِيًّا أَنَا أَطْيَبَ النَّاسِ رِيحًا وَأَحْسَنَهُمْ مَنَظَرًا وَأَحْسَنَهُمْ رِيَاشًا، فَيَقُولُ: أَبْشِرْ بِرُوحٍ وَرِيحَانٍ وَجَنَّةٍ نَعِيمٍ وَمَقْدَمِكَ خَيْرٌ مَقْدَمٍ، فَيَقُولُ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَيَقُولُ: أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ، إِزْتَحِلْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْجَنَّةِ؛

هنگامی که انسان در آخرین روز از ایام دنیا و اولین روز از ایام آخرت قرار می گیرد اموال و فرزندان و اعمال او در برابرش مجسم می شوند، او نگاهی به اعمالش می اندازد، می گوید: من نسبت به شما بی اعتنا بودم هر چند بر دوش

1- تفسیر نمونه، ج 2، ذیل آیه 282 سوره بقره

2- میزان الحکمه، ج 7، ص 40

من سنگین بودید، الآن چه خبری برای من دارید؟ عملش می گوید: من همنشین تو در قبر و روز رستاخیزت هستم تا من و تو در پیشگاه پروردگارت حضور یابیم، سپس امام علیه السلام افزود: اگر دوست خدا باشد عملش به صورت خوشبوترین انسان با زیباترین چهره و جالب ترین لباس ظاهر می شود، و می گوید: بشارت باد بر تو به آرامش و نعمت و بهشت پربرکت و قدمت خیر مقدم است، سؤال می کند تو کیستی؟ او در جوابش می گوید: من عمل صالح تو هستم که از دنیا همراه تو به سوی بهشت می روم» (1).

در نقلی آمده که شخص در حال مرگ به اموال خود می گوید: يك عمر زحمت کشیدم و از حلال و حرام شما را جمع کردم، الان چه کاری از شما برای من ساخته است؟ اموال در جواب می گویند: وقتی از دنیا رفتی به ورثه اجازه می دهیم که به اندازه کفن از ما بردارند. و همچنین شخص در حال مرگ به فرزندان خود می گوید: زحمت کشیدم شما را بزرگ کردم و الآن می خواهم از دنیا بروم از شما برای من چه کاری ساخته است؟ آنها می گویند: وقتی شما از دنیا رفتید ما شما را غسل داده کفن می کنیم و تا قبرستان می بریم.

2. مرگ

ابتدا عناوین بحث را ذکر می کنیم و تفصیل آن در ضمن حدیثی در موضوع «مرگ» ذیل بحث شماره 34 از صفحه 163 تا صفحه 171 گذشت.

حقیقت مرگ، علت ترس از مرگ، سكرات مرگ، لحظه دردناك مرگ، مرگ و باز شدن چشم برزخی، دیدنی ها هنگام مرگ، بشارت هنگام مرگ.

40: رازداری، خوشرویی و خویشتن داری

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ، وَالْبَشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ، وَالْاِحْتِمَالُ قَبْرِ الْعَيْبِ هَا

؛ سینه شخص عاقل صندوق اسرار اوست، و خوشرویی، دام محبت است، و تحمل ناراحتی ها، قبر عیب ها است»⁽¹⁾.

بعضی ها تصور می کنند که برنامه های دینی و اسلامی فقط به درد آخرت انسان می خورد، در حالی که برنامه های دینی برای زندگی دنیا هم ضرورت دارد، یعنی زندگی دنیایی بدون دین و عقیده به خدا و مسأله تقوا امکان پذیر نیست، و زندگی سالم باید تحت تعلیمات انبیا علیهم السلام باشد. شاهدش همین حدیث امام علیه السلام است. امام علی علیه السلام در این حدیث سه دستور می دهد که برای دنیا و آخرت ما مفید است:

1. رازداری

می فرماید شخص عاقل سینه اش صندوق اسرار است.

هر فرد و جامعه دارای اسراری است که دیگران نباید از آن آگاه شوند چرا که

باعث لطمه خوردن و یا احیاناً نابودی آن ملت خواهد شد. مؤمن باید در حفظ اسرارش بکوشد چون کسی را که امروز دوست می داری شاید فردا دشمنت بشود و زندگی تو را تیره و تار کند، علاوه بر اینکه وقتی اسرار را در اختیار دیگران گذاشتی دیگر سر نیست. اخبار و روایات فراوانی در خصوص اهتمام معصومین علیهم السلام به امور اطلاعاتی و اسرار داریم که در این زمینه تأکید داشتند و خود نیز به شدت آن را رعایت می کردند، رعایت تقیه در زندگی امامان علیهم السلام از همین مقوله است که نوعی پنهان کاری و زندگی مخفیانه است برای حفظ جان و دین.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«أَنْجَحِ الْأُمُورَ مَا أَحَاطَ بِهِ الْكَيْمَانُ»

؛ موفق ترین کارها، کاری است که با کتمان کامل صورت گیرد». (1)

و همان حضرت فرموده اند:

«لَا تُودِعْ سِرَّكَ إِلَّا عِنْدَ كُلِّ ثِقَةٍ»

؛ راز خود را جز به کسی که مورد اعتماد است مسپار». (2)

و همچنین فرموده است:

«سِرُّكَ مِنْ دَمِكَ فَلَا يَجْرِيَنَّ مِنْ غَيْرِ أَوْجَانِكَ»

؛ سر تو به منزله خون توست که فقط باید در رگ های تو جاری باشد». (3)

در حدیثی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده اند:

«سِرُّكَ سُورُوكَ إِنْ كَتَمْتَهُ، فَإِنْ أَدَعْتَهُ كَانَ نُبُورُكَ؛

سر تو مایه خوشحالی و سرور توست به شرط آن که آن را کتمان نمایی، و اگر آن را افشا کنی مایه هلاکت تو می شود». (4)

همچنین از ایشان روایت شده است که:

«سِرُّكَ أُسْبِيرُكَ فَإِذَا أَفْشَيْتَهُ صَبْرَتْ أُسْبِيرُهُ؛

سر تو اسیر توست اگر آن را افشا کنی تو اسیر او می شوی». (5)

- 2- بحار الانوار، ج 77، ص 235
- 3- اخلاق در قرآن، ج 3، ص 364
- 4- همان مدرک
- 5- همان مدرک

در مورد افشای اسرار اولیاء اللہ و ائمه علیهم السلام روایات فراوانی وجود دارد که تأکید شده بر کتمان این اسرار و این اسرار ممکن است اشاره به مقامات معصومین علیهم السلام باشد که اگر دشمنان از آن آگاه شوند حمل بر غلو می کنند و آن را دستاویزی برای تکفیر شیعیان و از میان بردن آنها می کنند یا اشاره به اسرار آنها در مورد نشر مکتب اهل بیت علیهم السلام است که برای دشمنان اهل بیت علیهم السلام حساسیت برانگیز بود و یا اشاره به زمان قیام امام قائم (عج) است، و همان گونه که بعضی از روایات اشاره دارد، بعضی از ائمه علیهم السلام تصمیم به قیام در برابر حکومت های ناسالم را داشتند، ولی چون گروهی از شیعیان ناآگاه اسرار را افشا کردند، آن قیام، عقیم شد.

یکی از شاخه های رازداری، حفظ اسرار نظامی و سیاسی کشور است، لذا می بینیم رسول خدا صلی الله علیه و آله هم خودش نسبت به این مسأله اهمیت می داد و هم اصحاب و یارانش را به آن توصیه می کرد. و ائمه علیهم السلام هم در این زمینه تأکید زیادی داشتند که نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

1. در جنگ احد وقتی لشکر قریش در اردوگاه خود مستقر شدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله «حباب بن منذر جموح» را مخفیانه برای کسب خبر میان آنها فرستاد و به او فرمود: چون برگشتی نزد هیچ يك از مسلمانان به من گزارش نده (پیامبر صلی الله علیه و آله احتمال می داد بین نیروهای خودی نیز جاسوسانی از دشمن باشند) مگر اینکه بگویی دشمن را اندک دیده ای، حباب برگشت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه دیدی؟ گفت: ای رسول خدا عددشان را سه هزار تخمین زدم ممکن است اندکی کم یا بیش باشند، دویست اسب همراه دارند و حدود هفتصد نفر نیزه دار، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا زن ها را هم دیدی؟ گفت: آری زن هایی را دیدم که دائره و طبل داشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: می خواهند قوم را تحریک کنند و کشته شدگان بدر را به

یادشان بیاورند. آنگاه فرمود: به من هم همین خبر رسیده، از ایشان چیزی بازگو نکن، خدا ما را کفایت می کند و بهترین وکیل است.

2. در بعضی از نقل ها آمده که عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که يك مسلمان واقعی و غیر متظاهر به اسلام بود، پیامبر را از نقشه جنگی قریش آگاه ساخت. عباس نامه ای به خط و امضا و مهر خود نوشت و آن را به شخصی از قبیله «بنی غفار» سپرد و او نامه را به پیامبر داد، ولی حضرت مضمون آن را به یاران خود نگفت. (1)

در بعضی از نقل ها آمده که وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشت نیروهایش را برانداز کرد متوجه شد که تعدادی از یهودی ها در لشکر هستند، آنها را بیرون کرد و فرمود: نیازی به کمک شما ندارم.

3. در جنگ خندق وقتی «نعیم بن مسعود» اسلام آورد، در ابتدا مأمور اطلاعاتی بود؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را برای ایجاد تفرقه بین کفار و مشرکین و یهودیان به شهر مدینه اعزام کرد و او با طرح نقشه حساب شده ای دو گروه متحد را نسبت به هم بدبین کرد و باعث تفرقه بین آنها شد، این اقدام به همراه عوامل دیگر به شکست محاصره مدینه و دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله منجر شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگاه سپاهی را برای مأموریتی اعزام می داشت اشخاص مطمئنی را همراه فرمانده می فرستاد تا اخبار و اطلاعات را درباره مدیریت او جمع آوری و ارسال کنند.

4. علی علیه السلام علاوه بر جنگ، در مورد کارگزاران حکومتی و دشمنان و مخالفان هم تجسس می کرد و برای کسب اطلاع از وضع زندگی مردم نیز این کار را انجام می داد.

حضرت علی علیه السلام در نامه ای به مالک اشتر نوشت:

«وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ

الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدْوَةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ، وَتَحَفُّظِ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنَّ أَحَدًا مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَحْبَابُ عُيُونِكَ اِكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا، فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ

؛ برای کارگزاران حکومتی، جاسوسان راستگو و وفادار بگمار، چون مراقبت پنهانی تو بر آنهاست که باعث امانت داری و مدارا و مهربانی آنها با مردم می شود.

مواظب اطرافیان باش و خیانت کاران را به مجازات برسان». (1)

حضرت به «سهیل بن حنیف» می فرماید:

«فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادِبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا، تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ، وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ! وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُحِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ، عَائِلُهُمْ مَجْفُوفٌ؛

به من خبر رسیده که در مجلس اشراف که فقرا در آن شرکت نداشته اند، شرکت کردی. (2)

«فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ قَبْلِكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَيَّ مُعَاوِيَةَ

؛ و به من خبر رسیده که مردمی که نزد تو هستند، پنهانی به معاویه می پیوندند». (3)

به شریح قاضی نامه ای نوشت که:

«بَلَغَنِي أَنَّكَ ابْتَعْتَ دَارًا بِشَمَانِينَ دِينَارًا، وَكَتَبْتَ لَهَا كِتَابًا، وَأَشْهَدْتَ فِيهِ شُهُودًا؛

به من خبر رسیده که خانه ای را به 80 دینار خریده ای و سند آن را هم نوشته و بر آن شاهد گرفته ای». (4)

5. امام حسن علیه السلام وقتی معاویه دو جاسوس می فرستد، دستور دستگیری آنها را می دهد.

امام حسین علیه السلام هم «محمد حنفیه» را در مدینه می گذارد تا جاسوس حضرت باشد.

1- نهج البلاغه، نامه 53

2- نهج البلاغه، نامه 45

3- نهج البلاغه، نامه 70

4- نهج البلاغه، نامه 3

2. خوشرویی

امام می فرماید: خوشرویی دام مودت است، اگر می خواهی افراد را به خود جلب کنی، خوشرو باش؛ آن چیزی که تبلیغات را مؤثر می کند، محبت بین مردم و مبلغ است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: ای خاندان عبدالمطلب شما نمی توانید نظر مردم را با بخشیدن مال، جلب کنید، چون مال شما محدود و افراد نامحدود هستند، بلکه آنها را با اخلاق خود جذب کنید.

پیشوایان ما نمونه بارز خوشرویی در جامعه بودند که ذکر حالات آنها درس های زیادی برای زندگی ما دارد.

1. در حالات علی علیه السلام آمده که آن حضرت عازم کوفه بود، يك نفر یهودی با آن حضرت همسفر شد، هنگامی که بر سر دوراهی رسیدند، مرد یهودی با کمال تعجب دید علی علیه السلام راه کوفه را رها کرد و از راهی که او عازم بود آمد. عرض کرد:

مگر شما نفرمودید قصد کوفه را دارید، پس چرا راه کوفه را رها کردید؟ فرمود:

همسفر باید احترام همسفرش را نگه دارد و برای تکمیل آن باید هنگام جدایی مقداری همسفرش را بدرقه کند. این گونه پیامبر ما به ما دستور داده است.

یهودی با تعجب پرسید آیا این دستور پیامبر شماست؟ فرمود: آری. یهودی گفت: لابد کسانی که از او پیروی کردند به خاطر این کارهای بزرگوارانه و اعمال انسانی اوست، من هم گواهی می دهم که آیین شما حق است. این سخن را گفت و مسلمان شد. (1)

2. در حدیثی آمده:

«حَضَرَتْ امْرَأَةٌ عِنْدَ الصَّديقَةِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَتْ: إِنَّ لِي وَالِدَةً ضَعِيفَةً وَقَدْ لُبَسَ عَلَيْهَا فِي أَمْرِ صَلَاتِهَا شَيْءٌ وَقَدْ بَعَثْتَنِي إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ.

فَأَجَابَتْهَا فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ، فَتَنَّتْ، فَأَجَابَتْ، فَتَلَّثَّتْ، فَأَجَابَتْ، إِلَى أَنْ عَشَّرَتْ فَأَجَابَتْ، ثُمَّ حَجَلَتْ مِنَ الْكَثْرَةِ فَقَالَتْ: لَا أَشُدُّ عَلَيْكَ يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَتْ فَاطِمَةُ:

1- سفينة البحار، ماده «خلق»

هَاتِي وَسَلِّي عَمَّا بَدَا لَكَ، أَرَأَيْتِ مَنْ أَكْثَرِي يَوْمًا يَصْعَدُ إِلَى سَطْحِ بِحْمَلٍ ثَقِيلٍ وَكَرَاهٍ مَاءَهُ أَلْفِ دِينَارٍ، يَتَّقَلُ عَلَيْهِ؟ فَقَالَتْ: لَا. فَقَالَتْ: أَكْثَرِيَتْ
أَنَا لِكُلِّ مَسْأَلَةٍ بِأَكْثَرِ مِنْ مِائَةِ مَا بَيْنَ الثَّرَى إِلَى الْعَرْشِ لَوْلَا، فَأَحْرَى أَنْ لَا يَتَّقَلَ عَلَيَّ؛

زنی خدمت فاطمه زهرا علیها السلام رسید و گفت: مادر پیر و ضعیفی دارم، و در مسائل نمازش مشکل برای او پیش آمده، مرا فرستاده است که از آن سؤال کنم، حضرت پاسخ او را بیان فرمود، ولی آن زن سؤال دیگری مطرح کرد. حضرت پاسخ داد، برای سومین بار سؤال کرد و پاسخ شنید و این کار را تا ده بار تکرار کرد، و حضرت هر بار پاسخ او را گفت، سپس آن زن گفت: دیگر به شما زحمت نمی دهم ای دختر رسول خدا. حضرت زهرا علیها السلام فرمود: هر چه می خواهی سؤال کن، آیا اگر کسی بر عهده بگیرد که بار سنگینی را از محلّ بلندی بالا ببرد و کرایه آن صد هزار دینار باشد، سنگینی بار، او را زحمت خواهد داد؟ زن عرض کرد: نه، حضرت فرمود: هر سؤالی که تو از من می کنی و من پاسخ می گویم، به اندازه فاصله میان زمین و عرش مملوّ از لؤلؤ، پاداش من خواهد بود، به طریق اولی چنین بار بر من سنگین نخواهد بود». (1)

3.

«إِنَّ شَامِيًّا رَأَى (الإمام الحسن عليه السلام) رَاكِبًا فَجَعَلَ يَلْعَنُهُ وَالْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَرُدُّ، فَلَمَّا فَرَّغَ أَقْبَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَصَدَحَكَ فَقَالَ: أَيُّهَا الشَّيْخُ أَظُنُّكَ غَرِيبًا وَلَعَلَّكَ شَدَّ بَهْتٌ فَلَوْ اسْتَعْتَبْتَنَا أَعْتَبْنَاكَ وَلَوْ سَأَلْتَنَا أَعْطَيْنَاكَ وَلَوْ اسْتَرْشَدْتَنَا أُرشدْنَاكَ وَلَوْ اسْتَحْمَلْتَنَا أَحْمَلْنَاكَ وَإِنْ كُنْتَ جَائِعًا أَشَدَّ بَعْنَاكَ وَإِنْ كُنْتَ عُرْيَانًا كَسَوْنَاكَ وَإِنْ كُنْتَ مُحْتَاجًا أَعْنَيْنَاكَ وَإِنْ كُنْتَ طَرِيدًا أَوَيْنَاكَ وَإِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ فَصَيَّنَاهَا لَكَ، فَلَوْ حَرَكْتَ رَحْلَكَ إِلَيْنَا وَكُنْتَ صَدِيفِنَا إِلَى وَقْتِ اِزْتِحَالِكَ كَانَ أَعْوَدَ عَلَيْكَ، لِأَنَّ لَنَا مَوْضِعًا رَحْبًا وَجَاهًا عَرِيضًا وَمَالًا كَثِيرًا. فَلَمَّا سَمِعَ الرَّجُلُ كَلَامَهُ بَكَى ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ، وَكُنْتَ أَنْتَ وَأَبُوكَ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ

وَالآنَ أَنْتَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ، وَحَوْلَ رَحْلِهِ إِلَيْهِ، وَكَانَ ضَيْفُهُ إِلَى أَنْ ازْتَحَلَ؛

روزی يك مرد شامی امام حسن علیه السلام را در کوچه های مدینه دید که سوار بر مرکب است شروع به لعن و ناسزا به آن حضرت کرد، امام پاسخی به او نمی گفت، هنگامی که از لعن و ناسزا فراغت حاصل کرد، امام رو به او کرد و سلام فرمود و در چهره او خندید و فرمود: ای مرد محترم گمان می کنم که تو در این دیار غریبی و حقایق بر تو مشتبه شده است هرگاه از ما طلب عفو کنی، تو را می بخشم و اگر چیزی بخواهی، به تو می دهم، اگر راهنمایی بخواهی تو را راهنمایی می کنم، و اگر مرکبی از ما بخواهی در اختیارت می گذارم، اگر گرسنه ای سیرت می کنم، و اگر از جایی رانده شده ای پناهت می دهم، هر حاجتی داشته باشی برآورده می کنم. و اگر دعوت من را بپذیری و به خانه من بیایی و میهمان من بشوی، تا موقع حرکت از تو پذیرایی می کنم؛ من خانه بزرگی دارم و امکانات زیادی همراه با مال فراوان در اختیار دارم.

هنگامی که آن مرد این سخن محبت آمیز را شنید گریه کرد و گفت: گواهی می دهم که تو خلیفه الله در زمین هستی، خدا آگاه تر است که نبوت را در کدام خاندان قرار دهد. پیش از آن که این محبت را از شما ببینم تو و پدرت مبعوض ترین خلق خدا در نزد من بودی، و اکنون محبوب ترین بندگان خدا در نظر من هستی، این را گفت و به خانه امام آمد و تا روزی که می خواست از آنجا برود، میهمان امام بود». (1)

4.

«وَجَاءَهُ (الإمام الحسين عليه السلام) رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَهُ حَاجَةً فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا أَخَا الْأَنْصَارِ صُنْ وَجْهَكَ عَنْ بَدَلِ الْمَسْأَلَةِ وَارْفَعْ حَاجَتَكَ فِي رُقْعَةٍ فَإِنِّي آتٍ فِيهَا مَا سَأَلَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَكَتَبَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ لِفُلَانٍ عَلَيَّ خَمْسَمِائَةَ دِينَارٍ وَقَدْ أَلَحَّ بِي فَكَلَّمْتُهُ يُنْظِرُنِي إِلَى مَيْسِرَةٍ، فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرُّقْعَةَ دَخَلَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَأَخْرَجَ صُرَّةً

فِيهَا أَلْفُ دِينَارٍ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: أَمَّا خُمْسُ مِائَةِ فَأَقْضِ بِهَا دِينَتَكَ وَأَمَّا خُمْسُ مِائَةِ فَاسْتَعِزْ بِهَا عَلَى دَهْرِكَ وَلَا تَرْفَعْ حَاجَتَكَ إِلَّا إِلَى أَحَدٍ ثَلَاثَةٍ: إِلَى ذِي دِينَ أَوْ مُرْوَةٍ أَوْ حَسَبٍ فَأَمَّا ذُو الدِّينِ فَيَصُونُ دِينَهُ وَأَمَّا ذُو المُرْوَةِ فَإِنَّهُ يَسْتَجِي لِمُرْوَتِهِ وَأَمَّا ذُو الحَسَبِ فَيَعْلَمُ أَنَّكَ لَمْ تُكْرَمْ وَجْهَكَ أَنْ تَبْذُلَهُ لَهُ فِي حَاجَتِكَ فَهُوَ يَصُونُ وَجْهَكَ أَنْ يَرُدُّكَ بِغَيْرِ قَضَاءِ حَاجَتِكَ؛

پیرمردی از انصار خدمت امام حسین علیه السلام آمد و حاجتی داشت.

امام فرمود: «آبروی خود را حفظ کن از اینکه بخواهی آشکارا از من تقاضا کنی، حاجتت را در کاغذی بنویس و به من ده و من کار خود را انجام می دهم». او نامه ای نوشت: «ای ابا عبدالله، فلان کس پانصد دینار از من طلبکار است و از من می طلبد از او بخواهید که به من مهلت دهد تا توانایی پیدا کنم». هنگامی که امام حسین علیه السلام نامه او را خواند داخل منزل شد، کیسه ای آورد که در آن هزار دینار بود (هزار مثقال طلا) فرمود: پانصد دینار را برای ادای دین به تو دادم و با پانصد دینار دیگر مشکلات زندگانت را حل کن و هرگاه خواستی تقاضا کنی از یکی از سه کس تقاضا کن، یا فرد دین دار، یا صاحب شخصیت، یا بزرگ زاده ای؛ چرا که دین دار، دینش سبب می شود که آبروی تو را حفظ کند، و انسان با شخصیت به خاطر شخصیتش شرم می کند که حاجتت را انجام ندهد، و بزرگ زاده می داند که تویی جهت از او خواهش نکرده ای، لذا آبروی تو را حفظ می کند و تقاضای تو را بی جواب نمی گذارد». (1)

5. مردی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام نزد امام سجاد علیه السلام آمد و حضرت را ناسزا و دشنام داد، امام در جواب چیزی نفرمود، وقتی آن مرد رفت، امام به حاضران فرمود: اکنون دوست دارم با من بیایید برویم نزد آن مرد، تا جواب مرا از دشنام او بشنوید، عرض کردند ای کاش جواب او را همان اول می دادید، حضرت حرکت کرد در حالی که آیه «الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (2) را

1- اخلاق در قرآن، ج 3، ص 154. به نقل از تحف العقول، ص 178

2- سوره آل عمران، آیه 134

می خواند. راوی این حدیث می گوید: از خواندن این آیه دانستیم که امام در نظر ندارد که برخورد تندی با او کند. هنگامی که به در خانه او رسیدند، حضرت از پشت در صدا زد، فرمود: بگوید: علی بن الحسین است. هنگامی که آن مرد متوجه شد که امام با جماعتی در خانه او آمدند، وحشت کرد و خود را برای شرّ و ناراحتی آماده کرد، هنگامی که حضرت او را دید فرمود: ای برادر تو نزد ما آمدی و چنین و چنان گفتی، هرگاه بدی هایی که به من نسبت دادی راست باشد از خدا می خواهم که مرا بیامرزد، و اگر دروغ گفتی و تهمت زدی از خدا می خواهم که تو را بیامرزد. آن مرد از این بزرگواری و خوش رفتاری شرمنده شد پیشانی امام را بوسید و گفت آنچه من گفتم در تو نیست، و من به این بدی ها سزاوارترم. (1)

6. مردی از اهل شام در مدینه منزلی خرید و غالباً به مجلس امام باقر علیه السلام می آمد و می گفت: اشتباه نشود من به خاطر محبت و دوستی به منزل شما نمی آیم، بلکه در روی زمین، کسی از شما اهل بیت علیهم السلام نزد من مبعوض تر نیست، و می دانم دشمنی با شما اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ولی چون تو دارای فضائل و علوم مختلف همراه با فصاحت بیان هستی، از سخنان خوشم می آید لذا به مجلس تو می آیم.

امام فرمود:

«لَنْ تَخْفَى عَلَيَّ اللَّهُ خَافِيَةً»

؛ چیزی بر خدا پنهان نیست».

مدتی گذشت، به امام خبر دادند که مرد شامی بیمار شده، مرد شامی به بازماندگانش سفارش کرده بود، هنگامی که من مُردم نزد محمد بن علی الباقر علیه السلام بروید و از او بخواهید که بر من نماز بگذارد، و به او بگوئید که من چنین وصیتی کردم. صبحگاهان بود که به امام خبر دادند او از دنیا رفته و چنین وصیتی کرده است- در حالی که امام علیه السلام در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول تعقیب نماز صبح بود-

امام فرمود: عجله نکنید تا من بیایم، سرزمین شام سرزمین سرد، و حجاز، منطقه گرم است، ممکن است این شخص گرمزده شده باشد، امام دو رکعت نماز خواند و دست به دعا برداشت، و مدّتی دعا کرد. سپس برخاست و به منزل آن مرد شامی آمد و با صدای بلند آن مرد را صدا زد. مرد شامی گفت:

«لَيْتِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ

« حضرت او را نشانند و تکیه به چیزی داد، غذای رقیقی برای او طلب کرد، و به او نوشاند، سپس فرمود: سینه و شکم او را خنک کنید آنگاه حضرت بازگشت، چیزی نگذشت که مرد شامی از بیماری خوب شد، خدمت امام آمده گفت: عرض خصوصی دارم. حضرت مجلس را خلوت کرد، مرد شامی عرض کرد: من شهادت می دهم که تو حجّت خدا بر خلقی، و هر کس راهی جز راه شما برود گمراه و زیان کار است. حضرت فرمود: مگر چه شده؟ عرض کرد: شکی ندارم که روح مراقبض کردند و مرگ را با چشم خود دیدم ناگاه صدایی شنیدم که می گفت روح او را به تنش بازگردانید چون محمد بن علی علیه السلام از ما درخواست کرده است. (1)

این موارد که ذکر کردیم گوشه هایی از سیره پیشوایان دین ما بود که با خوشرویی و حسن خلق حتّی دشمنان را به خودشان جذب می کردند و این درسی است برای همه ما که در زندگی خودمان این گونه باشیم.

در مقابل اگر انسان در زندگی بدخلق و خشن باشد باعث نفرت و انزجار دیگران از او خواهد بود و این گونه افراد در جامعه منزوی هستند و لذا در روایات ما شدیدترین تعبیرات درباره سوء خلق آمده:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«إِيَّاكُمْ وَسُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مُحَالَاةَ

؛ از بد اخلاقی پرهیزید که این عمل سرانجام در آتش است». (2)

1- منتهی الآمال، ج 2، ص 63

2- بحار الانوار، ج 68، ص 383

حضرت علی علیه السلام فرموده است:

«أَشَدُّ الْمَصَائِبِ سُوءَ الْخُلُقِ

؛ شدیدترین مصیبت ها اخلاق بد است».

و همچنین فرموده اند:

«لَا عَيْشَ لِسَيِّءِ الْخُلُقِ

؛ انسان بد اخلاق زندگی ندارد» (1).

3. خویشتن داری

امام می فرماید: خویشتن داری قبر عیب هاست، چون انسان ممکن است عیب های زیادی داشته باشد اما اگر بتواند خویشتن داری کند عیش ظاهر نمی شود؛ مثلاً اگر حسود است باید تحمل کند تا رسوا نشود یا کینه دارد باید تحمل کند و اظهار نکند و الا رسوا می شود. و همچنین عیب های دیگر باطنی که دارد سعی کند در خودش داشته باشد و اظهار نکند.

از خدا می خواهیم که آبروی ما را در دنیا و آخرت حفظ فرماید.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

